

# چهره های درخشان سامرا حضرت امام هادی و امام عسکری

علیه السلام

نام مؤلف: حجت الاسلام والمسلمین شیخ علی ربانی خلخالی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

## نشسته خون به قلب قطب عالم

شنیدم سامره آماج غم شد  
شنیدم سامره شد غرق ماتم  
دریغنا بارگاه عسگرین  
شده ویران به دست قوم خونخوار  
روا باشد که اشک خون بیاریم  
دریغنا ای دریغنا ای دریغنا  
همان شیطان پرستانی که یستند  
فدای دیدگان اشکبارش  
آلا ای خسرو خوبان عالم!  
تو را می گویم ای محبوب داور!  
تو آرام دل ما شیعیانی  
الهی خصم غدارت بمیرد  
بیا مولا جهان در انتظار است  
بیا ای مرد میدان عدالت!  
بیا با ذوالفقار مرتضایی  
بیا با نغمه «الله اکبر»  
بیا ای دشمن دنیاپرستان!  
بیا آقا که وقت انتقام است  
یقین دان «محسن صافی» که یزدان  
اسیر کینه و ظلم و ستم شد  
نشسته خون به قلب قطب عالم  
امامین همامین شریفین  
گروه ناجوانمرد ستمکار  
فغان از سینه و از دل برآریم  
که شد آزرده خاطر صاحب ما  
دل مهدی زهرا را شکستند  
به قربان دل خونین و زارش  
دلت هرگز نگردد خانه غم  
نگردد خاطرات هرگز مکدر  
چراغ افروز بزم عاشقانی  
گل رویت غبار غم نگیرد  
بیا مهدی که دل ها بی قرار است  
درآور ریشه ظلم و ضلالت  
بیا کن پرچم عدل خدایی  
بگیر از روسیاهان داد مادر  
فدک را باز بستان از پلیدان  
بیا هنگام شمشیر و قیام است  
زند آتش به جان کینه توزان

۸۴/۱۲/۴ مطابق ۲۴ محرم الحرام ۱۴۲۷ - محسن صافی

## پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين  
و لعنة الله على اعدائهم و غاصبي حقوقهم و منكري فضائلهم و مناقبهم  
من الجن و الانس اجمعين من الاولين و الآخريين الى يوم الدين.﴾  
استعمارگران از خدا بی خبر از روز اول بنای مخالفت گذاشتند. آنگاه که  
قصه سقیفه بنی ساعده را پی ریزی کردند، بنایشان بر این بود که از محمد و آل  
محمد ﷺ کسی را زنده نگذارند و همه را از صحنه روزگار بردارند. بعد از آن  
قصه بود که دشمنان اهل بیت ﷺ در طول تاریخ همواره دست به جنایات  
هولناکی برای تخریب و از بین بردن آثار جاودان و ماندگار اهل بیت ﷺ زده  
اند... تا این که نوبت به تخریب بارگاه ائمه ﷺ در بقیع رسید.  
در تعالیم اسلامی حفظ آثار و معالم اسلامی باقی مانده از گذشته توصیه شده  
است.

گورستان بقیع که یکی از مهمترین و مقدسترین مقابر نزد مسلمانان می باشد.  
این مقبره پوشیده از بوته های خاردار بود. نخستین شخصی که در آن به خاک  
سپرده شد، عثمان بن مظعون بود که در مراسم خاک سپاری این صحابی، پیامبر  
خدا ﷺ شرکت نموده بود.

سپس در کنارش ابراهیم فرزند پیامبر گرامی ﷺ دفن شد، از این رو  
مسلمانان جهت دفن مردگان خود در آن تمایل نمودند.

بوته ها را قطع کردند و آن را به گورستان تبدیل نمودند. پیامبر گرامی  
ﷺ برای دفن شدگان در بقیع آمزش می طلبید و می فرمود:

﴿السلام علیکم دار قوم مؤمنین و اءتاکم ما تدعون غذا مؤجلون و اءننا  
اعن شاء الله بکم لاحقون. اللهم اغفر لاءهل بقیع الغرقد.﴾

شاخص ترین و مشهورترین شخصیت های مذهبی که در بقیع دفن شده اند عبارتند از:

- ۱ - حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام.
- ۲ - حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام.
- ۳ - حضرت امام محمد باقر علیه السلام.
- ۴ - حضرت امام جعفر صادق علیه السلام.
- ۵ - به روایتی حضرت فاطمه علیه السلام.
- ۶ - حضرت فاطمه بنت اسد علیه السلام.
- ۷ - دختران پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

بقیع بر مبنای سیستم معماری اسلامی و به شیوه اسلامی جالب و زیبایی بنا شده بود و هر بیننده ای شیفته آن می گشت، عده ای از سفرنامه نویسان مسلمان و عرب همچون ابن بطوطه و ابن جبیر و سفرنامه نویسان خارجی و مستشرق، در کتاب های خود آن را به زیبایی توصیف کرده اند، و زمامداران مدینه منوره در طول تاریخ به آبادانی آن اهمیت ویژه ای مبذول می داشتند.

هنگام برپایی نخستین دولت سعودی، آل سعود در سال ۱۲۲۰ هجری قمری (۱۸۰۵ م)، برای نخستین بار بقیع را ویران کردند. هنگامی که این دولت توسط دولت عثمانی سرنگون شد، آنها با بهره گیری از همیاری مسلمانان سرتاسر جهان، بقیع را به شکل زیبایی بازسازی کردند.

در سال ۱۳۴۴ هجری قمری (۱۹۲۶ م) آل سعود پس از برپا نمودن سومین دولت خود، شهر مدینه منوره را مورد یورش خود قرار دادند، به فتوای وعاظ سلاطین، پس از اهانت به ساحت مقدس ائمه اطهار مزارهای مقدس ائمه اطهار و اهل بیت علیهم السلام را ویران کردند. این حادثه منجر به عکس العمل شدید

مسلمانان در داخل جزیره العرب، عراق، ایران، مصر، هند، پاکستان و دیگر مناطق جهان گشت و مسلمانان خواهان بازسازی بقیع شدند. ابن سعود به دلیل فشار مسلمانان وعده بازسازی بقیع را نمود، اما عملاً هیچ گونه اقدامی در این راستا ننمود.

بازگرداندن احترام و شکوه به مزار اهل بیت علیهم السلام و اصحاب پیامبر در بقیع و بازسازی آن مسئولیتی است که برعهده تمام مسلمانان است.

آری، آن گاه که فاجعه جانگداز سامراً و تخریب حرم آل الله رخ داد، حرمت خدا را شکستند، آن روز که جسارت به بقیع به گوش جهان اسلام رسید، بسیاری بر این باور بودند که این جنایت هولناک افراطی متعصبانه دیگر تکرار نخواهد شد.

اما باز این حادثه دردناک تکرار شد، ولی جنایتکاران و دشمنان اهل بیت علیهم السلام به زودی از چنین جنایات خود پشیمان خواهند شد و از حوادث مشابه در عراق پرهیز خواهند کرد. اما رخدادهای سال های اخیر در برخی از کشورهای اسلامی بویژه عراق نشان داد که وهابی های پست می خواهند با دین خدا عناد و لجاجت کنند و به خانه دو امام معصوم و مظلوم علیهم السلام جسارت نمودند و حرمت خانه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را شکستند.

خداوند این دشمنان قسم خورده را رسوا، سپس نابود خواهد فرمود.

ان شاء الله.

این حوادث ما را بر آن داشت که در این مورد و برای آشنایی مسلمانان با آن بارگاه های باشکوه کتابی بنگاریم، کتابی که پیش روی شماست تلاشی در این زمینه است.

این کتاب در نه بخش تنظیم شده است:

بخش یکم: نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام هادی علیه السلام.

بخش دوم: نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام.

بخش سوم: نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام مهدی علیه السلام.

بخش چهارم: نگاهی به فضایل بانوی بزرگوار حضرت نرجس علیها السلام.

بخش پنجم: کراماتی از آستانه سامرا.

بخش ششم: نگاهی کوتاه به کارنامه سیاه ستمگران در هتک حرمت بارگاه

امامان.

بخش هفتم: نگاهی کوتاه به تاریخچه سامرا از گذشته تاکنون.

بخش هشتم: آستانه مقدسه سامرا از گذشته تاکنون.

بخش نهم: ادب زائر در آستانه مقدسه سامرا.

امید است این عرض ارادت کوچک مورد قبول مهدی موعود حجت بن

الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه الشریف - واقع گردد، آمین رب

العالمین.

اربعین حسینی علیه السلام سال ۱۴۲۸ ه. ق مطابق با اسفندماه سال ۱۳۸۵ ه. ش

قم - حرم اهل بیت علیهم السلام

علی ربانی خلخالی

## گشت ویران خانه صاحب زمان

قلب قلب عالم امکان شکست	داربست خانه ایمان شکست
انبیاء و اولیا در اضطراب	بارگاه عسکرین شد خراب
منهدم شد بیت رب العالمین	کعبه آمال خیر المرسلین
گشت ویران مخزن کنز وجود	مدفن گنجینه غیب و شهود
زین مصیبت می تپد عرش برین	گرد غم بنشسته بر رخسار دین
کاین خرابه مرکز علم و هدی است	خانه مهدی موعود خداست
الاعمان از این مصیبت، الاعمان	گشت ویران خانه صاحب زمان

سراینده: حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی «مدظله»<sup>(۱)</sup>

## گاهی به جمکران و زمانی به سامره

هر مؤمنی که عاشق دیدار حضرت است	آزاد از خود است و گرفتار حضرت است
در خواب اگر که یار نماید عنایتی	عمری رهین دولت بیدار حضرت است
پروانه وار در بر شمع وجود بار	خدمت گزار و ناشر آثار حضرت است
گاهی به جمکران و زمانی به سامره	چشمش به خانه و در و دیوار حضرت است
دار و ندار عاشق مهدی نه مال اوست	هر جا که ساکن است سردار حضرت است

حبیب چایچیان - حسان

بخش یکم: نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام هادی علیه السلام.

شخصیت والای امام هادی علیه السلام

گوشه ای از کرامت ها و شگفتی های امام هادی علیه السلام

آغاز امامت

اجرای تقدیرات الهی

هنوز تو در معرفت ما در این پایه ای؟!

...و

شخصیت والای امام هادی علیه السلام

نخستین فرزند امام جواد علیه السلام در نیمه ماه ذی الحجه سال ۲۱۲ هجری دیده

به گیتی گشود.

پس از پدر، درخشان ترین و شامخ ترین شخصیت اسلام بود.

امام علیه السلام معاصر با خلفا و زمامدارانی بود که آنان را محوشدگان می نامند.

معتصم عباسی محو در خونریزی، هارون و واثق پسرش محو در لذت طلبی

و جعفر و متوکل برادر وی، محو در عقده های روانی بودند.

اسم شریف آن حضرت «علی» و کنیه او «ابوالحسن» بود و چون در ائمه

مکنی به این کنیت بودند به جهت تعیین آن جناب را «ابوالحسن الثالث» می

گویند. القاب شریفه زیاد و اشهر آنها «نقی» و «هادی» است. گاهی آن حضرت

را «نجیب» عالم، فقیه، ناصح، طیب، و مؤتمن، می گفتند.

چون آن حضرت و فرزندش امام حسن علیه السلام در سامرا سکنی فرمودند و در

محلّه عسکر بدین سبب آن بزرگواران به آن مکان منسوب شدند و «عسکری»

نام گرفتند.



آن حضرت در سال ۲۵۴ هجری (طبق روایات شیعه) به دست پلید معتز، خلیفه عباسی با سم به شهادت رسیده است.<sup>(۲)</sup>

امام هادی علیه السلام در ایام خود با هفت تن از خلفای عباسی: مأمون، معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین و معتز معاصر بوده است.

در عهد معتصم، سال ۲۲۰ بود که پدر بزرگوارش در بغداد با سم شهید شد. حضرتش در مدینه بود و به امر خدا و معرفی امامان گذشته به امامت رسید و به نشر تعالیم دینی می پرداخت تا زمان متوکل فرارسید.

متوکل در سال ۲۴۳ در اثر سعایت هایی که کرده بودند، به یکی از امرای دولت خود مأموریت داد که آن حضرت را از مدینه به سامرا - که آن روز پایتخت و عاصمه خلافت بود - جلب کند و نامه ای مهرآمیز با کمال تعظیم (!!)

به آن حضرت نوشت و تقاضای حرکت و ملاقات نمود.<sup>(۳)</sup>

البته پس از ورود آن حضرت به سامرا، در ظاهر اقداماتی به عمل نیامد. ولی در عین حال آنچه می توانست در فراهم آوردن وسایل اذیت و هتک آن حضرت کوتاهی نمی کرد و بارها به منظور قتل یا هتک، امام را احضار کرده و به امر وی خانه اش را تفتیش نمودند.

متوکل در دشمنی با خاندان رسالت در میان خلفای عباسی نظیر نداشت. به ویژه با حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام دشمن سرسخت بود و آشکارا به حضرتش ناسزا می گفت و مرد مقلدی را موظف داشت که در بزم های عیش تقلید آن حضرت را درمی آورد و خلیفه می خندید.

وی در سال ۲۳۷ هجری امر کرد قبه و ضریح حضرت امام حسین علیه السلام را در کربلا، هم چنین خانه های بسیاری که در اطرافش ساخته بودند، ویران و با

زمین یکسان نمودند و دستور داد که آب به حرم امام بستند و زمین قبر مطهر را شخم و زراعت کنند تا به کلی اسم و رسم مزار فراموش شود.<sup>(۴)</sup>

در زمان متوکل وضع زندگی سادات علوی - که در حجاز بودند - به مرحله رقت باری رسیده بود، چنان که زن های ایشان هیچ گونه ساتر نداشتند و عده ای از ایشان یک چادر کهنه داشتند که در اوقات نماز آن را به نوبت می پوشیدند و نماز می خواندند.<sup>(۵)</sup>

نظیر این فشارها را به سادات علوی - که در مصر بودند - نیز وارد می ساخت.

امام هادی علیه السلام به شکنجه و آزار متوکل صبر می فرمود تا آن خلیفه نابیه حق در گذشت. و پس از وی، منتصر، مستعین و معتز روی کار آمدند و به دسیسه معتز، آن حضرت مسموم و شهید شد.

اغلب روایات و مورخین گویند: آن حضرت در نیمه ذی حجه سال ۲۱۲ در «صریا» - موضعی در حوالی مدینه - دنیا را به نور خود منور فرمود. بعضی دوم - یا پنجم - رجب را ذکر کرده است.

والده معظمه اش «سمانه» مغربیه و معروف به سیّده است که ﴿وكانت من

القانتات﴾.

محدث قمی رحمة الله از «جنات الخلود» نقل می نماید که آن مخدره در زهد و تقوی مثل و مانندی نداشت و بیشتر اوقات روزه بود.

شمائل امام هادی علیه السلام را این گونه توصیف کرده اند:

حضرت متوسط القامة بود، روی سرخ و سفید، چشم های فراخ، ابروهای گشاده و چهره دلنشین داشت، که هر مغمومی که بر روی مبارکش نظر می کرد، غم او زایل می گشت و محبوب القلوب و صاحب هیبت بود، و در راه رفتن قدم ها را کوچک می گذاشت، و پیاده رفتن بر آن حضرت دشوار بود.

نقش خاتم آن حضرت ﷺ ﴿الله ربی و هو عصمتی من خلقه﴾ بود. انگشتر دیگری داشت که در آن نقش بود ﴿حفظ العهود من اخلاق المعبود.﴾

سید بن طاووس رحمة الله روایت کرده که جناب عبدالعظیم حسنی گوید: حضرت امام محمد تقی ﷺ این حرز را برای پسرش حضرت امام علی النقی ﷺ آنگاه که آن حضرت کودک بوده و در گهواره جای داشت نوشت و او را تعویذ می کرد و آن حضرت این تعویذ را به اصحاب خود امر می کرد و آن حرز چنین است:

﴿بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم. اللهم رب الملائكة والروح.﴾

تمام این تعویذ در «مهج الدعوات» آمده است و تسبیح آن حضرت هم این گونه بود:

﴿سبحان من هو دائم لا یسهو، سبحان من هو قائم لا یلهو، سبحان من هو غنی لا یفتقر، سبحان الله و بحمده.﴾<sup>(۶)</sup>

### گوشه ای از کرامت ها و شگفتی های امام هادی ﷺ

امامان معصوم ﷺ به جهت مقام عصمت و امامت، از ارتباط ویژه با خدای متعال و جهان غیب برخوردار بوده اند و مانند پیامبران الهی معجزات و کراماتی داشته اند که مؤید مقام امامت و ارتباط آنان با خدا می بود. نمونه هایی از علم و قدرت الهی آن بزرگواران در موارد مناسب - باذن الله - بروز و ظهور می کرد، و موجب پرورش و تربیت پیروان و اطمینان خاطر آنان می شد و نیز حجت و دلیل آشکاری بر حقانیت آن گرامیان محسوب می گردید.

از امام هادی علیه السلام نیز کرامات و معجزات بسیاری مشاهده شد که در کتاب های تاریخ و حدیث ثبت شده است و نقل همه آنها به کتابی جداگانه نیاز دارد. ما برای رعایت اختصار چند نمونه را ذکر می کنیم.

### آغاز امامت

امام هادی علیه السلام پس از شهادت پدر گرامیش، در سن هشت سالگی بر مسند امامت قرار گرفت و این خود از روشن ترین کرامات و معجزات است؛ چرا که حیازت چنین مقام و مسئولیت خطیری که صرفاً الهی است نه تنها از کودک که حتی از مردان عاقل و بالغ نیز ساخته نیست. با توجه به این که علما و محدثان شیعه پس از شهادت و درگذشت هر یک از ائمه در مسائل گوناگون به امام بعدی مراجعه می نمودند و حتی گاهی او را آزمایش می کردند.

همچنین بزرگان از علویان و اقوام امام که در سن کمال بودند به خانه امام رفت و آمد و با آن حضرت معاشرت داشتند؛ غیرممکن است جز به خواست و تأیید خدا و جز در ارتباط با عصمت و علم و قدرت الهی، کودکی بتواند این مقام و مسند را در دست بگیرد و به همه سوالات پاسخ صحیح دهد و در مشکلات رهبری کامل نماید.

بدیهی است که حتی مردم عادی نیز کودک خردسال معمولی را از یک امام آگاه راهبر تمیز و تشخیص می دهند.

### اجرای تقدیرات الهی

خیران اسباطی می گوید: از عراق به مدینه رفتم و خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم. آن گرامی از من پرسید: واثق چگونه بود؟ عرض کردم: فدایت شوم در عافیت بود و من از دیگران اطلاع و آگاهی بیشتری دارم، زیرا هم اکنون از راه می رسم.

فرمود: مردم می گویند: او مرده است.

چون این موضوع را فرمود، دریافتم منظور از مردم خود امام می باشد.

آن گاه به من فرمود: جعفر متوکل چه کرد؟

عرض کردم: به بدترین وضعی در زندان بود.

فرمود: او خلیفه خواهد شد.

آنگاه فرمود: ابن زیّات چه کرد؟

عرض کردم: مردم با او بودند و امر، امر او بود.

فرمود: ریاست بر او شوم است.

سپس قدری سکوت کرد و فرمود: چاره ای جز اجرای تقدیرات و احکام

الهی نیست. ای خیران! بدان که واثق مرد، جعفر متوکل بر جای او نشست و ابن

زیّات کشته شد.

عرض کردم: فدایت شوم چه وقت؟

فرمود: شش روز پس از بیرون آمدن تو.

هنوز بیش از چند روز نگذشته بود که قاصد متوکل به مدینه رسید و جریان

همان طور بود که امام هادی علیه السلام فرموده بود. <sup>(۷)</sup>

### دعوت یا تبعید؟

بدیهی است با ترسی که خلفای ستمگر از نفوذ ائمه علیهم السلام در جامعه و توجه

و علاقه مردم به آن بزرگواران، داشتند ممکن نبود دست از امامان بزرگوار ما

بردارند و آنان را به حال خود بگذارند. در مورد متوکل اضافه بر این هراس که

دامنگیر همه گذشتگان او بود؛ کینه و دشمنی ویژه اش نسبت به خاندان

امیرمومنان علیه السلام نیز بر مخالفت و سخت گیریش می افزود؛ به همین جهت بر آن

شد که امام هادی علیه السلام را از مدینه نزد خود بیاورد و از نزدیک مراقب او باشد.

متوکل در سال ۲۴۳ هجری امام را محترمانه از مدینه به سامرا تبعید کرد و آن گرامی را در منزلی در کنار اردوگاه نظامی خویش جای داد. امام تا پایان عمر یعنی تا سال ۲۵۴ در همان محل اقامت داشت و او همواره امام را تحت مراقبت شدید خود نگهداشت، خلفای پس از او نیز یکی پس از دیگری آن بزرگوار را زیر نظر داشتند تا آنگاه که به شهادت رسید.<sup>(۸)</sup>

جریان تبعید امام بدین گونه بود که در زمان متوکل شخصی به نام عبدالله بن محمد متصدی امور نظامی و نماز در مدینه بود. او به آزار امام هادی علیه السلام می پرداخت و نزد متوکل از آن گرامی سعایت می کرد. امام از سعایت او مطلع شد و در نامه ای، دروغ و دشمنی عبدالله بن محمد را به متوکل تذکر داد. متوکل دستور داد به نامه امام پاسخ دهند و او را محترمانه به سامرا دعوت کنند.

متن پاسخی که به امام نوشتند چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد همانا امیر مقام شما را می شناسد و خویشاوندیت را مراعات می کند و حقت را لازم می داند... امیر، عبدالله بن محمد را به جهت جهالتش به حق شما و بی احترامی و اتهام نسبت به شما از مقامش در مدینه عزل کرد. امیر می داند شما از این اتهامات برکنار هستید و در گفتار و کردار نیکتان صدق نیت دارید و خود را برای انجام موارد اتهام آماده نکرده اید، و به جای او محمد بن فضل را قرار داد و به او دستور اکرام و احترام و اطاعت از فرمان و نظر شما را داده است. ولی امیر مشتاق شماست و دوست دارد با شما تجدید عهد نماید.

پس اگر شما هم ملاقات و ماندن نزد او را دوست دارید، خود و هر کس از اهل بیت و دوستان و خادمان را که مایل هستید برگزینید و در فرصت و وقت

مناسب به سوی ما بیایید، وقت سفر و توقف در بین راه و انتخاب راه همه به اختیار شماست.

اگر مایل باشید یحیی بن هرثمه، دوست امیر و سپاهیانش در خدمت شما حرکت کنند، هر طور صلاح بدانید، به او دستور داده ام از شما اطاعت نماید. پس از خدا طلب خیر کن تا امیر را ملاقات کنی. هیچ کس از برادران و فرزندان و افراد خاندان و نزدیکانش نزد او از شما عزیزتر نیست. والسلام بدون تردید امام از سوء نیت متوکل آگاه بود؛ ولی چاره ای جز رفتن به سامرا نداشت، زیرا سرباز زدن از دعوت متوکل، سندی برای سعایت کنندگان می شد و متوکل را بیشتر تحریک می کرد و بهانه مناسبی به دست او می داد. گواه آن که امام از نیت متوکل آگاه بوده و ناچار به این سفر رفت چنانکه خود بعدها در سامرا می فرمود:

مرا از مدینه با اکراه به سامرا آوردند.<sup>(۹)</sup>

به هر حال امام نامه را دریافت کرد و عازم سامرا شد. یحیی بن هرثمه نیز با آن گرامی همراه بود. و چون به سامرا رسیدند، متوکل نگذاشت امام همان روز داخل شهر شود و دستور داد او را در جای نامناسبی به نام «خان الصعاليك» که جایگاه گدایان و مستمندان بود جای دهند. آن روز امام در آن جا ماند، آنگاه متوکل خانه ای جداگانه برای آن حضرت در نظر گرفت و امام را به آنجا منتقل ساخت و به ظاهر او را مورد احترام قرار داد و پنهانی در صدد تضعیف و بدنام کردن امام بود؛ ولی توانایی آن را نداشت.<sup>(۱۰)</sup>

آن حضرت رنج های بسیار دید؛ به ویژه از سوی متوکل همواره مورد تهدید و آزار قرار می گرفت و با خطر رو به رو بود.

نمونه هایی که ذیلاً ذکر می شود حاکی از وضع خطیر امام در سامراً و گواه بر تحمل و استقامت و سرسختی آن عزیز در برابر طاغوت های ستمگر است. صفر بن ابی دلف می گوید: هنگامی که امام هادی علیه السلام را به سامراً آوردند، من رفتم از حال او جويا شدم. زراقی دربان متوکل مرا دید و دستور داد وارد شوم.

من وارد شدم. پرسید: برای چه کار آمده ای؟

گفتم: خیر است.

گفت: بنشین.

نشستم، ولی هراسان شدم و سخت در اندیشه رفتم و به خود گفتم اشتباه کرده ام که به چنین کار خطرناکی اقدام کرده و برای دیدار امام آمده ام. زراقی مردم را دور کرد و چون خلوت شد، گفت: چه کار داری؟ و برای چه آمده ای؟

گفتم: برای کار خیری.

گفت: گویا آمده ای از حال مولای خود خبر بگیری.

گفتم: مولای من کیست؟ مولای من خلیفه است!

گفت: ساکت شو، مولای تو بر حق است و مترس که من نیز بر اعتقاد تو هستم و او را امام می دانم.

من خدای را سپاس گفتم، و آنگاه او گفت: آیا می خواهی نزد او بروی؟

گفتم: آری.

گفت: ساعتی بنشین تا صاحب البرید (پستچی، پیام آور) بیرون رود. وقتی که او بیرون رفت به غلامش گفت: او را به حجره ای که آن علوی در آن زندانی است ببر...



آری، سرانجام حکومت ننگین متوکل پایان یافت و به تحریک پسرش، منتصر، گروهی از سپاهیان ترک، او را به همراه وزیرش فتح بن خاقان در حالی که به عیش و میگساری مشغول بودند به قتل رساندند<sup>(۱۱)</sup> و جهان را از وجود پلیدش پاک ساختند.

منتصر، صبح همان شبی که متوکل به قتل رسید، خلافت را در دست گرفت و دستور داد برخی از کاخ های پدرش را خراب کردند<sup>(۱۲)</sup> او نسبت به علویان آزاری نداشت و راءفت و عطوفت از خود نشان داد و اجازه داد به زیارت قبر امام حسین علیه السلام بروند و به آنان نیکی و احسان می کرد<sup>(۱۳)</sup> و نیز دستور داد فدک را به اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام بازگردانند و اوقاف مربوط به آل ابی طالب را آزاد سازند.<sup>(۱۴)</sup>

پس از او پسرعمویش مستعین، نوه معتصم، به خلافت رسید و همان روش خلفای سابق را در پیش گرفت؛ در حکومت او گروهی از علویان قیام کردند و کشته شدند.

مستعین در برابر شورش سپاهیان ترک خود نتوانست مقاومت کند و شورشیان معتز را از زندان بیرون آوردند و با او بیعت کردند. کار معتز بالا گرفت و سرانجام مستعین حاضر به صلح با معتز شد و معتز به ظاهر با او صلح کرد و او را به سامراً فراخواند و فرمان داد در بین راه او را کشتند.<sup>(۱۵)</sup>

مستعین دست برخی از نزدیکان خود و سران ترک را در حیف و میل بیت المال باز گذاشته بود<sup>(۱۶)</sup> و نسبت به امامان معصوم علیهم السلام ما رفتاری بسیار ناروا داشت، بنابر برخی روایات مورد نفرین امام حسن عسکری علیه السلام قرار گرفت و از بین رفت.<sup>(۱۷)</sup>

پس از مستعین، معتز، پسر متوکل و برادر منتصر خلافت را به دست گرفت رفتار او نیز نسبت به علویان بسیار بد بود در حکومت او گروهی از علویان کشته یا مسموم شدند و امام هادی علیه السلام نیز در زمان او به شهادت رسید. معتز سرانجام با شورش سران ترک و دیگران روبه رو شد و شورشیان او را از کار برکنار کرده و پس از ضرب و جرح در سردابی افکندند و در آن مسدود ساختند تا در همانجا به هلاکت رسید. <sup>(۱۸)</sup>

هنوز تو در معرفت ما در این پایه ای؟!!

کلینی و ابن شهر آشوب اینگونه نقل کرده اند:

صالح بن سعید می گوید: در سامرا خدمت حضرت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم.

آن جناب را در «خان الصعالیک» فرود آورده بودند. آن محل، نزول فقرا و غریبان بی نام و نشان بود. با تأثر شدید عرض کردم: قربانت گردم! این ستمکاران در همه امور سعی در اطفای نور شما کردند تا آن که شما را در چنین جایی وارد نمودند.

فرمود: ای پسر سعید! هنوز تو در معرفت ما در این پایه ای؟!!

آنگاه حضرتش با دست مبارکش اشاره فرمود، بستان هایی را با انواع ریاحین و باغ های معطر به اقسام میوه هایی دیدم که نهرا جاری و قصرهای مرتفع و غلامان و حوریان خوشرو که تاکنون دیده نشده است. از مشاهده این احوال حیران و عقلم پریشان شد.

حضرت فرمود: ای پسر سعید! این از آن ماست.

پاسخ به ادعای بی مورد

قطب راوندی گوید:

در دوران متوکل زنی ادعا کرد که من زینب دختر فاطمه زهرا عَلَيْهَا می باشم.  
متوکل گفت: از زمان زینب تا به حال سال ها گذشته و تو جوانی؟  
گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دست بر سر من کشید و دعا کرد که در هر چهل سال  
جوانی من باز گردد.

متوکل مشایخ آل ابوطالب و اولاد عباس و قریش را طلبید. همه گفتند: او  
دروغ می گوید، زینب در فلان سال وفات کرده است.  
آن زن گفت: آنها دروغ می گویند من پنهان بودم، کسی از حال من مطلع  
نبود اکنون که ظاهر شدم.

متوکل قسم خورد که باید از روی جهت و دلیل ادعای او را باطل کرد.  
آنها گفتند: کسی را نزد ابن الرضا بفرست تا او را حاضر کنند، شاید او کلام  
این زن را باطل کند.

متوکل آن حضرت را طلبید، حکایت را به وی گفت.  
حضرت فرمود: دروغ می گوید، زینب در فلان سال وفات کرد.  
گفت: این را گفتند. حجتی بر بطلان قول او بیان کن.  
حضرت فرمود: حجت بر بطلان او این است که گوشت فرزندان فاطمه  
عَلَيْهَا بر درندگان حرام است. او را به جایگاه شیرها بفرستید. اگر راست می  
گوید، نباید شیرها او را بخورند.

متوکل به آن زن گفت: چه می گویی؟  
گفت: می خواهد مرا به این سبب بکشد.  
حضرت فرمود: این ها جماعتی از اولاد فاطمه می باشند. هر کدام را خواهی  
بفرست تا این مطلب بر تو معلوم شود.

راوی گفت: صورت های همه در این وقت تغییر یافت.

بعضی گفتند: چرا حواله بر دیگری می کند، خودش نمی رود.  
متوکل گفت: خود شما نزد درندگان بروید.  
پس نردبانی نهادند و حضرتش وارد جایگاه درندگان شد و در آنجا نشست.  
شیرها خدمت آن حضرت آمدند و از روی خضوع سر خود را در پیش روی  
آن حضرت بر زمین می نهادند.  
آن حضرت دست بر سر آن حیوانات مالید و امر کرد که کنار روند.  
وزیر متوکل گفت: این کار از روی صواب نیست. آن جناب را زود بطلب تا  
مردم این معجزه را از او مشاهده نکنند.  
آن جناب را طلبیدند، همین که آن حضرت پا بر نردبان نهاد شیرها دور آن  
حضرت جمع شدند و خود را بر لباس آن حضرت می مالیدند. حضرت اشاره  
کرد که برگردند، برگشتند.  
حضرتش بالا آمد و فرمود: هر کس گمان می کند که اولاد فاطمه عَاطِمَةُ است،  
پس وارد این جایگاه شود.  
آن زن گفت: من ادعای باطل کردم، من دختر فلانی هستم، ناداری و فقر  
باعث شد که این حيله را به کار ببرم.  
متوکل گفت: او را نزد شیرها بیفکنید.  
مادر متوکل شفاعت کرد و متوکل او را بخشید.

#### رفتار متفاوت

در کتاب «مناقب» آمده است:  
سلیمه کاتب گوید: یکی از خطبای متوکل ملقب به «هریسه» به متوکل گفت:  
تو با هیچ کس آنگونه که در مورد علی بن محمد رفتار می نمایی، رفتار نمی

کنی. وقتی او وارد خانه تو می شود همه به او خدمت می نمایند و همواره برای ورود او پرده را کنار می زنند.

متوکل به همه درباریان دستور داد که برای آن حضرت خدمتی نکرده و پرده را کنار نزنند.

کسی خبر داد که علی بن محمد علیه السلام وارد خانه می شود، پس کسی بر آن حضرت خدمت نکرده و پرده را در برابرش کنار نزد. وقتی امام هادی علیه السلام وارد شد، بادی وزید و پرده را کنار زد و حضرت وارد شد و موقع خروج هم، چنین شد.

متوکل گفت: پس از این برای او پرده ها را کنار بزنید، دیگر نمی خواهم باد برای او پرده را کنار بزند.

#### مجلس عیش و نوش بهم ریخت

مسعودی در «مروج الذهب» می نویسد:

به متوکل گزارش دادند که امام هادی علیه السلام در منزلش نامه ها و سلاح هایی دارد که شیعیان قم برایش فرستاده اند و او تصمیم دارد بر دولت و حکومت متوکل قیام کند.

متوکل عده ای از مأموران ترک را به خانه حضرت اعزام کرد، آنان شبانه به خانه حضرتش هجوم آوردند و همه جای خانه را تفتیش کردند و چیزی نیافتند. آنها امام هادی علیه السلام را تنها در اتاقی دیدند که در به روی خود بسته و لباس پشمینه ای بر تن دارد و بر روی ریگ ها نشسته و به عبادت خداوند متعال و قرائت آیاتی از قرآن مشغول است.

امام هادی علیه السلام را با همان حال به نزد متوکل بردند و به او گفتند: در خانه وی چیزی نیافتیم جز آن که دیدیم رو به قبله نشسته و مشغول قرائت قرآن بود.

متوکل که مجلس شرابی تشکیل داده و نشسته بود، آن حضرت را بزرگ شمرد و تعظیم نمود و در کنار خود جای داد و آن جامی که در دستش بود به آن حضرت تعارف کرد (!!)

امام هادی علیه السلام فرمود: سوگند به خدا! هرگز گوشت و خونم با چنین چیزی آمیخته نشده، عذر مرا بپذیر.

متوکل عذر حضرت را پذیرفت و دست از او برداشت، آنگاه گفت: شعری بخوان.

حضرت فرمود: من کم شعر می خوانم.

گفت: باید بخوانی.

امام هادی علیه السلام این اشعار را خواند:

غلب الرجال فلم تنفعهم القل	باتو علی قلی الاءجبال تحرسهم
فاودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا	واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم
اءین الاءساور و التیجان و الحلل؟	ناداهم صارخ من بعد دفنهم
من دونها تضرب الاستار و الکلل؟	اءین الوجوه التی کانت محجبة
فاصبحوا الیوم بعدا الاکل قد اءکلوا	قد طال ما اءکلوا دهر! و ماشربوا
تلک الوجوه علیها الدود تنتقل	فاءصفح القبر عنهم حین سائلهم

بر قله های کوه ها شب را به روز آوردند، در حالی که مردان نیرومند از آنان پاسداری می کردند، ولی قله ها نتوانستند آنها را از خطر مرگ نجات دهند.

آنان پس از عزت از جایگاه های امن خویش به پایین کشیده شدند و در گودی های گور جایشان دادند، به چه جایگاه ناپسندی فرود آمدند.

آنگاه که در گورها دفن شدند فریادگری فریاد برآورد: کجاست آن دست

بندها و تاج ها و لباسهای فاخر؟

کجاست آن چهره هایی که در ناز و نعمت پروریده شدند و به خاطر آنها پرده ها می آویختند؟

گور به جای آنان با زبان فصیح پاسخ می دهد: اکنون بر آن چهره ها کرم ها راه می روند. آنان روزگاری به خوردن مشغول بودند، ولی اینک خودشان خورده می شوند.

راوی می گوید: وقتی متوکل این اشعار را شنید، منقلب شد و گریست به گونه ای که صورتش از اشک چشمش خیس شد، حاضران در مجلس هم گریستند. آنگاه متوکل چهارهزار دینار به امام هادی علیه السلام تقدیم کرد و آن حضرت را با احترام به منزلش بازگرداند.

کراجکی در کتاب «کنز» در ادامه این روایت چنین می نویسد:  
وقتی متوکل این اشعار را شنید، دگرگون شد و جام شراب بر زمین زد و مجلس عیش و نوش در این روز به هم خورد. <sup>(۱۹)</sup>

#### شیخه اسب

در کتاب «الصراف المستقیم» آمده است:  
احمد بن هارون گوید: من خدمت امام هادی علیه السلام بودم، حضرت از اسب فرود آمد تا چیزی بنویسد. در این هنگام اسب سه بار شیخه کشید.  
امام هادی علیه السلام به زبان فارسی به او فرمود: برو فلان جا، بول و غایط نموده و برگرد.

اسب چنین نمود. من شاهد این صحنه بودم، شیطان در دلم وسوسه نمود و این امر را بزرگ شمردم.

در این حال امام هادی علیه السلام رو به من کرد و فرمود: این امر را بزرگ نشمار، چرا که خداوند برای آل محمد علیهم السلام بزرگتر از آنچه به حضرت داوود و سلیمان علیهم السلام داده، عنایت فرموده است. (۲۰)

### غلامان حبشی

در «دمعة الساکبه» به نقل از «ثاقب المناقب» آمده است:

بلطون حاجب گوید:

برای متوکل پنجاه غلام از حبشه آوردند، او دستور داد با آنها نیکی کنند. بعد از یک سال حاجب گفت: من در مقابل متوکل ایستاده بودم، حضرت امام هادی علیه السلام وارد شد و در مجلس نشست. متوکل دستور داد آن پنجاه غلام حبشی را حاضر کردند. وقتی چشمانشان به حضرت امام هادی علیه السلام افتاد، همه به سجده افتادند.

متوکل فوری از جای خود حرکت کرد و پشت پرده پنهان شد و حضرت امام هادی علیه السلام نیز حرکت فرمود و تشریف برد.

متوکل گفت: وای بر تو ای بلطون! این غلامان چه کردند؟!

گفتم: به خدا سوگند! من ندانستم.

گفت: از خود آنها سؤال کن.

وقتی از غلامان سؤال کردم، گفتند: این همان کسی است که سالی یک مرتبه نزد ما می آید و معالم دین ما را به ما تعلیم می دهد و ده روز نزد ما می ماند. متوکل دستور داد که همه آنها را سر بریدند.

بلطون گفت: شب هنگام خدمت حضرت امام هادی علیه السلام رسیدم، فرمود:

امروز متوکل با آن غلامان چه کرد؟

عرض کردم: تمام آنها را به قتل رسانید.



فرمود: میلی داری آنها را ببینی؟

عرض کردم: آری.

فرمود: در پس پرده داخل شو.

چون داخل شدم، دیدم تمام آنها نشسته اند و مقابلشان میوه است و میل می نمایند.

### عظمت و جلالت باشکوه

قطب راوندی رحمة الله می نویسد:

متوکل - با واثق - به لشکر خود دستور داد که نود هزار از اتراک را که در سامرا بودند - هر کدام توبره اسب خود را از گل سرخ پر کنند و در میان بیابان وسیعی در موضعی روی هم بریزند.

آنان دستور خلیفه را اجرا کردند و به منزله کوه بزرگی شد، آن گاه بالای آن رفت و و حضرت امام هادی علیه السلام را نیز به آنجا طلبید و دستور داد که لشکریان با زینت و مسلح حاضر باشند و غرضش آن بود که شوکت و اقتدار خود را بنماید؛ چرا که از حضرت امام هادی علیه السلام خائف بود و مبادا آن حضرت اراده خروج نماید. آنگاه رو به امام هادی علیه السلام کرد و گفت: شما را به این جا خواستم تا لشکریان مرا مشاهده کنی.

حضرت فرمود:

﴿و هل ترید ان اعرض علیک عسکری﴾

آیا می خواهی من هم لشکر خود را بر تو ظاهر کنم؟

عرض کرد: آری.

حضرتش علیه السلام دعا کرد و فرمود: نگاه کن!

چون نظر کرد، دید بین آسمان و زمین از مشرق تا مغرب از فرشته پر است و همه مسلح هستند، خلیفه از وحشت بیهوش شد.

وقتی به هوش آمد، حضرت فرمود:

﴿نحن لا نناقشكم في الدنيا فنحن مشغولون بامر الآخرة فلا عليك مني ممّا تظنّ باءس.﴾

ما با دنیای شما کاری نداریم، ما مشغول به امر جهان آخرت هستیم، بر تو بیمی از من - از آنچه گمان کرده ای - نیست.

منظور حضرت این بود که اگر گمان می کنی ما بر تو خروج می کنیم از این خیال، راحت باش ما این اراده را نداریم.

### نجات جوان مهرورز

ابن شهر آشوب رحمة الله روایت می کند:

مردی مضطرب و ترسان خدمت امام هادی عليه السلام رسید و عرض کرد: پسر مرا به سبب محبت شما گرفته اند و امشب او را از فلان جا خواهند افکند و در زیر آن محل دفن خواهند کرد.

حضرت فرمود: چه می خواهی؟!

عرض کرد: سلامتی فرزندم را.

حضرت فرمود:

﴿لا باءس عليه، اذهب فان ابنك ياءتيك غدا.﴾

ضرری بر او نیست، برو فردا پسرت می آید.

چون صبح شد پسرش آمد، پدر بسیار مسرور شد. از پسرش چگونگی نجاتش را پرسید.

گفت: چون قبر مرا کردند، دست های مرا بستند، من گریه می کردم، ده تن پاکیزه و معطر به نزد من آمدند و از سبب گریه ام پرسیدند.

من جریان را بازگفتم.

گفتند: اگر آن کسی که بخواهد تو را هلاک کند، او هلاک شود تو تجرّد  
اختیار می کنی و از شهر بیرون می روی و ملازمت مزار پیامبر ﷺ را اختیار  
می کنی؟  
گفتم: آری.

پس آنها را گرفتند و از بلندی کوه به پایین افکندند، کسی فریاد آنها را نشنید  
و آنها را ندید. آنگاه آنها مرا نزد تو آوردند، اینک منتظر من هستند.  
پدرش با او وداع کرد و رفت. آنگاه به حضور امام هادی علیه السلام آمد و قصه  
پسر خود را به حضرتش علیه السلام بازگو کرد. مردم سفله می رفتند و با هم می  
گفتند که فلان جوان را پرتاب نمودند و هلاک شد.

امام علیه السلام تبسم می نمود و می فرمود:

﴿انهم لا يعلمون ما نعلم﴾

آنها نمی دانند آنچه را که ما می دانیم. <sup>(۲۱)</sup>

### هیبت باشکوه

قطب راوندی رحمة الله می نویسد:

فضل بن احمد، کاتب معتز بالله گوید: روزی با معتز به مجلس متوکل وارد  
شدیم، دیدیم غضب آلود و پریشان است. او به فتح بن خاقان گفت: به خدا! او  
را خواهم کشت، چرا که به دولت من تفرقه می افکند.  
آنگاه دستور داد چهار نفر از غلامان جلف را حاضر کردند و آن ها را در پی  
حضرت فرستاد.

ناگاه امام هادی علیه السلام وارد شد، لب های مبارکش به دعا حرکت می کرد و  
ابدا اثر اضطراب و وحشت در آن حضرت علیه السلام نبود. چون نظر متوکل بر آن

حضرت افتاد یک مرتبه خود را از تخت به زیر افکند و به استقبال حضرت شتافت و با اضطراب او را در برگرفت، دست های مبارک و میان دو دیده اش را بوسید و شمشیری را که در دستش بود به زمین انداخت و گفت: ای آقای من! ای بهترین خلق خدا! برای چه در این وقت آمده ای؟

حضرت فرمود: بیک تو آمد و گفت: متوکل تو را طلبیده است. متوکل گفت: آن زنازاده دروغ گفته است، ای آقای من! به همان جایی که آمدی بازگرد!

آنگاه گفت: ای فتح بن خاقان! ای عبدالله! ای معتز! آقای خودتان و آقای مرا بدرقه کنید.

وقتی نظر آن غلامان خزر بر آن حضرت علیه السلام افتاد؛ همگی نزد آن حضرت بر زمین افتادند. و بر حضرتش تعظیم کردند.

وقتی امام هادی علیه السلام بیرون رفت. متوکل غلامان را طلبید و به مترجم گفت: از آنها سوال کن چرا از امر من اطاعت نکردند؟

گفتند: چون آن بزرگوار نمایان شد از مهابتش بی اختیار شدیم، دیدیم در اطراف او بیش از صد شمشیر برهنه و شمشیردار ایستاده اند، مشاهده این وضع مانع شد که از امر تو اطاعت کنیم و دل ما پر از خوف و رعب شد.

متوکل رو به فتح نمود و گفت: این امام توست و خندید. فتح به خاطر آن بلایی که از آن حضرت گذشت شادمان شد و خدا را حمد نمود.

### عنایت به دشمن

در روایتی آمده است: متوکل گرفتار دمل و قرحه ای شد به طوری که مشرف به مرگ شد و کسی جرأت نمی کرد که بر آن دمل بیشتر بزند.

مادرش نذر کرد که اگر پسر من از این مرض شفا یابد، پول زیادی را برای امام هادی علیه السلام بفرستد. این در حالی بود که طبیبان و جراحان از درمان متوکل عاجز و متحیر شده بودند.

در این میان فتح بن خاقان که انیس، طبیب، وزیر و مشیر متوکل بود گفت: اگر از ابوالحسن می پرسیدید، خوب بود. شاید او دارو و علاجی برای این دمل بفرماید.

کسی را نزد امام هادی علیه السلام فرستادند، آن حضرت فرمود:

﴿خذوا كسب الغنم و دققوه بماء الورد و وضعوه علی الخراج، فانه نافع باذن الله ان شاء الله تعالى﴾.  
پشکل گوسفند را در گلاب نرم کرده، بر دملش گذارید که نافع است ان شاء الله.

چون فرستاده برگشت و آن دوا را گفت: حضار شروع کردند به خندیدن و استهزاء نمودن.

فتح بن خاقان گفت: این دستور اگر نفع نداشته باشد، ضرر هم ندارد و باید امتحان کرد، من امیدوارم نافع باشد.

پس طبق دستور حضرتش عمل کردند و مرهم را روی دمل قرار دادند، طولی نکشید که فوری درد تسکین یافت و متوکل خوابید و با فاصله کمی دمل سر باز کرد و زخم خوب شد و متوکل از مرگ نجات یافت.

مادرش خوشحال شد و مبلغ دوهزار دینار در کیسه گذاشت و مهر نموده، خدمت آن حضرت فرستاد.

وقتی متوکل خوب شد و چند روزی از این حادثه گذشت، دشمنان اهل بیت علیهم السلام به قصد سخن چینی به متوکل گفتند: ابوالحسن علیه السلام مال و سلاح بسیار تدارک دیده و به فکر خروج است.

متوکل باور کرد و به سعید حاجب امر نمود که شبانه و بی خبر، به خانه آن حضرت بروند و هر مال و سلاحی که دیدند بیاورند.

نصف شب سعید حاجب با جمعی به خانه امام هادی علیه السلام ریختند و چون تاریک بود راه را گم کردند و متحیر بودند که ناگاه آن حضرت صدا زد: ای سعید! صبر کن تا چراغ بیاورم و خود حضرت راهنمایی نمود، سعید دید حضرت لباس پشمی پوشیده و روی حصیری مشغول نماز است. حضرت فرمود: بگرد و تفحص کن.

سعید گشت و در طاقچه کیسه ای دید که به مهر مادر متوکل مهر شده بود. سعید آن را نزد متوکل آورد و او در مورد آن کیسه از مادرش سوال کرد. گفت: هنگام بیماری تو من به حضرت متوسل شده و برای تو نذر کرده بودم. متوکل نیز کیسه ای اضافه کرد و نزد آن حضرت فرستاد و عذرخواهی کرد.

(۲۲)

دعا برای نوزاد پسر

ایوب بن نوح گوید:

طی نامه ای به امام هادی علیه السلام نوشتم: همسرم باردار است و از شما می خواهم دعا کنید که خداوند پسری به من عنایت فرماید. حضرت در جواب نوشتند: خداوند به تو پسری عطا می کند، نام او را محمد بگذار.

طولی نکشید که صاحب فرزند پسری شدم و نام او را محمد نهادم. <sup>(۲۳)</sup>

همچنین ایوب بن نوح گوید:

از قاضی بغداد و دشمنی او در آزار بودم. ناچار متوسل به امام هادی علیه السلام شدم و نامه ای به حضرتش نوشتم که از جانب قاضی مورد اذیت و آزار هستم و به شما پناه آورده ام.

حضرت در جواب نوشتند: دو ماه دیگر از این غم خلاص خواهی شد.  
چون شصت روز گذشت، آن قاضی عزل شد و ظلمش به پایان رسید. (۲۴)

#### اندیشه در دفع دشمن

محمد بن صلت گوید: به حضرت هادی علیه السلام نامه نوشتم که شخصی با من دشمنی می کند و من به فکر چاره ای افتاده ام که آن را اجرا کنم.

حضرت در جواب نوشتند: احتیاج به آن فکر نیست.  
طولی نکشید که آن شخص به بدترین وجهی از دنیا رفت و من از شر او خلاص شدم. (۲۵)

#### مرد نصرانی و نجات او از مرگ

هبة بن منصور موصلی گوید: در دیار ربیعه مردی نصرانی به نام یوسف بن یعقوب زندگی می کرد که با پدر من آشنایی داشت. روزی به خانه ما آمد و این داستان را نقل کرد:

از طرف متوکل مرا به سامراً جلب کردند. چون از زندگی مایوس شدم و از آن طرف بزرگواری و عظمت علی بن محمد الرضا علیه السلام را شنیده بودم، متوسل به آن حضرت شدم و صد دینار به آن حضرت نذر نمودم.  
وقتی به پدرم گفتم، مرا تشویق کرد و گفت: اگر چیزی باعث نجات تو باشد، همین نذر خواهد بود.

وقتی به سامراً رسیدم با خود گفتم: تا کسی از آمدن من مطلع نشده به نذر عمل کنم، ولی اولین دفعه بود که به سامراً رفته بودم، نه آشنایی داشتم و نه جایی را می شناختم. به مرکب خود سوار بودم و می ترسیدم خانه امام علیه السلام را از کسی سوال کنم؛ چون نصرانی بودن من ظاهر بود. عنان مرکب را واگذاشتم که به هر طرف که می خواهد برود و متحیر بودم که چه کنم و مرکب

را به کجا ببرم. تا این که به در خانه شخصی رسیدم، از او پرسیدم: این خانه کیست؟

گفت: علی بن محمد الرضا علیه السلام است.

تعجب کردم و «الله اکبر» گفتم و این را یک علامت دانستم. لحظه ای توقف نکرده بودم که خادمی بیرون آمد و گفت: یوسف بن یعقوبی تویی؟

گفتم: آری.

گفت: داخل شو و در این دهلیز بنشین.

گفتم: این هم علامت دیگر. نام و نام پدر مرا از کجا می دانست و حال آن که من در این شهر آشنایی ندارم.

نشستم و فکر می کردم، ناگاه خادم بیرون آمد و گفت: صد دیناری که در آستین داری بده.

صد دینار را دادم و گفتم: این هم علامت دیگر.

طولی نکشید مرا صدا زد، وارد شدم و دیدم امام علیه السلام تنها نشسته، چون مرا دید، فرمود: خاطر جمع شدی؟

گفتم: بلی.

فرمود: وقت آن نشده که به دین اسلام برگردی؟

گفتم: دیگر احتیاج به دلیلی نیست و کسی که اهل دلیل باشد همین دلایل برای او کافی است.

حضرت فرمود: هیئات که تو مسلمان نخواهی شد و از اسلام نصیبی نداری، لکن پسرت مسلمان می شود و از شیعیان ما خواهد بود.

سپس فرمود: ای یوسف! گروهی گمان می کنند که دوستی ما نفعی ندارد، به خدا سوگند! که دوستی ما نافع ترین چیز برای همه است.



آن گاه فرمود: برو که از متوکل به تو مکروهی نمی رسد.  
همان گونه که فرموده بود، من نزد متوکل رفتم و به خیر و خوبی از دست او  
نجات پیدا کردم.

هبة الله گوید: من بعد از مدتی پسرش را دیدم که شیعه شده بود و از اکثر  
شیعیان در اخلاق قوی تر و در اعتقاد و محبت بالاتر بود.

او می گفت: پدرم به دین نصارا مرد و من بعد از پدرم به اسلام مشرف شدم.

(۲۶)

### یونس نقاش و عنایت مولا

در «امالی ابن شیخ» آمده است:

منصوری، از کافور خادم، روایت کرده که گوید:

امام هادی علیه السلام در سامرا همسایه ای داشت که او را یونس نقاش می گفتند  
و بیشتر اوقات حضور آن بزرگوار می رسید و خدمت می نمود.

روزی در حالی که بدنش می لرزید، خدمت حضرت رسید و عرض کرد: ای

سید من! وصیت می کنم که با اهل بیت من خوب رفتار کنی.

حضرت فرمود: مگر چه شده؟ و تبسم فرمود.

یونس عرض کرد: موسی بن بغا نگینی به من داده بود که آن را نقش کنم و

آن نگین از خوبی، قیمت نداشت. وقتی که خواستم آن نگین را نقش کنم،

شکست و دو قسمت شد، روز وعده فردا است و موسی بن بغا یا مرا هزار

تازیانه می زند و یا می کشد.

حضرت فرمودند: اکنون به منزل خود برو و بدان که فردا جز خوبی نخواهی

دید.

روز دیگر، بامدادان خدمت امام علیه السلام رسید و گفت: قاصد موسی برای نگین

آمده.

حضرت فرمود: وقتی رفتی ساکت باش و گوش کن به تو چه می گوید.  
مرد نقاش رفت و بعد از زمانی خندان برگشت و عرض کرد: ای سید من!  
وقتی رفتم و نشستم، خطاب به من گفت: کنیزان من درباره آن نگین با هم  
دشمنی دارند، می شود که شما آن دو نگین را دو نصف کنی تا هر دوی آنها  
راضی شوند و دست از مخاصمه بردارند و نزاع نکنند؟

حضرت حمد خدا را به جا آورد و پرسید: تو در جواب او چه گفتی؟  
گفت: گفتم: مرا مهلت بده تا فکری بکنم و ببینم چاره ای هست یا نه؟  
حضرت فرمود: خوب جواب دادی؟<sup>(۲۷)</sup>

### آشنایی با زبان ها

ابوهاشم جعفری می گوید: هنگامی که «بغا» سردار سپاه واثق، برای  
دستگیری اعراب از مدینه عبور می کرد، در مدینه بودم. امام هادی علیه السلام به ما  
فرمود: برویم تجهیزات این ترک را ببینیم.  
بیرون آمدیم و توقف کردیم، سپاه آماده او از نزد ما گذشتند و ترکی سر  
رسید.

امام علیه السلام با او چند کلمه به زبان ترکی صحبت کردند. او از اسب پیاده شد و  
پای مرکوب امام را بوسید.

ابوهاشم می گوید: ترک را قسم دادم که او با تو چه گفت؟  
ترک پرسید: این مرد پیامبر است؟  
گفتم: نه.

گفت: مرا به اسمی خواند که در کوچکی در بلاد ترک به آن نامیده می شدم  
و تا این ساعت هیچ کس از این نام اطلاع نداشت.

## فروتنی درندگان

شیخ سلمان بلخی قندوزی، از علمای اهل تسنن، در کتاب «ینابیع المودة» می نویسد:

مسعودی نقل کرده است که متوکل فرمان داد که سه رأس درندگان را به محوطه کاخ او آوردند، آنگاه امام هادی علیه السلام را به کاخ خود دعوت کرد و چون آن گرامی وارد محوطه کاخ شد، دستور داد در کاخ را ببندند. اما درندگان دور امام می گشتند و نسبت به او اظهار فروتنی می کردند و امام با آستین خویش آنان را نوازش می کرد.

سپس امام علیه السلام به بالا نزد متوکل رفت و مدتی با او صحبت کرد و بعد پایین آمد و باز درندگان همان رفتار قبلی را با امام تکرار کردند، تا امام از کاخ خارج شد. بعد متوکل هدیه بزرگی برای امام فرستاد.

به متوکل گفتند: پسرعموی تو امام هادی علیه السلام با درندگان چنان رفتار کرد که دیدی، تو نیز همین کار را بکن.

گفت: شما قصد قتل مرا دارید! و فرمان داد این جریان را فاش نسازند.

## هیبت و عظمت

اشتر علوی می گوید: با پدرم در خانه متوکل بودیم. من در آن هنگام طفل بودم و جماعتی از آل ابوطالب، آل عباس و آل جعفر حضور داشتند. امام هادی علیه السلام وارد شد همه آنان که در خانه متوکل بودند به احترام او پیاده شدند آن حضرت وارد خانه شد.

برخی از حاضران به یکدیگر گفتند: چرا برای این جوان پیاده شویم نه شریف تر از ماست و نه سنش بیشتر است. به خدا سوگند برای او پیاده نخواهیم شد (!!)

ابوهاشم جعفری که در آنجا حاضر بود گفت: به خدا سوگند! وقتی او را ببینید همگی به احترام او با حقارت پیاده خواهید شد. طولی نکشید که آن حضرت از منزل متوکل بیرون آمد، چون چشم حاضران به آن گرمی افتاد، همگان پیاده شدند. ابوهشام گفت: مگر نگفتید: پیاده نمی شویم؟ گفتند: به خدا سوگند! نتوانستیم خودداری کنیم، طوری که بی اختیار پیاده شدیم.

### دعای مستجاب

در اصفهان مردی شیعی به نام عبدالرحمن می زیست، از او پرسیدند: چرا این مذهب را برگزیده و به امامت امام هادی علیه السلام معتقد شده ای؟ گفت: به دلیل معجزه ای که از او دیدم؛ داستان چنین بود که من مردی فقیر و بی چیز بودم، ولی چون زبان و جرات داشتم، اهالی اصفهان در یکی از سالها مرا همراه گروهی نزد متوکل فرستادند تا دادخواهی کنم. روزی بیرون خانه متوکل ایستاده بودیم که دستور احضار علی بن محمد بن رضا علیه السلام از سوی متوکل صادر شد. من به یکی از حاضران گفتم: این مرد کیست که دستور احضارش صادر شد؟ گفت: این مرد علوی است و رافضیان او را امام می دانند - و اضافه کرد که - ممکن است خلیفه برای قتل دستور احضارش را داده باشد. گفتم: از جای خود حرکت نمی کنم تا این مرد علوی بیاید و او را ببینم. ناگهان دیدم شخصی سوار بر اسب به سوی خانه متوکل می آید، مردم به نشانه احترام در دو طرف مسیر او صف کشیدند و او را تماشا می کردند. چون نگاهم

بر او افتاد، مهرش در دلم جای گرفت و نزد خود به دعای او مشغول شدم تا خدا شر متوکل را از او دفع نماید.

آن حضرت از میان مردم می گذشت و نگاهش بر یال اسب خود بود و چپ و راست را نگاه نمی کرد و من پیوسته به دعای او مشغول بودم، چون به من رسید با تمام رو به سوی من متوجه شد و فرمود:

خدا دعای تو را پذیرفت، به تو طول عمر داد و مال و فرزندان تو را زیاد کرد.

چون این را مشاهده کردم، مرا لرزه فراگرفت و در میان دوستانم افتادم. دوستانم پرسیدند: چه شد؟  
گفتم: خیر است.

و چیزی نگفتم. هنگامی که به اصفهان بازگشتم خدا مال فراوان به من عطا کرد و امروز از اموال، آنچه که در خانه دارم، به هزارهزار درهم می رسد، غیر از آنچه بیرون از خانه دارم، و ده فرزند یافته ام و عمرم نیز از هفتاد سال گذشته است. من به امامت آن مردی معتقدم که از دلم خبر داشت و دعایش در حق من مستجاب گردید. (۲۸)

#### سپاس از نعمت ها

ابوهاشم جعفری می گوید: یک بار فقر شدیدی به من روی آورد، خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم و چون اجازه دادند نشستم.

فرمود: ای ابوهاشم! شکر کدام یک از نعمت های خدا را که به تو عطا فرموده، می توانی به جای آوری؟  
من سکوت کردم و ندانستم چه بگویم.

امام علیه السلام خود فرمود: خدا به تو ایمان عطا کرد و به جهت آن بدنت را از آتش دوزخ بازداشت. خدا به تو صحت و عافیت عطا کرد و تو را بر اطاعت خود یاری فرمود. خدا به تو قناعت عطا کرد و بدین وسیله آبروی تو را حفظ نمود.

آنگاه فرمود: ای اباهاشم! من به این مطلب آغاز کردم؛ چون گمان می‌کنم تو می‌خواهی از کسی که این همه نعمت به تو عطا کرده است نزد من شکوه کنی. من دستور دادم صد دینار طلا به تو بدهند، آن را بگیر. <sup>(۲۹)</sup>

### روح خشنودی

شیخ طوسی رحمة الله می‌نویسد: ابوموسی عیسی بن احمد بن عیسی بن المنصور گوید:

روزی خدمت امام هادی علیه السلام مشرف شدم، عرض کردم: ای آقای من! این مرد - یعنی متوکل - مرا از خود دور گردانید و روزی مرا قطع کرده و از من ملول شده است. من علت آن را فقط به واسطه آن که از ارادتم به خدمت شما و ملازمت من به شما آگاه شده نمی‌دانم. پس هرگاه از او خواهشی فرمایی که او قبول کند تفضل فرما و آن خواهش را برای من قرار ده.

حضرت فرمود: درست خواهد شد ان شاء الله.

چون شب فرارسید چند نفر از جانب متوکل پی در پی به طلب من آمدند و مرا نزد متوکل بردند. هنگامی که نزدیک منزل متوکل رسیدم، دیدم فتح بن خاقان کنار در سرا ایستاده است. گفت: ای مرد! شب در منزل خود قرار نمی‌گیری، ما را به زحمت می‌اندازی؟ متوکل به جهت طلب تو مرا به رنج و سختی افکنده است.

من نزد متوکل داخل شدم. او را بر فراش خود دیدم. گفتم: ای ابوموسی! آیا ما از تو غفلت می‌کنیم یا تو ما را فراموش می‌کنی و حقوق خود را یاد نمی‌آوری. الحال بگو چه در نزد ما داشتی؟

گفتم: فلان صله و عطا و رزق فلانی و چند چیزی نام بردم. متوکل دستور داد: آنها را به چندین برابر به من بدهند. به فتح بن خاقان گفتم: آیا امام هادی علیه السلام به این جا آمده بود؟ گفت: نه.

گفتم: آیا نامه ای برای متوکل نوشته بود؟ گفت: نه.

وقتی بیرون آمدم و از آن جا دور شدم، فتح پشت سر من آمد و گفت: شک ندارم که تو از امام هادی علیه السلام دعایی طلب کرده ای پس برای من نیز از او دعایی بخواه.

وقتی خدمت آن حضرت رسیدم، فرمود: ای ابوموسی!

﴿هذا وجه الرضا﴾

این روز خشنودی و رضا است.

گفتم: بلی به برکت تو ای سید من! ولی به من گفتند: شما نزد او نرفتید و از او خواهش نفرمودید.

فرمود: خداوند تعالی می‌داند که ما در مهمات فقط به او پناه می‌بریم و در سختی‌ها و بلاها فقط بر او توکل می‌کنیم. او ما را عادت داده که هرگاه از او سؤال کنیم، اجابت فرماید و بیم آن داریم که اگر از حق تعالی عدول کنیم، خدا نیز از ما عدول فرماید. <sup>(۳۰)</sup>

## پرداخت بدهی سنگین

شیخ اربلی رحمه الله می نویسد:

روزی امام هادی علیه السلام از سامراً جهت امر مهمی به طرف قریه ای رفت. مرد اعرابی به طلب آن حضرت به سامراً آمد. گفتند: حضرت به فلان قریه رفته است.

آن عرب به قصد آن حضرت به آن قریه رفت. چون به خدمت آن جناب رسید، حضرت از او پرسید: چه حاجت داری؟

گفت: من مرد عربی از متمسکین به ولایت جدّت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هستم. گرفتار بدهکاری سنگینی شده ام که کسی جز تو آن را ادا نمی کند. فرمود: خوش باش و شاد باش.

آنگاه مرد عرب در همان جا ماند، هنگامی که صبح شد حضرت به او فرمود: من نیز حاجتی به تو دارم که تو را به خدا قسم که خلاف آن انجام ندهی. اعرابی گفت: مخالفت نمی کنم.

آن حضرت به خط خود نامه ای نوشت و در آن اعتراف کرد که به اعرابی بدهکار است و مقدار آن را در آن نامه تعیین کرده بود که زیادتر از دینی که او داشت و فرمود: این نامه را بگیر. وقتی من به سامراً رسیدم، نزد من بیا در آن هنگامی که نزد من جماعتی از مردم باشند و این وجه را از من مطالبه نما و بر من تندی کن و تو را به خدا قسم که خلاف این نکنی.

عرب گفت: چنین کنم و نامه را گرفت.

آنگاه که حضرتش به سامراً رسید، و نزد آن حضرت جماعت بسیاری از اصحاب خلیفه و غیرایشان حاضر شدند. مرد عرب آمد و آن نامه را بیرون



آورد و بدهی خود را مطالبه کرد و همان گونه که حضرت به او امر فرموده بود، رفتار کرد.

حضرت به نرمی و ملایمت با او تکلم کرد و عذرخواهی نمود و وعده داد که وفا خواهم کرد و تو را خوشحال خواهم ساخت.

این خبر به متوکل رسید. دستور داد که سی هزار درهم به آن حضرت بپردازند.

وقتی آن پول ها به آن حضرت رسید، گذاشت تا آن مرد آمد. فرمود: این مبلغ را بگیر و دین خود را ادا کن و مابقی آن را خرج اهل و عیال خود کن و ما را معذور دار.

اعرابی گفت: یابن رسول الله! به خدا سوگند! آرزوی من کمتر از یک سوم این مال بود، ولی ﴿اللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ آن مبلغ را گرفت و رفت. (۳۱)

#### شیر درنده سر راه قافله

ابن طاووس رحمة الله به روایت قاسم بن علا اینگونه نقل می کند: صافی خادم امام هادی علیه السلام گوید: از امام رخصت طلبیدم که به زیارت جدش حضرت رضا علیه السلام بروم.

فرمود: انگشتری که نگینش عقیق زرد و نقش آن ﴿مَاشَاءَ اللّٰهِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ اسْتَغْفِرُ اللّٰهُ﴾ است و بر روی دیگرش: ﴿مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ نقش بسته با خود بردار تا از شر دزدان و راهزنان ایمن باشی و برای سلامتی تو تمام تر و دین تو را حفظکننده تر است.

خادم گفت: انگشتری که حضرت فرموده بود، تهیه کردم و خدمتش رفتم تا وداع کنم. چون وداع کردم و دور شدم حضرت دستور فرمود که مرا برگردانند.

چون برگشتم، فرمود: انگشتر فیروزه هم با خود بردار، زیرا در میان طوس و نیشابور شیری خواهد بود که قافله را از رفتن منع خواهد کرد، تو پیش برو و این انگشتر را به او نشان بده و بگو: مولای من می فرماید: دور شو.

باید بر یک طرف فیروزه ﴿الملك لله﴾ نقش کنی و بر طرف دیگرش ﴿الملك لله الواحد القهار﴾ زیرا که نقش انگشتر علی ؑ ﴿الملك لله﴾ بود و چون خلافت به آن جناب برگشت، ﴿الملك لله الواحد القهار﴾ نقش کرد. نگینش فیروزه بود و چون چنین کنی موجب ایمنی از حیوانات درنده و باعث ظفر و غلبه در جنگ ها خواهد شد.

خادم گفت: به سفر رفتم و به خدا سوگند! که در همان مکان که حضرت فرموده بود، شیری بر سر راه آمد و آنچه فرموده بود به عمل آوردم. شیر برگشت.

هنگامی که از زیارت برگشتم قضایا را خدمت حضرت عرض کردم. آن حضرت فرمود: یک چیز مانده که نقل نکردی، اگر می خواهی من نقل کنم.

گفتم: آقا! شاید فراموش کرده باشم.

فرمود: شبی در طوس نزدیکی روضه امام رضا ؑ خوابیده بودی. گروهی از جنیان به زیارت قبر امام رضا ؑ می رفتند. آن نگین را در دست تو دیدند و نقش آن را خواندند. پس از دست تو بیرون کردند. نزد بیماری بردند و آن را در آب شستند و آب را به بیمار خوراندند و بیمارشان صحت یافت. پس انگشتر را برگرداندند و تو در دست راست خود کرده بودی، آنان در دست چپ تو کردند. چون بیدار شدی بسیار تعجب کردی و سببش را ندانستی و بر بالین خود یاقوتی دیدی. آن را برداشتی. الحال همراه توست. به بازار ببر و آن را به

هشتاد اشرفی خواهی فروخت و این یاقوت هدیه آن جنیان است که برای تو آورده اند.

خادم گفت: یاقوت را به بازار بردم و هشتاد اشرفی فروختم. <sup>(۳۲)</sup>

*دعا برای بیمار در حرم امام حسین علیه السلام*

امام هادی علیه السلام در سامراً بیمار شدند، به ابوهاشم جعفری فرمود: کسی را به کربلا بفرست تا در حرم مقدس امام حسین علیه السلام برای سلامتی من دعا کند. علی بن هلال چون این سخن را شنید، گفت: از حائر و حرم حسینی چه می خواهند در حالی که خودشان امام هستند؟ ابوهاشم که نتوانسته بود پاسخ وی را دهد، مطلب و گفته وی را برای امام هادی علیه السلام نقل کرد.

حضرتش فرمود: آیا به او نگفتی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خانه خدا را طواف می کرد و حجرالاسود را می بوسید، در حالی که حرمت پیامبر و مومن از حرمت خانه خدا بیشتر است. و خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را امر فرموده: در عرفات وقوف نماید، زیرا خداوند متعال دوست دارد در مکان ها و مواضع مخصوصی وی را یاد کنند و من علاقمندم در جایی که خداوند دوست دارد در آنجا دعا شود، مرا دعا کنند.

شاید منظور این است که در موضوعات تکوینی و امور عادی کارها باید بر اساس عادی و اسباب و عوامی طبیعی آنها جریان یابد و هیچ کس را چاره ای جز این نیست و ائمه هدی علیهم السلام نیز اگرچه آنگونه که خداوند به آنان قدرت داده است، می توانستند به طور دلخواه در امور تصرف نمایند، ولی آنان که همیشه پیشوای امت در امور دینی و دنیا هستند، به همین صورت رفتار می

کردند و مردم نیز به آنان تاءسی و بر اساس برنامه های آنان حرکت می کردند و با راهنمایی های آنها پندارهای باطل آنان زدوده می شد.

امیرمومنان علی علیه السلام هم نیز در انتخاب حضرت امّالبینین علیها السلام همین گونه عمل کردند. البته از فرمایش ایشان به حضرت عقیل معلوم می شود که با وی مشورت نکرد، بلکه از او خواست تا با توجه به آشنایی او به انساب و آگاهی وی نسبت به خاندان های محترم عرب، بانویی شایسته از شجاع زادگان را برایشان خواستگاری کنند.

#### هفتاد و سه زبان را فراگرفتم

علامه طبرسی رحمة الله می نویسد: ابوهاشم گوید: نزد امام هادی علیه السلام رفتم. آن حضرت به زبان هندی، با من سخن گفت، نتوانستم به خوبی جواب آن حضرت را بدهم. در نزد آن حضرت، ظرفی پر از سنگریزه بود. یکی از آن سنگ ریزه ها را به دهانش نهاد و مدتی آن را مکید، سپس آن را به طرف من انداخت. من آن را برداشتم و به دهانم نهادم و مکیدم. سوگند به خدا! از نزد آن حضرت، بیرون رفتم، تا این که به هفتاد و سه زبان، که نخستین آنها زبان هندی بود، سخن می گفتم.

#### امداد غیبی

شیخ طوسی رحمة الله می نویسد: کافور خادم گوید: امام هادی علیه السلام به من فرمود: فلان سطل را در فلان جا بگذار، تا من با آب آن برای نماز، وضو بسازم.

سپس مرا دنبال کاری فرستاد، و فرمود: وقتی که بازگشتی این کار را انجام بده، تا وقتی که برای نماز، آماده شدم، آب حاضر باشد (و این موضوع در شب بود).

آن حضرت به پشت دراز کشید که بخوابد، و من آنچه را که فرموده بود، فراموش کردم. شب سردی بود، احساس کردم که آن حضرت برای نماز برخاسته است، ناگاه یادم آمد که سطل آب را در محل خود که فرموده بود، ننهادم، از ترس سرزنش آن حضرت، از آن محل دور شدم، و ناراحت بودم که امام در مورد تحصیل آب، به زحمت می افتد.

ناگاه آن حضرت با صدای خشم آلود مرا صدا زد، با خود گفتم: ﴿اِنَّ اللَّهَ﴾ عذر من چیست؟ اگر بگویم: فراموش کردم، و چاره ای جز جواب نداشتم، ترسان نزد آن حضرت رفتم.

فرمود: وای بر تو! آیا عادت مرا نمی دانی که من با آب سرد وضو می گیرم، تو آب را گرم کرده ای و در سطل ریخته ای؟

عرض کردم: سوگند به خدا! ای آقای من، نه سطل را، و نه آب را، من به جایی نگذاشتم.

آن حضرت در این هنگام دریافت که امداد غیبی، این کار را کرده است، به شکر الهی پرداخت و فرمود: حمد و سپاس مخصوص خداوند است، سوگند به خدا! کاری را که خداوند بر ما آسان نموده، ترک نخواهم کرد. حمد و سپاس خداوندی را که ما را از اهل اطاعت خود گردانید، و ما را برای کمک بر عبادتش موفق نمود، پیامبر اکرم ﷺ می فرماید:

﴿اِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ عَلٰى مَنْ لَا يَقْبَلُ رِخْصَتَهٗ﴾

همانا خداوند خشم می کند بر کسی که کار آسان کرده او را نپذیرد.

این یک درس و پند بزرگ از پیامبر خدا ﷺ و امام هادی علیه السلام است که ما در مواردی که خداوند رخصت داده و آسان گرفته، بر خود سخت نگیریم، امام هادی علیه السلام با همان آب گرمی که دست غیبی آن را برایش آماده کرده بود، وضو ساخت، و آسان گیری خدا را ترک نمود.

### سر به نیست شدن، شعبده باز گستاخ

از زرافه - یا زراره - دربان متوکل نقل شده است:

شعبده بازی از هند نزد متوکل دهمین خلیفه عباسی آمد، و تردستی های بی نظیر و عجیبی از خود نشان می داد. متوکل بازی کردن را بسیار دوست داشت و خواست از وجود شعبده باز بر ضد امام هادی علیه السلام، سوءاستفاده کند.

به شعبده باز گفت: اگر طوری کنی که در یک مجلس عمومی، علی بن محمد را شرمنده کنی، هزار اشرفی ناب به تو جایزه می دهم.

شعبده باز گفت: سفره غذا را پهن کن، و قدری نان تازه نازک در سفره بگذار و مرا کنار آن حضرت جای بده، به تو قول می دهم که او را نزد حاضران سرافکنده و شرمنده سازم.

متوکل، دستور او را اجرا کرد، جمعی در کنار سفره نشستند، امام هادی علیه السلام را نیز احضار نمود، مقداری نان در نزدیک امام هادی علیه السلام گذاشتند، امام هادی علیه السلام دست به طرف نان دراز کرد تا بردارد، هماندم شعبده باز کاری کرد که نان به جانب دیگر پرید، امام هادی علیه السلام دست به طرف نان دیگر دراز کرد، باز آن نان به سوی دیگر پرید، و حاضران خندیدند، این حادثه چندبار تکرار شد.

امام هادی علیه السلام که خشمگین شده بود، دستش را بر صورت شکل شیری که در روی پاچه متکایی نقش بسته بود و در آنجا بود، زد و فرمود:

﴿خذ عدو الله﴾

دشمن خدا را بگیر!

همان دم آن صورت، به شکل شیری زنده درآمد، و به شعبده باز حمله کرد و او را درید و خورد، سپس به جای اولش به همان صورت و نقش شیر، در پارچه متکا بازگشت.

همه حاضران، حیرت زده شدند، امام هادی علیه السلام برخاست که برود، متوکل از آن حضرت التماس کرد که بنشیند، و آن شعبده باز را بازگرداند، آن حضرت فرمود:

﴿والله! لا یری بعدها﴾

سوگند به خدا! او پس از این، دیده نخواهد شد، آیا تو دشمنان خدا را بر دوستانش مسلط می کنی؟

حاضران نیز، از آنجا رفتند، و دیگر آن شعبده باز دیده نشد.

هلاکت مرد گستاخ و بدزبان

در کتاب «اثبات الوصیة» روایت شده است:

امام هادی علیه السلام به خانه متوکل وارد گردید، و به نماز ایستاد. یکی از مخالفان نزدیک آمد و با کمال گستاخی، به حضرتش دهن کجی کرد و گفت: چقدر ریاکاری می کنی؟

آن حضرت، نمازش را به سرعت به پایان رسانید، و پس از سلام نماز، به او رو کرد و فرمود: اگر در این نسبتی که به من دادی، دروغ گو هستی، خداوند، تو را نابود کند.

همان دم او به زمین افتاد و مرد، و همین موضوع، خبر تازه ای در کاخ متوکل گردید.

روایت شده است: امام هادی علیه السلام فرمود:

به اجبار از مدینه به سامرا آمد، و اگر از سامرا بیرون روم، نیز از روی اجبار است.

شخصی پرسید: چرا؟

آن حضرت پاسخ داد: زیرا این شهر، خوش آب و هوا است، و بیماری در آن، کم است. (۳۳)

### کرامتی دیگر

هارون بن فضل گوید: آن روزی که امام جواد علیه السلام از دنیا رفت، شنیدم که امام هادی علیه السلام این آیه را تلاوت می فرمود: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (پدرم) امام جواد علیه السلام از دنیا رحلت کرد.

از آن حضرت پرسیدند: شما از کجا می دانی؟

فرمود: ضعف و سستی دچار من شد که سابقه آن را نداشتم.

حسن بن علی و شأ از مادر محمد، غلام امام رضا علیه السلام روایت کرده که گوید: امام هادی علیه السلام در حالی که ترسان بود آمد و در کنار عمه پدر خود نشست، عمه پدرش به آن حضرت گفت: چرا این طور ناراحتی؟

فرمود: پدرم از دنیا رفته است.

او در جواب گفت: این خبر را به ما بده.

فرمود: به خدا قسم! همین طور است که می گویم.

ما آن وقت و آن روز را یادداشت کردیم، وقتی که خبر وفات امام جواد علیه السلام آمد. دیدیم همان طور است که آن حضرت فرموده بود.

بعد از امام جواد علیه السلام فرزند بزرگوارش امام علی النقی علیه السلام برای امر خدای سبحان در سال ۲۲۰ هجری به امامت رسید. در آن موقع شش سال و چند ماه از سن شریف امام علی النقی علیه السلام گذشته بود. چنان که پدر بزرگوارش امام



جواد علیه السلام نیز همین گونه بود. هم چنین در آن زمان که مقام امامت به آن حضرت رسید، مدت دو سال از سلطنت معتصم عباسی گذشته بود.

#### سجده بر شیشه

حسن بن مصعب مدائنی گوید: مسئله سجده بر شیشه را به وسیله نامه ای که نوشته بودم از امام هادی علیه السلام پرسش نمودم. چون نامه را فرستادم با خودم گفتم: شیشه هم از چیزهایی است که زمین آن را می رویاند و گفتند: آنچه را که زمین می رویاند می شود بر آن سجده کرد.

از طرف آن حضرت جواب آمد: بر شیشه سجده نکن، اگر گمان می کنی که آن هم از اشیایی است که زمین آن را می رویاند، درست است، ولی استحاله شده است. زیرا شیشه از ریگ و نمک است، نمک هم از زمین شوره زار است و به زمین شوره زار هم نمی شود سجده کرد.

#### مواظب خود باش!

از علی بن محمد نوفلی روایت شده که گفت: محمد بن فرج به من گفت: امام هادی علیه السلام به من نوشت: مواظب خود باش، برحذر باش، من هم مواظب کار خود هستم.

راوی گوید: من معنای حرف امام هادی علیه السلام را نفهمیدم تا آن موقعی که قاصدی آمد و مرا با دست بسته به مصر آورد و کلیه اموال مرا توقیف کرد و من مدت هشت سال زندانی بودم.

بعد از آن دوباره نامه ای از امام هادی علیه السلام برای من آمد، در آن نامه نوشته بود: ای محمد! در ناحیه غرب ساکن مشو.

چون آن نامه را قرائت کردم با خودم گفتم: من فعلا در زندانم، امام برای من این طور نوشته، یعنی چه، موضوع تعجب آوری است؟!

بعد از آن چند روزی بیشتر طول نکشید که من آزاد شدم.

*خلیفه بعدی کیست؟*

خیران - یا خیزران - خادم، غلام فراطیس - مادر واثق بالله - گوید:  
من در سال ۲۳۲ هجری به حج مشرف شدم و خدمت امام هادی علیه السلام  
مشرف شدم.

حضرتش فرمود: حال صاحب تو - یعنی واثق بالله - چگونه بود؟  
گفتم: دردمند است و شاید مرده باشد.

فرمود: نمرده، ولی دچار مریضی خود می باشد.

بعد از آن امام علیه السلام فرمود: بعد از واثق بالله چه کسی جانشین او خواهد بود؟  
گفتم: پسرش.

فرمود: مردم این طور گمان می کنند که جعفر باشد؟  
گفتم: نه.

فرمود: چرا همین طور است که من به تو می گویم.

گفتم: خدا و رسول و فرزند رسول راست می گویند.

پس از آن همان طور شد که امام فرموده بود.

ابوعلی بن راشد گوید: در سال ۲۳۲ هجری امام هادی علیه السلام به من فرمود:

این مرد - یعنی واثق بالله - چکار می کند؟

گفتم: مریض است و شاید مرده باشد.

فرمود: نمرده است ولی طولی نمی کشد که خواهد مرد.

*سزای سوگند دروغ*

علی بن جعفر گوید:

امام هادی علیه السلام شب جمعه به مسجد آمد، نزدیک آن ستونی که مقابل خانه فاطمه زهرا علیها السلام بود نماز خواند. چون امام علیه السلام از نماز فارغ گردید و برای تعقیب نماز نشست، مردی از اهل بیتش - که او را معروف می گفتند و علی بن جعفر و دیگران هم او را می شناختند - آمد و پهلوی آن بزرگوار نشست و امام را سرزنش کرد و به امام گفت: من نزد شما آمدم و شما به من اجازه ندادید؟! امام علیه السلام فرمود: شاید تو در موقعی آمده باشی که امکان نداشته به تو اجازه داده شود؟ من هم که منزل تو را نمی دانستم، به من خبر رسیده که تو از من راجع به موضوعی که سزاوار نبود، شکایت کردی؟ آن مرد گفت: به خدا قسم! من این طور عملی را انجام نداده ام، کسی که این کار را کرده باشد صاحب این قبر از او بیزار باشد. امام هادی علیه السلام فرمود: من فهمیدم که او قسم دروغ خورد، تو از او انتقام بگیر، آن شخص فردای آن روز از دنیا رفت و برای مردم مدینه عبرتی شد.

### عفو بی کران

راوی گوید: بریحه عباسی که در مکه و مدینه اهل نماز و دعا بود، برای متوکل نوشت: اگر تو را به مکه و مدینه احتیاجی هست امر کن تا امام هادی علیه السلام را از این جا خارج کنند. زیرا او مردم را به سوی خود دعوت می کند و جمعیت زیادی تابع او شده اند. بریحه چند نامه بدین مضمون برای متوکل نوشت، متوکل یحیی بن هرثمه را با نامه ای به حضور امام هادی علیه السلام فرستاد، در آن نامه نوشت: من مشتاق لقای تو هستم، تقاضا دارم نزد من بیایی. متوکل به یحیی دستور داد: طوری با امام مسافرت کن که مطابق میل او باشد.

نامه ای هم برای بریحه نوشت که منظور متوکل را به عرض امام برساند. یحیی بن هرثمه به مدینه آمد و نامه متوکل را به بریحه داد. یحیی و بریحه هر دو سوار بر مرکب شدند و به حضور امام هادی علیه السلام مشرف شدند، نامه متوکل را به آن حضرت تقدیم کردند.

امام علیه السلام مدت سه روز از آنان مهلت خواست. بعد از سه روز به سوی منزل خود برگشت، اسب ها را زین کرده و بارها را بسته دید، و آن حضرت به جانب عراق حرکت کرد. بریحه برای بدرقه آن حضرت آمد، وقتی که مقداری از راه طی شد، بریحه به امام عرض کرد: می دانم شما واقفی که من باعث شدم تا شما را به عراق ببرند، من قسم می خورم که اگر شکایت مرا به متوکل یا یکی از یاران خصوصی او یا پسرانش بکنی، من هم خرماهای تو را قطع می کنم، دوستان تو را می کشم، چشمه و قنات های زمین های تو را از بین خواهم برد، این کارها را حتما انجام خواهد داد.

امام علیه السلام متوجه بریحه شد و فرمود: اول شکایتی که من از تو به خدا بکنم امشب است، وقتی که شکایت تو را به خدا بکنم، هرگز به خلق خدا از تو شکایت نخواهم کرد.

بریحه به دست و پای امام افتاد، گریه و زاری کرد، طلب عفو نمود.

امام هادی علیه السلام فرمود: تو را عفو کردم.

#### معجزه هایی در سفر

یحیی بن هرثمه گوید: من در بین راه معجزه هایی عجیب و غریبی از امام

هادی علیه السلام دیدم که از آن جمله این است:

در یکی از منزل گاه ها باراندازی کردیم که آب نبود. ما ترسیدیم که خودمان و مرکب های سواری و شترانمان از تشنگی تلف شویم، جمعیت دیگری از اهل مدینه نیز با ما حرکت کرده بودند.

امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: گویا در این مکان به فاصله چند میل دیگر آب یافت می شود؟

ما گفتیم: اگر تفضلی می فرمایی، ما را از این وادی به آنجا هدایت کن. امام ما را از جاده خارج کرد، وقتی که به قدر شش میل راه رفتیم در یک وادی وارد شدیم که دارای گل ها، باغچه ها، چشمه ها، درخت ها و زراعت هایی بود، در آن مکان زارع و فلاح و احدی از مردم وجود نداشت، پیاده شدیم، آب آشامیدیم، مرکب های سواری را سیراب کردیم، تا بعد از عصر در آنجا استراحت کردیم.

بعد از آن توشه برداشتیم، خود را سیراب کردیم، مشک ها را پر از آب نمودیم، وقتی که مقداری راه رفتیم نزدیک بود من تشنه شوم، ظرف آب نقره ای من همراه یکی از فرزندانم بود که آن را به کمر بند خود می بست، من از پسرم آب خواستم.

دیدم زبانش گرفت و لکنت پیدا کرد، نگاه کردم دیدم ظرف آب را فراموش کرده و در منزل قبلی که بودیم به جای نهاده، من با تازیانه به اسب تیزرو خود زدم، آن اسب به سرعت تمام رفت تا به آن موضع رسیدم. وقتی که در آن موضع رسیدم، دیدم آن وادی بیابانی خشک و بی آب و گیاه شده، نه زراعتی، نه سبزه ای!

مکان پیاده شدن خودمان را دیدم، پشگل اسب‌ها و شترها و محل خوابیدن آنها را مشاهده کردم، ظرف آب هم در همان موضعی بود که پسرم نهاده بود، ظرف آب را برداشتم و برگشتم.

از این جریان چیزی نفهمیدم، وقتی که به قافله رسیدم، دیدم امام هادی علیه السلام در انتظار من است. آن حضرت لبخندی زد و به من چیزی نفرمود، من هم چیزی به آن بزرگوار نگفتم، فقط از جریان ظرف آب پرسش کرد. گفتم: آن را پیدا کردم.

یحیی بن هرثمه می گوید: روز دیگری که هوا آفتابی و بسیار گرم بود و ما زیر آفتاب بسیار سوزنده ای بودیم، امام هادی علیه السلام از جای خود حرکت کرد، لباس بارانی را پوشید، دم اسب آن حضرت گرده زده بود، زیر آن بزرگوار - یعنی به پشت اسب - نمدی گسترده بود، اهل قافله از عمل آن حضرت تعجب کرده خندیدند، گفتند: این مرد حجازی موقع آمدن باران را نمی داند؟!

همین که چند میلی راه رفتیم، ابر تاریکی از طرف قبله پیدا شد. به سرعت بالای سر ما قرار گرفت، باران شدیدی نظیر دهانه مشک بر سر ما ریزش کرد که نزدیک بود تلف و غرق شدیم؛ باران به نحوی شدید شد که آب از لباس های ما به بدنمان سرایت کرد، کفش های ما پر از آب باران شد، باران از آن سریع تر بود که ما بتوانیم پیاده شویم و نمد اسب ها را برداریم. ما نزد امام علیه السلام رسوا شدیم، آن حضرت از روی تعجب به کار ما لبخند می زد.

*دعا برای چشم کور*

یحیی بن هرثمه گوید:

در یکی از منزل ها، زنی که پسرش دچار چشم درد شده بود دائما اظهار ذلت می کرد و می گفت: مرا نزد آن مرد علوی که با شما می باشد راهنمایی کنید تا برای چشم پسر من دعا کند!

ما آن زن را به حضور آن حضرت بردیم، امام هادی علیه السلام چشم آن کودک را به طوری باز کرد که من هم دیدم، وقتی که دقیقا به چشم آن کودک نگاه کردم شکی برای من نماند در این که کور شده بود.

امام علیه السلام دست خود را لحظه ای روی چشم آن کودک نهاد، لب های مبارک خود را حرکت داد، همین که دست خود را برداشت دیدم که چشم آن بچه باز و صحیح شده و کوچک ترین عیبی ندارد.

#### کعبه دل ها

خضر بن محمد بزاز گوید:

در خواب دیدم در کنار حجله مدینه السلام کاظمین کنار پل ایستاده بودم. جمعیت زیادی هم اجتماع کرده بودند، مزاحم یکدیگر می شدند و می گفتند: خانه کعبه به جانب ما آمده، ناگاه در آن حال بودم که دیدم خانه کعبه با پرده و پارچه هایی که دارد آمد، از روی زمین عبور کرد تا از طرف غربی پل به طرف شرقی پل رفت، مردم به دور آن طواف می کردند و در جلو آن بودند تا داخل خانه خزیمه گردید.

پس از چند روز من برای انجام کاری از منزل خارج شدم، نزدیک همان پل رسیدم. مردم را دیدم که اجتماع کرده بودند، می گفتند: ابن الرضا علیه السلام از مدینه آمد. من دیدم آن حضرت بر اسب بزرگی سوار است و به طور آهسته از پل عبور می کند. مردم هم در پیشاپیش و پشت سر آن بزرگوار می رفتند، آمد تا داخل خانه خزیمه بن هازم شد.

من دانستم آمدن امام هادی علیه السلام تعبیر همان خوابی است که دیده بودم. بعداً آن حضرت به جانب سامراً حرکت کرد، عده ای از یاران متوکل با آن بزرگوار ملاقات کردند و امام علیه السلام بر آنان وارد شد، متوکل از آن حضرت احترام و پذیرایی کرد، بعد از آن از نزد متوکل به جانب منزلی که برایش آماده کرده بودند، مراجعت کرد.

### *فردا به قتل خواهد رسید*

قطب راوندی رحمه الله اینگونه روایت می کند:  
ابن اورمه گوید: در زمان متوکل به سامراً رفتم، شنیدم که متوکل لعین حضرت امام هادی علیه السلام را در خانه سعید حاجب محبوس کرده است.

برای استعلام احوال آن حضرت به خانه سعید رفتم، چون نظرش بر من افتاد گفت: آیا می خواهی خدای خود را ببینی؟  
گفتم: منزه است خدا از آن که دیده ها او را دریابد.  
گفت: آن کسی را می گویم که شما امام می دانید.  
گفتم: می خواهم.

گفت: به من امر به کشتن او کرده اند و فردا او را به قتل خواهم رسانید.  
آن گاه رخصت داد که به خدمت آن حضرت رفتم، چون داخل شدم دیدم که آن امام معصوم در حجره نشسته است و پیش روی او قبری می کنند. چون سلام کردم و جواب شنیدم و آن قبر را مشاهده کردم بی تاب شدم و گریستم.

حضرت فرمود: سبب گریه تو چیست؟

گفتم: چگونه نگریم و تو را بر این حال می بینم و برای تو قبر حفر می

نمایند؟!



حضرت فرمود: گریه مکن، ایشان نخواهند توانست تا دو روز دیگر خون متوکل و حاجب هر دو ریخته خواهد شد و چنان شد که حضرت فرمود.

### گوشه ای از شخصیت علمی امام هادی علیه السلام

#### امام شناسی در گفتار امام هادی علیه السلام

هر یک از ائمه دوازده گانه ما - که همواره دروذهای خداوند بر انوار مقدس ایشان باد - نه تنها راهبر امت و بیانگر احکام اسلام و قرآن بودند که امام معصوم در فرهنگ شیعی، نور الهی در زمین، حجت کامله حق بر همه جهانیان و محور کاینات هستی، واسطه فیض میان آفریدگار و آفریدگان، آئینه نورانی کمالات ماورایی، برترین قله فضایل انسانی، مجموعه همه خیرها و نیکی ها، تجلی گاه علم و قدرت خدای متعال، نمونه کامل انسان واصل به خدا، معصوم و بری از سهو و نسیان و خطا در ارتباط با ملکوت گیتی و جهان غیب و فرشتگان، آگاه به ماکان (مایکون) دنیا و جهان آخرت و گنجینه اسرار الهی و وارث همه کمالات انبیاست.

آری وجود مبارک محمد و آل محمد علیهم السلام مرکز پرگار وجود، و سیطره ولایت ارجمندشان فوق ولایت انبیا و مرسلان چنان است که برای غیر ایشان قابل درک نیست و به جعل خدای سبحان ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت معصومین اوست و هیچ طمع کننده ای در آن امکان طمع ندارد.

آنچه در منزلت و مقام واقعی امامان معصوم بر شمردیم و بیش از آن، بنا بر نص کتاب الهی و روایات معتبر از پیامبر و ائمه علیهم السلام قابل اثبات است و در کتاب های مختلف شیعه، بررسی و بیان شده است و این مختصر را مجال تطویل و ایراد دلیل نیست.

مولای مکرم ما، دهمین خورشید آسمان امامت، امام هادی علیه السلام بر ما شیعیان منت نهاده و انعام فرموده است که در گفتار شگرف و ژرف خویش در زیارتی به نام «زیارت جامعه» تکاور سخن را در مرغزاری از معارف جان پرور الهی به جولان درآورده و از دریای دانش خود بارانی از درّ و گهر بر تارک دوستان راستین سلسله عزیز امامت نثار نموده و در خور عقول ما، و نه سزاوار حقیقت امام، گوشه هایی از طرائف بوستان خدا را حکایت فرموده است؛ و جان ما فدای خاک او باد که ما خاکیان را به شعاع فروزان سخن خویش با آسمان عظمت و جلال الهی آشنا ساخته و ما تشنگان زلال ولای آن گرامیان را به سرچشمه های بهشتی کوثر خدا رهنمون گشته است.

امام عزیز حضرت هادی علیه السلام به خواهش یکی از دوستان و شیعیان، برای زیارت امامان معصوم علیهم السلام کلماتی را تعلیم فرمودند که دریغمان می آید در این کتاب که از زندگی آن بزرگوار سخن می گوئیم، خوانندگان را از ذکر آن که در واقع آموزنده فهرستی از امام شناسی است، محروم بداریم.

برخی از بزرگان علما این زیارت را بهترین زیارات جامعه دانسته اند. بزرگ مردانی چون شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ قمری) آن را در کتاب «من لا یحضره الفقیه»<sup>(۳۴)</sup> و کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام»<sup>(۳۵)</sup> و شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ قمری) در کتاب «تهذیب الاحکام»<sup>(۳۶)</sup> نقل کرده اند.<sup>(۳۷)</sup>

شیوایی کلام و والایی مضمون و دانش و معرفتی که در آن موج می زند خود گویای اصالت این زیارت و معرف دانش ارجمند و الهی گوینده آن است. امید آنکه رهروان راه ائمه علیهم السلام از این گوهر فروزان گنجینه معارف شیعه غفلت نمایند و در زیارت امامان بزرگوار چه در حرم آن عزیزان و چه از راه دور با این کلمات پرنور زیارت کنند.

گفتنی است که ما متن و ترجمه این زیارت را در بخش «ادب زائر در آستانه مقدسه سامرا» خواهیم آورد.

### برترین اهل زمین

محمد بن سعید گوید:

عمر بن فرج بعد از وفات امام جواد علیه السلام برای رفتن به حج به مدینه آمد. جمعیتی را از اهل مدینه - که با اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مخالف و معاند بودند - احضار کرد و به آنان گفت: مردی را برای من طلب کنید که اهل علم و ادب و قرآن باشد، ولی دوستدار اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نباشد را تا من او را موکل تعلیم این کودک نمایم، او را مواظب این کودک قرار دهم تا از آمدن شیعیانی که در اطراف او می آیند و او را نگاهداری می کنند، جلوگیری کند.

مردی را به او معرفی کردند که به او جنیدی می گفتند. جنیدی مردی بود که نزد اهل مدینه در فهم، ادب، غضب و دشمنی نسبت به اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سابقه دار بود.

عمر بن فرج او را خواست، از مال پادشاه، برای او حقوق سالانه مقرر کرد، مقدمات زندگی او را فراهم نمود، برای او تعریف کرد که پادشاه به من دستور داده که شخصی مانند تو را به این کودک موکل نمایم.

راوی گوید: جنیدی در قصر «بصریا» مواظب امام هادی علیه السلام بود. همین که شب می شد درب را می بست و کلید را با خود نگه می داشت.

امام هادی علیه السلام مدتی را به همین حال به سر برد، دست شیعیان از دامن آن حضرت کوتاه شد، شیعه از گوش دادن به بیانات آن بزرگوار و قرائت در حضور آن حضرت محروم گردید.

محمد بن سعید گوید: من جنیدی را در روز جمعه ملاقات نمودم، سلام کردم و گفتم: این کودک هاشمی که تو مراقب او هستی چه می گوید؟ دیدم قول مرا انکار کرد و گفت: چرا می گویی کودک هاشمی و نمی گویی بزرگ هاشمی؟!

آن گاه به من گفت: تو را به خدا سوگند می دهم! آیا در مدینه کسی را که از من عالم تر باشد سراغ داری؟ گفتم: نه.

گفت: به خدا سوگند! من یک قسمت از ادبیات را که گمان می کردم مبالغه کاملی در آن کرده ام برای آن بزرگوار می گویم و آن حضرت همان گفته های مرا طوری بر من املا و تعلیم می کند که من از بیان او استفاده می نمایم و مردم گمان می کنند که من به این برگزیده خدا علم و ادب می آموزم، ولی به خدا سوگند! که من از آن حضرت علم می آموزم.

راوی گوید: من کلام جنیدی را به نحوی فراموش کردم که گویا سخن او را نشنیده بودم تا این که بعد از آن، دوباره جنیدی را ملاقات کردم. سلام کردم و از حال او پرسش نمودم.

آنگاه گفتم: حال آن جوان هاشمی چگونه است؟

گفت: این حرف را نزن، به خدا که او بهترین اهل زمین و بزرگوارترین خلق خدا است. چه بسا می شود که آن حضرت می خواهد داخل شود من به او می گویم: ﴿تَنْظُرُ حَتَّى تَقْرَأَ عَشْرًا﴾.

آن بزرگوار می فرماید: کدام سوره های قرآن را دوست داری قرائت کنم؟ من یکی از سوره های طولانی قرآن را پیشنهاد می کنم. آن حضرت با سرعت تمام آن سوره را به طوری صحیح می خواند که من صحیح تر از آن را

از احدی نشنیده ام، نیکوتر از سرودهای داوود علیه السلام - که آنها را ضرب المثل می زنند - تلاوت می کند.

راوی گوید: جنیدی گفت: این کودک پدرش در عراق از دنیا رفته و خودش در مدینه در بین این کنیزهای سیاه نشو و نمای می کند، این علم را از کجا آموخته است؟

راوی گوید: پس از چند روز دیگر که جنیدی را ملاقات کردم، دیدم حق را شناخته و به امامت امام هادی علیه السلام قائل شده است.

هفت سال که از امامت آن حضرت گذشت، معتصم عباسی در سال ۲۲۷ هجری وفات یافت. در آن موقع امام هادی علیه السلام ۱۴ ساله بود.

مردم بعد از معتصم با واثق بن معتصم بیعت کردند. مدت ۱۲ سال از امامت امام هادی علیه السلام که گذشت واثق در سال ۲۳۲ هجری مرد و مردم با متوکل بیعت کردند.

#### فرمان امام هادی علیه السلام به ساخت ساعت

علی بن مهزیار اهوازی که از اصحاب و وکلای حضرت امام علی النقی علیه السلام و مردی موثق، صحیح العقیده و صاحب کتاب های متنوع در علوم اسلامی است نامه ای از امام هادی علیه السلام دریافت می دارد که به او دستور ساختن ساعت را صادر فرموده است.

ابراهیم بن مهزیار « برادر علی بن مهزیار » گوید:

در سال ۲۸ - ظاهراً ۲۲۸ - ساعت را به جانب سامراً حمل کردیم، چون به «سیاهه» رسیدیم علی بن مهزیار طی نامه ای امام علیه السلام را از جریان امر آگاه ساخت، اجازه ورود خواست و وقت ملاقات گرفت، برای ابراهیم نیز وقت گرفت.

امام علیه السلام اجازه فرمود که بعد از ظهر فلان روز، خدمتش شرفیاب گردیم. در روزی تابستانی که هوا به شدت گرم بوده همگی به خدمت او رسیدیم. در ضمن «مسرور»، خادم علی بن مهزیار نیز همراه بود، چون به نزدیکی های ساختمان آن حضرت رسیدیم، بلال غلام آن حضرت منتظر ما بود و ما را به اتاقی راهنمایی کرد. در آن وقت ما دچار تشنگی طاقت فرسایی گشته بودیم. اما هنوز درست جاگیر نشده بودیم که یکی از خادمان آن حضرت ظرف چوبین پر از آب خنک آورد و ما نوشیدیم.

سپس امام علیه السلام علی بن مهزیار را به حضور پذیرفت و بعد از آن مرا پیش خود خواند. من از او درخواست دست بوسی کرده، دست شریفش را بوسه زدم. مدتی نزد او نشستم، سپس وداع گفتم.

چون از اتاق خارج شدم، صدایم کرده و فرمود: اینجا باش.

من با مسرور خادم آنجا ماندم و ایشان دستور فرمود که ساعت نصب شود. آن گاه یک کرسی بر آن حضرت گذاشتند روی آن جلوس فرمودند، کرسی دیگری در جانب چپ او جهت علی بن مهزیار گذاشتند. علی نیز بر آن نشست و من کنار ساعت ایستادم که یک سنگریزه از ساعت سقوط کرد. مسرور خادم گفت: هشت.

امام فرمود: هشت، همان ثمانیه است؟

گفتم: بلی آقای ما. <sup>(۳۸)</sup>

ما تا شب هنگام نزد او ماندیم و چون خارج شدیم به علی بن مهزیار فرمود: صبح زود مسرور خادم را نزد ما بفرست.

علی صبحگاهان مسرور را نزد آن حضرت فرستاد و چون داخل شد، فرمود:

بار خدایا چون...

گفتم: نیک.

در این وقت نصر از آنجا می گذشت که حضرت فرمود: در را ببند. در را ببند.

آنگاه در را بست و ردای خود را روی من انداخت و از دید نصر مخفی گرداند تا از کار ما نیرسد.

با تأملی ریشه نگر در این داستان زیبا به چند نکته می توان اشاره کرد:

۱ - پیشوایان دین به همه واژه ها و گویش ها آشنا بوده و با آنها تکلم داشته اند.

۲ - چنین استنباط می شود که خاندان مهزیار اهوازی در صنعت ساعت سازی مهارت داشته اند، طبعاً این به مقتضای سابقه و پیشینه دیرین هیئت و نجوم در سرزمین بابل (خوزستان و عراق کنونی) بوده است.

۳ - پیشوایان دین عليه السلام از تکنیک سودمند استقبال کرده و تشویق می نمودند.

۴ - ساعتی که برای امام علی النقی عليه السلام ساخته اند از نوع شنی و ماسه ای بوده که یکی از انواع ساعت های رایج آن زمان، یعنی آبی، آفتابی و شنی به شمار می رفت.

### چهار روز مهم

شیخ طوسی رحمة الله و دیگران این گونه روایت کرده اند:

اسحاق بن عبدالله علوی عریضی گوید: بین پدرم و عموهام در میان چهار روزی که مستحب است در سال روزه گرفته شود، اختلاف نظر شد. پس سوار بر مرکب شدند و خدمت حضرت علی النقی عليه السلام شرفیاب شدند، در آن هنگام حضرتش در «صریا» مقیم بود. پیش از آن که به سر من راء رود. پس از

آنکه ایشان خدمت آن جناب رسیدند. آن حضرت فرمود: آمده اید که از من سوال کنید درباره ایّامی که در سال روزه اش مستحب است؟

گفتند: بلی، ما نیامدیم مگر برای این مطلب.

فرمود: آن چهار روز یکی هفدهم ربیع الاول است و آن روزی است که رسول خدا ﷺ در آن متولد شده است.

و دیگری روز بیست و هفتم رجب است و آن روزی است که رسول خدا ﷺ به پیامبری مبعوث شده است.

و سوم روز بیست و پنجم ذی القعدة است و آن روزی است که در آن، زمین پهن شده است.

و چهارم روز هجدهم ذی الحجه است و آن روز غدیر است. (۳۹)

#### شاگردان حوزه امام هادی علیه السلام

با تدریس و همت ارجمند امام هادی علیه السلام آن هم در شرایط بسیار سخت رژیم های فاسد عباسی، شاگردان بسیار و برجسته ای تربیت و بروز کردند، علامه باقر شریف قرشی، ۱۷۸ نفر از شاگردان و اصحاب امام هادی علیه السلام را نام می برد، که به طور مستقیم از آن حضرت نقل روایت می کردند و مطلب علمی را گرفته و به دیگران منتقل می نمودند.

در این بخش به شرح کوتاه دو تن از دانش آموختگان برجسته آن حضرت، می پردازیم:

#### حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

حضرت عبدالعظیم علیه السلام از نواده های امام حسن مجتبی علیه السلام است که با چهار واسطه به امام حسن علیه السلام می رسد، به این ترتیب:

عبدالعظیم فرزند عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن امام حسن مجتبی علیه السلام.

(۴۰)



این مرد بزرگ از فقها و علمای با همت و برجسته ای بود که خود دارای حوزه درس بود و مؤسس حوزه علمیه در شهر ری و اطراف آن گردید.

او در محضر امام هادی علیه السلام به مرتبه ای از علم و اجتهاد و وثوق رسید که آن حضرت به ابوحامد رازی فرمود: ای حمّاد! اگر در شهر و محل سکونت خود شهر ری در مسائل دینی به مشکلی برخوردی، از حضرت عبدالعظیم علیه السلام بپرس و سلام مرا به او برسان.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام از شاگردان و اصحاب امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام و سپس امام هادی علیه السلام بود، نامه های بسیاری را بین امام جواد علیه السلام و پسرش امام هادی علیه السلام، رد و بدل کرد. <sup>(۴۱)</sup>

حضرت عبدالعظیم علیه السلام کتاب هایی تألیف کرد؛ مانند: کتاب «یوم و لیلۃ» و کتاب «خطب امیرالمؤمنین علیه السلام» و کتاب «روایات عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی» و...

حضرت عبدالعظیم علیه السلام در شهر سامرا به محضر امام هادی علیه السلام می رسید، متوکّل عباسی نسبت به او ظنین شد، او به دستور امام هادی علیه السلام، برای حفظ جان خود از گزند متوکّل، مخفیانه از شهر سامرا بیرون رفت و به صورت پیک پستیچی از راه طبرستان مازندران به شهر ری آمد و در آن جا در سرداب خانه یکی از شیعیان مخفی گردید و کم کم شیعیان از ورود او آگاه شدند و به محضرش می رفتند.

همین ملاقات ها موجب تحکیم و گسترش تشیع در شهر ری آن روز گردید. مردم شهر ری، در آن عصر، از اهل تسنن بودند و سنی های ناصبی نیز در میان آنها نفوذ داشتند، چرا که شهر ری در سال ۲۲ عصر خلافت عمر به دست

مسلمین فتح شد و حاکمان آنجا همه از اهل تسنن بودند که از طرف خلیفه، نصب شده بودند. (۴۲)

مهاجرت حضرت حمزة بن امام کاظم علیه السلام به این شهر، سپس ورود حضرت عبدالعظیم علیه السلام به آنجا، نقش بسیاری در گرایش مردم آنجا به تشیع داشت. علامه نجاشی رحمة الله روایت کرده است: حضرت عبدالعظیم علیه السلام در شهر ری مخفی بود، روزها روزه می گرفت و شب ها را به عبادت به سر می آورد و مخفیانه بیرون می آمد و کنار قبر حضرت حمزه علیه السلام می رفت و آن را زیارت می کرد. (۴۳)

پذیرش آیین عبدالعظیم علیه السلام

روزی حضرت عبدالعظیم علیه السلام به حضور امام هادی علیه السلام رفت، وقتی که آن حضرت او را دید فرمود:

﴿مرحبا بك يا ابوالقاسم! اعنت ولينا حقا!﴾

آفرین بر تو ای ابوالقاسم! تو به حق ولی ما و دوست ما هستی.

آن گاه حضرت عبدالعظیم علیه السلام خلاصه ای از اعتقادات خود را از توحید، عدل، معاد و عقیده به دوازده امام علیهم السلام بیان کرد، نام امامان معصوم علیهم السلام را یک به یک شمرد و پس از ذکر امام جواد علیه السلام عرض کرد: اکنون امام ما تو هستی.

امام هادی علیه السلام به او فرمود: پس از من فرزندانم حسن علیه السلام امام است، سپس ذکری از امام مهدی علیه السلام به میان آمد و حضرت عبدالعظیم علیه السلام اعتقاد خود را به همه اقرار و ابراز نمود. سپس از فروع و عبادات سخن به میان آورد و اعتقاد خود به همه آنها را اقرار کرد. در این هنگام امام هادی علیه السلام به او فرمود:

﴿ای ابوالقاسم! هذا والله دینی و دین الذی ارتضاه لعباده، فاثبت علیه ثبَّتک

الله بالقول الثابت فی الحیوة الدُّنیا و الآخرة﴾

ای ابوالقاسم! سوگند به خدا! این همان دین من و دین کسانی است که خداوند آن را برای بندگان پذیرفته است، بر آن استوار باش، خداوند تو را در گفتار ثابت در دنیا و آخرت استوار بدارد!

### ابوهاشم جعفری

ابوهاشم جعفری همان «داوود بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام» است، از اهالی بغداد بود، مردی واثق و عالی مقام است که از محضر حضرت رضا، حضرت جواد، حضرت هادی، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف بهره مند شده است.

او در پیشگاه امامان علیهم السلام بزرگ مردی بلندمقام بود، و از همه امامان مذکور علیهم السلام، نقل روایت می کند. دارای اخبار، مسائل و شعرهای زیبا در شائن امامان علیهم السلام است.

اشعار زیر را در آن هنگام که امام هادی علیه السلام بیمار شده بود، سروده است:

مادت الاءرض بی وادّت فؤادی      واعترتتی موارد العروء  
حین قیل الامام نضو علیل      قلت نفسی ففته کلّ الفداء  
مرض الدین لاعتدالک واعتلّ      و غارت له نجوم السماء  
عجبا ان منیت بالداء والسقم      و انت الامام حسم الداء  
انت آسى الاء دواء فى الدین      و الدنیا و محیی الاءموات و الاءحیاء

زمین به خاطر بیماری شما بر من پریشان شد، و قلبم سنگین گردید.

و در آن هنگام که گفته شد: امام هادی علیه السلام لاغر و رنجور شده است، گفتم همه جانم فدای او گردد.

دین اسلام به خاطر بیماری تو، بیمار و رنجور شد، و ستارگان آسمان به خاطر آن، بی فروغ شدند.

شگفتا! که دستخوش درد و بیماری شدی، با این که تو امام زداینده هر دردی هستی.

تو طبیب و درمان بخش دردها، و زندگی بخش مردگان و زندگان در دنیا و جهان آخرت هستی.

فرقه های صوفیه از دیدگاه امام هادی علیه السلام

امام هادی علیه السلام فرمود:

این فرقه های صوفیه، همگی مخالف ما اهل بیت علیهم السلام هستند و راه و طریقه آن ها باطل و بر خلاف طریقه ماست. این گروه به منزله نصارا و مجوس این امت هستند.

در روایت آمده است: در آن زمان، مانند دوران جاهلیت شعرا زیاد می شوند، مردم قبرهای ایشان را به عنوان مساجد اتخاذ می کنند، مانند فرقه مذموم صوفیه که قبور شعرای خود را خانقاه ساخته و بقعه خویش قرار داده اند هم چنین در این زمان افسانه ها را حلال می شمارند.

به درستی که برای رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی رقص و سماع که از عقاید باطل صوفیان می باشد، راه گشای انوار حقیقی الهی نبوده و جز افزودن بر گمراهی و شقاوت ارمغان دیگری برای انسان ندارد.

اما امروزه متأسفانه همان گونه که در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله آمده، مردم ما و شیعیان، تمایل زیادی به آثار صوفیه پیدا نموده اند و خواندن آن ها را بر کرامات و آثار نورانی اهل بیت علیهم السلام ترجیح می دهند، مانند دیوان شاعران

فارسی زبان که خود از بزرگان و مؤسسان فرقه صوفیه در قرن های گذشته بوده اند.

شاید برخی بگویند که ما آثار و علوم اهل بیت علیهم السلام را می خوانیم و چیزهای مفید و آموزنده آن را برداشت می کنیم، اما امام محمد باقر علیه السلام فرمودند:

﴿فکل ما لم یخرج من هذا البیت و هو باطل.﴾ <sup>(۴۴)</sup>

پس تمامی آنچه که از غیر ما خاندان صادر شده باطل است.

همچنین مولای ما امام کاظم علیه السلام خطاب به یکی از اصحاب فرمود:

﴿لا تأخذ معالم دینک عن غیر شیعتنا.﴾ <sup>(۴۵)</sup>

علوم دین خود را از غیر شیعیان ما کسب مکن.

و همچنین امیرمؤمنان علی علیه السلام در سخنی فرمود:

﴿لا تأخذ الّا عنّا تکن منّا.﴾ <sup>(۴۶)</sup>

علوم دینی و دانش خود را از غیر ما اهل بیت علیهم السلام مگیر تا از ما باشی.

حدیث ریاکاری

شیخ مفید رحمه الله می نویسد:

محمد بن الحسین بن خطاب گوید: با حضرت امام هادی علیه السلام در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مدینه نشسته بودم، جماعتی از اصحاب حضرت آمدند، ابوهاشم جعفری نیز که مردی فصیح و بلیغ و نزد حضرت منزلتی عظیم داشت آمد، سپس جماعتی از صوفیه داخل شدند در جای نبی حلقه زدند و نشستند و به ﴿لا اله الا الله﴾ گفتن مشغول شدند.

امام علیه السلام به اصحاب خود فرمود: به این فریبندگان التفات نکنید که ایشان خلیفه های شیاطین، و مخربین قواعد دین اند. برای آرایش دادن چشم ها اظهار

زهد می کنند و به جهت شکار چهارپایان شب بیداری می کشند (تا جهالی را فریب دهند) چنان که حق تعالی می فرماید:

﴿إِنَّ هُمْ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾

آنان عمری گرسنگی می کشند تا برای پالان کردن چند خری را رام کنند، ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ نمی گویند مگر برای فریب، کم نمی خورند مگر از برای پر کردن کاسه های بزرگ و ربودن دل مردمان احمق. در آشکار در دوستی خدا سخن گویند، و در پنهان خود ایشان را به چاه بلا می اندازد، اوراد ایشان رقص و دست زدن است و اذکارشان سراییدن و غنا است. جز سفیهان از آنان پیروی نمی کنند و به آنان جز بی خردان و احمقان اعتقاد ندارند.

هر کس در زندگی به دیدن یکی از آنها رود، یا به زیارت یکی از ایشان که مرده است (بر سر قبر آنها) برود حکم آن را دارد که به زیارت شیطان و عبادت بتان رفته است. هر کس یکی از آنها را یاری، یا مدد نماید، حکم آن را دارد که یزید، معاویه و ابوسفیان را مدد کرده است.

مردی از اصحاب آن حضرت گفت: اگر چه آن کس به حقوق شما معترف باشد؟!

آن حضرت خشناک به او نگریست و فرمود: این گفتار را واگذار، آن کس که به حقوق ما معترف باشد به راه نافرمانی و مخالفت ما نمی رود. آیا نمی دانی که این طایفه خسیس ترین طایفه صوفیه اند و صوفیه همه از مخالفان ما هستند و راه و روش ایشان غیر از راه و روش ماست و ایشان نیستند مگر نصاری و مجوس این امت.

بعد فرمود: آنها کسانی هستند که در فرونشاندن نور خدا سعی می کنند و خدا نور خود را تمام می کند، اگر چه کافران مکروه دارند. <sup>(۴۷)</sup>

## سخنان حکیمانه

فتح بن یزید جرجانی گوید:

در آن مسافرتی که امام هادی علیه السلام از مدینه آمد، من هم از پشت سر آن حضرت می آمدم. در بین راه می شنیدم که آن بزرگوار می فرمود:  
کسی که از خدا بترسد مردم از او می ترسند و کسی که از خدا اطاعت کند مردم از او اطاعت می کنند.

من آهسته آهسته رفتم تا به امام رسیدم، سلام کردم، جواب سلام مرا رد کرد. اول سخنی که به من فرمود این بود: ای فتح! کسی که خدا را اطاعت کند باکی از غضب مخلوقین نخواهد داشت، کسی که خدا را به غضب آورد باید یقین کند که غضب مخلوقین نصیب او خواهد شد.

ای فتح! خدا را نمی توان وصف کرد مگر آن طور که خودش نفس خود را وصف کرده، کجا وصف کرده می شود آن کسی که حواس انسان از درک او عاجزند، قوه واهمه ها عاجزند که به او برسند، قوه چشم ها از احاطه به او عاجزند، خدا از آن بزرگتر است که وصف کنندگان او را وصف می کنند، مقام او عالی تر از آن است که صفت او را شرح بدهند، در عین حال نزدیکی دور و در عین حال دوری نزدیک است، خدا چگونگی را خلق کرده، پس نمی توان گفت: خدا در چه مکانی است؟ زیرا خدا پاک و منزه است از این که دارای چگونگی بودن و در مکان معلومی باشد.

خدا را که نمی توان وصف کرد به جای خود، بلکه کنه و حقیقت رسول خدا صلی الله علیه و آله را هم نمی توان وصف کرد، زیرا که خدای جلیل نام آن حضرت را با نام مبارک خود قرین کرده است. پیامبر خود را در وجوب فرمان برداری شریک خود نموده است.

جزای آن کسی را که از پیامبر اطاعت کند، نظیر جزای کسی قرار داده است که از خدا اطاعت کرده باشد، چنان که در قرآن فرموده:

﴿وَمَا نَقْمُوا مِنْهُ إِلَّا أَنْ أَعْنَىٰ غَنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ (۴۸)

«از او کینه ورزی نکردند مگر این که خدا و رسول آنان را از فضل خود بی نیاز کردند».

همچنین از قول آن اشخاصی که از پیامبر اطاعت نکردند می فرماید:

﴿يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ﴾ (۴۹)

«ای کاش ما خدا و رسول را اطاعت می کردیم».

یا این که چگونه می توان آن کسی را وصف کرد که خدای حکیم اطاعت از او را - یعنی امام - با اطاعت پیامبر خود قرین کرده است؟ چنان که می فرماید:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (۵۰)

«خدا و رسول و صاحبان امر (یعنی دوازده امام) خود را اطاعت نمایید».

ای فتح! همان طور که خدا و حجت خدا را نمی توان وصف کرد، همان طور که آن مؤمنی را که تسلیم امر ما باشد نمی توان وصف نمود.

پیامبر ما ﷺ افضل پیامبران است. وصی آن حضرت (یعنی علی بن ابی طالب عليه السلام) افضل اوصیا است.

حضرتش بعد از سخن طولانی به من فرمود: امر خود را بر اوصیا واگذار کن و تسلیم آنان باش.

آن گاه فرمود: اگر هم می خواهی منصرف شو.

من فردای آن روز خدمت حضرتش رفتم، سلام کردم، جواب فرمود، گفتم: یابن رسول الله! اجازه می دهی درباره یک موضوعی که شب گذشته به فکر من رسیده، صحبت کنم؟



فرمود: بپرس و به جواب آن گوش بده! زیرا کسی که یاد می دهد با کسی که یاد می گیرد در ثواب هدایت شدن شریکند. در نصیحت کردن مأمورند. اما آن موضوعی که به فکر تو رسیده، اگر امام بخواهد تو را از آن خبر می دهد، زیرا خدا کسی را غیر از پیامبری که پسندیده باشد از علم غیب آگاه نمی کند و آنچه که نزد پیامبر باشد نزد امام هم خواهد بود. آنچه را که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بداند جانشینان او نیز می دانند.

ای فتح! شاید شیطان بخواهد تو را دچار اشتباه کند، راجع به آنچه که من برای تو گفتم وسوسه نماید، تو را نسبت به آن موضوعاتی که من برای تو شرح دادم دچار شک کند تا تو را از راه راست خدا منحرف نماید.

گفتم: من از کجا بدانم که امام و پیامبر این طورند؟ یعنی علم غیب داشته باشند و اطاعت آنان هم نظیر اطاعت خدا واجب باشد اگر این طور باشد پس آنان هم - نعوذ بالله - خدایانی خواهند بود. در صورتی که آنان مخلوقند، پرورش یافته اند، فرمان بردارند، در مقابل خدا ناچیزند، در برابر خدا به خاک می افتند.

امام هادی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: وقتی شیطان تو را دچار این گونه وسوسه ها می کند، وسوسه های او را به وسیله آنچه که من به تو یاد دادم، ریشه کن.

فتح می گوید: به امام عَلَيْهِ السَّلَام عرض کردم: فدایت شوم! گره از کار من گشودی و وسوسه شیطان لعین را برای من کشف کردی، زیرا شیطان این گونه وسوسه ها را در دل من جای داد که شما خدا خواهید بود.

فتح گوید: امام هادی عَلَيْهِ السَّلَام سجده شکر به جای آورد. شنیدم که در سجده می گفت: پروردگارا! من ناچیز برای تو به خاک افتاده ام و فروتنی کرده ام.

بعد از آن به من فرمود: ای فتح! نزدیک بود که گمراه شوی، عیبی ندارد، چه بسا هلاک شد آن که باید هلاک شود، اگر تو بخواهی خدا تو را می آمرزد.  
فتح گوید: من به جهت این که خدا وسوسه های شیطان را برایم کشف کرد با خوشحالی خارج شدم.

فتح گوید: من در منزل بعدی خدمت امام هادی علیه السلام رفتم، دیدم آن حضرت به پشتی تکیه کرده و در مقابلش مقداری گندم برشته بود که آن بزرگوار آنها را مخلوط می کرد. شیطان مرا وسوسه کرد که امام نباید چیزی بخورد و بیاشامد.  
امام به من فرمود: بنشین، ما هم نظیر پیامبرانیم، پیامبران هم می خوردند و هم می آشامیدند و در بازار راه می رفتند، هر جسمی احتیاج به غذا دارد مگر خالق اجسام که واحد و ایجادکننده اشیاء است و جسم را به وجود می آورد، شنوا و دانا است پاک و منزه است از آنچه که ستم کشان می گویند مقام خدا بسیار عالی و بزرگ است.

بعد از آن به من فرمود: اگر بخواهی خدا تو را می آمرزد.  
وقتی که آن حضرت وارد بغداد شد، اسحاق بن ابراهیم با عده ای از سرلشکران از حضرتش استقبال کرده آن حضرت را ملاقات نمودند.

#### کلمات درربار و مواعظ ارزنده امام علیه السلام

اکنون بخشی از سخنان ارزنده حضرت امام هادی علیه السلام را نقل می کنیم:  
﴿من اتقى الله يتقى و من اعطاع الله يطاع و من اعطاع الخالق لم يبال سخط المخلوقين.﴾  
هر کس از خدا بترسد مردم از او بترسند، هر کس از خدا اطاعت کند، مخلوقات او را اطاعت خواهند کرد، هر کس اطاعت کند خالق خود را از غضب مخلوقات پروا نخواهد کرد.  
در سخن دیگری فرمود:

﴿مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخَطُونَ عَلَيْهِ﴾

هر که از خودراضی و خوشنود شد و خود را پسندید خشمناکان بسیاری علیه او خواهند بود.

به چشم کسان در نیاید کسی که از خود بزرگی نماید بسی بزرگان نکردند بر خود نگاه خدا بینی از خویشتن بین مخواه در کلام دیگری فرمود:

﴿الْهَزْلُ فَكَاهَةٌ السُّفْهَاءُ وَصِنَاعَةُ الْجُهَّالِ﴾

بیهودگی خوش منشی بی خردان و صفت جاهلان است. در سخن دیگری فرمود:

مصیبت بر شخص صبرکننده یکی است و برای جزع کننده دو تا است. در کلام دیگری فرمود:

﴿مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ﴾

هر کس نفس او بر وی بی قدر و خوار گشته از شر او خاطر جمع مباش. در کلام دیگری فرمود:

﴿الدُّنْيَا سَوْقٌ رِبْحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَخَسِرَ آخِرُونَ﴾

دنیا بازاری است که گروهی در آن نفع بردند و گروهی ضرر کردند. حضرتش درباره عاق والدین فرمود:

﴿الْعَقُوقُ يَعْقِبُ الْقَلَّةَ وَيُؤَدِّي إِلَى الذَّلَّةِ﴾

عاق شدن به پدر و مادر انسان را بی چیز و ذلیل می کند. در سخن دیگری فرمود:

﴿أَذْكَرُ مَصْرَعِكَ بَيْنَ يَدَيْ أَهْلِكَ؛ لَا طَبِيبَ يَمْنَعُكَ وَلَا حَبِيبَ يَنْفَعُكَ﴾

به یاد آور افتادن خود را میان اهل خویش، نه طبیبی است مرگ را از تو دفع کند، نه دوستی است تو را نفع رساند.

## شهادت امام هادی علیه السلام

پس از متوکل، امام هادی علیه السلام با ستم های خلفای عصر خود یعنی واثق، منتصر، مستعین، معتز، معتمد رو به رو شد، تا این که معتز، حضرتش علیه السلام را مسموم نمود.

برخی معتمد را قاتل آن حضرت می دانند. آن سان که ابن بابویه می گوید. عده ای از علما سوم و برخی دیگر پنجم رجب سال ۳۵۴ هجری را تاریخ شهادت حضرتش می دانند.

سن شریف امام هادی علیه السلام در لحظه شهادت، چهل و یک سال و هفت ماه بود.

شیخ صدوق رحمه الله در این زمینه می نویسد:

معتمد عباسی برادر معتز، امام هادی علیه السلام را مسموم نمود و در حین شهادت امام غریب، غیر از فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام کسی نزد بالین آن بزرگوار نبود.

چون حضرت به شهادت رسید، همه امرا و اشراف حاضر شدند و امام حسن عسکری علیه السلام در تشییع جنازه پدر شهید خود گریبان چاک زد و خود متوجه غسل، کفن و دفن والد بزرگوارش شد.

محدث قمی رحمه الله از «ثبات الوصیه» مسعودی این گونه نقل می کند: با جماعتی در روز وفات حضرت امام هادی علیه السلام در خانه آن حضرت بودیم.

در آنجا همه بنی هاشم از آل ابوطالب و آل عباسی و بسیاری از شیعیان جمع بودند.

هنوز نزد آنها امر امامت و وصایت امام عسکری علیه السلام ظاهر نشده بود، همچنین روشن نشده بود امر آن حضرت جز بر عده ای از ثقات و معتمدان امام هادی علیه السلام.

حکایت کردند آن جماعتی که در آن جا بودند همگی در مصیبت و حیرت بودند و انتظار جنازه شریف آن حضرت و زیارت فرزند حضرت هادی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام را داشتند. ناگاه دیدند، دری از صدر رواق باز شد و غلام سیاهی بیرون آمد. آن گاه امام حسن عسکری علیه السلام با تأثر و تأسف شدید، با لباس نفیسی که چاک زده بود، بیرون آمد. جمال مبارک آن حضرت از همه جهت به پدر بزرگوارش شبیه بود، فرزندان متوکل نیز در آن بیت الشرف بودند. چون امام حسن عسکری علیه السلام را دیدند همه به جهت تعظیم و احترام آن حضرت برخاستند. ابواحمد موفق بن متوکل - که ولیعهد بود - به سوی آن حضرت شتافت و عرض کرد:

﴿مرحبا بك يا بن العم﴾ و با آن بزرگوار معانقه نمود.

حضرت جلوس فرمود و مردم همه مقابل آن بزرگوار نشستند. قبل از تشریف آوردن امام حسن عسکری علیه السلام هیاهو و گفتگو بود. چون آن حضرت تشریف آورد و نشست، همه سکوت کردند و نفس ها ساکن شد. آن گاه خادمی بیرون آمد و مقابل آن حضرت ایستاد. حضرت برخاست و جنازه امام هادی علیه السلام را بیرون آوردند. حضرت با جنازه مطهر حرکت فرمود.

آن جنازه نازنین را تا خیابانی وسیع بردند. معتمد بر آن حضرت نماز خواند و قبل از آن، فرزند مکرمش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بر آن بزرگوار در اندرون خانه نماز خوانده بود. سپس آن حضرت را در خانه ای از خانه های آن بزرگوار دفن کردند.

حرم مطهر عسکریین علیهم السلام تاکنون ملجاء درماندگان و پناه گاه شیعیان جهان است.

﴿صلوات الله و سلامه عليك يا اباالحسن، السلام عليك يا علي الهادي، السلام عليك يا نورالاعنوار، السلام عليك يا حجة الله على خلقه يا سيدي و مولاي ابي توسلت بك الله تعالى يا وجيها عندالله اشفع لي عندالله.﴾

فرزند گرامی امام هادی علیه السلام

فرزندان امام هادی علیه السلام را در تاریخ پنج تن نوشته اند. فرزندان پسر حضرتش عبارتند از:

امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام، جناب محمد، حسین و جعفر و یک دختر به نام علیّه.

سید محمد مکنی به ابي جعفر جلالت قدر و نیالت شائن آن بزرگوار معروف است.

محدث قمی رحمة الله گوید:

در شائن او بس است که قابلیت و صلاحیت امامت را داشت. و فرزند بزرگ حضرت امام هادی علیه السلام بود. شیعه گمان می کرد که او بعد از پدر بزرگوارش، امام خواهد شد و پیش از پدر بزرگوارش از دنیا رفت.

گفتنی است که درباره فرزندان امام هادی علیه السلام مطالبی در همین کتاب برای خوانندگان بیان خواهیم کرد.

بخش دوم: نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام حسن عسکری

علیه السلام

نگاهی گذرا به زندگی امام حسن عسکری علیه السلام

شخصیت والا و ویژگی های اخلاقی

فضایل اخلاقی و کمالات معنوی

زهد امام

عبادت امام

...و

نگاهی گذرا به زندگی امام حسن عسکری علیه السلام

سوسن، نام دختری با ایمان و دلاوری از ایران زمین است که به مدینه رفته و همسر امام هادی علیه السلام گردیده است. آن بانوی بزرگوار در ماه ربیع الاول سال ۲۳۳ هجری در مدینه فرزندی به جهان هستی آورد که نام او را حسن نهادند.

(۵۱)

امام حسن بن علی عسکری علیه السلام فرزند امام هادی علیه السلام پس از درگذشت پدر بزرگوار خود به امر خدا و حسب التعمین پیشوایان گذشته به امامت رسید و هفت سالی که امامت کرد به واسطه سختگیری بیرون از اندازه مقام خلافت، با تقیه بسیار شدید رفتار می کرد.

در به روی مردم - حتی عامه شیعه - بسته جز خواص کسی را راه نمی داد.

با این حال اکثر اوقات زندانی بود. (۵۲)

سبب این همه فشار این بود که:

۱ - در آن دوران جمعیت شیعه کثرت و قدرتشان به حد قابل توجهی رسیده

بود و امامان شیعه نیز شناخته می شدند و از این روی مقام خلافت بیش از

پیش ائمه را تحت مراقبت درآورده و از هر راه بود با نقشه هایی مرموز در محو و نابود کردن ایشان می کوشیدند.

۲ - مقام خلافت پی برده بود که خواص شیعه برای امام یازدهم، فرزندی معتقدند و طبق روایاتی که از خود امام یازدهم، همچنین از پدران نقل می کنند فرزند او را همان مهدی موعود می شناسند که به موجب اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر داده بود، <sup>(۵۳)</sup> و او را امام دوازدهم می دانند.

بدین سبب امام یازدهم بیشتر از سایر ائمه علیهم السلام تحت مراقبت مقام خلافت در آمده بود و خلیفه وقت تصمیم قطعی گرفته بود که به هر طریق باشد به داستان امامت شیعه خاتمه بخشد و در این خانه را برای همیشه ببندد (!!!).

از این رو، همین که بیماری امام عسکری علیه السلام را به معتمد خلیفه وقت گزارش دادند، طیب نزد آن حضرت فرستاد و چند تن از معتمدان خود و چند نفر از قضات را به منزلش گماشت که پیوسته ملازم وی و مراقب اوضاع داخلی منزل باشند و پس از شهادت امام نیز خانه را تفتیش و توسط قابله ها کنیزان آن حضرت را معاینه کردند و تا دو سال مأمورین آگاهی خلیفه در خط پیدا کردن جانشین آن حضرت مشغول فعالیت بودند تا به کلی نومید شدند. <sup>(۵۴)</sup>

هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام به شهادت رسید، حضرتش را در خانه خودش در شهر سامرا کنار قبر پدر بزرگوارش به خاک سپردند.

باید دانست که ائمه اهل بیت علیهم السلام در دوره زندگیشان گروه انبوهی از علما و محدثین پرورش دادند که شماره ایشان به صدها تن می رسد. ما با رعایت اختصار به گوشه ای از شخصیت علمی امام حسن عسکری علیه السلام اشاره خواهیم کرد.



ولادت با سعادت آن حضرت در مدینه طیبه در ماه ربیع الثانی در سال ۲۳۲ هجری بوده و در تعیین روز آن خلاف است.

علامه مجلسی رحمه الله می نویسد:

مشهور آن است که روز ولادت آن حضرت روز جمعه هشتم ماه ربیع الثانی بود. برخی دهم ماه مذکور و بعضی شب چهارم نیز گفته اند.

شیخ حرّ عاملی رحمه الله نیز به همین اختلاف اشاره کرد و در مورد تاریخ تولد آن حضرت می نویسد:

مولده شهر ربیع الآخر و ذاک فی یوم اشرف العاشر اسم شریف آن حضرت حسن، کنیه اش ابومحمد و مشهورترین لقب هایش: زکی و عسکری است و به آن حضرت همچنین به پدر و جد بزرگوارش علیه السلام ابن الرضا می گفتند.

نقش خاتم آن حضرت ﴿سبحان من له مقالید السموات والارض﴾ بود. به قول دیگر: ﴿اَنَا به شهید﴾ بوده است.

تسبیح آن حضرت در روز شانزدهم و هفدهم ماه است. و این گونه است:

﴿سبحان من هو فی علوه دان و فی دنوه عال و فی اشراقه منیر و فی سلطانه قوی سبحان الله و بحمده﴾

نام والده ماجده آن حضرت «حدیث» و به قولی «سلیل» بوده و او را «جده» می گفتند. وی در نهایت صلاح و ورع و تقوا بوده است. در «جنات الخلود» آمده است:

آن بانوی بزرگوار در سرزمین خود پادشاه زاده بوده و کافی است در فضیلت او که مفرع شیعه و پناه و دادرس آنان بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام بود به تفصیلی که در کتب مضبوط است.

شمایل آن حضرت را این گونه توصیف کرده اند:

حضرتش گندم گون، متوسط القامه، نه بسیار فربه و نه بسیار ضعیف، جمیل الوجه، همه اعضا متناسب، ابروهای سیاه مقوس، چشم های فراخ، پیشانی گشاده، گونه سرخ، خال هاشمی در گونه راست، گردن بلند و سینه پهن و بسیار با هیبت و جلالت بود.

مسعودی در «اثبات الوصیة» می نویسد:

از عالم علیه السلام روایت شده: وقتی سلیل مادر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خدمت امام هادی علیه السلام وارد شد، فرمود: سلیل، از هر آفت و عاهت و هر پلیدی و نجاست بیرون کشیده شده است.

سپس فرمود: به زودی حق تعالی به تو حجت خود را بر خلقش عطا خواهد فرمود که زمین را از عدل پر کند همچنان که از جور پر شده باشد.

آن گاه مسعودی می نویسد:

آن مخدره به امام حسن عسکری علیه السلام حامله شد و در مدینه در سال ۲۳۱ هجری متولد شد. سن شریف امام هادی علیه السلام در آن زمان، شانزده سال و چند ماه بود و آن حضرت در سال ۲۳۶ که سن مبارکش چهار سال و چند ماه بود به عراق حرکت فرمود.

محدث قمی رحمه الله در احوال امام هادی علیه السلام در ذکر سیدمحمد، نصوصی از امام هادی علیه السلام بر امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بیان می کند. محدث قمی رحمه الله می گوید: از روایات ظاهر می شود که آن حضرت بیشتر اوقات محبوس و ممنوع از معاشرت بود و پیوسته مشغول به عبادت بود، چنانچه از روایت بعد ظاهر می شود.

مسعودی روایت کرده که حضرت امام هادی علیه السلام خود را از بسیاری از شیعیان خود - مگر از عده قلیلی از خواص خود - پنهان می کرد و چون امر به

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منتهی شد. آن حضرت از پشت پرده با خواص و غیر خواص تکلم می فرمود، مگر در آن وقتی که سوار مرکب می شد و به خانه می رفت و این عمل از آن جناب و از پدر بزرگوارش پیش از او مقدمه ای برای غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام بود که شیعیان به این نوع ارتباط انس گیرند و از غیبت وحشت نکنند و عادت در احتجاب و اختفاء جاری شود.

### شخصیت والا و ویژگی های اخلاقی

#### فضایل اخلاقی و کمالات معنوی

فضایل اخلاقی و کمالات معنوی امام حسن عسکری علیه السلام موجب آن بود که نه تنها دوستان، بلکه دشمنان نیز به عظمت و بزرگواری او اعتراف نمایند. حسن بن محمد اشعری، محمد بن یحیی و برخی دیگر این گونه روایت کرده اند:

احمد بن عبیدالله خاقان متصدی اراضی و خراج قم بود. روزی در مجلس او سخن از علویان و عقایدشان به میان آمد؛ احمد که خود از ناصبیان سرسخت و منحرف از اهل بیت علیهم السلام بود، ضمن سخن گفت: من در سامرا کسی از علویان را همانند حسن بن علی بن علی الرضا (امام عسکری علیه السلام) در روش و وقار، عفت و نجابت و فضیلت و عظمت در میان خانواده خویش و میان بنی هاشم، ندیدم و نشناختم. خاندانش او را بر بزرگسالان و محترمان خود مقدم می داشتند و در نزد سران سپاه و وزیران و عموم مردم نیز همین وضع را داشت. به یاد دارم روزی نزد پدرم بودم، دربانان خبر آوردند ابومحمد ابن الرضا آمده است.

پدرم به صدای بلند گفت: بگذارید وارد شود.

من از این که دربانان نزد پدرم از امام به کنیه و احترام یاد کردند، شگفت زده شدم؛ زیرا نزد پدرم جز خلیفه یا ولیعهد یا کسی را که خلیفه دستور داده باشد از او به کنیه یاد کنند، به کنیه یاد نمی کردند؛ آن گاه مردی گندمگون، خوش قامت، خوشرو، نیکواندام، جوان، و با هیبت و جلالت وارد شد.

چون چشم پدرم بر او افتاد برخاست و چند قدم به استقبال رفت. به یاد نداشتم پدرم نسبت به کسی از بنی هاشم یا فرماندهان سپاه چنین کرده باشد. دست بر گردن او انداخت و صورت و سینه او را بوسید، سپس دست او را گرفت و او را بر جای نماز خود نشانید و خود در کنار و رو به روی او نشست و با او به سخن پرداخت.

در ضمن سخن به او فدایت شوم می گفت. من از آنچه می دیدم در شگفت بودم.

ناگاه درباری آمد و گفت: موفق عباسی آمده است.

معمول این بود که وقتی موفق می آمد قبل از او دربانان و نیز فرماندهان ویژه سپاه او می آمدند و در فاصله در خانه تا مجلس پدرم در دو صف می ایستادند و به همین حال می ماندند تا موفق بیاید و برود.

پدرم پیوسته متوجه ابومحمد علیه السلام بود و با او گفت و گو می کرد تا آن گاه که چشمش به غلامان مخصوص موفق افتاد در این موقع به آن حضرت گفت: فدایت شوم! اگر مایلید تشریف ببرید.

سپس به دربانان خود گفت: او را از پشت دو صف ببرند تا موفق او را نبیند. امام برخاست و پدرم نیز برخاست و دوباره دست بر گردن او انداخت و امام رفت.

من به دربانان و غلامان پدرم گفتم: این چه کسی بود که او را در حضور پدرم به کنیه یاد کردید و پدرم به او چنین رفتاری داشت؟ گفتند: او یکی از علویان است که به او حسن بن علی می گویند و به ابن الرضا معروف است.

شگفتی من بیشتر شد و پیوسته آن روز، نگران و اندیشمند بودم تا شب شد. عادت پدرم این بود که پس از نماز عشا می نشست و گزارش ها و اموری را که لازم بود به سمع خلیفه برساند، رسیدگی می کرد. وقتی نماز خواند و نشست، من رفتم و نشستم. کسی پیش او نبود، پرسید: احمد! کاری داری؟ گفتم: آری پدر، اگر اجازه می دهی بگویم؟ گفت: اجازه داری.

گفتم: پدر! این مرد که صبح او را دیدم چه کسی بود که نسبت به او چنین بزرگداشت و احترام نمودی و در سختی به او فدایت شوم می گفتمی و خودت و پدر و مادرت را فدای او می ساختی؟

گفت: پسر! او امام رافضیان حسن بن علی معروف به ابن الرضا است. آن گاه اندکی سکوت کرد، من نیز ساکت ماندم. سپس گفت: پسر! اگر خلافت از دست خلفای بنی عباس بیرون رود، کسی از بنی هاشم جز او سزاوار آن نیست و این به جهت فضیلت و عفت، زهد و عبادت و اخلاق نیکو و شایستگی اوست، اگر پدر او را می دیدی مردی بزرگوار و بافضیلت را دیده بودی.

با این سخنان، اندیشه و نگرانیم بیشتر و هشتم نسبت به پدرم افزوده شد، و دیگر کار مهمی جز آن نداشتم که درباره امام پرس و جو کنم و پیرامون او کاوش و بررسی نمایم.

از هیچ یک از بنی هاشم و سران سپاه و نویسندگان و قاضیان و فقیهان و دیگر افراد درباره امام سئوالی نکردم مگر آن که او را نزد آنان در نهایت بزرگی و ارجمندی و والایی یافتیم و همه از او به نیکی یاد می کردند و او را بر تمامی خاندان و بزرگان خویش مقدم می شمردند و بدین گونه مقام امام نزد من عظمت یافت. زیرا هیچ دوست و دشمنی را ندیدم، مگر آن که در مورد او به نیکی سخن می گفت و او را می ستود. (۵۵)

### زهد امام علیه السلام

کامل مدنی جهت سئوال از مسائلی خدمت امام علیه السلام شرفیاب شد. او می گوید: وقتی به خدمت آن گرامی وارد شدم دیدم لباس سفید و نرمی بر تن دارند.

نزد خود گفتیم: ولی خدا و حجت او لباس نرم و لطیف می پوشد و ما را به مواسات با برادران فرمان می دهد و از پوشیدن چنین لباسی باز می دارد! امام تبسم نمود و آستین های خود را بالا زد. دیدم پلاسی سیاه و خشن در زیر لباس دارند و فرمود:

﴿ای کامل! هذا لله وهذا لكم﴾

این (پلاس خشن) برای خداست و این (لباس نرم که روی آن پوشیده ام) برای شماست.

### عبادت امام

امام حسن عسکری علیه السلام همانند پدران گرامی خود، در توجه به عبادت خدا نمونه بود. هنگام نماز از هر کاری دست می کشید و چیزی را بر نماز مقدم نمی داشت.

ابوهاشم می گوید: خدمت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم، امام مشغول نوشتن چیزی بود، وقت نماز فرارسید، امام نوشته را کنار گذاشت و به نماز ایستاد...

کیفیت و چگونگی عبادت امام دیگران را به یاد خدا می انداخت و گاه افراد گمراهی را اساساً عوض می کرد و به راه می آورد. وقتی که امام در زندان صالح بن وصیف، بود برخی از عباسیان از زندانبان خواستند که بر امام سخت بگیرد. او دو نفر از بدترین مأموران خود را بر امام گماشت، اما آن دو در اثر معاشرت با امام دگرگون شدند و در عبادت و نماز به مرحله ای عظیم رسیدند. زندانبان آن دو را فراخواند و گفت: وای بر شما! در مورد این مرد چه وضعی دارید؟

گفتند: ما چه بگوییم در مورد کسی که روزها روزه است و همه شب به عبادت می ایستد.

### گوشه ای از کرامت ها و شگفتی های امام حسن عسکری علیه السلام

معجزه ها و کارهای شگفت انگیز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که از آن ذات با برکت ظاهر می شد بیش از شمارش است ولی به عنوان تیمن چند معجزه از دریای معجزات حضرتش - با این که با توجه به اغلب روایات ظاهر می شود که امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر اوقات محبوس و از ملاقات ممنوع بود و همیشه شب ها مشغول نماز و عبادت و روزها روزه دار بود - ذکر می شود.

### فروتنی درندگان

در «ارشاد» شیخ مفید رحمة الله آمده است:

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را به تحریر سپردند، او بر حضرت بسیار تنگ گرفت به آن بزرگوار اذیت می کرد، همسرش او را از خدا و شئامت این امر می ترسانید و جلالت و زهد آن حضرت را وصف می کرد، ولی به او تأثر نکرد و به دستور خلیفه در صدد قتل آن حضرت برآمد.

امام حسن عسکری علیه السلام را به «برکة السباع» میان درندگان افکند که طعمه آنها گردد. پس از زمانی به آن محل نظر کردند، دیدند نور الهی در تجلی است. آن امام عالی مقام مشغول نماز و شیرها در اطراف آن حضرت حلقه زده اند و با کمال تذلل سر به زیر انداخته اند.

ناظرین متحیر ماندند. او امر کرد که آن حضرت را خارج نمودند و به منزلش بردند.

و به این آیت ظاهره و دلالت باهره در زیارت آن حضرت اشاره است که:

﴿و بالاءمام الحسن بن علی علیه السلام الذی طرح للسباع فخلصته من مراضها، و امتحن بالدواب الصعاب فذللت له مراکبها.﴾

به امام حسن عسکری علیه السلام متوسل شدم، آن مولایی که او را در میان درندگان افکندند. پس به سلامت او را از محل درندگان بیرون آوردی و ممتحن شد حیوان چموش پس رام کردی برای او سوار شدن را.

هم چنین در «ارشاد» شیخ مفید علیه السلام و کتاب های دیگری آمده است:

مستعین بالله خلیفه عباسی استری داشت پربها که در حسن و بزرگی جتّه بی نظیر بود، ولی چموش و سرکش بود به حدّی که هیچ یک از امرا قدرت نداشت به آن لگام زند یا سوار آن شود. اتفاقاً روزی آن حضرت به دیدن خلیفه رفت، از حضرت خواهش نمود که دهنه بر دهان آن استر زند و گفت: من نمی توانم. غرضش از این کار آن بود که یا استر رام شود، یا آن که چموشی کند و آن حضرت را بکشد.



حضرت برخاست و دست مبارک را بر کفل استر گذاشت، آن حیوان به شدت عرق کرد و در نهایت آرامی و تذلل شد. پس حضرت او را زین کردند و لجام بر دهنش زدند و سوار شدند بدون این که امتناع کند و قدری در منزل او را راه برد.

خلیفه و حاضرین همه از اطاعت و انقیاد حیوانات به آن حضرت حیران و متعجب شدند و خلیفه استر را به آن حضرت بخشید.

### سه روز تا گشایش

از معجزات دیگر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام این است: چون مستعین عباسی تصمیم به قتل آن حضرت گرفت، حضرتش را به سعید حاجب سپرد که آن بزرگوار را به کوفه ببرد و در راه شهیدش نماید. این خبر در میان شیعیان منتشر شد، آنان بسیار مضطرب گشتند و این قضیه در حالی بود که هنوز از وفات امام هادی علیه السلام کمتر از پنج سال گذشته بود. جمعی از شیعیان به حضرت عریضه نوشتند و استفسار حال نمودند. حضرتش در جواب مرقوم فرمود: بعد از سه روز فرج می رسد. در روز سوم مستعین را خلع نمودند و معتز را به خلافت نشاندند و بعد از او، مستعین را در واسط کشتند. <sup>(۵۶)</sup>

### مردم قم و پناه بردن به پیشوای نور

در زمان امام حسن عسکری علیه السلام شخصی به نام «ابن بغا» بود. او از طاغوت های زمان بود و یکی از فرماندهان بنی عباس به شمار می رفت، بسیاری از بی گناهان را کشت و هرگز از جنایت و ستمگری دریغ نورزید. متون تاریخی حکایات غریبی از او نقل کرده اند از آن جمله آمده است:

حکام بنی عباس او را به قم فرستادند تا مردم قم را گوش مالی دهد. او پیش از ورود به قم به یکی از شهرها رفته بود و با مردم آن شهر جنگید و بر آنها مسلط گردید و سه روز شهر را برای ارتش خود مباح اعلام کرد (!!!)

نوشته اند: تا زمان مأمون از اهل قم مالیات می گرفتند؛ مالیاتی که گرفتن آن حرام بوده و می باشد، مقدار مالیاتی که از اهل قم می گرفتند دو میلیون دینار (معادل دو میلیون رأس گوسفند) بود و سالیانه از آنان گرفته می شد.

آنان خواسته بودند تا حاکم مرکز درآمدشان را برآورد کند و بر اساس آن مالیات بگیرد، آنان پرداخت این مبلغ را خارج از توان خود اعلام کردند.

روشن است که تعیین چنین مالیاتی از دیگر موارد ستمگری عباسیان بود که به نام اسلام بر مردم روا می داشتند.

مأمون از این که مردم قم این گونه برخورد کردند، سخت برآشفته، لذا طاغوتی را فرستاد و آن ظالم عده ای از مردم را کشت و دستور داد از آن سال به بعد هفت میلیون دینار پرداخت کنند. این ماجرا گذشت تا این که متوکل عباسی در زمان امام حسن عسکری علیه السلام ابن بغا را به قم فرستاد. تمام این داستان در کتاب های تاریخی از جمله در «منتهی الآمال» آمده و از حکایات عبرت آموز است که قرآن کریم با اشاره به ماجراهایی همانند آن می فرماید:

﴿لقد كان في قصصهم عبرة لاءولي الاعللاب﴾ <sup>(۵۷)</sup>

بنا به نقل تاریخ، مردم قم به امام حسن عسکری علیه السلام عرض حال نموده و گفتند:

ای فرزند رسول خدا! اگر ابن بغا به قم برسد هیچ چیزی را سالم نخواهد گذاشت، زیرا با آمدن به شهر قم، مردم را از دم تیغ گذرانده، به نوامیس مردم دست اندازی کرده، دارایی های مردم را غارت کرده و مزارع را به آتش می کشد و جز جنایت کار دیگری صورت نمی دهد.

مردم در عرض حال خود از خدمت امام علیه السلام خواستند که به دادشان برسد. در روایت دیگری آمده است: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دعایی دارند <sup>(۵۸)</sup> که آن را به اهل قم تعلیم فرمودند تا بخوانند. اهل قم نیز آن دعا را خواندند. این بغا به قم آمد، ولی پس از توقف مختصری به سرعت از آن عبور کرد، در حالی که قم بهترین شهری بود که در مسیرش واقع شده بود، از جاهای دیگری هم عبور کرد و بسیاری از اهالی آن شهرها را کشت و دست به غارتگری زد و آن مردمان هم افراد بیچاره و مظلومی بودند، اما به سراغ اهل بیت علیهم السلام نرفته بودند.

بنابراین، تنها راه نجات بشر توسل به خدا و پیامبر و حب اهل بیت علیهم السلام است که چنانچه انسان وقتی در این راه گام نهاد، از جمله نجات یافتگان می شود، چرا که خدا برترین و قادرترین یاور و سرپرست است و اهل بیت علیهم السلام بهترین راهنما و منجی هستند.

طالیه مغنیه می نویسد:

منصور دوانقی خودش یک هزار نفر یا بیشتر، از فرزندان علی و فاطمه علیهم السلام را کشت و دیگر عدد و آمار مقتولین شیعه به دست او به اندازه ای بود که به شمار درنیامد. <sup>(۵۹)</sup>

*بخشش با اعجاز*

در «خرایج راوندی» آمده است: ابوهاشم گوید:

روزی امام حسن عسکری علیه السلام به مرکب سوار شد و به صحرا رفت من هم در خدمت حضرتش رفتم. در راه بدهکاریم از قلبم خطور نمود و منقلب شدم. آن حضرت توجهی به من کرد و فرمود: خدا بدهکاری تو را ادا خواهد کرد.

آن گاه حضرتش از روی زین خم شد و با تازیانه خود خطی بر روی زمین کشید و فرمود: یا اباهاشم! بردار و کتمان کن.

پیاده شدم، دیدم شمش طلاست. من آن را برداشتم و در کنار کفش خود نهادم و مسرور سوار شدم که بدهکاریم ادا می شود. از قلبم خطور نمود که زمستان در پیش است هزینه زمستان و لباس خانواده فراهم نیست، چه کنم؟ دوباره آن امام رؤوف به من نظری نمود و خم شد با تازیانه خود بر روی زمین خطی کشید و فرمود: بردار.

فرود آمدم، شمش نقره ای بود برداشتم و در کنار کفش دیگر پنهان کردم. پس از بازگشت محاسبه کردم طلا مطابق بدهکاری و نقره مطابق هزینه زمستان شد.

### شرم نکن! حاجت خود را بطلب

این شهر آشوب روایت کرده که ابوهاشم گوید:

وقتی در ضیق و تنگی معاش بودم خواستم از امام حسن عسکری علیه السلام معونه طلب کنم. خجالت کشیدم چون به منزل خود رفتم، آن حضرت صد اشرفی به من فرستاد و مرقوم فرموده بود:

﴿اذا كانت لك حاجة فلا تستحي ولا تحتشم واطلبها، فاءنك تری ما تحب ان

شاء الله.﴾

هرگاه حاجتی داشته باشی خجالت مکش و شرم مکن و آن را از ما طلب کن که آنچه دوست داری خواهی دید ان شاء الله.

در «خرایج راوندی» آمده است:

عیسی بن صبیح گوید: من در زندان بودم که امام حسن عسکری علیه السلام را نیز آوردند و در بند من زندانی نمودند. من به مقام حضرت عارف بودم. حضرتش به من متوجه شد و فرمود:

﴿لَكَ خَمْسٌ وَسِتُّونَ سَنَةً وَشَهْرٌ وَيَوْمَانِ﴾

تو شصت و پنج سال و یک ماه و دو روز عمر کرده ای.  
من کتاب دعایی همراه داشتم که تاریخ ولادت من در آن ثبت بود. به آن رجوع کردم، دیدم چنان است که حضرتش خبر داد.

پس به من فرمود:

﴿هَلْ رَزَقْتَ مِنْ وَلَدٍ؟﴾

آیا فرزندی روزی تو شده است؟

عرض کردم: نه.

فرمود:

﴿اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ وَلِدًا يَكُونُ لَهُ عَضْدًا﴾

خدایا! به او فرزندی روزی نما که قوت بازوی او باشد، همانا فرزند خوب قوت و بازویی است.

آن گاه به این شعر متمثل شد:

من کان ذا ولد یدرک ظلامته    اءن الذلیل الّذی لیست له عضدا  
هر که صاحب فرزند باشد، داد خود را می گیرد، به راستی که ذلیل کسی است که قوت بازویی ندارد.

عرض کردم: شما هم فرزند دارید؟

فرمود:

﴿ای واللّٰه! سیكون لی ولدا یملاء الاعرض قسطا و عدلا فاءما الان فلا﴾

آری، به خدا قسم! به زودی خداوند تعالی پسری بر من کرامت فرماید که زمین را از عدل و داد لبریز خواهد کرد. اما اکنون فرزندی ندارم.

آن وقت حضرت متمثل به این شعر شد:

لعلک یوما ءن ترانی کاءنّما    بنی حوالی الأسود اللوابد

فءانّ تمیما قبل اءن تلء الحصى اءقام زمانا و هو فى الناس واحد

*رهایی از زندان*

ابوهاشم جعفری گوید:

من در زمان امام حسن عسکری علیه السلام در زندان مهدی بن الواثق عباسی در تنگنا بودم. به حضرتش شکوه کردم فرمود:

﴿فى هذه اليلة یتبز الله عمره﴾

همین امشب خداوند عمر مهدی را قطع خواهد کرد.

صبح آن روز ترکان ریختند و مهدی را کشتند.

در نقل دیگری آمده است:

ابوهاشم جعفری گوید: به امام حسن عسکری علیه السلام از تنگی زندان و سختی زنجیر شکایت کردم.

حضرتش در جواب مرقوم فرمود:

﴿اءنت مصلى الظهر الیوم فى منزلك﴾

تو امروز نماز ظهر را در منزل خود خواهی خواند.

من همان روز وقت ظهر از زندان آزاد و نماز ظهر را در منزل خود خواندم.

*عنایت به برادر*

معمد امام حسن عسکری علیه السلام را با برادرش جعفر در دست علی بن حزین زندانی کرد و پیوسته از او، حال حضرت را می پرسید.

او می گفت: روزها روزه دار و شب ها در عبادت است.

تا آن که روزی پرسید و علی همان جواب را داد.

معمد گفت: همین ساعت نزد او برو و به او از جانب من سلام برسان و بگو:

برو به منزلت به سلامت.

علی گفت: به سوی زندان رفتم، دیدم بر درب زندان الاغی زین کرده مهیا است، وارد زندان شدم، دیدم آن حضرت نشسته و کفش و عبای خود را پوشیده و آماده بیرون شدن از زندان و به منزل رفتن است. چون مرا دید برخاست، من رسالت خود را ادا کردم.

حضرت به الاغ سوار شد، ایستاد.

عرض کردم: برای چه ایستاده ای ای آقای من؟

فرمود: تا جعفر بیاید.

عرض کردم: من به رهایی شما مأمورم.

فرمود: برو به خلیفه بگو: ما با هم از یک خانه آمده ایم، این چگونه می شود؟

آن مرد رفت و برگشت و گفت: خلیفه گفت: من جعفر را به خاطر تو آزاد کردم.

### چرا از دیدار ما غافل؟

محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر گوید:

پریشانی ما به نهایت رسید. به پدرم گفتم: کرم و سخاوت ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام مشهور است. خوب است ما هم به سراغ او برویم امید است به ما نیز اکرام و انعام نماید.

رهسپار منزل حضرت شدیم، در راه پدرم گفت: سخت محتاجم و اگر حضرت پانصد درهم به من بدهد و دویست درهم آن را هزینه پوشاک و دویست درهم آن را صرف خوراک و صد درهم را هم جهت مایحتاج اهل و عیالم قرار دهم خوب است.

من هم از خاطر مگذشت که اگر حضرت سیصد درهم به من بدهد تا الاغی  
بخرم و اسباب معیشت فراهم آورم و بقیه را صرف دامادی کنم خوب است.  
به در خانه حضرت رسیدیم، غلامی بیرون آمد و گفت: علی بن ابراهیم و  
پسرش وارد شوند.

سلام و احوالپرسی کردیم. حضرت به پدرم فرمود: چرا از دیدن ما غافل  
عرض کرد: هم تنبلی و هم مشغولیت مانع شده است.

ساعتی نشستیم و چون خواستیم بیرون بیاییم، به دهلیز خانه که رسیدیم  
غلامی آمد و کیسه ای به دست پدرم داد و گفت: پانصد درهم است، دویست  
درهم برای هزینه پوشاک و دویست درهم برای خوراک و صد درهم برای  
مایحتاج زندگی.

و کیسه ای هم به من داد و گفت: سیصد درهم است، و همان گونه که نیت  
کرده بودیم، یکی یکی را بیان فرمود.

اما من قصد کرده بودم به جبل روم و از آنجا همسر انتخاب کنم، فرمود: به  
جبل مرو، بلکه به سورا برو که تو را در آنجا گشایش کار است.

من به فرموده حضرتش عمل کردم و به سورا رفتم و مرا در آنجا نفع های  
بسیاری به دست آمد و امروز از برکت آن، صاحب دوهزار دینارم و همواره در  
ترقی هستم. (۶۰)

### شکوه از فقر و تنگدستی

محمد بن حمزه طی نامه ای به امام حسن عسکری علیه السلام نوشت و به وسیله  
ابوهاشم جعفری خدمت آن امام فرستاد و از آن حضرت درخواست کرد که به  
توجه آن بزرگوار از فقرا و تنگدستی نجات یابد.

حضرت در جواب او مرقوم داشت:



خداوند تعالی فقر تو را رفع کرد و از این به بعد از نظر اقتصادی در رفاه و راحتی هستی، زیرا پسرعمویت به نام یحیی، مرده و وارثی جز تو ندارد، صد هزار درهم از او مانده که همین روزها به تو می رسد، در هزینه زندگی میانه رو و از تبذیر و اسراف برکنار باش که تبذیر از افعال شیطان است که ﴿اِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا اِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾.

راوی گوید: پس از چند روز نوشته حضرت به دستم رسید و از تاریخ آن معلوم شد که در همان روزی که حضرت جواب نامه مرا نوشته، پسرعمویم در حران وفات یافته و همان مبلغ از مال او را آوردند و به من دادند و چنان که حضرت فرموده بود، بی نیاز شدم و من به طریق شایسته خرج نمودم. (۶۱)

#### توسلات مردم جرجان

قطب راوندی و دیگران از جعفر بن شریف جرجانی این گونه روایت کرده اند، وی گوید:

سالی که حج رفته بودم، در سامراً خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم. مقداری از اموال شیعیان همراهم بود که باید به حضرت تقدیم می کردم، پس قصد کردم که از حضرت بپرسم مال ها را به چه کسی تحویل دهم؟ قبل از آن که بپرسم، حضرت نیت مرا خوانده و فرمود: آنچه نزد تو است به مبارک، خادم من بده.

به دستور حضرت عمل کرده و عرض کردم: شیعیان شما در جرجان به شما سلام رساندند.

فرمود: مگر بعد از اعمال حج به جرجان بر نمی گردی؟

گفتم: چرا؟

فرمود: از امروز تا صد و هفتاد روز دیگر به جرجان برمی گردی و در روز جمعه، سوم ماه ربیع الثانی، اول روز به شهر جرجان می رسی. به مردم اعلان کن که من در آخر همان روز به جرجان خواهم آمد ﴿امض راشدا﴾ همان خداوند تو را و آنچه همراه توست به سلامت خواهد رسانید. و بر اهل و اولاد خود به سلامت وارد می شوی و برای پسر شریف، پسری متولد شده، نام او را صلت بن شریف بن جعفر بن شریف بگذار که به زودی خداوند او را به سرحد کمال می رساند و او از دوستان و اولیای ما می باشد.

عرض کردم: یا بن رسول الله! ابراهیم بن اسماعیل جرجانی از شیعیان شما است و به اولیا و دوستانش بسیار احسان می کند و از مال و منال خود در هر سال بیشتر از صد هزار درهم به ایشان می دهد، و او یکی از متعمین جرجان است.

حضرت دعایش کرده و فرمود: خدا به ابواسحاق ابراهیم بن اسماعیل در عوض احسانی که به شیعیان ما می کند جزای خیر دهد و گناهان او را ببامزد، و پسری روزی او فرماید که صحیح الاءعضا و قائل به حق باشد. به او بگو که حسن بن علی فرمود: نام پسر را احمد بگذار.

راوی گوید: از خدمت آن حضرت بیرون آمدم و همان گونه که حضرت فرموده بود، اول روز جمعه، سوم ربیع الثانی وارد جرجان شدم، چون دوستان برای دیدن من آمدند به آنها خبر دادم که حضرت عسکری علیه السلام وعده داده اند که آخر روز به اینجا تشریف می آورند.

همه خوشحال شده و سوالات خود را جمع کردند و حوائج را مدنظر گرفتند تا به واسطه حضرت و توسل به آن بزرگوار مسائل آنها جواب داده و حوائجشان برطرف شود.

هنگامی که نماز ظهر و عصر را خواندیم همه در خانه من جمع شدند. به خدا قسم! بدون این که ما توجه کنیم، ناگاه آن حضرت را دیدیم که بر ما وارد شد و سلام کرد و همه احترام کرده، دست حضرت را بوسیدیم.

حضرت فرمود: من به جعفر بن شریف وعده کرده بودم که در آخر این روز به نزد شما بیایم، نماز ظهر و عصر را در سامراً به جا آوردم و به جانب شما آمدم تا با شما تجدید عهد کنم. همه سوالات و حاجات خود را جمع کنید.

اولین کسی که شروع به سوال کردن نمود، نضر بن جابر بود که عرض کرد: یابن رسول الله! همانا چند ماهی است که چشم فرزندم فاسد شده، از خدا بخواه و دعا کن تا چشم او را به او برگرداند.

حضرت فرمود: او را بیاور.

وقتی آوردند، دست مبارک خود را به چشمان او کشید و چشمانش سالم شد.

بعد یک به یک حضار آمدند و حاجت خود را خواستند و حضرت حاجات آنان را برآورد، تا این که حاجات همه روا شد و در حق همگی دعا فرمود و در همان روز به سامراً برگشت. (۶۲)

شاعر چه زیبا سروده:

آنکه از سامراً یک لحظه رود در جرجان      نسزد بهر نثار قدم او جز، جان

*اُمّت جدّت را دریاب!*

در «خرائج راوندی» آمده است:

علی بن حسن بن شاپور گوید:

در سامراً قحطی شدیدی رخ داد و متوکل امر نمود که همه مردم آن سامان برای استسقاء و طلب باران بیرون روند. مسلمانان سه روز به صحرا رفتند و دعا کردند و اثری نیافتند.

روز چهارم جاثلیق با جماعتی از نصاری و رهبانان رفتند و در میان آنها راهبی بود، همین که آن راهب دست به سوی آسمان برداشت باران شروع به باریدن کرد.

از این رو مسلمانانی که ایمانشان ضعیف بود به دین خود مشکوک شدند و به کیش نصرانیت متمایل شدند.

سپس متوکل امر نمود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را از زندان بیرون آوردند (!! ) و به او عرض کرد: یابن رسول الله! امت جدت را دریاب که هلاک شدند و از دین خارج شدند.

حضرت فرمود: فردا به صحرا می رویم و شک و شبهه را برطرف می کنم. آنگاه که جاثلیق با رهبانان در روز سوم نیز برای استسقاء به صحرا رفتند و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام هم با چند نفر از اصحاب و یاران خود تشریف بردند و همین که راهب دستش را برای دعا بلند کرد، حضرت عسکری علیه السلام به یکی از غلامان خود فرمود: برو دست راهب را بگیر و هرچه بین انگشتانش یافتی بیاور تا مطلب بر همه آشکار شود و اشکال برطرف گردد. آن غلام رفت و بین انگشتان راهب استخوانی یافت. آن را خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آورد.

حضرت فرمود: ای راهب! اکنون دعا کن.

آسمان ابری بود، ابر بشکافت و خورشید نمایان شد و دیگر دعای نصاری به جایی نرسید و سودی نبخشید و متوکل گفت: یابن رسول الله! این استخوان که بین انگشتان راهب بود، چه بود؟

فرمود: این راهب به قبر پیامبری از پیامبران خدا گذشت و این استخوان را به دست آورد و اثر استخوان پیامبر این است که چون مکشوف شود آسمان می بارد.

بنابر نقل دیگری: خود آن حضرت با آداب و شرایط دعا فرمود و باران بارید و رفع قحطی و گرانی گردید و شبهه و شک مردم هم برطرف شد. (۶۳)

مسافرت های امام حسن عسکری علیه السلام و اجمالی دیگر از ویژگی های

#### والایش

امام عسکری علیه السلام سفری از مدینه به شام، ری و قم کرده و قرآنی به دست خط حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در این سفر حمایل کرده بود. وقتی حضرتش به لواسان نزول اجلال فرمود، در آنجا اعلامیه ای صادر کرد که باید تمام مسلمانان جهان مساجد بسیاری بسازند.

به قدری این فرمان اثر بخشید که در یک روز ۷۰ مسجد بنا کردند، از آنجا به بغداد تشریف برد و چون به شهر سامرا رسید، معتصم عباسی از نیروی ارتش نیرومند آن حضرت بیمناک شد و قرار شد سان قشون بدهند و ارتش را رژه ببیند - معتصم فرمان داد هر یک از سربازانش از محل حرکت خود کیسه خاکی بردارند و در ایستگاه و محل توقف روی هم بریزند این خاک تپه عظیم شد -.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام هم فرمود: تو هم از قشون ما سانی ببین و نیروی آسمانی خود را بین آسمان و زمین نشان او داد.

بسیاری با خلیفه این دو عسکر را دیدند و وجه تسمیه عسکرین از او بود.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در نظر درباریان و رجال دولت خلفای عباسی، اشراف و اعیان حجاز و عراق و ایران و ذراری و فرماندهان بنی عباس همه جا محترم و گرامی بود. او دارای علم و زهد، پارسایی و بزرگ منشی، سخاوت و سطوت، سیادت و هیبت و عظمت خاصی بوده است.

مسافرت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به ایران و عراق مردم را متوجه خاندان آل علی و سیادت بنی فاطمی کرد.

عبیدالله بن خاقان مکارم اخلاقی او را می ستاید:

اگر خلافت از خاندان عباسی خارج می شد، هیچ کس جز امام حسن عسکری علیه السلام لایق و سزاوار آن مقام و منصب نبوده، او برازنده زعامت و امامت بوده، او در علم متفرد و در تفسیر قرآن متخصص و اهمیتی به سزا در این فن داشت.

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام اگرچه ناقص مانده، ولی از مهمترین تفاسیر قرآن است. او ملجاء و پناه شیعیان و فرقه امامیه، سازمانی در عراق، ایران، حجاز، مصر و اسپانیا داشته که هسته مرکزی آن ها در سامرا و چرخ آن بر محور وجود امام یازدهم می چرخد.

مردم مسلمان که از هشتصد میلیون می گذشت از اطراف عالم برای اخذ مسائل دینی خود کتبا و شفاها یا به وسیله نمایندگان به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مراجعه می کردند، در حلم و بردباری، گذشت بی مانندی داشت. با آن همه اذیت و آزار که معتمد خلیفه عباسی به آن حضرت کرد، وقتی خواست که دعایی در حق او بفرماید، امام حسن عسکری علیه السلام مضایقه از این درخواست نکرد.

امام یازدهم از گناه غلامان - که لغزش می کردند و مرتکب خلافی می شدند - به زودی می گذشت و به آنها احسان فراوان می کرد، همیشه سعی داشت از آلام و اسقام آنها بکاهد.

آن گونه که پیشتر بیان شد، آن حضرت زاهدترین و عابدترین مردم عصر بود، مانند اجداد کبارش به عبادت و بندگی می پرداخت، روزها در حال روزه و شب ها در حال نماز می گذرانید.

آن حضرت کم می گفت و بسیار می شنید. گوش به حوائج مردم می داد و بسیار به آنها می بخشید که در رحلتش شهر سامراً یکپارچه گریه و ضجه گردید. تمام مردم از خوان نعمتش برخوردار شده بودند، هر کسی شرفیاب می شد و حیا می کرد عرض حاجت کند، قبل از عرض تقاضا می فرمود: او را اکرام و انعام نمایند.

تقاضای ارباب حوائج را قبل از اظهار برمی آورد و این کار عادی روزانه او بود.

محمد بن علی عباسی سر راه به او برخورد، اظهار تنگدستی کرد.

امام حسن عسکری علیه السلام به غلام خود فرمود: هرچه داری به او بده، صد دینار طلا به همراه داشت به او بخشید.

ابویوسف قصیر عباسی گفت: خداوند به من اولادی داده که برای مخارج او در عسرت بودم و آنچه به دربار خلفای عباسی می رفتم و به رجال و اشراف آن نامه می نوشتم، همه مرا فراموش می کردند، حق داشتند زیرا همه مست شهوات بودند و اگر منطق شهوتی پیش می آمد، توجه بخصوصی می کردند، چون به طرف خانه امام حسن عسکری علیه السلام رفتم بدون معطلی بسته ای به من داد که چهارصد دینار داشت و کلیه حوائج من برآورده شد.

امام حسن عسکری علیه السلام برای علی به جعفر همیانی دویست هزار دینار در دو دفعه فرستاد تا به اصحاب و یارانش تقسیم کند.

امام حسن عسکری علیه السلام به زبان های زنده ملل اسلامی آن روز سخن می گفت و همه تعجب می کردند، حضرتش در حل مشکلات مسائل با چینی، ژاپنی، افغانی، ترک و هندی به زبان خودشان سخن می گفت.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از شش سال امامتش سه سال در زندان بود و در تمام این مدت با خوش صورتی و خوش اخلاقی و دانش و زهد با مردم ملاقات می کرد و از این جهت که همیشه به عبادت و حسن معاشرت می پرداخت، مورد احترام وزرای عباسی - که اکثر ایرانی بودند - قرار گرفت، چنان که هنگامی که پس از شهادت پدر از خانه بیرون آمد، الموفق ولیعهد عباسی حضرتش را در آغوش گرفت و او را بوسید.

هنگامی که زندانی بود، زندانبان او صالح بن وصیف دو غلام شریر بر او موکل ساخت تا شاید زجرش دهند و بکشند.

ولی آن دو غلام در نتیجه معاشرت با آن حضرت مومن و روزه دار شده بودند و ترس عجیبی از وی در دلشان راه یافته بود و می گفتند: این زندانی روزها روزه می گیرد و شب ها تا بامداد عبادت خدا می کند و با کسی سخن نمی گوید.

می نویسند: علم آن حضرت به اندازه ای بود که یعقوب اسحاق کندی عالم شهیر و فیلسوف کبیر عرب - که حکیم ابونصر فارابی شاگرد مکتب وی بوده است - در مباحثه آن حضرت درمانده گشت و کتابی را که در تناقض قرآن نوشته بود سوزانید.



متوکل عباسی به مردی طبیعی مسلک گفت: برو به نزد امام حسن عسکری  
علیه السلام و بدان که وی داناترین افراد جهان است و در زیر آسمان یگانه است.  
علمای بزرگ مسیحی که معاصرش بودند چنان متوجه دانش و کرامات او  
شده بودند که او را مسیح می پنداشتند.

آن حضرت گندم گون، گشاده چشم، خوش صورت، بلندقامت و نیکواندام  
بود.

عبدالله خاقان وزیر متوکل عباسی با تکبر بسیاری که داشت هر وقت امام را  
می دید برمی خاست و بر مسند وزارت خود می نشانید و همواره در موقع گفت  
و گوی با آن حضرت تکیه کلامش جمله (پدر و مادرم فدای تو باد) بود و می  
گفت: در سامرا کسی را چون آن حضرت ندیده ام.

آن حضرت عابدترین و داناترین مردم روزگار خود و پیوسته عابد و روزه  
دار بود.

به پدرش شباهت تامی داشت و همه کس برای احترامش برپا می خاست، یا  
اگر سوار بود فرود می آمد، آن حضرت حتی دشمنان خود را دعا می کرد و  
شب ها را به دعا و مناجات سپری می ساخت. بسیار بخشنده بود و هر گاه  
سائلی بر او سر راه می گرفت، هرچه داشت به او می داد. دو مرتبه برای مردم  
نیازمند به نام علی بن جعفر دویست هزار دینار فرستاد، ولی او برای آن که امام  
را دشمنانش ضرر نرسانند، آن وجه را پس فرستاد.

پسر عبدالله خاقان می گفت: من پیوسته احوال آن حضرت را از مردم می  
پرسیدم و پیوسته همه مردم را نسبت به او فروتن و معترف به بزرگواریش می  
یافتم.

آن جمله علاوه بر آن که با مردم کمتر معاشرت می کرد. اغلب اوقات نیز از معاشرت با شیعیان خود ممنوع و زندانی بود.

خلیفه او را به مردی به نام نحریر سپرد تا بر او سخت گیرد و سرانجام با صواب دید خلیفه آن را در مکانی به نام «برکة السباع» نزد شیران و ددان، انداخت ولی شیران به دور آن حضرت گرد آمدند و حضرت را ضرری نرساندند.

خلیفه چون این بدید بترسید و آن حضرت را آزاد کرد. در نزدیک سامراً صومعه ای بود به نام «دیر العاقول» بود که رئیس آن، عاقول نام داشت و بزرگ مسیحیان بود. روزی عاقول به نزد امام حسن عسکری علیه السلام آمد و اسلام آورد و جامه سفید پوشید.

چون علت مسلمان شدن را از او پرسیدند، پاسخ داد: از امام حسن عسکری علیه السلام کراماتی دیدم و علاماتی مشاهده کردم که در مسیح دیده شده بود. از این رو بدو ایمان آوردم.

آن حضرت بسیار بخشنده بود و نیازمندان را پیش از آن که سوال کنند به قدری که دلخواهشان بود، می بخشید و بی نیازشان می نمود.

از آن حضرت تفسیر قرآن هم باقی است، نکته قابل توجه این است که آن حضرت و پدرش امام هادی علیه السلام کمتر خود را آشکار می کردند و این امر را مقدمه ای برای امام دوازدهم قرار داده بودند تا امر غیبت بعداً در نزد شیعیان امری عجیب به نظر نرسد.

همان گونه که پیشتر اشاره شد از جمله سفرهای امام حسن عسکری علیه السلام در عصر روز جمعه بود که به طی الارض خود را از سامراً به گرگان نزد شیعیان رسانید و به آنان محبت کرد و سوالات ایشان را پاسخ گفت و چشم کور

پسر نصر بن جابر را که یکی از بزرگان بود، بینا ساخت و غروب همان روز نیز به سامراً برگشت، ولی باید دانست که حضرت قبل از این طی الارض را با تعیین زمان به شیعیان گرگان، خود خبر داده بود.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در عمر کوتاه خود خدمت بسیاری به عالم اسلام و مسلمین فرمود و در یک مسافرت طولانی خود جنبشی از علم و دین در مردم به وجود آورد که کمتر نظیر داشت، هنوز در قم، ساوه، شام، و ری صحبت از مآثر حضرت عسکری علیه السلام است.

### گوشه ای از شخصیت علمی امام حسن عسکری علیه السلام

در کتاب های سیره و تواریخ می نویسند:

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دارای علمی فراوان بود. علم، سیادت و فرمان فرمایی، دستی قوی و مقامی والا و ارجمند داشت. درباره آن حضرت گفته اند:

شخصیتی با عظمت پیدا کرد و خلفای عباسی از اوضاع حاضر بیمناک شدند که اگر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خروج کند، خلافت به علویین منتقل خواهد شد و حکومت را از آنها خواهند گرفت.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مهر سپهر ولایت بود که آفتاب وجودش بیشتر در عراق و ایران پرتوافکن گردید، سوم رجب سال ۲۶۰ شش سال دوره اقامت آن حضرت علیه السلام بود.

امام هادی علیه السلام در سال ۲۴۳ به دعوت متوکل از مدینه به سامراً مهاجرت کرد.

بنابراین، امام حسن عسکری علیه السلام مدت ۱۶ سال در عراق اقامت داشت که شش سال مصدر امور امامت بود و از شام تا به مدینه به تصرف و فرمان او

بودند، لشکری بی اندازه جمع کرد. و به نقل شیخ حسن خوارزمی ۱۸ هزار نفر از اکابر مسلمین در دیوان مدرس آن حضرت می نشستند، اول کسی که با او بیعت کرد محمد بن عبدالله بن عبدالعالی بن مسعود شیرازی نابغه ایرانی بود که به وسیله او دربار المعتز را ایرانیان تشکیل می دادند.

امام یازدهم در امامت خود تعلیمات عالیه از قرآن و دین اسلام داد که تجدید عظمت و نیروی آن گردید. در اواسط قرن سوم هجرت بود که این جنبش علمی پیدا شد، فلاسفه بزرگ مانند اسحاق کندی و ابونصر فارابی می زیستند و از برکت وجود امام بهره مند می شدند.

در فقه و اصول دین یک نهضت نوینی به وجود آورد که ملت اسلام را از آن خواب ناگهانی بیدار کرد و دوره علمی عصر مأمون و هارون تا دوره تعلیمات امیرالمؤمنین و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به یاد مردم و علت نزول قرآن و ارسال رسل و انزال کتب را به مردم فهمانید و در احتجاجات علمی با علما و فلاسفه و علمای یهود و نصاری حقایق را روشن و آشکار ساخت.

شخصیت امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام بر محور این مطلب که پدر مهدی موعود است دور می زد و با این توجه نهضت علمی دنیای اسلام را مواجه با بسط معارف دین گردانید و به آنها حقایق پنهان شده و متروک مانده را بیان فرمود و از یک راز بزرگی که در روان شناسی بسیار اهمیت داشت، سخن گفت.

نهایت آن که این سخن را با خردمندان و اولوالباب در میان گذاشت تا از نابخردی حسودان و دشمنان مصون مانند.

### علوم و دانش بی کران

همان مقام ولایت و امامت که برای حضرت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام بوده، برای همه ائمه بوده، آنها به تصرف در عالم وجود اولی بودند.

امام حسن عسکری علیه السلام مانند سایر ائمه علیهم السلام از منبع فیوضات احمدی صلی الله علیه و آله سرچشمه گرفته و سیراب گشته، دارای فضایل اخلاقی و نفسانی بود. او مهبط الانوار الهی و منبع علوم ربّانی بود، هیبت و صلابت او فضیلت و کرامت او اعجاز آور بود.

آن بزرگوار در کشف اسرار حقایق کلام الهی و تفسیر قرآن گوئی امیرمؤمنان علی علیه السلام است، زیرا یک رشته متصل مستقیم به دریای بی پایان علم علوی داشت.

هرچه در آن بحر ذخار بود، رشته اش به دست امام حسن عسکری علیه السلام بود. لذا حضرتش در تفسیر قرآن، بیان کلمات گهربار محمدی صلی الله علیه و آله و کشف معضلات آیات متشابهات قدرت ولایت داشته است.

شاعر چه زیبا سروده:

امام حسن خلق عالی مکان      حسینی نژاد و کرامت نشان  
گل گلشن خاتم الانبیاء      چراغ شیبستان آل عبا  
دری بود از بحر احسان و جود      منور مهی بر سپهر وجود  
رخش آفتاب سپهر جلال      قدش سرو گلزار فضل و کمال  
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به جود و سخاوت و بذل و سماحت موصوف و معروف بود. هر کس تهی دست و بینوا و گرفتار می شد به دربار بی بند و بست حضرتش علیه السلام بار می یافت و حوائج او مرتفع می گردید و چون جدش حسین بن علی علیه السلام در سخاوت شهره اسلام بود. هر کس از اطراف به خانه او می رفت ممکن نبود ماء یوس و محروم برگردد. <sup>(۶۴)</sup>

امام حسن عسکری علیه السلام در سخنی زیبا می فرماید:

﴿نحن حجة الله على الخلق و فاطمة علیها السلام حجة علينا.﴾ <sup>(۶۵)</sup>

ما حجت خداوند بر آفریدگان و فاطمه علیها السلام حجت خدا بر ماست.

و شاعر چه زیبا سروده:

آل یاسین بر خلائق حجتند اما تویی حجت ذات خدا بر آل یاسین فاطمه  
علم و دانش بیکران امام حسن عسکری علیه السلام را از چند محور می توان  
بررسی کرد:

### حوزه علمیه و دانشگاه

یکی از مهمترین کارهای امام حسن عسکری علیه السلام مانند پدر و اجداد پاکش،  
تربیت شاگرد و حفظ فقه تشیع، و اندیشه ناب اسلام در برابر دشمنان و مخالفان  
بود.

آن حضرت در این راستا با این که در شرایط سخت سیاسی به سر می برد و  
مدت امامتش شش سال و مدت عمرش ۲۸ سال بیشتر نبود، اما تا آخرین حد  
امکان با گردآوری شاگردان پدر و اجدادش و تربیت شاگردهای جدید و مطرح  
کردن بحث ها و مناظرات شفاهی و کتبی به تشکیل مجمع علمی عمیق و وسیع  
پرداخت و خط فکری تشیع را از گزند حوادث و برخوردها حفظ نمود و با  
پاسخ به شبهه ها و سوالات گوناگون از حریم دانشگاه جدش امام جعفر صادق  
علیه السلام محافظت کرد.

برای روشن شدن مطلب، نظر شما را به نمونه هایی از آثار حوزه علمی امام  
حسن عسکری علیه السلام جلب می کنم:

### شاگردان امام حسن عسکری علیه السلام

شیخ طوسی رحمة الله شاگردان امام حسن عسکری علیه السلام را بالغ بر صد نفر

ذکر نموده است. <sup>(۶۶)</sup>

علامه قزوینی رحمه الله ۲۶۳ نفر از اصحاب و شاگردان امام حسن عسکری علیه السلام را با شرح کوتاهی از هر کدام ذکر نموده است <sup>(۶۷)</sup> که در این جا به ذکر نام چند نفر از شاگردان برجسته آن بزرگوار می پردازیم:

احمد بن اسحاق قمی، ابوهاشم، داوود بن قاسم جعفری (از نواده های جعفر طیار)، ابو عمر و عثمان بن سعید عمری سمان، علی بن جعفر، محمد ابن حسن صفار، حسین بن روح نوبختی، اسحاق بن ربیع کوفی، عبدالله بن جعفر حمیری، داوود بن ابی یزید نیشابوری، اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، فضل بن شاذان

...

#### تالیفات امام حسن عسکری علیه السلام

امام حسن عسکری علیه السلام در کنار کارهای علمی، مجموعه هایی از تفسیر، روایات، معارف اسلامی و عقاید را تألیف نمود. بعضی از این مجموعه ها به صورت نامه های طولانی بود که برای اشخاص می فرستاد.

به علاوه روایات بسیار در ابواب فقه و سایر علوم اسلامی توسط افراد مختلف، از آن حضرت نقل شده است.

علامه سید محسن امین پنج مجموعه را تحت عنوان تالیفات امام حسن عسکری علیه السلام ذکر نموده که عبارتند از:

- ۱ - تفسیر معروف، منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام.
- ۲ - نامه آن حضرت به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، مذکور در کتاب «تحف العقول».
- ۳ - مواعظ قصار، مذکور در «تحف العقول».
- ۴ - رسالة المنقبة، مشتمل بر اکثر احکام حلال و حرام. <sup>(۶۸)</sup>
- ۵ - مکاتبات الرجال. <sup>(۶۹)</sup>

### شرح کوتاهی پیرامون تفسیر منسوب

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، آنچه به جا مانده، تفسیر سوره فاتحه و تفسیر بخشی از سوره بقره است. در این که آیا این تفسیر از آن حضرت است یا نه، بین علما و رجال شناسان، اختلاف نظر وجود دارد. به خاطر این که شخصی به نام محمد بن قاسم استرآبادی آن را از دو نفر و آنها از پدرانشان از امام حسن عسکری علیه السلام نقل نموده است. بعضی او را تضعیف نموده اند و به خاطر وجود بعضی از احادیث مشکوک در این تفسیر...

ولی بعضی از علما مانند عالم بزرگ حاج میرزا حسین نوری رحمة الله صاحب کتاب «مستدرک»، این تفسیر را معتبر می داند و جوهی را که بعضی از علما در تضعیف نسبت این تفسیر به امام حسن عسکری علیه السلام ذکر کرده اند رد می کند و در اثبات اعتبار آن پافشاری می نماید.

یکی از دلایل او این است که: «بسیاری از علمای بزرگ مانند شیخ صدوق رحمة الله در «من لا یحضره الفقیه» علامه مجلسی رحمة الله در «بحار الانوار»، شیخ حرّ عاملی رحمة الله در «وسائل الشیعه»، طبرسی رحمة الله در «احتجاج»، قطب راوندی رحمة الله در «الخرائج»، و ابن شهر آشوب رحمة الله در «مناقب»، شهید ثانی رحمة الله در «منیة المرید» و... آن را جزو مصادر خود قرار داده اند.» (۷۰)

علامه حاج آقا بزرگ تهرانی رحمة الله، نظریه استادش حاج میرزا حسین نوری رحمة الله را تایید کرده و تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام را معتبر می داند، با این تفاوت که می گوید:



«دو تفسیر بوده، یکی تفسیر امام هادی علیه السلام که دارای ۱۲۰ جلد است و حسن بن خالد برقی آن را نقل کرده و دیگری تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام است.

این دو تفسیر، یک تفسیر نیست (همان گونه که محدث بزرگ حاج میرزا حسین نوری رحمة الله گمان کرده) بلکه دو تفسیر است و هر دو معتبر می باشد.

(۷۱)

### تأیید از کتاب های شاگردان

بعضی از شاگردان امامان علیهم السلام کتاب هایی در فقه و معارف اسلامی و حدیث در عصر امام حسن عسکری علیه السلام و قبل از آن عصر، نوشته بودند. امام حسن عسکری علیه السلام آنها را تأیید می کرد، مانند تأیید از کتاب های فضل بن شاذان، یونس بن عبدالرحمان و احمد بن عبدالله خانبه و به این ترتیب شاگردان را به تألیف و نگهداری دانش مکتب اهل بیت علیهم السلام دعوت می نمود.

«فضل بن شاذان» از شاگردان امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام، فقیه و متکلم بزرگ بود. او صد و هشتاد کتاب نوشت که امام حسن عسکری علیه السلام دو یا سه بار فرمود: «خدا او را رحمت کند».

او در عصر امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، قبرش در یک فرسخی نیشابور قرار دارد. یکی از شیعیان به نام «بورق بوشنجانی» می گوید: یکی از کتابهای فضل بن شاذان به نام «یوم و لیلۃ» را به امام حسن عسکری علیه السلام نشان دادم. آن حضرت صفحات آن را یکی پس از دیگری نگاه کرد و آنگاه فرمود:

﴿هذا صحیح ینبغی اءن یعمل به؛﴾

این کتاب، کتاب درستی است و سزاوار است به مطالب آن عمل گردد.

بورق می گوید: به امام حسن علیه السلام عرض کردم: فضل بن شاذان گرفتار بیماری سختی شده، بعضی از مردم می گویند: شما او را نفرین کرده اید به خاطر آن که او گفته است: وصی ابراهیم علیه السلام بهتر از وصی محمد علیه السلام است. البته او چنین حرفی نزده، ولی مردم نسبت دروغ به او می دهند.  
امام حسن علیه السلام فرمود:

آری، مردم به دروغ به او چنین نسبتی می دهند. خدا فضل را رحمت کند، خدا او را رحمت کند.

بورق می گوید: هنگامی که از سفر حج به خراسان بازگشتم، باخبر شدم که فضل بن شاذان در همان هنگام که امام حسن عسکری علیه السلام فرموده بود: «خدا فضل را رحمت کند» از دنیا رفته است. <sup>(۷۲)</sup>

همچنین روایتی از ابوهاشم جعفری است که می گوید: «یوم و لیلۃ» تألیف «یونس بن عبدالرحمان» را به امام حسن عسکری علیه السلام نشان دادم.

فرمود: این کتاب را چه کسی تألیف کرده است؟

عرض کردم: یونس بن عبدالرحمان.

فرمود: ﴿عطاء الله بكلّ حر نورا یوم القیامة﴾

خداوند برای هر حرفی از این کتاب، در روز قیامت نوری به یونس عطا فرماید. <sup>(۷۳)</sup>

همچنین روایت شده است:

یکی از اصحاب و شاگردان امام حسن عسکری علیه السلام به نام «احمد بن عبدالله بن خانبه» کتابی را تألیف کرده بود و به امام حسن عسکری علیه السلام نشان داد، امام حسن عسکری علیه السلام آن را خواند، سپس فرمود:

﴿صحیح فاعملوا به﴾

کتاب درستی است، به مطالب آن عمل کنید. <sup>(۷۴)</sup>

به این ترتیب امام حسن عسکری علیه السلام با تایید و تشویق و دعا برای شاگردان خوب و درستکارشان، آنها را به نوشتن کتاب در راستای معارف اسلامی، حدیث و فقه فرامی خواند و مردم را به عمل به مطالب آن کتاب ها دعوت می نمود.

### فقها در سخن امام حسن عسکری علیه السلام

نسبت این تفسیر به امام حسن عسکری علیه السلام، نسبت صحیح باشد یا ناصحیح، ولی روایات معتبر و استواری در این تفسیر وجود دارد که با محتوای قرآن، مطابق بوده و مورد قبول علمای بزرگ و محقق از قدیم و ندیم می باشد. یکی از این روایات، روایت معروف مورد اعتماد، در مورد فقها و شرایط فقیه مورد اعتماد به نام حدیث ﴿من كان من الفقهاء صائنا لنفسه...﴾ است که امام حسن عسکری علیه السلام این سخن را در ضمن بیان مشروح و عمیق و سازنده در تفسیر آیه ۷۸ و ۷۹ سوره بقره بیان فرموده است <sup>(۷۵)</sup> که در اینجا نظر شما را به آن حدیث جلب می نمایم:

علامه طبرسی می گوید: بر اساس اسنادی که ذکر شد (که منتهی به تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام است) امام حسن عسکری علیه السلام این دو آیه را قرائت فرمود:

﴿و منهم اميون لا يعلمون الكتاب اءلا امانی و اءن هم الا یظنون # فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشترؤا به ثمنا قليلا فویل لهم ممّا کتبت اءیدیهم و ویل لهم ممّا یکسبون﴾ <sup>(۷۶)</sup>

«و پاره ای از آنان، عوامانی هستند که کتاب خدا را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی دانند و تنها به پندارهایشان دل بسته اند، پس وای بر آنها که نوشته ای با دست خود می نویسند، سپس می گویند: این از طرف خداست تا

آن را به بهای کم بفروشد، پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند، و وای بر آنان از آنچه در این راه به دست می آورند. »

آنگاه آن حضرت در تفسیر دو آیه فوق چنین فرمود:

«امّی» آن کسی است که به امّ مادرش نسبت دارد، یعنی همان گونه که انسان هنگام خروج از رحم مادر هیچ چیز نمی داند، بعضی از اهل کتاب یهود و نصاری نیز هیچ چیز نمی دانند، نه می توانند چیزی را بنویسند و نه می توانند چیزی را بخوانند.

یهود و نصاری از کتاب خودشان انجیل و تورات هیچ نمی دانند و تشخیص نمی دهند که فرق کتابی که از آسمان نازل می شود با آن کتاب دروغین که به خدا نسبت می دهند، چیست؟

آنها جز نام یک جلد کتاب و تعداد صفحات آن، هیچ درک نمی کنند و بین کتاب باطل و حق، تشخیص نمی دهند. تشخیصشان فقط بر اساس خیالات و آرزوها است، یعنی تنها به این است که آن کتاب بر آنان خوانده شود و به آنها بگویند: این کتاب خدا و کلام خدا است و آنها هم دلشاد شوند و بر اساس تصورات و خیالات و آرزوهایشان خیال کنند که مقصود و مرادشان در میان همه کتاب است، بین کتاب راستین و دروغین، جز همان پندار ساختگی، راه تشخیصی نیست...

اگر چیزی بر خلاف محتوای آن کتاب بر این عوام خوانده شود، نمی فهمند و غیر از پندار چیزی ندارند.

آنها فقط آنچه را که رؤسایشان از تکذیب رسول خدا ﷺ و امیرمؤمنان علی ؑ برای آنها می خوانند که پنداری بیش نیست، به جای حق می گیرند و آن را کتاب آسمانی می پندارند.

﴿وهم یقلّدون مع ائنه محرّم علیهم تقلیدهم...﴾

و این عوام از رؤسایشان تقلید می کنند، در حالی که تقلید از آنها برایشان حرام است، زیرا تقلید از عالم خائنی که کتاب خدا را و آنچه در آن است تحریف کرده است و خلاف آن را بیان می کند، حرام است.

امام حسن عسکری علیه السلام پس از تلاوت آیه ۷۹ بقره، فرمود:

«این از علمای یهود، اوصافی را می نویسند و می گویند: این اوصاف از صفات محمد صلی الله علیه و آله است و شما تطبیق کنید ببینید هیچ کدام از آن صفات در این شخص (پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) نیست.

و به عوام بی سواد خود می گویند: صفات پیامبری که در آخرالزمان می آید این است که او بلندقامت و بدنش بسیار بزرگ و شکمش بسیار بزرگ و شکمش برآمده و مویش به رنگ بین قرمز و زرد است.

در حالی که همه آن صفاتی را که ذکر می کنند برخلاف صفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

هدف رؤسای یهود از این خلاف گویی ها این است که ریاستشان بر عوام باقی بماند و منافعشان در نزد عوام و امر و نهی نسبت به عوام و خدمتکاری عوام از آن ادامه یابد و مردم را از خدمت و گرایش به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان و یاران مخصوصش بازدارند، زیرا اگر آن عوام مسلمان شوند تحت فرمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می آیند، نماز می خوانند، جهاد می کنند، خمس و زکات می دهند و در نتیجه از زیر فرمان رؤسای یهود و نصاری خارج می گردند.

ولی رؤسایشان می خواهند آنها را زیر فرمان خود نگهدارند. از این رو با مطالب تحریف شده و وارونه جلوه دادن حقایق و ذکر صفات ساختگی برای پیامبر آخرالزمان، می خواهند عوام را از پیروی اسلام بازدارند. وای بر آنها...

آنگاه امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: اگر این قوم (عوام یهود) تورات خود را جز آنچه علمایشان به آنها دیکته کرده اند، نمی شناسند، راهی برای آنها جز پیروی از علمایشان نیست. بنابراین، چرا خداوند آنها را به خاطر تقلید از علمایشان سرزنش می کند؟ آیا مگر عوام یهود، غیر از عوام ما هستند؟ زیرا عوام ما هم از علمایشان تقلید می کنند.

بنابراین همان گونه که عوام ما در تقلید از علمایشان گناهکار نیستند، آنها نیز نباید گناهکار باشند، زیرا برای تحصیل احکام راهی جز تقلید از علما نیست؟ امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود:

بین عوام و علمای ما با عوام و علمای یهود از یک جهت فرق و از یک جهت با هم مساویند. اما در موردی که مساوی هستند از این رو است که خداوند عوام ما را نیز سرزنش کرده که چرا از علمایمان (که ناصالح هستند) تقلید می کنید؟

چنان که عوام یهود را سرزنش نموده است و اما در موردی که بین عوام و علمای ما با عوام و علمای یهود فرق است. در آنجا است که عوام ما به دنبال علمای صالح می روند، ولی عوام یهود به دنبال علمای صالح نمی روند...

در این هنگام امام حسن عسکری علیه السلام پس از ذکر پاسخ امام صادق علیه السلام به سوال مرد سوال کننده، فرمود:

﴿فمن قلّد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء، فهم مثل اليهود الذین ذمّهم الله بالتقلید لفسقة فقہائهم﴾

پس کسی که از عوام ما از چنان فقهای ناصالح تقلید کنند همانند یهودیانی هستند که خداوند آنها را به خاطر تقلید از فقیهان ناصالحشان، سرزنش نموده است.

﴿فَاءَمَّا مِنْ كَانِ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلِيَّ هَوَاهُ، مُطِيعًا  
لِعَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَعْنِ يَقْلُدُوهُ، وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلاَّ بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا  
جَمِيعِهِمْ...﴾

پس هر کدام از فقها که نفس روح خود را مصون از گناه نگه داشته، نگهبان  
دین خود و مخالف هوس های نفسش می باشد و مطیع مولای خود است. بر  
همه عوام لازم است که از او تقلید کنند و چنین صفاتی را بعضی از فقهای شیعه  
دارند، نه همه آنها.

سپس امام حسن عسکری علیه السلام پس از بیانی در شرح فقهای صالح و ناصالح  
و هشدار دادن به عوام که مراقب باشند و از فقهای صالح تقلید کنند، و از فقهای  
گمراه دوری نمایند، سخنان پرنکته و ژرف خود را با این حدیث به پایان  
رسانید:

شخصی از امیرمؤمنان علیه السلام پرسید: بعد از امامان هدایتگر و چراغ های  
تابان تاریکی های امامان معصوم علیهم السلام بهترین خلق خدا کیانند؟  
امیرمؤمنان علی علیه السلام در پاسخ فرمود:

﴿الْعُلَمَاءُ إِذَا صَلَحُوا؛﴾

علمایی که صالح باشند و راه درست را ببینند.

دیگری پرسید: بدترین خلق خدا بعد از ابلیس، فرعون و نمرود و بعد از آنان  
که نام و لقب شما را بر خود نهاده اند و جایگاه شما را غصب نموده و بر مقام  
شما نشستند، چه کسی است؟

امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ فرمود:

﴿الْعُلَمَاءُ إِذَا فَسَدُوا، هُمُ الْمَظْهُرُونَ لِلْأَبْطَالِ، الْكَاتِمُونَ لِلْحَقَائِقِ؛﴾

علمایی که فاسد گردند، آنها که آشکارکننده باطل ها و کتمان کننده حقایق  
هستند.

که خداوند در مورد همین دسته از علما می فرماید:

﴿اولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون - الا الذين تابوا...﴾

«خدا آنها را لعنت می کند و همه لعنت کنندگان نیز آنها را لعن می کنند، مگر

آنها که توبه کردند.» (۷۷)

### کندی فیلسوف و اخترشناس معروف

امام حسن عسکری علیه السلام در جمله ای درخشنده، ژرف و جالب می فرماید:

﴿ولو لا محمد صلی الله علیه و آله و الاءوصیاء من بعده کنتم حیاری کالبهائم لا تعرفون

فرضا من الفرائض و هل یدخل قرية اءلاً من بابها؟﴾ اگر محمد صلی الله علیه و آله و اوصیای

بعد از او نبودند، شما ای جهان بشریت! مانند چارپایان، حیران و سرگردان

بودید، هیچ وظیفه ای از وظایف را نمی دانستید و آیا می توان وارد شهری جز

دروازه آن گردید؟

یعنی اگر پیامبر و جانشینان راستین آن حضرت علیه السلام نباشند، هیچ ارزش و

معرفتی نتیجه مطلوب نخواهد داد و هیچ کرداری ثمره شایسته نخواهد بخشید.

سخن امام درباره همه آحاد بشر، صادق است و فرقی میان دانشمند، دانش

پژوه و عامی وجود ندارد.

امام حسن عسکری علیه السلام در این زمینه با ایجاد شبهه در معلومات کندی

توانست یک اختلال بزرگ در اندوخته های ذهنی و شبکه فکری او به وجود

آورد و او را از هلاک و سقوط نجات بخشد.

ما پیش از آن که به معرفی کندی بپردازیم نخست اشتباه این اخترشناس و

فیلسوف بزرگ را می نگاریم:

ابن شهر آشوب، محدث و تاریخ نگار نامی می نویسد:



«اسحاق کندی» فیلسوف اسلام و عراقی کتابی به نام «تناقض های قرآن»! به نگارش آورد، وی در مدتی در منزل نشست، گوشه نشینی اختیار کرد و خود را به نوشتن آن مشغول داشت.

روزی برخی از شاگردان او خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدند، هنگامی که چشم حضرت به وی افتاد فرمود: آیا در میان شما مردی رشید وجود ندارد که گفته های استادان «کندی» را پاسخ گوید و او را از این کار بازدارد.

شاگرد گفت: ما همگی از شاگردان او هستیم، چگونه میتوانیم به اشتباه استاد در این زمینه یا زمینه دیگر اعتراض کنیم؟

امام علیه السلام فرمود: اگر مطلبی را به تو تلقین و تفهیم کنم، می توانی به او برسانی و برای او نقل کنی؟

شاگرد گفت: آری.

امام فرمود: از این جا که برگشتی به حضور استادت برو و با او به گرمی و محبت رفتار کن، او را کمک کن و هنگامی که کاملاً انس و آشنایی به عمل آمد به او بگو:

برای من مسأله ای پیش آمده که غیر از شما کسی شایستگی پاسخ آن را ندارد و آن مسأله این است که آیا ممکن است گوینده قرآن از گفتار خود معانی و مقاصدی غیر از آن معانی که شما اراده و حس کرده اید اراده کرده باشد؟

کندی در پاسخ خواهد گفت: بلی، ممکن است چنین منظوری داشته باشد، زیرا کندی مردی است که هر سخنی را بشنود خوب می فهمد، او مردی هوشمند است.

در این هنگام به او القای شبهه کن و بگو: چه می دانی شاید گوینده قرآن معانی و مقاصدی غیر از آنچه تو می پنداری اراده کرده باشد و سخنان شما از جایگاه و موضوع اصلی خویش بیرون باشد؟

شاگرد به حضور استاد خود کندی رفت و طبق دستور امام رفتار کرد، با او به ملاطفت و مهربانی عمل نمود تا این که زمینه برای طرح مطلب مساعد گشت، پس سوال امام را به همان شیوه مطرح کرد و گفت: آیا ممکن است گوینده ای سخنی بگوید و از آن مطلبی اراده کند که به ذهن خواننده نیاید؟ یعنی مقصود گوینده چیزی باشد مغایر با آنچه در ذهن مخاطب است؟

کندی به دقت به سوال شاگرد گوش داد و گفت: سوال خود را تکرار کن! شاگرد سوال خویش را باز گفت. استاد چون اهل تعقل، تفکر و تدبیر بود مدتی در خود فرورفت، تأمل کرد و گفت: هیچ بعید نیست امکان دارد چیزی در ذهن گوینده سخن باشد که به ذهن مخاطب نیاید و شنونده از ظاهر کلام گوینده چیزی بفهمد که خلاف آن را اراده کرده باشد.

استاد که می دانست شاگرد او چنین سئوالی را نمی تواند پیش خود مطرح کند و در حد اندیشه او نیست، رو به شاگرد کرد و گفت: تو را سوگند می دهم که حقیقت را به من بگویی، چنین سئوالی از کجا به فکر تو خطور کرد؟

شاگرد گفت: چه ایرادی داری که چنین سئوالی به ذهن خود من آمده باشد؟ استاد گفت: نه، تو هنوز زود است که به چنین سئوالی رسیده باشی، به من

بگو این سوال را از کجا یاد گرفته ای؟

شاگرد گفت: حقیقت این است که حضرت ابومحمد امام حسن عسکری

علیه السلام مرا بدین امر رهبری فرمود.

کندی گفت: اکنون واقع امر را گفتی، سپس افزود: چنین سخنانی تنها زبیده این خاندان است.

آنگاه با درک واقعیت و پی بردن به اشتباه خود دستور داد آتشی روشن کردند و آنچه را درباره تناقض های قرآن به عقیده خود به رشته تحریر آورده بود، سوزاند.

شایان ذکر است که اشتباه فوق چیزی از شخصیت بزرگ کندی نمی کاهد، گرچه همه دانشمندان و فرهیختگان اولین و آخرین در برابر دانش و علم لدنی پیامبران و پیشوایان دینی علیهم السلام قابل سنجش نیستند، چنان که فرمودند:

﴿ لا يقاس بنا احد. ﴾

هیچ کس با ما سنجیده نمی شود.

و امام حسن عسکری علیه السلام در این زمینه فرمود:

جهان بشریت بدون وجود پیامبر و امام، حیران و سرگردان است. ولی با این وجود دانشمندان در مقایسه با سایر مردم بسیار ارجمند، محترم و والا مرتبه اند. از این رو کندی از چند جهت شایسته احترام است:

۱ - امام علیه السلام در عین حالی که اشتباه او را گوشزد فرمود، وی را ستود، یعنی کندی را اهل تفکر، فهم و درایت، هوشمندی، تعقل و ژرف نگری دانست. کندی با سوزاندن تألیف خود را در این زمینه، شاید نشانه انصاف و تسلیم حق شدن او به حساب آید.

۲ - تشیع کندی: یعقوب بن اسحاق کندی که زاده شده حدود ۱۸۵ هجری است و درگذشت او به اختلاف بین سال های ۲۵۲، ۲۶۵ به نگارش آمده. و از نظر تاریخ نگاران به چند دلیل شیعه است:

الف - کندی در زمان خلافت متوکل عباسی از دربار رانده شد و برخی مورخان سبب این کار را روح تشیع او دانستند، چرا که متوکل با شیعه دشمن سرسخت بوده است.

ب - سید بن طاووس نام او را اسحاق بن یعقوب ضبط کرده و نوشته است: او از دانشمندان اخترشناس شیعه است و در این علم شهرت دارد، باز می گوید: آنچه از تألیفات او به ما رسیده و در دانش نجوم است، رساله او در این علم در پنج جزء می باشد.

ابن ندیم در «فهرست» گفته است:

او که از فرزندان محمد بن اشعث بن قیس به شمار می رود، فاضل عصر در دانش ها و یگانه عصر خویش در نجوم است.

آقابزرگ تهرانی نیز او را در شمار مؤلفان شیعه قلمداد کرده است.

ج - چون کندی در پایتخت و مرکز تشیع کوفه ولادت یافته و کوفه وطن پدران و اجداد او بوده، طبعا تحت تاءثیر روح و محیط قرار گرفته است.

د - کندی رساله های خود را با عباراتی که شیعه به کار می برند و از ویژگی های آنان به حساب می رود، ختم کرده است. وی در پایان برخی از رساله ها چنین می نگارد:

﴿والحمد لله رب العالمین والصلاة علی محمد المصطفی وآله الطاهرین﴾

و ذیل برخی دیگر نگاشته است:

﴿والحمد لله رب العالمین و صلواته علی محمد النبی وآله اجمعین﴾

این قبیل تعبیرات را می بینیم قرینه محکمی بر شیعه بودن او قرار دهیم و

نیازی به قرائن دیگر نداشته باشیم. (۷۸)

### قداست فرشتگان از نسبت های ناروا

یوسف بن محمد و علی بن محمد بن سیار به عنوان دو شاگرد، به محضر امام حسن عسکری علیه السلام آمدند و آماده شدند تا از علم و کمال آن حضرت بهره مند گردند و مذاکره آنها با امام حسن عسکری علیه السلام به ترتیب زیر انجام شد:

شاگردان گفتند: گروهی در نزد ما زندگی می کنند و معتقدند هاروت و ماروت <sup>(۷۹)</sup> دو فرشته ای هستند که فرشتگان آن دو را هنگام افزایش گناه در میان انسان ها؛ برگزیدند و خداوند آنها را با فرشته دیگری به دنیا فرستاد. این دو فرشته ستاره زهره را فریفتند و خواستند با آن ستاره زنا کنند و همچنین این دو فرشته شراب می خورند و آدم می کشند و خداوند آنها را در سرزمین بابل عذاب می کند. ساحران از آن دو فرشته، فن سحر و جادو را فراگرفتند و خداوند ستاره زهره را مسخ کرد.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: پناه می برم به خدا از چنین نسبت های ناروا، فرشتگان خدا در یرتو الطاف خدا، معصوم و محفوظ از کفر و زشتی ها هستند.

خداوند در قرآن می فرماید:

﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ <sup>(۸۰)</sup>

«آنها هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و آنچه را فرمان داده شده اند (به

طور کامل) اجرا می نمایند.»

سپس چند آیه دیگر مانند آیه ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۲۸، سوره انبیاء را خواند که

همه بیانگر عصمت فرشتگان است.

آنگاه فرمود: خداوند متعال این فرشتگان را جانشینان خود در زمین قرار

داد، آنها در دنیا همانند پیامبران و امامان علیهم السلام هستند، آیا هیچ کس از پیامبران

و امامان آدم می کشد، یا زنا می کند و یا شراب می نوشد؟!!

آیا نمی دانید که خداوند دنیا را خالی از پیامبر یا امام از جنس بشر نکرده است، مگر خداوند نمی فرماید:

﴿و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحى اليهم من اهل القرى؛﴾<sup>(۸۱)</sup>

«و ما قبل از تو نفرستادیم، جز مردانی از آبادی ها را که به آنها وحی می کردیم».

خداوند در این آیه خبر می دهد که فرشتگان را به سوی زمین به عنوان این که پیشوایان و حاکمان زمین شوند نفرستاده، بلکه آنها را به سوی پیامبران (برای رساندن وحی) فرستاده است.

شاگردان گفتند: بنابراین ابلیس، فرشته نیست.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: نه، بلکه او از جنیان است؛ آیا نشنیده اید که خداوند می فرماید:

﴿و اذا قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس كان من الجن؛﴾<sup>(۸۲)</sup>

«به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید، آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که از جن بود».

بنابراین ابلیس از جن بود.

جدم امیرمؤمنان علی علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود:

«خداوند آل محمد صلی الله علیه و آله، پیامبران و فرشتگان مقرب را برگزید و گزینش خداوند نبود مگر بعد از آن که به حال آنها آگاهی داشت که از ولایت و سیطره فرمان خداوند خارج نمی گردند و از حریم عصمت بیرون نمی روند و به آنان که سزاوار عذاب الهی هستند، نمی پیوندند».

شاگردان گفتند:

برای ما روایت کرده اند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امامت علی علیه السلام تصریح کرد، امامت او را بر جماعت های گوناگون از فرشتگان عرضه نمود،

(بعضی از) آنها امامت او را نپذیرفتند و بر اثر این گناه به صورت قورباغه ها مسخ شدند.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: پناه می برم به خدا که چنین دروغ هایی را به ما نسبت می دهند؛ فرشتگان مانند پیامبران خدا و رسولان خدا هستند. آیا در این صورت از پیامبران، به خدا کفر سر می زند؟ شاگردان گفتند: نه.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: همچنین از فرشتگان کفر سر نمی زند، شاءن فرشتگان عظیم و مقامشان ارجمند است و از این نسبت های ناروا به دور می باشند. (۸۳)

#### فلسفه تفاوت ارث زن و مرد

ابوهاشم روایت می کند:

شخصی به نام فهفکی که اشکال تراشی های «ابن ابی العوجاء مادّی» را دنبال می کرد از امام حسن عسکری علیه السلام پرسید: چرا زن بیچاره (در ارث) یک سهم می برد و مرد دو سهم می گیرد؟ آن حضرت در پاسخ فرمود: بر زن، جهاد و مخارج همسر و دیه (دیه عاقله) نیست، ولی این امور بر عهده مردها است.

ابوهاشم می گوید: با خود گفتم: این مسأله را «ابن ابی العوجاء» از امام صادق علیه السلام پرسیده بود و آن حضرت همین پاسخ را به او گفت، بی آنکه این مطلب را اظهار کنم.

ناگاه امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمود: آری، این همان سوال ابن ابی العوجاء است و پاسخ ما امامان علیهم السلام یکی است، بر زبان آخرین ما سخن و حکمی جاری می گردد که به زبان اولی جاری شده است و نخستین فرد ما با

آخرین نفر ما از نظر علم و امامت مساوی می باشند، البته فضل و برتری پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علی علیه السلام در جای خود محفوظ است. (۸۴)

### درس اخلاق و حقوق

امام حسن عسکری علیه السلام در حوزه علمیه خود علاوه بر تدریس فقه و معارف اسلامی درس اخلاق و حقوق را نیز به شاگردانش می آموخت و آنها را به آداب حقوق از دیدگاه تشیع راستین آشنا می ساخت.

در این راستا به درس زیر، از مکتب آن بزرگ مرد علم و کمال توجه کنید. شاگردان سراپا به بیانات امام حسن علیه السلام گوش فراداده بودند، آن حضرت چنین تدریس می کرد:

آن کس که بهتر از همه حقوق برادران دینی خود را می شناسد و نیازهای آنها را تأمین می کند در پیشگاه خداوند ارجمندتر از دیگران است و کسی که در دنیا در برابر برادران دینیش تواضع کند او در پیشگاه خدا از انسان های راستین و از شیعیان حقیقی امیرمؤمنان علی علیه السلام است.

روزی پدر و فرزند مهمان امیرمؤمنان علی علیه السلام شدند، آن حضرت برخاست و از آنها استقبال و احترام کرد و آنها را در صدر مجلس نشاند و خود در روبه روی آنها نشست، سپس غذا طلبید، غذا حاضر کردند و آن دو نفر از آن غذا خوردند، سپس از قنبر غلام خود آفتابه را گرفت تا به دست آن مرد مهمان پدر بریزد.

او مانع شد و خود را به خاک انداخت و خاکساری کرد که من خاک پای شمایم. جسارت می شود، شما آب نریزید، ای امیرمؤمنان! آیا رواست که خدا بنگرد تو با آن مقام به دست من آب بریزی؟



امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بنشین و دستهایت را با آبی که می ریزم بشوی، خداوند می بیند که برادر دینیت؛ بدون تفوق طلبی و اظهار برتری به تو خدمت می کند و منظورش از این خدمت آن است که در بهشت ده برابر اهل دنیا و اهل ممالک الهی او را خدمت کنند.

آن مرد نشست، علی علیه السلام به او فرمود:

تو را به حق عظیم خودم بر تو که آن را شناخته ای و مرا به افتخار خدمتگزاری تو رسانده ای به گونه ای با کمال آرامش بنشین و دستت را بشوی که اگر قنبر دست تو را می شست، همان گونه می نشست.

آن مرد همان گونه نشست و علی علیه السلام آب ریخت و دست او را شست. پس از فراغ، آفتابه را به پسرش محمد حنفیه داد و فرمود:

پسرم! اگر پسر این مرد تنها در نزد من بود، دستش را می شستم، ولی چون نزد پدرش با هم می باشند، خداوند دوست ندارد بین پدر و پسر به طور مساوی رفتار شود، پدر دست پدر را شست، اینک تو پسرم! دست پسر این مرد را بشوی.

محمد حنفیه دستور پدر بزرگوارش را اجرا نمود.

امام حسن عسکری علیه السلام پس از بیان این ماجرای زیبا فرمود:

﴿مَنْ اتَّبَعَ عَلِيًّا عَلِيٌّ ذَلِكَ فَهُوَ الشَّيْعِيُّ حَقًّا﴾

کسی که در امور حقوقی این گونه از علی علیه السلام پیروی کند، شیعه حقیقی

است. (۸۵)

شیعه شدن ناصبی

از محمد بن عباس نقل شده که گفت:

ما چند نفر کنار هم در مورد مقامات علمی و گزارش های غیبی امام حسن عسکری علیه السلام صحبت می کردیم، یکی از ناصبی ها که از دشمنان سرسخت خاندان رسالت بود، گفتار ما را به مسخره گرفت و گفت: من بدون مرگب و رنگ مداد نوشته ای را برای آن حضرت می نویسم، اگر او پاسخ مسائل من در آن نوشته را داد، حقانیت او را می پذیرم وگرنه بر عقیده خود باقی می مانم. او مسائل خود را روی برگه ای نوشت، ما نیز مسائل خود را در نامه هایی نوشتیم و به محضر آن حضرت روانه کردیم.

امام حسن عسکری علیه السلام پاسخ مسائل همه ما را در جواب نامه اش داد و در برگه مربوط به ناصبی، علاوه بر پاسخ به مسائل او، نام او و نام پدر او را نوشته بود.

وقتی که آن فرد ناصبی، جواب نامه اش را دید، از تعجب حیرت زده شد، به طوری که از هوش رفت و پس از به هوش آمدن، حقانیت مقام امامت و علم و کمال عالی آن حضرت را تصدیق نمود و جزو شیعیان او گردید. <sup>(۸۶)</sup>

### پاسخ به یک سؤال قرآنی

سفیان بن محمد می گوید:

از امام حسن علیه السلام در ضمن نامه ای سؤال کردم:

منظور از واژه «ولیجه» در این آیه چیست؟ آنجا که خداوند می فرماید:

﴿وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَّةً﴾ <sup>(۸۷)</sup>

«آن مجاهدان مخلصی که غیر از خدا و رسولش و غیر از مؤمنان را محرم

اسرار خود قرار ندادند».

و با خود فکر می کردم که منظور از «مؤمنان»، در این آیه کیانند؟

امام حسن علیه السلام در جواب نامه من چنین نوشت:

«ولیعجه»، غیر امام حق است که به جای او به ناحق نصب می شود و اما این که در خاطرت گذشت که منظور از «مؤمنان» در آیه فوق کیانند؟ بدان که آن مؤمنان امامان بر حقند، که از خدا برای مردم، امان می گیرند و امان آنها مورد اجازه و قبول خدا قرار می گیرد.<sup>(۸۸)</sup>

بنابراین، طبق پاسخ امام حسن عسکری علیه السلام، معنی آیه چنین می شود: «مجاهدان مخلصی که در برابر خدا و رسول و امامان بر حق، امامان ناحق را به رهبری نمی گیرند».

#### قاطعیّت در برابر دزدان عقیده

امام هادی علیه السلام با بدعتگزاران و غلات، مبارزات فرهنگی داشت، یکی از بدعتگزاران به نام «فارس بن حاتم قزوینی» که امام هادی علیه السلام یکی از دوستانش به نام «ابوجنید» را مأمور اعدام او نمود. ابوجنید او را با ساطور کشت. ابوجنید دستگیر شد، ولی چون دلیل و نشانه ای بر قاتل بودن او اقامه نشد، آزاد گردید.

در زمان امام هادی علیه السلام برای ابوجنید حقوق ماهیانه ای تعیین شد و به او پرداخت می گردید، پس از شهادت امام هادی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام دستور داد تا حقوق او را ادا کنند و حتی در این باره برای نماینده اش نامه نوشت که حقوق ماهیانه او را بپردازید و این حقوق تا آخر عمر آن حضرت پرداخته می شد.<sup>(۸۹)</sup>

این فراز تاریخی نشان می دهد که امام حسن عسکری علیه السلام به کسانی که برای نابودی بدعت و بدعتگزار تلاش کرده اند، عنایت و مرحمت خاص داشته و از آنان حمایت جدی می کرده است تا بدعتگزاری در بین مسلمانان وجود نداشته باشد.

## امام حسن عسکری علیه السلام در برابر صوفیان

نظر به این که اوضاع اقتصادی مسلمانان در صدر اسلام خوب نبود، امامان علیهم السلام مانند امیرمؤمنان علی علیه السلام از نظر لباس، غذا و مسکن در سطح بسیار پایین و ساده ای می زیستند تا بر مستمندان سخت نگذرد. ولی اوضاع اقتصادی مسلمانان در عصر امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام به بعد، خوب بود. از این رو امامان علیهم السلام در حد متوسط، از لباس و غذا و مسکن استفاده می کردند.

گروهی صوفی و صوفی منش به خیال این که از نظر اسلام همیشه باید لباس کهنه و مندرس پوشید و در ساده ترین وضع زیست برای خود مکتب خاصی درست کرده بودند و حتی به امامان علیهم السلام اشکال می کردند. این اشکال تراشی از عصر امام صادق علیه السلام آشکار و تا عصر امام حسن عسکری علیه السلام ادامه یافت. سفیان ثوری از بنیانگذاران این ایده انحرافی بود.

بر همین اساس، یکی از این صوفی منش ها به نام «کامل بن ابراهیم» به محضر امام حسن عسکری علیه السلام آمد، وقتی که لباس سفید امام علیه السلام را در تنش دید، پیش خود گفت: ولی خدا لباس نرم و زیبا و آن گاه ما را به برادری و ایثار دعوت می کند و از لباس پوشیدن لباس های نرم و لطیف نهی می نماید؟

امام حسن عسکری علیه السلام در حالی که خنده بر لب داشت، حرف دل کامل بن ابراهیم را خواند و آستینش را بالا زد، ناگاه لباس سیاه خشن در زیر لباس رو، پیدا شد، آنگاه به کامل بن ابراهیم فرمود:

﴿هذا لله و هذا لكم؛﴾

این لباس سیاه خشن که در زیر لباس هایم پوشیده ام، برای خدا است.

کامل بن ابراهیم می گوید: از پاسخ امام علیه السلام شرمنده شدم. (۹۰)

به امام حسن عسکری علیه السلام خبر رسید شخصی به نام «احمد بن هلال» با صوفی بازی و خودنمایی، جمعی را فریفته خود نموده و به نام امامان علیهم السلام به عقیده صاف شیعیان می تازد و آنها را منحرف می نماید. امام حسن علیه السلام پس از تحقیق دریافت که او نیز یکی از بدعتگزاران و دزدان عقیده است، با این که بعضی می خواستند او را درستکار معرفی نمایند، و می گفتند:

او ۵۴ بار با پای پیاده برای انجام حج به مکه رفته است و...

امام حسن علیه السلام با قاطعیت برای نمایندگانش در عراق نوشت:

﴿احذروا الصوفی فی المتصنّع؛﴾

از آن صوفی ساختگی و دروغین دوری کنید.

جمعی «قاسم به علا» را نزد امام حسن علیه السلام فرستادند تا بلکه امام علیه السلام در مورد احمد بن هلال تجدید نظر کند.

امام علیه السلام به او فرمود:

امر ما در مورد این شخص دروغین، ابن هلال که خدایش او را نیامرزد به شما رسید، خداوند گناهان او را نمی آمرزد و لغزش او را پس نمی گیرد. او بدون اجازه و رضایت ما با استبداد رأی در امور ما دخالت کرده است و طبق هوس های نفسانی خود رفتار می کند.

خداوند اراده کرده که او را به دوزخ بفرستد. ما صبر می کنیم تا خداوند بر اثر نفرین ما عمر او را کوتاه کند...» <sup>(۹۱)</sup>

و در مورد دیگر، امام حسن عسکری علیه السلام به ابوهاشم، ضمن گفتاری در سرزنش صوفی مسلکان فرمود:

﴿اءلا انهم قَطّاع طریق المؤمنین، والدّعاة الی نخلة الملحدین، فمن اءدرکهم فلیحذرهم، ولیصن دینه وایمانه؛﴾

آگاه باشید آنان دزدان سرگردنه بر سر راه مومنان هستند و مردم را به راه ملحدان فرامی خوانند. هر کس که با آنها روبه رو شد باید حتماً از آنها دوری کند و دین و ایمان خود را از گزند آنها حفظ نماید.<sup>(۹۲)</sup>

### موضعگیری در برابر دوگانه پرستان

محمد بن ربیع می گوید: در اهواز با مردی دوگانه پرست مناظره و گفت و گو کرده بودم، سپس به شهر سامراً رفتم، بعضی از سخنان آن دوگانه پرست به دلم چسبیده بود (و دلم آن را پذیرفته بود).

روزی که ملاقات عمومی مردم با خلیفه وقت بود، من در خانه «احمد بن خضیب» نشسته بودم، امام حسن عسکری علیه السلام از دارالخلافة وارد گردید و به من نگاه کرد و با انگشت سبابه اش به من اشاره کرد و فرمود: «خدا یکتا است، یکتا و فرد است».

(من آن چنان در برابر قاطعیت و صلابت و گفتار از دل برخاسته او تحت تاثیر قرار گرفتم که بی هوش شده و بر زمین افتادم).<sup>(۹۳)</sup>

پریشان و نگران بود، دو نفر از شیعیان به عیادتش رفتند، بیمار در حالی که ناله می کرد به آنها گفت: از خدا بخواهید بیماری مرا (که در برابر گناه به من داده) پس بگیرد (و من نیز گناه نمی کنم)، نامه ای برای امام حسن علیه السلام نوشته ام، لطفاً آن را به آن حضرت برسانید.

عیادت کنندگان گفتند: آن نامه کجاست؟

بیمار جواب داد: زیر فرشی است که نماز روی آن می خوانم.

عیادت کنندگان آن نامه را برداشتند و آن را گشودند تا بخوانند، ناگاه دیدند

پاسخ آن نامه از جانب امام حسن عسکری علیه السلام چنین داده شده است:

«نامه تو را خواندیم و از درگاه خدا سلامتی و پس گرفتن لغزش تو را خواستیم، خداوند چهل و نه سال دیگر به تو عمر خواهد داد، خدا را حمد و شکر کن...»

﴿ولا تآمنن اءن اءساءء اءن ٱبءءر عمرك؁ فاءن الله ٱفعل ما ٱرءء؛﴾

اگر گناه کردی، ایمن از آن مباش که عمرت کوتاه گردد، زیرا خداوند آنچه را بخواهی انجام می دهد. «

عیادت کنندگان به بیمار بشارت دادند که امام حسن عسکری علیه السلام پاسخ تو را با خط خود داده است.

بیمار خوشحال شد و همان دم برخاست و اموالش را صدقه داد و پس از سه روز از اطراف عثمان بن سعید عمری، نماینده امام حسن عسکری علیه السلام حواله ای از بازرگانی به دستش رسید و مطابق آن حواله، اموالی سه برابر آنچه را صدقه داده بود، نصیبش گردید و به زندگی خود با کمال سلامتی و شادی ادامه داد. <sup>(۹۴)</sup>

نکته مورد توجهی که در جواب نامه امام حسن علیه السلام ذکر شده این است که گناه موجب کوتاهی عمر می گردد، نباید حتی به عمری که انسان از راه غیب به آن اطمینان یافته، مغرور گردد، زیرا غرور و گناه موجب خشم خدا شده و اراده خدا را عوض می کند.

#### نصیحت به شیعیان جهان

امام حسن عسکری علیه السلام شیعیان را به رعایت اموری نصیحت کرد، این نصیحت همچون اعلامیه جهانی و ماندگار از آن حضرت به همه شیعیان است که ما ترجمه آن را به ذکر سفارش های آن حضرت تحت دوازده ماده در اینجا می آوریم:

﴿اوصءكم بءءقوى الله؁ والورء فىء دءنكم والاءءءءاء لله و...﴾

شما را وصیت و سفارش می کنم:

۱ - به پرهیزکاری و پاک زیستی در دین

۲ - کوشش و تلاش برای خدا

۳ - بازگرداندن امانت به صاحبش، خواه صاحبش نیک باشد، یا بد.

۴ - سجده های طولانی

۵ - نیک رفتاری با همسایگان

اگر شما این کارهای نیک را انجام دادید، مردم می گویند: این شخص از شیعیان است و من خرسند می شوم.

۶ - ﴿کونوا لنا زینا ولا تکونا علینا شینا...﴾

زینت ما باشید، مایه ننگ ما نباشید.

۷ - دوستی ها را به سوی ما جلب کنید، زشتی ها را از ما دفع نمایید، چرا که هرگونه خوبی به ما نسبت دهند ما اهل آن هستیم، و هرگونه بدی به ما نسبت دهند ما از آن به دور هستیم. ما را در کتاب خدا قرآن حقی است، و با پیامبر اکرم ﷺ نسبتی و از جانب خدا طهارت و پاکی.

۸ - جز ما هر کس ادعای مقام امامت کند، دروغگو است.

﴿اکثروا ذکر الله و ذکر الموت، و تلاوة القرآن، و الصلاة علی النبی ﷺ، فان للصلاة علی رسول الله ﷺ عشر حسنات:﴾

۹ - خدا را بسیار یاد کنید.

۱۰ - بسیار در یاد مرگ باشید.

۱۱ - بسیار قرآن تلاوت کنید.

۱۲ - و بسیار بر پیامبر ﷺ صلوات بفرستید که صلوات بر رسول خدا ﷺ

دارای ده پاداش است.

﴿احفظوا ما وصیتکم به، و استودعکم الله و اقراء علیکم السلام؛﴾



سفارش های مرا به خاطر بسپارید، و در عمل رعایت کنید، شما را به خدا می سپارم و سلام بر شما. (۹۵)

خدایا! به برکت وجود امام حسن عسکری علیه السلام ما را از پیروان خالص آن حضرت قرار بده و از شیوه رفتاری و از بیانات سازنده اش بهره مند ساز، آمین. (۹۶)

امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ هجری آخرین سال عمرش طبق حدیث اربعین، به شیعیان دستور داد که غیبت ما فرارسیده، انگشترها را در دست چپ کنید تا هنگام ظهور امر ما. (۹۷)

نتیجه این که:

این دستور، مقطعی بود، نه همیشگی. اکنون که تقیه ای در این مورد نیست، باید همان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله (انگشتر به دست راست کردن) ادامه یابد. تایید این مطلب این که خود امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «نشانه های مؤمن پنج چیز است:

۱ - انجام پنجاه و یک رکعت نماز نافله شبانه روز.

۲ - زیارت مرقد امام حسین علیه السلام در اربعین.

۳ - انگشتر به دست راست کردن.

۴ - سجده بر خاک.

۵ - بلند خواندن بسم الله در نمازهای جهر و اخفات» (۹۸)

آری، این تابلو نیز نشانگر شدت دیکتاتوری و فشار رژیم منحوس عباسی برای قطع خط فکری تشیع و امامت است، ولی آنها خواستند نور خدا را با فوت کردن دهان خاموش کنند، آیا نور خورشید را می توان با فوت کردن خاموش کرد؟!!

## سخنان حکیمانه

امام حسن عسکری علیه السلام سخنان زیبا و دربرابر بسیاری بیان فرموده است که ما به بخشی از آنها اشاره می نماییم.  
در «تحف العقول» آمده است: حضرتش فرمود:

﴿اورع الناس من وقف عند الشبهة، اءعبد الناس من اءقام على الفرائض، اءزهد الناس من ترك الحرام، اءشد الناس اجتهادا من ترك الذنوب.﴾  
پارساترین مردم کسی است که در شبهه توقف کند، عابدترین مردم کسی است که فرائض را به پا دارد، زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک کند و از همه مردم کوشش و مشقتش بیشتر است کسی که معاصی را ترک کند.  
هم چنین حضرتش فرمود:

﴿ما من بلیة الا والله فيها نعمة تُحیط بها؛﴾  
هیچ بلیه ای نیست مگر این که، خدا را در آن نعمتی است که آن را احاطه کند.

و باز در جای دیگر فرمود:  
﴿ما ترك الحق الا ذلّ ولا اءخذ به ذلیل الا عزّ.﴾  
هیچ عزیزی حق را ترک نکرد مگر این که ذلیل شد و هر ذلیلی که حق را گرفت عزیز شد.

هم چنین فرمود:  
﴿خصلتان لیس فوقهما شیء: الایمان بالله و نفع الاءخوان.﴾  
دو خصلت بالاترین خصلت ها است: ایمان به خدای تعالی و نفع رسانیدن به برادران دینی.

همچنین فرمود:  
﴿لا تمار فیذهب بهائك، ولا تمازح فیجتری عليك.﴾

جدال مکن پس خوبی و حسن تو می رود و مزاح مکن که بر تو جرئت می کنند و دلیر می شوند.

همچنین آن امام همام فرمود:

﴿قلب الاعمق في فمه و فم الحكيم في قلبه﴾

قلب احمق در دهان اوست و دهان حکیم در قلب او است.

یعنی شخص احمق پس از تکلم تأمل می کند که این کلام صلاح بود یا نه، به عکس شخص حکیم اول در صلاحیت کلام تأمل می کند بعد سخن می گوید: حضرتش فرمود:

﴿ليس من الاعدب اءظهار الفرح عند المحزون﴾

اظهار خوشحالی نزد شخص غمگین از ادب نیست.

چو بینی یتیمی سرافکنده پیش مزن بوسه بر روی فرزند خویش

حضرتش در سخن دیگری فرمود:

﴿لا تكرم الرجل بما يشق عليه﴾

شخص را به خاطر آن چیزی که بر او شاق و دشوار است اکرام مکن.

حضرتش فرمود:

﴿من وعظ اءخاه سراً فقد زانه، و من وعظه علانية فقد شانه﴾

هر کس برادر دینی خود را در پنهانی موعظه و پند دهد، در حقیقت او را زینت داده و هر کس در مقابل مردم و آشکارا او را پند دهد، در حقیقت بر او خرده گرفته و خوار کرده است.

حضرتش فرمود:

﴿من التواضع الاسلام على كل من تمرّ به و الجلوس دون شرف المجلس﴾

از تواضع است که بر هر کسی که بگذری، سلام کنی و در جایی که پست تر از مکان شریف مجلس است، بنشینی.

همچنین فرمود: خنده بی جا نشانه ابله‌ی است.

حضرتش در سخن دیگری فرمود:

﴿خیر اءخوانک من نسب ذنبک اعلیک﴾

بهترین برادران تو کسی است که گناه تو را به تو نسبت دهد (یعنی بدی تو را به تو گوید).

و در جای دیگری فرمود:

﴿من انس بالله استوحش من الناس﴾

هر کسی که به خدا گیرد انس می کند از مردم وحشت.

شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

عیادت ابی سهل نوبختی

در کتاب «غیبت» شیخ طوسی رحمة الله آمده است:

ابی سهل اسماعیل بن علی نوبختی گوید: خدمت امام حسن عسکری علیه السلام مشرف شدم. حضرتش در اثر سم جفا بستری شده بود. آن بزرگوار به «عقید» خادم خود - که امام هادی علیه السلام را خدمت نموده و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را پروریده بود - امر نمود تا آب مصطکی بجوشاند.

صقیل، مادر حضرت حجت علیه السلام آن آب را برای امام آورد و کاسه را به دست آن حضرت داد. خواست بیاشامد، دست مبارکش لرزید و کاسه به دندانهای تنایای نازنینش خورد و کاسه را بر زمین نهاد و به عقید فرمود: وارد این اتاق شو، کودکی در حال سجده است او را نزد من بیاور.

عقید گوید: داخل شدم، دیدم کودکی سر به سجده نهاده و انگشت سبابه را به سوی آسمان بلند کرده است، بر آن حضرت سلام کردم به من جواب داد، چون نماز را تمام کرد، عرض کردم: مولای من، شما را می خواند.  
گوید: مادرش صقیل آمد و دستش را گرفت و نزد پدرش امام حسن عسکری علیه السلام آورد.

ابوسهل گوید: چون آن کودک به خدمت پدر بزرگوار رسید سلام کرد. نگاه کردم بر او و دیدم رنگ مبارک روشنی دارد که از نور می درخشد و موی سرش به هم پیچیده و مجعد و مابین دندان هایش گشاده است.  
همین که نظر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بر آن بزرگوار افتاد گریست و فرمود:

ای سید اهل بیت خود! به من آب بده همانا من به سوی پروردگار خود می روم یعنی وفاتم نزدیک شده است.

نور دیدگان حضرت حسن عسکری علیه السلام آن کاسه آب مصطکی را به دست گرفت و کنار لب های آن حضرت قرار داد و پدر بزرگوارش را سیراب کرد، چون آب را آشامید فرمود: مرا برای نماز مهیا کنید.  
پس در کنار آن حضرت دستمالی افکندند و آن طفل پدر خود را وضو داد.  
آنگاه امام حسن عسکری علیه السلام به او فرمود:

﴿ابشر یا بنی! فاعنت صاحب الزمان و اعنت المهدي و اعنت حجة الله علی  
اعرضه و اعنت ولدی و وصیّی.﴾

مژده باد تو را ای فرزندم! تویی صاحب الزمان، تویی مهدی و حجت خود بر روی زمین و تویی پسر من و وصی من تویی محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

پدر توست رسول خدا ﷺ و تویی خاتم ائمه طاهرين. بشارت داد به تو رسول خدا ﷺ و به نام و کنیه داد. و این عهدي است بر من از پدرم از پدران طاهرين ﷺ.

آنگاه روح مقدسش به عالم قدس پرواز نمود.  
وفات آن حضرت به اتفاق اکثر محدثين در هشتم ماه ربيع الاول واقع شده است، چنانچه در «ارشاد» شيخ مفيد و در «روضه» نيشابوري است.  
حضرت امام حسن عسکری ﷺ در اول ربيع الاول مريض شد و در هشتم آن ماه سال دويست و شصتم هجري دنيا را مفارقت کرد. و از عمر شريف آن حضرت ۲۸ يا ۲۹ سال گذشته بود و مدت امامت آن حضرت قريب شش سال بود.

امام حسن عسکری ﷺ را جانشيني جز امام غائب حضرت بقیة الله الاءعظم امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نبود و آن را مخفی می داشت، چون خلیفه وقت می کوشید آن حضرت را به دست آورد.

#### شهر سامرا و خبر شهادت پیشوای نور

در «روضه الواعظین» نيشابوري آمده است:  
چون خبر وفات امام حسن عسکری ﷺ منتشر شد، سامرا یکپارچه ضجه و ناله گشت. بازارها تعطیل شد و همه بر جنازه شریفه حضرتش حاضر شدند.  
سامرا مانند قیامت بود، بنی هاشم، بنی عباس، وزراء، امرا، قضات و تمام مردم جنازه آن حضرت را تشییع کردند و جنازه شریفش از بامداد تا شامگاه در سر دست مردم بود.

ابی عیسی، به بنی هاشم، بنی عباس و قضات نشان می داد که بینند حضرتش به اجل خود از دنیا رفته است. جنازه مطهر را با ناله و شیون آوردند و در خانه خود حضرت، کنار پدر بزرگوارش دفن نمودند. آن روزه مبارکه ملجاء ملهوفین و ملاذ مضطربین و مظهر فیوضات و کرامات و محل استجابت دعوات شد.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

﴿قبرى بسرّ من رأى امان لاهل الجانبین﴾

قبر من در سر من رأى امان است از برای اهل دو جانب از بلادها و عذاب خدا.

علامه مجلسی رحمة الله اهل دو جانب را شیعه و سنی معنا کرده است که برکت و فیض آن حضرت دوست و دشمن را احاطه نموده است.

یا ارض موری حزناً و یا سماء انظری  
و انکسفی یا شمس فی رزء الاءمان العسکری

شهید اول در کتاب «دروس» روایت فوق را این گونه نقل می نویسد:

ابوهاشم جعفری می گوید: روزی امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمود:

﴿قبرى بسرّ من رأى امان لاهل الجانبین﴾

قبر من در سامراً برای هر دو گروه - یعنی دوست و دشمن - امان است. <sup>(۹۹)</sup>

شهادت پیشوای نور به روایت شیخ صدوق رحمة الله

ابن بابویه و دیگران این گونه روایت کرده اند: مردی از اهل قم گفت:

روزی در مجلس عبیدالله بن خاقان - که از جانب خلفا والی اوقاف و

صدقات بود - در قم حاضر شدم وی نهایت عداوت نسبت به اهل بیت

داشته. در مجلس او از احوال سادات علوی که در سامراً بودند و از مذهب آنها، صلاح و فساد و قرب و منزلت آنها نزد خلیفه سخن به میان آمد. احمد بن عبیدالله گفت: من در سامراً از سادات علوی کسی را ندیدم مانند حسن بن علی عسکری علیه السلام در علم و زهد، ورع و زهدات، وقار و مهابت، عفت و حیا و شرف و قدر و منزلت نزد خلفا، امرا، سادات و سایر بنی هاشم برتر باشد او را بر پیران مقدم می داشتند و صغیر و کبیر ایشان بر او تعظیم می نمودند.

همچنین وزرا و امرا و سایر اهل لشکریان و اصناف خلق در اعزاز و اکرام او دقیقه ای فرو نمی گذاشتند.

روزی در بالای سر پدر خود در دفترش ایستاده بودم، ناگاه دربانان و خدمتکاران دویدند و گفتند: ابن الرضا در خانه ایستاده است.

پدرم به صدای بلند گفت: به او رخصت دهید و او را به مجلس در آورید. ناگاه دیدم مردی گندم گون، گشاده چشم، خوش قامت، نیکوروی و خوش بدن وارد شد. او در اول سن جوانی بود، در او مهابت و جلالتی عظیم مشاهده کردم.

هنگامی که نظر پدرم بر او افتاد از جای بلند شد و به استقبال او شتافت. من هرگز ندیده بودم که پدرم چنین کاری را نسبت به احدی از بنی هاشم یا امرای خلیفه یا فرزندان او بکند.

چون نزدیک او رسید، دست در گردن او افکند و دست های او را بوسید و دست او را گرفت و در جای خود نشانید و به ادب در خدمت او نشست و با او سخن می گفت و از روی تعظیم او را به کنیت خطاب می نمود و جان خود و پدر و مادر خود را فدای او می کرد، من از مشاهده این احوال تعجب می کردم.



ناگاه دربانان گفتند: موفق<sup>(۱۰۰)</sup> - که خلیفه آن زمان بود - می آید و قاعده چنان بود که چون خلیفه به نزد پدرم می آمد، بیشتر حاجبان و یساولان و خدمتکاران مخصوص او می آمدند و از نزدیک پدرم تا در درگاه دو صف می ایستادند تا آن که خلیفه می آمد و بیرون می رفت و با وجود استماع آمدن خلیفه باز پدرم رو به او داشت و با او سخن می گفت تا آن که غلامان مخصوص او پیدا شدند.

پدرم گفت: فدای تو شوم! اکنون اگر خواهی برخیز و به غلامان خود دستور داد که او را از پشت صف مردم ببرید که نظر یساولان بر آن حضرت نیفتد، باز پدرم برخاست او را تعظیم کرد و میان پیشانیش را بوسید و او را روانه کرد و به استقبال خلیفه رفت.

از حاجبان و غلامان پدر خود پرسیدم: این مرد که بود که پدرم این قدر مبالغه در اعزاز و اکرام او نمود؟

گفتند: او مردی است از اکابر عرب و حسن بن علی نام دارد و معروف است به ابن الرضا.

پس تعجب من زیاد شد و در تمام آن روز در فکر و تحیر بودم. چون شب پدرم به عادت می داشت بعد از نماز شام و خفتن نشست و مشغول دیدن کاغذها و عرایض مردم شد که در روز به خلیفه عرض نماید، من نزد او نشستم.

پرسید: حاجتی داری؟

گفتم: بلی، اگر رخصت فرمایی سوال کنم.

چون رخصت داد، گفتم: ای پدر! آن مردی که امروز بامداد در تعظیم و اکرام او مبالغه را از حد گذرانیدی و جان خود و پدر و مادر خود را فدای او می کردی که بود؟

گفت: ای فرزند! این، امام رافضیان است.

پس ساعتی ساکت شد و گفت: ای فرزند! اگر خلافت از بنی عباس به بیرون رود کسی از بنی هاشم به غیر آن مرد مستحق آن نیست. زیرا که او سزاوار خلافت است به سبب اتصاف به زهد و عبادت، فضل و علم، کمال و عفت نفس، شرافت نسب و علو حسب و سایر صفات کمالیه. اگر می دیدی پدر او را، مردی بود در نهایت شرف و جلالت و فضیلت و علم و فضل و کمال.

آن گاه که این سخنان را از پدرم شنیدم، خشم من زیاده گردید و تفکر و تحیر من افزون شد. بعد از آن پیوسته از مردم تفحص احوال او می نمودم. پس وزرا و کتاب و امرا و سادات و علویان و سایر مردم جز تعریف و توصیف و فضل و جلالت و علم و بزرگواری او نشنیدم، همه او را بر بنی هاشم تفضیل و تقدیم می دادند و می گفتند که او امام شیعیان است.

پس قدر و منزلت او در نظر من عظیم شد و رفعت و شائن او را دانستم، زیرا که دوست و دشمن به غیر نیکی او چیزی نشنیدم. پس مردی از اهل مجلس از او سوال کرد که حال برادرش جعفر چگونه بود؟

گفت: جعفر کیست؟ کسی از حال او سوال کند یا نام او را با نام امام حسن مقرون گرداند؟ جعفر مردی فاسق و فاجر و شراب خوار و بدکردار بود مانند او کسی در رسوایی و بی عقلی و بدکاری ندیده بودم.

آن گاه جعفر را مذمت بسیار کرد، باز به ذکر احوال آن حضرت برگشت و گفت: به خدا سوگند! در هنگام وفات حسن بن علی حالتی بر خلیفه و دیگران عارض شد من گمان نداشتم که در وفات هیچ کس چنین شود.

این واقعه چنان بود که روزی برای پدرم خبر آوردند که ابن الرضا رنجور شده، پدرم به سرعت به نزد خلیفه رفت و خبر را او داد. خلیفه پنج نفر از معتمدان و مخصوصان خود را با او همراه کرد. یکی از ایشان نحیر خادم بود که از محرمان خاص خلیفه بود. امر کرد ایشان را که پیوسته ملازم خانه آن حضرت باشند و بر احوال آن حضرت مطلع گردند و طبیبی را مقرر کرد که هر بامداد و واپسین نزد آن حضرت برود و از احوال او مطلع باشد.

بعد از دو روز برای پدرم خبر آوردند که مرض آن حضرت سخت شده و ضعف بر او مستولی گردیده است.

بامداد پدرم سوار بر مرکب شد و نزد آن حضرت رفت و به اطّبا دستور داد که از خدمت آن حضرت دور نشوید و قاضی القضاة را طلبید و گفت: ده نفر از علمای مشهور را حاضر گردان که پیوسته نزد آن حضرت باشند.

این ملاعین اینها را برای آن می کردند که آن زهری که به حضرتش داده بودند بر مردم معلوم نشود و نزد مردم ظاهر سازند که آن حضرت به مرگ خود از دنیا رفته است.

پیوسته آنان ملازم خانه آن حضرت بودند تا آن که بعد از گذشت چندروز از ماه ربیع الاول آن امام مظلوم از دار فانی به سرای باقی رحلت نمود و از جور ستمکاران و مخالفان رهایی یافت.

هنگامی که خبر وفات آن حضرت در شهر سامرا منتشر شد، قیامتی برپا شد، از همه مردم صدای ناله و فغان و شیون بلند گردید. خلیفه لعین در تفحص فرزند سعادت‌مند آن حضرت در آمد. جمعی را فرستاد که بر دور خانه آن حضرت حراست نمایند و همه حجره ها را تفحص نمایند، شاید که آن حضرت

را بیابند و زنان قابله را فرستاد که کنیزان آن حضرت را بازجویی کند که مبادا  
حملی در ایشان باشد.

یکی از زنان گفت: یکی از کنیزان حضرتش را احتمال حملی است.  
خلیفه نحیر خادم را بر او موکل گردانید که بر احوال او مطلع باشد تا صدق  
و کذب آن سخن ظاهر شود.

بعد از آن متوجه تجهیز حضرتش شد، همه بازارها تعطیل شدند، صغیر و کبیر  
و ضیع و شریف خلائق در تشییع جنازه آن برگزیده خالق جمع آمدند. پدرم -  
که وزیر خلیفه بود - با سایر وزرا و نویسندگان و اتباع خلیفه و بنی هاشم و  
علویان به تجهیز آن امام زمان حاضر شدند. در آن روز سامراً از کثرت ناله و  
شیون و گریه مردم مانند صحرای قیامت بود.

چون از غسل و کفن آن جناب فارغ شدند، خلیفه، ابوعیسی را فرستاد که بر  
آن جناب نماز گزارد. چون جنازه آن جناب را برای نماز بر زمین گذاشتند،  
ابوعیسی به نزدیک جنازه شریف حضرت آمد و کفن را از روی مبارک آن  
حضرت دور کرد و برای رفع تهمت خلیفه، علویان، هاشمیان، امرا، وزرا،  
نویسندگان، قضات، علما و سایر اشراف و اعیان را نزدیک طلبید و گفت: بیایید  
و ببینید این حسن بن علی فرزندزاده امام رضا علیه السلام است که بر فراش خود به  
مرگ خود مرده است و کسی آسیبی به او نرسانیده است و در مدت مرض او  
اطبا، قضات، معتمدان و عدول حاضر بوده اند و بر احوال او مطلع گردیده اند و  
بر این معنی شهادت می دهند.

آن گاه پیش ایستاد و بر آن حضرت نماز خواند و بعد از نماز، حضرت را در  
کنار پدر بزرگوار خود دفن کردند و بعد از آن، خلیفه متوجه تفحص و تجسس  
فرزند حضرت شد. زیرا که شنیده بود که فرزند حضرت بر عالم مستولی خواهد

شد و اهل باطل را منقرض خواهد کرد، هر چند تفحص کردند چیزی از آن حضرت نیافتند و آن کنیز را که گمان حمل به او برده بودند تا دو سال تفحص احوال او می کردند و اثری ظاهر نشد.

پس موافق مذهب اهل سنت میراث آن حضرت را میان مادر و جعفر - که برادر آن جناب بود - قسمت کردند و مادرش دعوی کرد که من وصی اویم و نزد قاضی به ثبوت رسانید. باز خلیفه در تفحص فرزند آن جناب بود و دست از تجسس بر نمی داشت.

پس جعفر به نزد پدر من آمد و گفت: می خواهم منصب برادرم را به من تفویض نمایی، من تقبل می نمایم که هر سال دویست هزار دینار طلا بدهم. پدرم از استماع این سخن در خشم آمد و گفت: ای احمق! منصب برادر تو منصبی نیست که به مال و تقبل تو آن را گرفت و سال ها است که خلفا شمشیر کشیده اند و مردم را می کشند و زجر می نمایند که از اعتقاد امامت پدر و برادر تو برگردند و نتوانستند. اگر تو نزد شیعیان مرتبه امامت داری همه به سوی تو خواهند آمد و تو را احتیاج به خلیفه و دیگری نیست، و اگر نزد ایشان مرتبه نداری خلیفه و دیگری نمی توانند این مرتبه را برای تو تحصیل کنند.

پدرم با این سخن، خفت عقل و سفاهت و عدم دیانت او را دانست. دستور داد که او را دیگر به مجلس راه ندهند و بعد از آن به مجلس پدرم راه نیافت تا پدرم از دنیا رفت و هنوز خلیفه در جست و جوی آن جناب است که بر آثار او مطلع نمی شود و دست بر او نمی یابد.

ابن بابویه به سند معتبر از ابوالادیان روایت کرده است:

ابوالادیان گوید: من خدمتکار حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بودم، نامه های آن جناب را به شهرها می بردم، روزی آن حضرت در دوران همان بیماری

که در اثر آن به عالم بقا رحلت فرمود، مرا طلبید و نامه ای به مداین نوشت و فرمود:

بعد از پانزده روز باز داخل سامراً خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل می دهند.

ابوالادیان گوید: ای سید! هرگاه این واقعه هایلر رو دهد، امر امامت با کیست؟

فرمود: هر که جواب نامه های مرا از تو طلب کند، او بعد از من امام است.

گفتم: علامتی دیگر بفرما.

فرمود: هر که بر من نماز خواند، او جانشین من خواهد بود.

گفتم: علامتی دیگر بفرما.

فرمود: هر که بگوید که در همیان چه چیز است، او امام شماست.

ابوالادیان گوید: مهابت حضرت مانع شد که بیرسم که کدام همیان.

سپس من بیرون آمدم و نامه ها را به اهل مداین رسانیدم و جواب ها را گرفته، برگشتم. چنانچه حضرتش فرموده بود، بعد از پانزده روز داخل سامراً شدم و صدای نوحه و شیون از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود. چون به در خانه آمدم، جعفر را دیدم که بر در خانه نشسته و شیعیان بر گرد او حلقه زده اند و او را تعزیت به وفات برادر و تهنیت به امامت خود می گویند.

من با خودم گفتم: اگر این امام است، امامت نوع دیگر شده است. این فاسق کی اهلّیت امامت دارد؟ زیرا که پیشتر او را می شناختم که شراب می خورد، قمار می باخت و طنبور می نواخت.

پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سوال از من نکرد، در این حال عقید خادم بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد که برادرت را کفن کرده اند بیا و بر او نماز بخوان.

جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند، چون به صحن خانه رسیدیم، دیدیم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را کفن کرده بر روی نعش گذاشته اند.

جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز بخواند، چون خواست که تکبیر گوید، کودکی گندم گون، پیچیده موی و گشاده دندانی مانند پاره ماه از اندرون خانه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت:

ای عمو! کنار بایست که من به نماز خواندن بر پدر خود از تو سزاوارترم. جعفر کنار ایستاد و رنگش متغیر شد. آن کودک پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز خواند و آن جناب را در کنار امام هادی علیه السلام دفن کرد و متوجه من شد و فرمود:

ای بصری! جواب نامه را بده که با توست.

من پاسخ نامه را تسلیم کردم و با خودم گفتم: دو نشان از آن نشانه که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرموده بود، ظاهر شد و یک علامت مانده است. بیرون آمد حاجز و شاء به جعفر گفت: برای آن که حجت بر او تمام کند که او امام نیست، گفت: آن کودک کی بود؟

جعفر گفت: والله! من هرگز او را ندیده بودم و نمی شناختم.

در این حالت جماعتی از اهل قم آمدند و از احوال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدند.

چون دانستند که وفات یافته است، پرسیدند: امامت با کیست؟

مردم اشاره به سوی جعفر کردند. آنان نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند: با ما نامه ها و اموالی است بگو که نامه ها از چه جماعت است و مال ها چه مقدار است تا تسلیم نماییم.

جعفر برخاست و گفت: مردم از ما علم غیب می خواهند.

در آن حال خادم از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آمد و گفت: با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی است و در آن میان، ده اشرفی است که طلا را روکش کرده اند.

آن ها نامه ها و مال ها را تسلیم کردند و گفتند: هر که تو را فرستاده است که این نامه ها و مال ها را بگیری، او امام زمان است و مراد امام حسن عسکری علیه السلام همین همیان بود.

جعفر نزد معتمد - که خلیفه به ناحق آن زمان بود - رفت و این واقعه را نقل کرد.

معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را گرفتند که آن کودک را به ما نشان بده.

او انکار کرد و برای رفع مظنه آنان گفت: من از آن حضرت حملی دارم به این سبب او را به ابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند.

ناگاه در همان دوران عبدالله بن یحیی وزیر مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان به حال خود درماندند و کنیز از خانه قاضی به خانه خود آمد.

همچنین به سند معتبر از محمد بن حسین این گونه روایت کرده است:



حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری به هنگام نماز بامداد به سرای باقی رحلت فرمود و در همان شب نامه ای بسیار به دست مبارک خود به اهل مدینه نوشته بود.

در آن هنگام نزد حضرت فقط کنیز آن جناب - به نام صیقل و غلام آن جناب به نام عقید - حاضر بودند. آن کسی که مردم بر او مطلع نبودند، حضرت صاحب الامر علیه السلام بود.

عقید گوید: در آن وقت حضرت امام حسن علیه السلام آبی طلبید که با مصطکی جوشانیده بودند و خواست که بیاشامد، چون حاضر کردیم فرمود: اول آبی بیاورید که نماز بخوانم.

چون آب آوردیم، دستمالی در دامن خود گسترد، وضو ساخت و نماز بامداد را ادا کرد. وقتی کاسه آب مصطکی را - که جوشانیده بودند - گرفت بیاشامد، از غایت ضعف و شدت مرض، دست مبارکش می لرزید و کاسه بر دندان های شریف می خورد. چون آب را آشامید و «صیقل» قدح را گرفت روح مقدسش به عالم قدس پرواز نمود.

شهادت آن حضرت به اتفاق اکثر محدثان و مورخان در هشتم ماه ربیع الاول سال دویست و شصتم هجرت بود.

شیخ طوسی رحمة الله در کتاب «مصباح» ماه مذکور را نیز گفته است و اکثر علما گفته اند که شهادت آن حضرت در روز جمعه بود. بعضی روز چهارشنبه و بعضی روز یکشنبه نیز گفته اند.

از عمر شریف آن حضرت بیست و نه سال گذشته بود، بعضی بیست و هشت نیز گفته اند و مدت امامت آن حضرت نزدیک به شش سال بود. ابن بابویه و دیگران گفته اند: معتمد، آن حضرت را با زهر شهید کرد.

در کتاب «عیون المعجزات» آمده است:

احمد بن اسحاق گوید: روزی به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم.

حضرت فرمود: حال شما و شک و ریب مردم در مورد امام بعد از من

چگونه است؟

گفتم: ای فرزند رسول الله! چون خبر ولادت سید ما و صاحب ما در قم به ما

رسید صغیر و کبیر شیعیان قم به امامت آن جناب معتقد شدند.

حضرت فرمود: مگر نمی دانی که هرگز زمین خالی از حجّت خدا نخواهد

بود؟

## بخش سوم: نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام مهدی علیه السلام

نگاهی گذرا به زندگی حضرت مهدی علیه السلام

میلاذ نور

آن سپیده دم پر خاطره

پسرم سخن بگو!

نگرشی بر روایت

...و

## نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام مهدی علیه السلام

حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف ملقب به امام عصر و صاحب الزمان، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است که نام شریفش مطابق نام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

حضرتش در سال ۲۵۶ - یا ۲۵۵ - هجری در سامرا متولد شد و تا سال ۲۶۰ هجری که پدر بزرگوارش شهید شد، تحت کفالت و تربیت پدر می زیست و از مردم پنهان و پوشیده بود و جز عده ای از خواص شیعه کسی به شرف ملاقات وی نایل نمی شد.

پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام که امامت در آن حضرت مستقر شد، به امر خدا غیبت اختیار کرد و جز با نواب خاص خود به کسی ظاهر نمی شد، جز در موارد استثنایی. <sup>(۱۰۱)</sup>

فضایل بی کران حضرت مهدی علیه السلام هر انسان آگاه و اندیشمند را به خود جلب می نماید، آن گاه که در این دوران تاریک، روزنه ای نورانی می بیند بی اختیار به دنبال آن نور در حرکت است تا به وصال برسد، و از آنجایی که خود

آن حضرت، از اسرار الهی است فضایلش نیز اسراری است که از آن افراد رازدار و با معرفت خواهد شد.

### میلاذ نور

شیخ صدوق رحمة الله در کتاب ارزشمند خویش «اکمال الدین»<sup>(۱۰۲)</sup> از حکیمه دخت گرانقدر امام جواد علیه السلام این گونه آورده است. حکیمه خاتون گوید:

یازدهمین امام نور حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پیام رسانی به سوی من گسیل داشت و مرا به خانه خویش فراخواند.

هنگامی که وارد شدم فرمود:

عمّه جان! افطار امشب را نزد ما باش؛ چرا که امشب، شب مبارک پانزدهم شعبان است و در چنین شبی خداوند، جهان را به نور وجود حجّت خویش، نورباران خواهد ساخت.

در روایت دیگری آمده است که فرمود:

در چنین شبی، حضرت مهدی علیه السلام دیده به جهان خواهد گشود. همو که خداوند، زمین را پس از مردنش، به دست او و با ظهور او زنده و پرتراوت خواهد ساخت.

پرسیدم: سرورم! مادر او کیست؟

فرمود: نرجس، بانوی بانوان.

گفتم: فدایت گردم! من در او هیچ نشان و اثری از آنچه نوید می دهید، نمی

بینم.

فرمود: حقیقت همان است که گفتم، آماده باش!

پس از این گفت و گو به خانه نرجس علیها السلام آمدم. آن وجود گرانمایه به عنوان تجلیل و احترام از من، پیش آمد تا کفش های مرا درآورد و مرا تکریم کند.

در پاسخ احترام او گفتم: از این پس، شما سرور من و سرور خاندانم خواهید بود.

او از سخن من شگفت زده شد و گفت: عمّه جان! چگونه ممکن است در حالی که شما دختر امام، خواهر امام و عمّه امام هستید و خود بانویی اندیشمند و پروا پیشه و با درایت و من خدمتگزار شما هستم.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام گفت و گوی ما را شنید و فرمود: عمّه جان! خداوند به شما پاداش نیک عنایت فرماید.

### آن سپیده دم پرخاطره

من، با بانوی بانوان، به گفت و گو نشستیم و به او گفتم: دخترم! همین امشب خداوند پسری گرانمایه به تو ارزانی خواهد داشت، پسری که سرور دنیا و آخرت خواهد بود.

نرجس علیها السلام با شنیدن این نوید، غرق در حیا و آزر گردید و در گوشه ای نشست. من به نماز ایستادم و پس از نماز افطار کردم و برای استراحت به رختخواب رفتم.

درست نیمه شب گذشته بود که برای نماز نافله شب به پا خاستم. نماز را خواندم، دیدم نرجس علیها السلام خواب است و حادثه ای رخ نداده است، به تعقیبات نماز نشستیم و بار دیگر خوابیدم و بیدار شدم، اما دیدم او هنوز در خواب است. پس از آن بود که او برای نماز نافله شب به پا خاست و نماز را در اوج ایمان و اخلاص به جا آورد و با شور و عشق وصف ناپذیری به نیایش نشست.

دیگر از تحقق وعده و نوید حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دچار تردید می شدم که آن حضرت از اتاق خویش مرا مخاطب ساخت و فرمود: عمّه جان! شتاب موز که تحقق وعده الهی نزدیک است.

در روایت دیگری این مطلب بدین صورت آمده است:

به ناگاه دیدم «سوسن» هراسان از جای برخاست، وضو ساخت و به نماز نافله شب ایستاد. آخرین رکعت از نماز را می خواند که احساس کردم سپیده صبح در راه است، اما از ولادت نور خبری نیست.

بار دیگر این اندیشه در ذهنم پدید آمد که شب رو به پایان است و سپیده سحر در راه، پس چرا وعده الهی تحقق نیافت که ندای حضرت امام عسکری علیه السلام طنین افکند و فرمود: عمّه جان! تردید به دل راه مده!

من از آن حضرت و تردیدی که در دلم پدید آمد، شرمنده شدم و در اوج شرمندگی پس از نظاره به افق به اتاق باز می گشتم که دیدم نرجس علیه السلام نماز را به پایان برده و به خود می پیچد. جلو درب اتاق به او رسیدم که می خواست از اتاق خارج گردد، پرسیدم: آیا از آنچه در انتظارش بودم، چیزی حس نمی کنی؟ پاسخ داد: چرا عمّه جان!...

گفتم: خدا یار و نگاهدارت باد! خود را مهیا ساز و بر او اعتماد نما و نگران مباش که لحظات تحقق آن وعده مبارک فرارسیده است.

و آن گاه متکایی برگرفتم و در وسط اتاق، آن بانو را به روی آن نشاندم و به سان یک مددکار آگاه و دلسوزی که زنان در شرایط ولادت فرزندانشان بدان نیازمندند به یاری او کمر همت بستم. او دست مرا گرفت و فشار داد و از شدت درد، ناله زد و بر خود پیچید.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از اتاق خویش دستور داد که برایش سوره مبارکه «قدر» را تلاوت کنم.

به دستور امام علیه السلام شروع کردم:

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿أَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ \*\*\* وَمَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ...﴾

ما آن قرآن را در شب قدر نازل کردیم. و تو چه می دانی شب قدر چیست؟! و شگفتنا که دیدم کودک دیده به جهان نگشوده به همراه من به تلاوت قرآن پرداخت و سوره مبارکه «قدر» را با من تا آخرین واژه، تلاوت کرد. از شنیدن نوای دل انگیز قرآن او، هراسان شدم که حضرت امام عسکری علیه السلام مرا نداد داد و فرمود:

عمّه جان! آیا از قدرت الهی شگفت زده شده ای؟ اوست که ما را در خردسالی به بیان دانش و حکمت توانا ساخته و به سخن می آورد و در بزرگسالی ما را در روی زمین حجت خویش قرار می دهد چه جای شگفتی است؟!

هنوز سخن حضرت امام عسکری علیه السلام به پایان نرسیده بود که نرجس از نظرم ناپدید گردید و گویی حجابی میان من و او، فروافکنده شد و ما را از هم جدا ساخت.

در روایت دیگری آمده است که: سپس لحظاتی چند، حالت وصف ناپذیری برایم پیش آمد به گونه ای که گویی دستگاه دریافت وجودم از کار افتاده است و نمی دانم چه می گذرد. به خود آمدم و فریاد زنان و به سرعت، به طرف اتاق حضرت امام عسکری علیه السلام شتافتم، اما پیش از آن که چیزی بگویم فرمود: عمّه جان! بازگرد که او را در همان جا خواهی یافت که از برابر دیدگانت ناپدید شد.

به اتاق نرجس بازگشتم، دیدم پرده ای که ما را از هم جدا ساخته بود، برطرف شده است. چشمم به آن بانو افتاد و دیدم چهره اش غرق در نور است به گونه ای که دیدگانم را خیره ساخت و در همین لحظات کودک گرانمایه ای را دیدم در حال سجده است و خدای را ستایش می کند.

بر بازوی راست او این آیه شریفه نوشته شده است:

﴿جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقا﴾ (۱۰۳)

و در سجده خویش می فرمود:

﴿اشهد ان لا اله الا الله، وحده لا شريك له و انّ جدّي محمداً رسول الله و انّ ابي امير المؤمنين وليّ الله...﴾

گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا، که شریک و همتایی ندارد، نیست و نیای گرانقدرم حضرت محمد ﷺ پیام آور اوست. و پدر و الایم امیرمؤمنان ﷺ دوست و جانشین پیامبر خداست.

آنگاه امامان نور را پس از امیرمؤمنان ﷺ یکی بعد از دیگری تا نام مبارک پدر گرانقدرش حضرت امام عسکری ﷺ برشمرد سپس فرمود:

بار خدایا! آنچه را به من وعده فرمودی، تحقق بخش و کار بزرگم را در پرتو قدرتت تدبیر فرما و گام هایم را در قیام یرشکوه و آسمانیم برای برانداختن بیداد و ستم، و استقرار کامل عدالت و مهر در سراسر گیتی استوار ساز و به دست من، زمین را از عدل و داد لبریز گردان!

پس از آن سر از سجده برداشت و به تلاوت این آیه مبارکه پرداخت:

﴿شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوالعلم، قائما بالقسط لا اله الا هو

العزیز الحکیم انّ الدین عند الله الاسلام...﴾ (۱۰۴)



خدا گواهی داد و فرشتگان و دانشمندان نیز، که: هیچ خدایی برپای دارنده عدل، جز او نیست، خدایی جز او نیست که پیروزمند و فرزانه است. بی تردید دین در نزد خدا تنها اسلام است.

پس از تلاوت آیه شریفه عطسه کرد و فرمود:

﴿الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله، زعمت الظلمة ان حجة الله داخطة لو اذن لنا في الكلام لزال الشك﴾

سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و درود خدای بر محمد و خاندانش باد! بیدادگران چنین پنداشته اند که: حجت خدا از میان رفته است اما اگر خدا به من فرمان ظهور دهد، آن گاه تردیدها و تردیدافکنی ها از میان خواهد رفت.

پسرم سخن بگو!

آن کودک گرانمایه را در برگرفتم و با شور و اشتیاق، در دامن خود نشاندم. دیدم پاک و پاکیزه است. در این هنگام، حضرت عسکری علیه السلام مرا ندا داد که: عمّه جان! پسرم را بیاور!

آن وجود گرامی را به پیشگاه پدرش بردم و آن حضرت او را به سبک مخصوص روی دست گرفت و زبان مبارک خویش را بر دهان او گذاشت. آنگاه با دست خویش، سر و چشم و گوش او را به سبکی خاص، اندکی فشرد و فرمود: پسرم! سخن بگو.

در روایت دیگری آمده است که فرمود:

هان ای حجت خدا! و ای ذخیره انبیاء! و ای آخرین اوصیاء! سخن بگو! هان ای جانشین همه پروا پیشگان! سخن بگو!

آن نوزاد مبارک، نخست به یکتایی خدا و رسالت پیام آورش گواهی داد و ضمن درود فرستادن بر پیامبر، نام امامان نور را، یکی پس از دیگری برشمرد

تا به نام پدر بزرگوارش رسید و آنگاه پس از پناه بردن به خدا از شرّ شیطان این آیه شریفه را تلاوت کرد:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ الْوَارِثِينَ # وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمَا مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾ (۱۰۵)

و ما برآنیم که پایمال شدگان روی زمین را نعمتی گران ارزانی داریم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم و آنان را در آن سرزمین اقتدار بخشیم و به فرعون و هامان و سپاهیان، چیزی را که از آن سخت می ترسیدند، نشان دهیم.

پس از تلاوت قرآن، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام او را به من داد و فرمود:

﴿يَا عَمَّةُ! رَدِّيهِ إِلَى امَّةٍ كِي تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

ای عمّه جان! او را به مادرش بازگردان تا دیدگانش به دیدار او روشن گردد و اندوهگین نباشد و بداند که وعده خدا حق است، ولی بیشتر مردم نمی دانند. کودک گرانمایه را به مادرش بازگرداندم که دیگر فجر صادق دمیده بود و نور در کران تا کران افق، پدیدار شده و سینه آسمان را می شکافت و من از حضرت امام عسکری علیه السلام و مادر آن کودک گرانمایه، خداحافظی نمودم و به خانه خویش بازگشتم. (۱۰۶)

### نگرشی بر روایت

آنچه در این روایت آمده است، حقایقی به نظر می رسد که از آفت هستی سوز غلو و خرافه به دور است؛ چرا که حضرت مهدی علیه السلام نخستین کودکی نیست که لحظاتی پیش از ولادت و پس از آن، لب به سخن می گشاید.

بلکه در قرآن شریف این واقعیت به صراحت آمده است که عیسی علیه السلام در همان نخستین روز ولادت، - یا به روایت دیگری - اولین ساعت تولد، لب به سخن گشود و به یکتایی خدایی گواهی داد و رسالت خویش را اعلان نمود و با صدای رسا تعالیم و دستوراتی را که خدای جهان آفرین بدو آموخته بود، همه را به گوش ها رسانید.

برخی از مفسران در تفسیر دو آیه ۲۴ تا ۲۶ سوره مریم بر این باورند که این آیات سخنان عیسی علیه السلام است که پس از چشم گشودن به این جهان، خطاب به مادرش حضرت مریم، بیان کرده است نه ندای فرشته:

﴿فناداها من تحتها اءن لا تحزنى قد جعل ربك تحتك سريا وهزى اليك بجذع النخلة تساقط عليك رطبا جنيا فكلى واشربى وقرى عينا فاما ترين من البشر احدا فقولى ائى للرحمن صوما فلن اءكلم اليوم انسيا﴾ (۱۰۷)

پس کودک نورسیده از پایین پایش، او را نداد داد که اندوهگین مباش! پروردگارت زیر پای تو جوی آبی، روان ساخت (و) نخل را بجنبان تا خرماى تازه چیده شده، برایت فرو ریزد.

پس شما (ای مریم!) بخور و بیاشام و شادمان باش و اگر از مردم کسی را دیدی بگو: من برای خدای مهربان، روزه نذر کرده ام و امروز با هیچ انسانی سخن نمی گویم.

اتفاقا انبوه روایات که در «مجمع البیان» و «تبیان» آمده است، هماهنگ با دیدگاه فوق است.

البته در روایتی هم آمده است که: «نداکنده، فرشته امین بوده است». به هر صورت، با وجود اختلاف دیدگاه در این مورد که نداکنده فرشته امین بوده است، یا آن کودک نورسیده، در این مطلب، هیچ اختلافی نیست که یهودیان به مریم پاک گفتند:

﴿كيف نكلّم من كان في المهد صبياً؟﴾

چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟  
که کودک به قدرت خدا لب به سخن گشود و گفت:

﴿أني عبدالله أتاني الكتاب وجعلني نبياً وجعلني مباركا ايماناً كنت و  
اعوصاني بالصلاة والزكاة ما دمت حياً...﴾ (۱۰۸)

(هان ای مردم!) من بنده خدایم. به من کتاب آسمانی داده و مرا پیامبر  
خویش گردانیده است و هر جا که باشم مرا برکت داده و تا زنده هستم مرا به  
نماز و زکات، وصیت کرده است...

یک نکته جالب

ممکن است گفته شود: سخن گفتن عیسی عليه السلام در گاهواره، معجزه بزرگی  
بود که خدا آن را برای نشان دادن نبوت و رسالت او، پدید آورد.

پاسخ این است که: در مورد امام مهدی عليه السلام نیز خداوند برای نشان دادن  
امامت آن حضرت و نوید ساختن دشمنان حق و عدالت، این معجزه بزرگ را  
پدید آورد، چرا که حضرت مهدی عليه السلام امام و پیشوای عیسی عليه السلام نیز هست و  
آن پیامبر بزرگ به هنگامه ظهور مهدی عليه السلام از آسمان فرود می آید و به امامت  
او نماز می گزارد.

علاوه بر این، چنین معجزات و شگفتی هایی در مورد خاندان وحی و رسالت  
بی سابقه نیست، ما در کتاب «فاطمه زهرا عليها السلام از گهواره تا شهادت» روایتی را  
از طریق اهل سنت آورده ایم که می گوید:

هنگامی که خدیجه عليها السلام، آن بانوی بزرگ، به دخت گرانمایه اش فاطمه عليها السلام  
باردار بود آن کودک با مادرش سخن می گفت.

و نیز روایت دیگری از شعیب بن سعد مصری نقل کردیم. که خدیجه عليها السلام  
می گوید:

روزی گفتم: هر کس محمد را تکذیب کند، زیانکار است؛ چرا که او پیام آور پروردگار من است.

در این هنگام، فاطمه علیها السلام از شکم من ندا داد: هان ای مادر! مادر جان! اندوهگین مباش و نهراس که خداوند همراه پدر من و یار و پشتیبان اوست. «

#### در سپیده سحر

حضرت مهدی علیه السلام در سپیده دم پانزدهم شعبان به سال ۲۵۵ هجری، در شرایط خاص و جو ویژه ای که خاندان وحی و رسالت ناگزیر از نهان داشتن ولادت مبارک او بودند، دیده به جهان گشود، دقایقی پیش از طلوع فجر و درخشش انوار طلایی خورشید.

به هنگامی که خودکامگان رژیم بیدادگر اموی و پیروان آنان، طبق عادت همیشگی خود به جای راز و نیاز با خدای هستی، در خواب عمیق بودند. همان لحظاتی که بیت رفیع علوی و عسکری علیه السلام با نوای دل انگیز و جانبخش نیایش با خدا و نماز و تلاوت قرآن آباد و آزاد بود و به سوی جاودانگی پیش می رفت.

راستی که آن لحظات سپیده دم جمعه نیمه شب، چقدر افتخارآمیز و دوست داشتنی و مبارک است.

آن شب جاودانه و پربرکتی که هیچ کودکی در آن لحظات به دنیا نمی آید جز این که راه ایمان و پروا، خواهد پیمود و اگر در سرزمین های شرک زده باشد خداوند او را به برکت حضرت مهدی علیه السلام به سوی ایمان و تقوا، رهنمون و انتقال خواهد داد. (۱۰۹)

آری! در آن لحظات پربرکت سپیده دم، لحظات مناجات و راز و نیاز شیفتگان حق، او دیده به جهان گشود و چقدر آن لحظات برای ولادت محبوب

دلها مناسب بود، چرا که همه ابعاد بینش و حکمت، در آن هنگام رعایت شده بود.

بدین سان آن گرمی، دیده به جهان گشود و حکیمه بانوی بزرگ اسلام، در آن شب تاریخی در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام حضور داشت و در همه مراحل در جریان ولادت امام مهدی علیه السلام بود و شاهد درخشش نور وجود او.

روشن است که همه جا ولادت کودک با گواهی زنان خانواده، یا قابله نوزاد، ثابت می گردد و در جریان ولادت حضرت مهدی علیه السلام باید به خاطر داشت که آن بانوی بزرگی که بر این ولادت گواهی داده است، دخت گرانمایه امام جواد علیه السلام و خواهر گرمی حضرت امام هادی علیه السلام و عمه اندیشمند و پروا پیشه حضرت امام عسکری علیه السلام است، آیا در سخن، مورد اعتمادتر و در زبان و بیان، پاک تر و درستکارتر و در ایمان، عمل و تقوا، مورد اطمینان تر از او می توان یافت؟

او به راستی زنی پرشرافت، عبادت پیشه، شایسته کردار و نیایشگر با خدا بود و بانویی با این ویژگی ها، چگونه می توان در درستی گفتار و صداقت کلامش، تردید رواداشت؟

### تردید/فکنی منحرفان

برخی از منحرفان و حق ستیزان در ولادت حضرت مهدی علیه السلام تردید نموده و یا بذر تردید می افشانند و می گویند: منبع این خبر، تنها بانویی به نام «حکیمه» است و با گواهی یک زن، چگونه یک واقعیت به این بزرگی و باشکوه، ثابت می شود؟

این گونه عناصر حق ستیز که در حماقت و کودنی، رکورد را شکسته اند، گویی انتظار دارند که آن وجود گرانیامیه در یکی از میدان های پرجمعیت، یا در مسجدی لبریز از نمازگزار و یا در نقطه دیگری که انبوه مردم در گشت و گذار باشند، دیده به جهان بگشاید و جریان ولادتش در برابر دیدگان توده های مردم و در چشم انداز امواج خروشان انسان ها باشد تا برای این کج اندیشان و منحرفان، وجود گرانیامیه و ولادت او ثابت گردد.

راستی که چنین روان های پلیدی زشت باد! و چنین اندیشه های پست و بی محتوایی نابود باد! و نفرین تاریخ بر این دیدگاه منحط و بر آن کسی که درونش از عقده حقارت و کینه توزی، انباشته است!

به هر حال، واقعیت این است که ولادت کودک با گواهی زنان خانواده ثابت می شود آن هم بانویی به عظمت و شکوه «حکیمه».

اما در مورد حضرت مهدی علیه السلام گواهی «حکیمه» آن بانوی بزرگ و اندیشمند و پروا پیشه تنها دلیل ولادت حضرت مهدی علیه السلام نیست، خود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نخستین شاهد ولادت فرزندش بود و همو بود که در آن جوّ وحشت و ترور، با وجود همه موانع و فقدان امکانات برای پیام رسانی و اعلان ولادت دوازدهمین امام نور، باز هم از هیچ تلاش، کوشش و فداکاری فروگذار نکرد و تا سر حدّ امکان، ولادت نور را به دوستداران خاندان وحی و رسالت اعلان کرد....

### قربانی و میهمانی

واژه «عقیقه» در فرهنگ اسلامی، به معنای کشتن گوسفند، گاو یا شتر و... پس از ولادت کودک است و این کار از دیدگاه اسلام کاری پسندیده می باشد.

پیامبر گرامی ﷺ پس از گذشت هفت روز از ولادت دو فرزند گرانمایه اش حضرت حسن و حسین علیهما السلام این کار پسندیده را انجام داد و برای هر کدام یک قوچ، عقیقه کرد.

عقیقه، با این بیان، کاری است که به خاطر تقرب به خدا و به منظور سلامت و طراوت کودک و تأمین حیات و آسایش او انجام می گیرد.

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده اند که فرمود:

﴿کل امری مرتهم بعقیقه.﴾ <sup>(۱۱۰)</sup>

هر کس در گرو عقیقه خویش است.

و امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر کودکی در گرو عقیقه ای است که پس از ولادت او برای سلامتی او داده

اند.» <sup>(۱۱۱)</sup>

این بیان و این تعبیر، چقدر زیبا و بدیع است، چرا که خداوند هنگامی که فرزندی را به پدر و مادری ارزانی می داد، ممکن است این کودک به حیات خویش ادامه دهد و عمر طبیعی کند و ممکن است این نعمت و هدیه الهی باز پس گرفته شود و از دنیا برود.

این روایات نشانگر آن است که وقتی پدر و مادر برای سلامتی و طراوت و آسایش زندگی کودک، قربانی کنند و عقیقه دهند، سلامتی او تضمین می گردد؛ چرا که در روایات این تعبیر آمده است که: «عقیقه به منزله رهان است.»

### یک راز بزرگ

از همین دیدگاه است که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پس از ولادت فرزند گرانمایه اش مهدی علیه السلام سیصد گوسفند به عقیقه و به منظور سلامت و طراوت و امنیت کودک، در راه خدا می دهد و این کودک در این مورد از همه



گذشتگان و آیندگان ممتاز می گردد؛ چرا که تاریخ، جز آن گرامی، هیچ کودکی را نشان نمی دهد که پس از ولادتش سیصد مورد، عقیقه داده شده باشد. در اینجا به راز بزرگی می رسیم و آن این که، هنگامی که طبق روایات یک عقیقه و قربانی خالصانه و سپاسگزارانه، این گونه در تامین حیات کودک و عمر طبیعی شصت سال یا هفتاد ساله او، مؤثر و دارای نقش است؛ پس کودکی که خدا مقرر فرموده است که صدها یا هزارها سال با وجود دشمنان بداندیشی زندگی کند و سرانجام به دست توانای او هدف های بلند پیامبران تحقق یابد، چنین وجود گرانبایه و زندگی پرمخاطره و عمر طولانی، صدها عقیقه و قربانی می طلبد.

روشن است که این عمل به دستور پیامبر ﷺ و اطعام و انفاق در راه خدا، هیچ گونه ناسازگاری با این واقعیت عقیدتی و حیاتی ندارد که حافظ و نگاهدارنده و پشتیبان امام مهدی عجل الله فرجه آفریدگار توانای هستی است و در همان حال برای سلامت آن گرامی بدین شمار گسترده عقیقه و قربانی نیز داده می شود چرا که این کار، آثار وضعی خود را دارد و این را نیز آفریدگار هستی مقرر فرموده است. البته این بحث نیاز به تأمل و توضیح بیشتری دارد....

به هر حال حضرت امام حسن عسکری عجل الله فرجه این کار پسندیده را در راستای تقرب به خدا، هم به منظور تضمینی و تأمین طول عمر و زندگی پرمخاطره حضرت مهدی عجل الله فرجه انجام داد و هم به منظور آگاه ساختن دوستداران و شیفتگان اهل بیت علیهم السلام به ولادت آخرین امام نور و آخرین حجت خدا.

او تنها با این شمار گسترده از عقیقه و قربانی بسنده نکرد، بلکه به عثمان بن سعید که از یاران خاصش بود، دستور داد که ده هزار رطل نان و همین مقدار

گوشت تهیه کند و آنها را میان بنی هاشم برای سلامتی آن کودک پرشکوه و اعلان ولادت او توزیع نماید. (۱۱۲)

و نیز گوسفندانی به دستور آن حضرت ذبح شد و به برخی از یاران خاص ارسال گردید و از جانب آن گرامی تصریح شد که: «این عقیقه فرزند گرانمایه ام مهدی است.» (۱۱۳)

برای نمونه: برای ابراهیم که یکی از یارانش بود، چهار قوچ فرستاد و همراه آنها نامه ای مرقوم داشت که: ... اینها عقیقه فرزند گرانمایه ام «محمد مهدی» است. بخور که گوارایت باد! و به هر کس از شیعیان ما توانستی از اینها بخوران و اطعام نما!

و نیز ولادت حضرت مهدی علیه السلام را به برخی از شیعیان مورد اعتماد به صراحت اعلان فرمود یا به وسیله نامه و سند به آنان مژده داد و آنها را به رازداری امر کرد.

برای نمونه به احمد بن اسحاق قمی که از بزرگترین یاران و دوستداران خاندان وحی و رسالت بود مرقوم داشت و او را به ولادت حضرت مهدی علیه السلام بشارت و مژده داد.

فراتر از اینها، گاه فرزند گرانمایه اش را به برخی از یاران مورد اعتماد نشان می داد تا این که واقعیت عقیدتی و دین روشن گردد و بدانند که دوازدهمین امام راستین، ولادت یافته است.

این روایات نکته موردنظر را به خوبی روشن می سازد:

۱ - یکی از یاران حضرت امام حسن عسکری علیه السلام حسن بن منذر است او می گوید:

روزی حمزة بن فتح نزد من آمد و گفت:

﴿البشارة! ولد - البارحة - في الدار مولود لابي محمد عليه السلام امر بكتمانه.﴾

﴿قلت: «وما اسمہ؟»﴾

قال: «سمی بمحمد و کنی بجعفر». ﴿﴾

مژده! مژده! که شب گذشته در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام کودکی دیده به جهان گشود و آن حضرت دستور داد که این موضوع به سان رازی مهم سر بسته و مخفی بماند.

پرسیدم: نام او چیست؟

پاسخ داد: محمد...

۲ - و نیز یکی از نوادگان احمد بن اسحاق قمی که از برجستگان و شایستگان شیعه است، آورده است که:

نامه ای از سالارمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به نیای گرانقدرم احمد بن اسحاق که نماینده آن حضرت بود رسید که به خط مبارک خود در نامه خاصی که از آنها به «توقیعات»<sup>(۱۱۴)</sup> تعبیر می گردد چنین مرقوم داشته بود:

﴿ولد لنا مولود، فلیکن عندک مستورا و عن جمیع الناس مکتوما، فانما لم نظهر علیه الا الاقرب لقرابته والوالی لولایته، اءحببنا اعلامک لیسرک الله به مثل ما سرنا به، والسلام.﴾<sup>(۱۱۵)</sup>

احمد! خدا به ما پسری عنایت فرموده است، این رازی است که باید نزد تو بماند و از بیدادگران پوشیده داشته شود. ما این راز بزرگ و شادی آفرین را، جز به نزدیکترین بستگان و شایسته ترین دوستان آشکار نکردیم، دوست داشتیم آن را به شما اعلان کنیم تا در شادی و شادمانی ما نیز به خواست خدا شریک باشی.

۳ - و نیز از یک هیئت چهل نفری از دوستاناران خاندان وحی و رسالت آورده اند که: ما برای دیدار حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به بیت رفیع امامت شتافتیم. پس از ورود و تبادل سخنان عادی، حضرت امام حسن

عسکری علیه السلام فرزند گرانمایه اش حضرت مهدی علیه السلام را در خانه خویش، به ما نشان داد و فرمود:

﴿هذا امامکم من بعدی و خلیفتی علیکم، اعطیعوه و لا تفرقوا من بعدی فی اعدیانکم فتهلکوا، اما انکم لا ترونه بعد یومکم هذا.﴾

این پیشوای راستین شما پس از من و جانشین من در میان شماست، از او فرمانبرداری کنید و پس از من در دین پراکنده مشوید که نابود خواهید شد و آگاه باشید که شما پس از این او را به طور آشکار در جامعه خود نمی بینید. (و بدین صورت به غیبت طولانی و غمبار آن گرامی نیز اشاره کرد.)

گروه چهل نفر می گویند: ما از محضر حضرت عسکری علیه السلام خارج شدیم و پس از چند روز خبر شهادت یازدهمین امام نور، دل ها را داغدار ساخت. (۱۱۶)

### نواب خاص

همان گونه که بیشتر اشاره شد طبق نقل مسعودی حضرت امام هادی علیه السلام خود را از بسیاری از شیعیان خود - مگر از عده قلیلی از خواص خود - پنهان می کرد و چون امر به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منتهی شد. آن حضرت از پشت پرده با خواص و غیرخواص تکلم می فرمود، مگر در آن اوقات که سوار مرکب می شد و به خانه می رفت. این رفتار مقدمه ای برای غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام بود که شیعیان به این نوع ارتباط انس گیرند و از غیبت وحشت نکنند و عادت در احتجاج و اختفاء جاری شود.

حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت صغری توسط نایبان خاص خود با مردم ارتباط داشت. آن حضرت علیه السلام چندی عثمان بن سعید عمری را - که از اصحاب جد و پدرش بود و ثقه و امین ایشان قرار داشت - نایب خود قرار داد و به توسط وی به عرایض و سوالات شیعه جواب می دهد.

پس از عثمان بن سعید، فرزندش محمد بن عثمان به نیابت امام منصوب شد و پس از وفات حسین بن روح نوبختی علی بن محمد سمري نیابت ناحیه مقدسه امام را داشت.

چند روز به مرگ علی بن محمد سمري (که در سال ۳۲۹ هجری اتفاق افتاد) مانده بود که از ناحیه مقدسه توقیعی صادر شد که در آن به علی بن محمد سمري ابلاغ شده بود که تا شش روز بدرود زندگی خواهد گفت و پس از آن در نیابت خاصه بسته و غیبت کبری واقع خواهد شد و تا روزی که خدا در ظهور آن حضرت اذن دهد، غیبت دوام خواهد یافت<sup>(۱۱۷)</sup> و به مقتضای این توقیع غیبت امام زمان علیه السلام به دو بخش منقسم می شود.

اول غیبت صغری که از سال دویست و شصت هجری شروع نموده و در سال سیصد و بیست و نه خاتمه می یابد و تقریباً هفتاد سال مدت امتداد آن می باشد.

دوم غیبت کبری که از سال سیصد و بیست و نه شروع کرده و تا وقتی که خدا بخواهد ادامه خواهد یافت.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در یک حدیث متفق علیه<sup>(۱۱۸)</sup> می فرمایند:

﴿لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَاكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي وَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِي أَسْمَةَ اسْمِي يَمْلَأُ الْإِعْرَاضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جُورًا وَ ظُلْمًا.﴾

«اگر از عمر دنیا جز یک روز نمانده باشد خدا آن روز را دراز می کند تا مهدی از فرزندان من ظهور نموده دنیا را پر از عدل و داد کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد»<sup>(۱۱۹)</sup>.

## بخش چهارم: نگاهی به فضایل بانوی بزرگوار حضرت نرجس

ﷺ

نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت نرجس ﷺ

نام های آن حضرت

آزاده ای از تبار وارستگان

سرگذشت شگفت انگیز

پرافتخارترین پیوند

...و

نگاهی به فضایل بانوی بزرگوار حضرت نرجس ﷺ

در برخی از سخنان پیشوایان نور ﷺ در مورد بانو «نرجس»، مادر گرامی امام مهدی ﷺ به عنوان «شایسته ترین کنیزان»، «بهترین بانوان» و یا «سرور زنان» یاد کردند.

اکنون مناسب به نظر می رسد که زندگانی او را برای آگاهی شما خواننده گرامی، به گونه ای فشرده بیاوریم.

نام های آن حضرت

محدثان و مورخان، نام های متعددی برای آن بانو آورده اند، از جمله:

نرجس، سوسن، صیقل، حدیثه، حکیمه، ملیکه، ریحانه و خمط.

اما مشهورترین نام او «نرجس» و معروفترین کنیه اش «امّ محمد» است.

در گذشته خاطر نشان ساختیم که نام های متعدد برای یک انسان، هرگز دلالت بر شخصیت های متعدد نمی کند، همان گونه که بانوی نمونه اسلام، فاطمه ﷺ به تناسب ابعاد و ویژگی های پرشکوهش، دارای نام های متعدد و

گونگون بود. این بانوی بزرگ نیز دارای نام های متعددی است که هر کدام از آنها معنای خویش را دارد و بعدی از شخصیت والای او را نشانگر است، که از جمله آنها:

۱ - «نرجس» که نام برخی گل های عطر آگین است.

۲ - «خمط» نوعی درخت میوه است که قرآن نیز آن را به کار برده است.

(۱۲۰)

۳ - «سوسن» نام نوعی گل خوشبو و معطر و پرفایده است که در کتاب های طب نیز آمده است.

۴ - «صیقل» به مفهوم پدیده نورانی و پر جلوه و نرم است.

به هر حال هیچ مانعی ندارد که یک زن با شخصیت، دارای نام های متعددی باشد و هر کدام از آنها در مورد او به تناسب به کار رود. و در مورد مادر گرامی حضرت امام مهدی علیه السلام چه بسا که این نامهای پرمعنا و متعدد، بر اساس مصالح سیاسی و اجتماعی بوده که برای ما ناشناخته مانده است.

همچنین روشن است که بحث در حسب و نسب این بانوی بافضیلت نیز به اصل بحث ضرری نمی رساند، چرا که شخصیت مورد نظر یکی است و در مورد حسب و نسب او دیدگاه ها متفاوت است.

ما در این جا دو دیدگاه معروف و مشهور دانشمندان و محدثان خویش را در مورد حسب و نسب آن بانوی اندیشمند و بزرگ می آوریم.

### *آزاده ای از تبار وارستگان*

بشر بن سلیمان نخّاسی که از فرزندان ابویوب انصاری و یکی از دوستان دو امام گرانقدر حضرت امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام و همسایه آن دو بزرگوار در سامرا است، گوید:

من احکام و آگاهی های لازم در مورد بردگان و اسیران را از سالارم حضرت امام هادی علیه السلام آموختم. و آن گرانمایه، این حقوق و احکام را به گونه ای به من تعلیم فرمود که من بدون اجازه او نه برده ای می خریدم و نه می فروختم و همواره از موارد نامعلوم و نامشخص، تا روشن شدن حکم آن، دوری می جستیم و حلال و حرام را در این مورد به شایستگی درک می کردم.

یکی از شب ها که در منزل بودم و پاسی از شب گذشته بود در خانه به صدا درآمد و یکی از خدمتگزاران حضرت امام هادی علیه السلام که «کافور» نام داشت، مرا مخاطب ساخت و گفت که حضرت امام هادی علیه السلام مرا فراخوانده است. لباس خویش را به سرعت پوشیدم و به هنگامی که وارد خانه آن جناب شدم، دیدم امام هادی علیه السلام با فرزندش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و خواهرش حکیمه آن بانوی آگاه و پروا پیشه، در حال گفت و گو هستند.

پس از سلام، نشستیم که آن حضرت فرمود:

«بشر! تو از فرزندان انصار هستی و دوستی و مهر انصار همچنان نسل به نسل نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش به ارث می رسد و شما بر آن صفا و محبت باقی هستید و مورد اعتماد خاندان پیامبر.

اینک! می خواهم تو را به فضیلت و امتیازی مفتخر سازم که هیچ کس از پیروان ما در این فضیلت به تو پیشی نگرفته است و تو را به آگاه سازم که کسی را آگاه نساخته ام و آن این است که تو را مأموریت می دهم تا بانویی بزرگ و آگاه را که به ظاهر در صف کنیزان است، خریداری نمایی و او را به سرمنزل مقصود و محبوبش راه نمایی. »



آنگاه نامه ای به خط و لغت رومی مرقوم داشت و با مهر مخصوص خویش آن را مهر زد و بسته ویژه ای که زردرنگ بود و در آن ۲۲۰ دینار بود به من داد و فرمود:

بشر! این نامه و کیسه زر را برگیر و بسوی بغداد حرکت کن و پس از ورود بدان شهر، فلان روز، در کنار پل بغداد، منتظر کشتیهای اسیران روم باش. هنگامی که قایق حامل اسیران رسید و خریداران که بیشتر آنها فرستادگان مقامات رژیم بنی عباس هستند اطراف آنها حلقه زدند، تو از دور مراقب باش تا مردی به نام عمر بن یزید نخّاس را که در میان صاحبان برده است بیابی.

او کنیزی را با ویژگی های خاص خود در حالی که لباس حریر ضخیم بر تن دارد برای فروش آورده است. اما آن کنیز خود را پوشانده و از دست زدن و نگاه کردن خریداران سخت جلوگیری می کند، چرا که به ظاهر در میان بردگان است و خود در حقیقت از بانوان باشخصیت و پاک و آزاده می باشد.

فروشنده او را تحت فشار قرار می دهد تا او را بفروشد اما او فریاد آزادی و نجابت سر می دهد و به خریداری که حاضر می شود سیصد دینار به صاحب او پردازد. می گوید: بنده خدا! پول خودت را از دست مده! اگر تو در لباس سلیمان و پر قدرت و شوکت او هم درآیی، من ذره ای به تو علاقه نشان نخواهم داد.

و بدین گونه خریداری را که شیفته شکوه و عظمت و عفت و پاکی اوست، نمی پذیرد و او را می راند.

سرانجام عمر بن یزید به او می گوید: من ناگزیرم تو را بفروشم. پس خودت بگو راه حل چیست؟

او خواهد گفت: در این کار شتاب مکن! من تنها فرد امین و درستکاری و شایسته کرداری که برایم دلپسند باشد می پذیرم.

در این هنگام برخیز و به عمر بگو: من نامه ای به زبان رومی دارم که یکی از شایستگان نوشته و ویژگی های مورد نظر این بانو، در شخصیت نگارنده آن جلوه گر است. شما نامه را به او بده تا بخواند اگر تمایل داشت من وکیل نگارنده نامه هستم و این کنیز را برای او خریدارم.

بشر، فرستاده امام هادی علیه السلام اضافه می کند: من، برنامه را همان گونه که امام دستور داده بود به دقت پیاده کردم تا نامه را به او رساندم، هنگامی که نامه را دریافت داشت و بدان نگریست، سیلاب اشک امانش نداد و به شدت گریست و به عمر بن یزید گفت: اینک! می توانی مرا به صاحب این نامه بفروشی.

و سوگندهای سختی یاد کرد که اگر به صاحب نامه نفروشد خود را خواهد کشت و هرگز کسی را نخواهد پذیرفت.

من با فروشنده برای خرید وارد گفتم و گو شدم و پس از تلاش بسیار کار به آنجا رسید که عمر بن یزید به همان پولی که سالارم امام هادی علیه السلام داده بود، راضی شد و پس از دریافت همه آن ۲۲۰ دینار، کنیز مورد نظر را تحویل من داد و در حالی که او از شادمانی در پوست نمی گنجید به منزل بازگشتیم تا او را به خانه حضرت امام هادی علیه السلام ببرم، همراه او به خانه رسیدیم، اما او قرار و آرام نداشت، نامه سالارم را گشود و پس از بوسه باران ساختن آن، نامه را به سر و صورت خویش مالید و به روی دیدگانش نهاد.

من که از رفتار او شگفت زده شده بودم، گفتم: آیا شما نامه ای را که هنوز نگارنده آن را نمی شناسی بوسه باران می سازی؟

او گفت: بنده خدا! تو با این که فردی درست اندیش و امانتدار و فرستاده بنده برگزیده و محبوب خدا هستی، در شناخت فرزندان پیامبران ناتوانی. پس گوش به سخنان من بسیار و با دل توجه کن تا خود را معرفی کنم و جریان شگفت خویش را برایت بازگویم.

### سرگذشت شگفت انگیز

آنگاه گفت: من ملیکه هستم، دختر «یشوعا» و نوه قیصر روم. مادرم از فرزندان حواریون است و دختر «شمعون»، جانشین حضرت مسیح علیه السلام، داستان من شگفت انگیزترین داستان هاست. من سیزده ساله بودم که جدّم قیصر روم، تصمیم گرفت مرا به عقد برادرزاده خویش درآورد، به همین جهت بیش از سیصد نفر کشیش و راهب از نسل حواریون و هفتصد نفر از اشراف و شخصیت های سرشناس کشور و چهار هزار نفر از فرماندهان ارتش و افسران و درجه داران لشکر روم و رؤسای عشائر را، در کاخ خود گرد آورد و تخت بسیار بلند و پرشکوهی را که از انواع زر و سیم ساخته شده بود، در سالن بزرگ کاخ قرار داد و برادرزاده اش را بر فراز آن دعوت کرد تا طیّ مراسم ویژه ای، مرا به ازدواج او، درآورد.

اما هنگامی که فرزند برادرش بر فراز تخت قرار گرفت و صلیب ها گرداگرد او، آویخته شد و اسقف ها در برابر او تعظیم کردند و انجیل مقدس گشوده شد، به ناگاه صلیب ها از جایگاه های بلند خود، فروغلطیدند و ستون های تخت درهم شکست و آن جوان نگون بخت از فراز تخت به زمین افتاد و بی هوش گردید.

بر اثر این حادثه ناگوار، رنگ اسقف‌ها پرید و بندهای وجودشان به لرزه در آمد و بزرگ آنان به نیای من، قیصر روم، گفت: شاه‌ها! ما را از کاری که شومی آن از زوال آیین مسیح خبر می‌دهد، معذور دار!

جدّم آن حادثه تکان دهنده را به فال بد گرفت و به اسقف‌ها دستور داد تا ستون‌ها را برافراشته دارند و صلیب‌ها را بالا برند و به جای آن جوان نگون بخت، برادرش را بیاورند تا مرا به ازدواج او درآورد و بدین وسیله شومی پدید آمده را، با نیکبختی و سعادت فرد دوم، برطرف سازد.

اما هنگامی که اسقف‌ها به دستور قیصر روم عمل کردند، همان تلخی که برای برادرزاده اول او پیش آمده بود برای دومی نیز رخ داد. وحشت زده پراکنده شدند.

نیای بزرگم، قیصر روم، اندوهگین و ماتم زده برخاست و وارد قصر خویش شد و پرده‌های کاخ افکنده شد و ماجرا تمام شد و در هاله‌ای از ابهام و نگرانی قرار گرفت.

#### پرافتخارترین پیوند

شب فرا رسید و آن روز دهشتناک سپری شد. من همان شب در خواب دیدم که حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ، به همراه وصی خود «شمعون» و گروهی از حواریون وارد کاخ جدّم قیصر روم شدند و منبری پرفراز و شکوهمند در همان نقطه‌ای که جدّم تخت خود را قرار داده بود برپا ساختند. درست در همین لحظات بود که حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با گروهی از جوانان و فرزندان خویش وارد شدند. حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ به استقبال آن حضرت شتافت و او را در آغوش کشید. پیامبر اسلام به او فرمود: من آمده‌ام تا ملیکه، دختر شمعون را برای پسرم خواستگاری کنم.

و در همان حال دیدم که آن حضرت با دست خویش به امام حسن عسکری  
علیه السلام، اشاره فرمود.

مسیح نگاهی به شمعون کرد و گفت: افتخار بزرگی به سویت آمده است، با  
خاندان پیامبر پیوند کن و دختری را به فرزند او بده.  
و شمعون هم گفت: پذیرفتم.

پیامبر اسلام بر فراز منبر رفت و مرا به ازدواج پسر خود درآورد و بر این  
ازدواج مسیح علیه السلام و حواریون و فرزندان محمد ﷺ گواه بودند.

چه کنم؟

از خواب خوش آن شب جاودانه بیدار شدم، اما ترسیدم خواب خود را بر  
پدر و جدّم بازگویم.

از آن پس قلبم از محبت حضرت عسکری علیه السلام مالا مال شد، به گونه ای که  
از آب و غذا دست شستم و به همین جهت بسیار ضعیف و ناتوان شدم و به  
بیماری سختی دچار گشتم.

جدّم، بهترین پزشکان کشور را یکی پس از دیگری برای نجات من  
فراخواند، اما بیهوده بود و آنان کاری از پیش نبردند و هنگامی که جدّم از  
نجات من نومید شد به من گفت: نور دیده ام! دخترم! برای نجات جان و شفای  
بیماریت چه کنم؟ آیا چیزی به نظرت نمی رسد؟

من گفتم: نه! من درهای نجات را به روی خود مسدود می نگرم، شما اگر  
ممکن است دستور دهید اسیران مسلمان از زندان ها و شکنجه گاه ها آزاد کنند  
و زنجیر از دست و پای آنان بردارند و بر آنها مهر ورزند و آزادشان سازند، امید  
که در برابر این مهر به اسیران و غریبان، حضرت «مسیح» و مادرش «مریم» مرا  
شفا بخشند.

جدّم به خواسته من جامه عمل پوشاند و برای شفای من، همه اسیران مسلمان را آزاد ساخت و من نیز خویشتن را اندکی سالم و با نشاط نشان دادم و کمی غذا خوردم و جدّم شادمان گردید و بر محبت بر اسیران و احترام به آنان تأکید کرد.

### آن رؤیای پرشکوه

چهار شب از آن رؤیای شکوهمبار گذشته بود که خواب دیگری دیدم. گویی دخت گرانبایه پیامبر، سالار بانوان گیتی به همراه مریم و هزار نفر از دوشیزگان بهشتی، به دیدار من آمدند.

مریم پاک، رو به من کرد و گفت: این، سالار بانوان جهان، فاطمه علیها السلام دخت گرانبایه پیامبر و مادر همسر آینده توست.

من دامان آن بانوی بزرگوار را سخت گرفتم و گریه کنان از این که حضرت عسکری علیه السلام از دیدار من سر باز می زند و به خوابم نمی آید به مادرش شکایت بردم.

فاطمه علیها السلام فرمود: ملیکه! پسر من به دیدار تو نخواهد آمد، چرا که مشرک هستی.

این خواهرم «مریم» است که از دین شما بیزاری می جوید، اگر به راستی دوست داری خشنودی خدا و مسیح علیه السلام و مریم را به دست آوری و به دیدار حسن من، مفتخر گردی بگو: ﴿اعشهادن لا اله الا الله و اعنّ ابي محمد رسول

الله. ﷻ

### اینک در انتظار دیدار پسرم باش!

من به دعوت، دخت گرانقدر پیامبر ﷺ اسلام آوردم و به یکتایی خدا و رسالت محمد ﷺ گواهی دادم. بانوی بانوان مرا در آغوش کشید و خوش آمد گفت و فرمود: اینک در انتظار دیدار پسرم باش!...

از خواب برخاستم، اما شور و شوق دیدار ابومحمد، حضرت عسکری علیه السلام، کران تا کران وجودم را فراگرفته بود. در انتظار دیدارش قرار و آرام نداشتیم که شب فرارسید و او به خواب من آمد.

هنگامی که او را دیدم به او گفتم: سرورم! محبوب قلبم! پس از این که، قلب مرا لبریز از مهر و عشق پاک خود کردی، به من بی مهری نمودی؟ فرمود: تنها دلیل تاءخیر دیدارت، شرک تو بود و اینک که به راه توحید و توحیدگرایی گام سپرده ای، همواره به دیدارت خواهیم آمد تا خداوند ما را یک جا گرد آورد.

و آن گرانیامیه از آن روز تاکنون مرا ترک نکرده و هر شب به خواب من آمده است.

### تدبیر برای وصال

بشر، فرستاده امام هادی علیه السلام می گوید: من که از سرگذشت عجیب او غرق در حیرت شده بودم، از او پرسیدم: با این شرایط، شما چگونه به اسارت رفتی و در صف اسیران قرار گرفتی؟

گفت: حضرت عسکری علیه السلام، شبی در عالم رؤیا به من خبر داد که به زودی جدت، سپاهی گران برای نبرد با مسلمانان گسیل خواهد داشت، شما نیز با گروهی از دوشیزگان در لباس خدمتگزار و بطور ناشناس همراه آنان بیا...

من طبق رهنمود «ابومحمد علیه السلام» چنین کردم و طلایه داران سپاه مسلمین، ما را به اسارت گرفتند و تا الان که خود سرگذشت خویش را به تو بازگفتم، هیچ کس نمی داند که من دختر پادشاه روم هستم.

پرسیدم: شگفتا! شما که دختر پادشاه روم هستی، چگونه به زبان عربی سخن می گویی؟

پاسخ داد: این بخاطر شدت محبت جدّم نسبت به من بود که مرا با همه وجود و امکانات به آموزش، دانش و بینش تشویق کرد و بانوی مترجم و زبان شناسی را همواره در خدمت من قرار داد تا با کوشش و تلاش بسیار، زبان عربی را به طور شایسته و بایسته به من آموخت.

بشر فرستاده امام هادی علیه السلام می افزاید: هنگامی که او را به سامرا و به محضر حضرت امام هادی علیه السلام آوردم امام علیه السلام ضمن خوش آمد و احترام به او پرسید:

پیروزی اسلام و مسلمانان و شکست رومیان را چگونه دیده است؟ و در مورد شکوه و عظمت خاندان وحی و رسالت چه فکر می کند؟

نرجس گفت: شما که از من، بر این واقعیت ها داناترید، من چه گویم؟

حضرت به او فرمود: من در این اندیشه ام که مقدم شما را گرامی دارم. اینک، کدامین یک از این دو راه را برای گرامی داشت خود می پسندی: دریافت سرمایه کلانی از طلا و نقره همچون ده هزار درهم، یا بشارت و نوید به افتخار ابدی و همیشگی، کدامیک؟

پاسخ داد: سرورم! دومی را، مژده به شرافت و نیکبختی جاودانه را.

امام هادی علیه السلام فرمود: پس تو را نوید باد به فرزند گرانمایه ای که حکومت عدل و داد را در جهان، پی خواهد افکند و بر شرق و غرب گیتی حکومت



خواهد نمود و زمین را لبریز از عدالت و دادگری خواهد ساخت و همان گونه که از ظلم و بیداد لبریز باشد.

پاسخ داد: سرورم! چه کسی و چگونه؟

فرمود: از همان شخصیت والایی که پیامبر در آن شب جاودانه تو را از مسیح و شمعون برای او خواستگاری کرد و در حضور مسیح و جانشین او، تو را به عقد او درآورد. اینک آیا او را می شناسی؟

پاسخ داد: آری! از همان شب جاودانه ای که به دست مادر گرانقدرش فاطمه علیها السلام اسلام آوردم، تاکنون شبی بدون عشق و ارادت معنوی به وجود مقدس او سحر نکردم و هر شب نیز خواب او را دیده ام.

امام هادی علیه السلام به یکی از خدمتگزاران فرمود: کافور! خواهر گرانقدرم حکیمه را فراخوان.

هنگامی که آن بانوی بزرگوار وارد شد، امام هادی علیه السلام خطاب به او فرمود: حکیمه! این همان دوشیزه است...

و حکیمه او را در آغوش کشید و مورد تکریم و مهر قرار داد و شادمانی خویش را از دیدار او اعلان کرد.

حضرت امام هادی علیه السلام به خواهر گرانقدرش فرمود: دختر پیامبر! اینک او را نزد خویش ببر و مقررات و قوانین دین را آن گونه که می باید به او بیاموز که او همسر گرانقدر پسر من حسن و مادر پرافتخار «قائم» خواهد بود. <sup>(۱۲۱)</sup>

این بود آنچه صدوق در «اکمال الدین» و شیخ طوسی رحمة الله در کتاب «الغیبة» با اندک تفاوت در برخی واژه ها آورده اند که ما در حدّ توان، بهترین ها را برگزیدیم.

## رؤیای راست و درست

به نظر می‌رسید که این روایت، اندکی نیاز به تحلیل و تفسیر دارد، بدین صورت:

خواب‌های راست و مطابق با واقع از دیدگاه قرآن، واقعیتی پذیرفته شده است و بررسی و تحقیق کامل این بحث، نیاز به کتاب مستقلی دارد همان گونه که محدث نوری رحمه الله در «دارالسلام» این بحث را آورده است، ما در اینجا به طور فشرده نکاتی را ترسیم می‌کنیم و می‌گذاریم:

الف: خدا در قرآن شریف، خواب‌های متعددی را برای پیامبران بزرگ و دیگر بندگان خویش برشمرده است که از آنها، صادق و درست و مورد توجه است و دارای پیام صادقانه و دقیق و بی‌کم و کاست.

برای نمونه، قرآن در سوره «صافات»<sup>(۱۲۲)</sup> خواب ابراهیم خلیل عليه السلام را آورده است و در سوره «یوسف»<sup>(۱۲۳)</sup> چهار خواب راست و درست را آورده است که عبارتند از:

خواب یوسف، خواب دو جوان زندانی و خواب پادشاه مصر که همه اینها، از آینده، پیام داشت و همه صادقانه و درست از کار درآمد.

ب: در روایات رسیده از پیامبر و امامان نور عليهم السلام با انبوهی از خواب‌های درست و مطابق با واقع روبه‌رو می‌گردیم که سرانجام همان گونه که دیده شده بود، به وقوع پیوست برای نمونه:

۱ - پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا دید که گروهی همچون بوزینه‌ها، بر منبر او جست و خیز می‌کنند و با تلاش‌های ارتجاعی خود امت حق طلب و توحیدگرای او را به شرک و ارتجاع و ستم و جاهلیت بازمی‌گردانند.

پیامبر ﷺ در همان حال از خواب بیدار شد و موج اندوه در چهره اش  
هویدا گردید که جبرئیل فرود آمد و این آیه شریفه را آورد:

﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ...﴾  
(۱۲۴) ﴿ (۱۲۵)

۲ - و نیز آن حضرت خواب های دیگری دید و آنها را تفسیر کرد و آن گاه  
با گذشت زمان، همان گونه که تفسیر و پیش بینی فرموده بود، تحقق یافت. (۱۲۶)

۳ - و نیز دخت گرانمایه پیامبر ﷺ پدرش پیامبر را روز رحلت خویش در  
خواب دید و پیامبر ﷺ به او فرمود: دخترم! تو امشب نزد من و میهمان من  
خواهی بود. (۱۲۷)

و همین گونه که خواب دیده و تفسیر کرده بود، تحقق یافت و او به ملکوت  
پر کشید.

۴ - همین گونه که امیرمؤمنان عیسیا (۱۲۸) و امام حسین عیسیا (۱۲۹) هر کدام به  
طور جداگانه پیامبر گرامی ﷺ را در خواب دیدند و آن حضرت به شهادت  
آنان خبر داد و روز آن را نیز مشخص فرمود که همان گونه نیز به وقوع  
پیوست.

از این رو باید پذیرفت که برخی از خواب ها، مطابق با واقع و دارای پیام  
درست از آینده است و برای انسانی که خواب دیده است، از عالم ملکوت و  
جهان ماورای طبیعت خبر می دهد.

در روایات رسیده از پیامبر خدا ﷺ ثابت شده است که حضرتش فرمود:

﴿مَنْ رَأَى فَقْدَ رَأَى، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ بِي.﴾ (۱۳۰)

هر کس مرا در خواب ببیند، خوابش درست و مطابق با واقع است، چرا که  
شیطان نمی تواند خود را شبیه من سازد.

همان گونه که نمی تواند در چهره اولیای خدا و پیامبران و امامان نور  
علیهم السلام در آید.

و نیز بدین صورت از آن حضرت آورده اند که فرمود:

﴿من رآنا، فقد رآنا...﴾

هر کس ما را در خواب ببیند، مطابق با حقیقت است و درست دیده است.  
با این بیان، باید پذیرفت که خواب بانو «نرجس» یک خواب صحیح و  
مطابق با واقع و دارای پیام و خبر بوده است.

باید پذیرفت که او در عالم رؤیا درست دیده است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله پس  
از این که او به دست فاطمه علیها السلام اسلام آورده او را برای فرزندش خواستگاری  
کرد.

و نیز خوابش صحیح بود که هر شب حضرت امام عسکری علیه السلام را - پس از  
خواستگاری او به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام حسن عسکری علیه السلام - او را در  
خواب می دید و آن حضرت به او خبر داد که: «جدش قیصر روم در اندیشه  
پیکار با مسلمانان و هجوم به کشور آنهاست». و به آنها رهنمود داد که چگونه  
برای رسیدن به هدف و آرزوی خویش، در لباس خدمتگزاران و پرستاران و  
دوشیزگان کم سن و سال درآمده و در میان آنان قرار گیرد و به همراه ارتش  
روم به مرزها بیاید... تا سرانجام به افتخار دیدار یار و همسری حضرت امام  
حسن عسکری علیه السلام نائل آید و فراق و سوز هجر، به وصال تبدیل گردد.

چه اشکالی به نظر می رسید که همه اینها مطابق با واقع و درست باشد؟

مگر نه این که نمونه های بسیاری از این امور در تاریخ رخ داده است؟

و چه مشکلی در بحث است که بگوییم: خداوند پس از این که در حضرت  
نرجس علیها السلام، این دختر اندیشمند و نواده حواریون و خوبان، استعداد و  
شایستگی روحی، فضایل و ارزش انسانی و امتیازات بسیاری چون: حیا، عفت،

اقتدار، ایمان عمیق، اصالت و نجابت و شرافت خانوادگی را قرار داد او را به این افتخار جاودانه مفتخر سازد؟ و او را به این ویژگی ها و ارزش های والا، آراسته نماید تا بدین سان به افتخار مادری جان جانان و محبوب دل ها، حضرت مهدی علیه السلام مفتخر گردد؟ آیا این اشکالی دارد؟

چرا که اصل وراثت در شخصیت و عظمت کودک نقش مهمی دارد، در غیر این صورت چه انگیزه هایی موجب می گردد که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از کشور روم و از حضرت مسیح علیه السلام در عالم رؤیا از آن دوشیزه با شخصیت و پرشکوه برای فرزندش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خواستگاری کند؟ آیا در کشور پهناور اسلامی برای فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام همسری یافت نمی شد؟

این مقدمات شگفت و تشریفات شگرف و طولانی برای چیست؟ روشن است که ابعاد شخصیت «نرجس علیه السلام» و راز و رمزهای زندگی او به صورت کاملی برای ما شناخته شده نیست، اما آنچه از این روایت طولانی، دریافت می گردد، نشانگر شکوه و عظمت شخصیت آن بانوی برجسته است.

#### دیدگاه دیگر

روایت دیگری نیز در منابع روایی ما موجود است که ترسیمگر زندگی آن بانوی باشخصیت و با اندیشه است، که این گونه روایت شده است:

شیخ صدوق رحمة الله، از محمد بن عبدالله مطهری آورده است که می گوید:

«پس از شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به محضر بانوی اندیشمند و دخت گرانمایه امام جواد علیه السلام حکیمه، شرفیاب شدم تا از امام راستین پس از حضرت عسکری علیه السلام که بر اثر بازی های سیاسی دستگاه خلافت، مردم در

مورد وجود گرانیاه او دچار اختلاف عقیده و حیرت و سرگردانی می شدند، سوال کنم.

به او گفتم: بانوی گرامی! آیا حضرت عسکری علیه السلام دارای فرزند است؟ او تبسم کرد و گفت: اگر او پسر نداشته باشد، پس امام راستین پس از آن حضرت کیست؟ در حالی که همواره خاطر نشان ساخته ام که پس از دو سبط گرانیاه پیامبر، حسن و حسین علیهما السلام هرگز امامت در دو برادر به سان آنان نخواهد بود. « (۱۳۱) »

گفتم: سرورم! از ولادت سالارم دوازدهمین امام نور و و از غیبت او برایم بگو؟

پاسخ داد: من کنیز با فضیلت و برجسته ای به نام «ترجس» داشتم که روزی فرزند برادرم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به دیدار من آمد و او را دید. به او گفتم: سالارم! اگر اجازه می دهید او را به خانه شما بفرستم تا به افتخار همسری شما مفتخر گردد؟

فرمود: نه عمّه جان! اما شخصیت و ویژگی های او مرا به تحسین واداشت. گفتم: سرورم! کدامین ویژگی او، شما را به تحسین واداشت؟ فرمود: او مادر فرزندی خواهد شد که در پیشگاه خدا عزیز و سرافراز است، بزرگمردی را به دنیا خواهد آورد که خداوند به دست او زمین را مملو از عدل و داد خواهد ساخت، همان گونه که از جور و بیداد، لبریز باشد.

گفتم: سرورم! پس او را به خانه شما می فرستم، آیا اجازه می دهید؟ فرمود: در این مورد از پدر گرانیاه ام اجازه بگیرید.

جناب حکیمه می گوید: لباس خویش را پوشیدم و به خانه حضرت امام هادی علیه السلام آمدم. پس از نثار درود بر آن وجود گرانمایه نشستم که آن حضرت سخن را آغاز کرد و فرمود: حکیمه! نرجس را به خانه پسر من، بفرست. گفتم: سالار من! من به همین دلیل به دیدار شما آمدم تا در این مورد کسب اجازه نمایم.

حضرت فرمود: خداوند دوست دارد در این پاداش پرشکوه تو را شریک و در این کار شایسته بهره ورت سازد.

این بانوی گرانقدر می افزاید: من به خانه بازگشتم و بی درنگ نرجس را آن گونه که شایسته بود، آراسته ساخته و به ازدواج حضرت عسکری علیه السلام درآوردم و در خانه خویش از آنان مهمانداری کردم. چندی آن حضرت نزد ما بود و آن گاه همراه همسرش به خانه پدرش بازگشت. <sup>(۱۳۲)</sup>

#### نگرشی بر این روایت

همان گونه که ملاحظه شد، این روایت از منشاء خانوادگی «نرجس» و سرگذشت شگفت انگیز زندگی او چیزی نمی گوید و تنها بیانگر این مطلب است که آن بانو در خانه دختر امام جواد علیه السلام بود و در همان جا هم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام او را دید و شکوه و عظمت معنوی را در قامت برافراشته و چهره پرنجابت و پیشانی بلند او خواند.

اما این روایت از چگونگی رسیدن او به شهر تاریخی سامرا و به خانه جناب حکیمه خاتون ساکت است.

برخی از اندیشمندان معاصر، در این اندیشه اند که میان دو روایت پیوند دهند، به همین جهت می گویند:

در روایت نخست، جمله ای است که حضرت امام هادی علیه السلام خطاب به حکیمه می فرماید:

﴿یا بنت رسول الله! خذیها الی منزلک... فانّها زوجة ابي محمد و امّالقائم.﴾  
دختر پیامبر! او را به خانه خود ببر و مقررات دین را به او تعلیم کن؛ چرا که همسر فرزندان حسن علیه السلام و مادر آخرین امام نور «قائم» آل محمد علیهم السلام خواهد بود.

با این بیان نرجس علیها السلام به خانه دختر امام جواد علیه السلام آمد و در آنجا بود تا امام حسن عسکری علیه السلام او را دید و بدو نگریست، چرا که همسر او بود. اما حقیقت این است که در روایت دوم واژه هایی به کار رفته است که با این تاءویل و تفسیر نمی سازد. برای نمونه:

حکیمه می گوید: ﴿کانت لی جاریة یقال لها: نرجس﴾ و این جمله دلالت بر این می کند که نرجس نه در خانه او به عنوان میهمان که خدمتگزار بوده و او از موضع سرور و سالار او سخن می گوید.

دیگر این که می گوید: ﴿ووهبتها لابی محمد﴾ این جمله نیز با جمله امام هادی علیه السلام که در روایت اول آمده است، نمی سازد که می فرماید: ﴿فانّها زوجة ابي محمد.﴾

یک پرسش:

پس از رد توجیه و تفسیر فوق، این سوال پیش می آید که چگونه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به یک دختر بیگانه نظر عمیق افکند و او را به خوبی نگریست؟

پاسخ پرسش



نخست آن که: نگاه به کنیز دیگری با رضایت مالک او جایز است و امام  
عسکری علیه السلام هرگز به نامحرم و بدون مجوز شرعی نمی نگردد، چرا که او  
معصوم است و عصمت، مانع اشتباه و لغزش و خطاست تا چه رسد به گناه.  
دوم آن که: راوی روایت دوم مجهول است و خود روایت نخست بهتر و  
مناسب تر است. <sup>(۱۳۳)</sup>

## بخش پنجم: کراماتی از آستانه سامرا

کرامتی چند از آستانه سامرا

ظهور کرامت از ضریح مطهر عسکرین علیهم السلام

جوان تبریزی در حرم عسکرین علیهم السلام

حاج جواد صباغ و معجزه عسکرین علیهم السلام

اعجازی دیگر

...و

## کرامتی چند از آستانه سامرا

همان گونه که پیشتر هم اشاره شد زندگی ائمه معصومین علیهم السلام از کرامات و معجزات لبریز بود، مزار آن بزرگواران نیز پس از شهادتشان شاهد کرامات و کارهای شگفت انگیز بوده در این بخش به مواردی از این شگفتی ها اشاره می نماییم.

### ظهور کرامت از ضریح مطهر عسکرین علیهم السلام

محدث نوری رحمة الله در کتاب «دارالسلام» از اورع عصر خود، ملا زین العابدین سلماسی قدس سره - که از اجله تلامذه سید جلیل بحر العلوم طیب الله رمسه بود - این گونه نقل می کند:

اوقاتی که سور سامرا را بنا می نمودند، در حرم عسکرین علیهم السلام بعد از نماز ظهر مشغول تعقیب بودم. حرم خلوت بود و احدی غیر از من نبود. ناگاه مردی زائر ترک وارد روضه مطهره گردید. بعد از زیارت، ضریح مطهر را گرفته به شدت حرکت می داد و به زبان ترکی عرض می کرد: یابن رسول الله! هزینه سفر من گم شده و می دانید فقط همین بود. از شما می خواهم.

او ضریح مبارک را چنان حرکت می داد که نزدیک بود شبکه ها از هم جدا گردد و کلمات جسورانه - مانند کسی که با مثل خود مکالمه می کند - می گفت. تا آن که گفت: پنبه از گوش خود بردارید تا من کیسه هزینه ام را نگیرم دست بر نمی دارم.

او متوجه نبود که من زبان ترکی را می دانم. وقتی این گونه سوء ادب را از او مشاهده کردم، به نزد او رفتم و به زبان ملایمت او را موعظه و نصیحت کردم که این نوع گفتار و کردار شایسته مقام اطهار علیهم السلام نیست. رعایت ادب نما!

آن مرد متغیرانه گفت: به تو چه که میان من و امام من داخل می شوی؟! برو مشغول کار خود باش و من به امام و به حق او بر رعیت از تو داناترم و از آنها جدا نمی شوم تا مراد مرا بدهند.

پس من در زاویه بالای سر مبارک ایستادم. آن مرد زائر همان کلمات را تکرار می کرد و در اطراف ضریح مقدس طواف می نمود و من متفکر در امر او بودم که چگونه خواهد بود.

ناگاه صدایی بلند شد و کیسه ای از بالای سر ضریح مطهر در کنار او به زمین افتاد. آن مرد در پایین پای مبارک بود. چون آن صدا را شنید به بالای سر مبارک آمد و کیسه خود را دید، خوشحال شده و آن کیسه را برداشت و رو به من کرد و گفت: دیدی که چگونه از امام گرفتم با حرف هایی که خوشت نمی آمد و به طبع ناگوار بود.

گفتم: کیسه ات را کجا گم کرده بودی؟

گفت: بین مسیب و کربلا، ولی من در این جا ملتفت شدم!

من از یقین و اخلاص او تعجب نمودم و خدا را به آنچه از آیات حجج خود صلوات الله علیهم اجمعین نمایان کرد شکر نمودم.

### حاج جواد صباغ و معجزه عسکریین علیهم السلام

حاج جواد صباغ که از تجار معتبر و ثقه و معتمد بود، در سامرا سرکار تعمیر روضه متبرکه عسکریین علیهم السلام در سرداب مقدس بود. از جانب جعفرقلی خان خوئی در سنه ۱۲۱۰ - که حقیر به عزم زیارت بیت الله الحرام به آن حدود مشرف شده بودم به زیارت سامرا رفتم - او در آنجا بود. وی حکایت کرد که سید علی نامی بود که سابق بر این از جانب وزیر بغداد حاکم سامرا بود. حقیر او را در سنه ۱۲۰۵ که مشرف شده بودم دیدم، وی گفت: از زوار عجم وجهی که برای هر نفری یک ریال بود می گرفت و ایشان را رخصت زیارت و دخول در روضه می داد و برای امتیاز وجه دادگان و ندادگان مهوری داشت که بر ساق پای افراد می زد که برای دفعات دیگر که داخل روضه می شوند، نشانه باشد.

روزی بر در صحنه مقدس نشسته بود؛ سه نفر ملازم او هم همراهش بودند و چوب بلندی در پیش خود نهاده و قافله زوار از عجم که وارد می شد، پای هر یک از زوار را مهر می کرد و وجه را می گرفت و رخصت دخول می داد.

جوانی از اخیار عجم آمد و عیال او نیز همراه او بود. وی از جمله اهل شرف و ناموس و حیا و جمال بود. آن جوان دو ریال داد. سید علی ساق پای آن جوان را مهر کرد و گفت: آن زن نیز بیاید تا ساق پای او را مهر کنم.

جوان گفت: این زن هر دفعه یک ریال می دهد و می گذرد. دیگر مهر را لازم نیست.

سید علی گفت: ای رافضی بی دین! عصبیت و غیرت می کنی که ساق پای زن تو را ببینم؟

جوان گفت: اگر در میان این جمعیت مردم غیرت کنم، کار غلطی نکرده ام.  
سید علی گفت: ممکن نیست، تا ساق پای او را مهر نکنم اذن دخول نمی  
دهم.

آن جوان دست زن را گرفت و گفت: اگر زیارت است همین قدر هم کافی  
است. وقتی خواست مراجعت کند، سید علی شقی گفت: ای رافضی! گفته من بر  
تو گران آمد.

وقتی زن می خواست برود، سر چوبی بر شکم او زد. زن بر زمین افتاد و  
لباس او کنار رفت و بدن او نمایان شد.

آن جوان دست زن را گرفت و بلند کرد و رو به روضه مقدسه عرض کرد:  
اگر شما بیسندید بر من نیز گوارا است.  
آن گاه به منزل خود مراجعت نمود.

حاج جواد گوید: من در خانه بودم. سه - یا چهار - ساعت بعد کسی به نزد  
من آمد و گفت: که مادر سید علی تو را می خواهد.

من روانه شدم، دو سه نفر دیگر هم آمدند. من زود خود را به خانه او  
رساندم.

دیدم سید علی مثل مار زخم خورده بر زمین می غلتد و از درد دل داد می  
زند و خانواده اش دور او جمع شده اند، وقتی مرا دیدند، مادر، زن و دخترانش  
گریه کنان بر پای من افتادند، که برو آن جوان را راضی کن.

سید علی داد می زد: خدا! غلط کردم و بد کردم.

من پیش آن جوان رفتم و خواهش دعا کردم که از جرم سید علی بگذرد.

گفت: من از او گذشتم، اما کو آن دل شکسته و آن حالت من؟!!

من برگشتم، مغرب بود، برای نماز مغرب و عشاء به روضه عسکریین علیه السلام آمدم.

دیدم مادر، زن، دختران و خواهران سید علی سرهای خود را برهنه کرده و گیسوهای خود را بر ضریح مقدس بسته و دخیل آن بزرگوار شده اند فریاد سید علی از خانه او به روضه می رسید. بستگان او به خانه رفتند ولی آن شقی مرده بود.

او را غسل دادند و چون کلیدهای روضه و رواق به جهت مصالح تعمیر و آلات آن در دست من بود، از من خواهش کردند که تابوت او را در رواق گذارده، چون صبح شود در آنجا دفن نمایند.

من اجازه دادم و جنازه را در آن جا گذاردند و من اطراف رواق را چنان که متعارف است، ملاحظه کردم که مبادا کسی پنهان شده باشد و چیزی از روضه مفقود شود آنگاه درب را قفل کرده و کلیدها را برداشتم و رفتم.

سحرگاهان، آمدم و به خدمه گفتم: شمع ها را افروخته، در رواق را گشودند، ناگاه سگ سیاهی را دیدم که از رواق بیرون دوید و رفت. من خشمناک شدم. به یکی از خدّام گفتم: چرا اول شب رواق را به خوبی نگشته اید؟

گفتند: ما دقت کردیم، هیچ چیزی در رواق نبود. وقتی روز شد خانواده سید علی آمدند تا جنازه او را برداشته و دفنش کنند، دیدند کفن خالی در تابوت است و هیچ چیز دیگری در آنجا نیست. <sup>(۱۳۴)</sup>

#### جوان تبریزی در حرم عسکریین علیه السلام

شیخ جلیل، شیخ محمد نجفی قدس سرّه - که از مشایخ اجازه این حقیر است - در سفری که به جهت زیارت عسکریین علیه السلام و سرداب مقدس به سامرا مشرف شدیم با جناب ایشان همسفر بودیم. روزی این گونه حکایت کرد:

من در سامراً آشنایی از اهل آنجا داشتم که هرگاه به زیارت می آمدم به خانه او می رفتم. روزی به سامراً آمدم آن شخص را رنجور، نحیف و مریض دیدم که مشرف به مرگ بود. از سبب بیماری او پرسیدم.

گفت: چندی قبل قافله ای از تبریز برای زیارت به اینجا مشرف شدند. من چنان که عادت خدام این قباب و اهل سامراً است به طرف قافله رفتم که برای خود مشتری گرفته و آنها را در زیارت یاری کرده و سودی ببرم. در میان قافله جوانی را دیدم در زی صلاح و نیکان در نهایت خضوع و خشوع روانه روضه متبرکه شد. با خود گفتم: از این جوان می توان بسیار پول گرفت.

در پی او رفتم. داخل صحن مقدس عسکرین علیهم السلام شد و در رواق ایستاد، کتابی در دست داشت و مشغول خواندن دعای اذن دخول شد و در نهایت خضوع و فروتنی، اشک از دو چشم او جاری بود. به نزد او رفتم گوشه ردای او را گرفتم. گفتم: می خواهم به جهت تو زیارتنامه بخوانم. او دست به کیسه کرد و یک دانه اشرفی به کف من گذارد و اشاره کرد که برو و با من کاری نداشته باش.

من که چند روزی زیارتنامه می خواندم به یک دهم آن شاکر بودم؛ آن را گرفته قدری راه رفتم. طمع مرا بر آن داشت که باز از او پول بگیرم. برگشتم دیدم در نهایت خضوع و فروتنی و گریه مشغول دعای اذن دخول است. باز مزاحم او شده، گفتم: باید من برای زیارت بخوانم.

این دفعه نیم اشرفی به من داد و اشاره کرد که با من کاری نداشته باش. برو. من رفتم و با خود گفتم: شکار خوبی به دست آمده است. باز مراجعت کردم. در عین خضوع و خشوع بود، به او گفتم: کتاب را بگذار. باید من به جهت تو زیارتنامه بخوانم و ردای او را کشیدم. این دفعه نیز یکصد ریال به من داد و مشغول دعا شد.

من رفتم. باز طمع مرا بر آن داشت که مراجعت کنم. این دفعه کتاب را در بغل گذارده و حضور قلب او تمام شد. بیرون آمد و من از کرده خود پشیمان شدم و به نزد او رفتم و گفتم: برگرد و هرگونه که می خواهی زیارت کن من با تو کاری ندارم.

با گریه گفت: مرا حال زیارتی نماند و رفت.

من خود را بسیار ملامت کرده و مراجعت نمودم. وقتی از در خانه داخل حیاط شدم، دیدم سه نفر بر لب بام خانه من رو به روی در خانه رو به من ایستاده اند آن که در میان بود، جوانتر بود و کمانی در دست داشت. تیر در کمان نهاد و گفت: چرا زائر ما را از ما بازداشتی و کمان را کشیدی. ناگاه سینه من سوخت و آن سه نفر غائب شدند و سوزش سینه من به تدریج زیاد شد.

بعد از دو روز مجروح شد و به تدریج جراحی آن پهن شد. اکنون سینه مرا گرفته است. او سینه خود را گشود، دیدم تمام سینه پوسیده بود و سه روز نگذشت که آن شخص مرد. (۱۳۵)

### اعجازی دیگر

در این جا مناسب است با توجه به غربت حرم کاظمین علیهم السلام معجزه ای از امام کاظم و امام جواد علیهم السلام بیان کنیم:  
در خزائن نراقی رحمة الله این گونه آمده است:



در سال ۱۲۱۰ هجری به عزم زیارت بیت الله الحرام وارد بغداد شدم. چند روزی در بقعه متبرکه کاظمین علیه السلام به جهت اجتماع کاروان توقف کردم. شب جمعه ای با جمعی از ابناء و همسفران در روزه متبرکه امامین هم‌امین بودم. بعد از آن که از تعقیب نماز عشاء فارغ شدم و ازدحام مردم کم شد، برخاستم و به بالای سر مبارک آمدم که دعای کمیل را در آن جا با حضور قلب کامل تلاوت نمایم.

آواز جمعی از زنان و مردان عرب را بر در روزه مقدسه شنیدم به نحوی که مانع حضور قلب شد و صدا بسیار بلند شد. به یکی از رفقا گفتم: سوء ادب اعراب را ببینید که در چنین موضعی، در چنین وقتی، چنین صدا را بلند می کنند؟!

چون صدای ایشان طول کشید، من با یکی از رفقا برخاستم که به پایین پای مقدس آمدم تا ببینم علت غوغا چیست؟

دیدم شیخ محمد کلیددار بر در روزه مقدسه ایستاده و چند زن عرب داخل روزه مقدسه شدند و یکی از آنها گریبان سه زن دیگر را گرفته و می گوید: کیسه پول مرا یکی از شما دزدیده اید و ایشان منکر بودند.

آن زن گفت: در همین موضع متبرک قفل ضریح را گرفته، قسم به این دو بزرگوار یاد کنید تا من از شما مطمئن شوم و گریبان شما را رها کنم.

من و رفقا ایستادیم که ببینیم کار ایشان به کجا می رسد. یکی از زنان در نهایت اطمینان قدم پیش نهاده و قفل را گرفته و گفت:

﴿يا ابا الجوادین! اعنت تعلم انی بریئة﴾

ای پدر دو جواد! تو می دانی که من از این تهمت بری هستم.

آن زن صاحب پول گفت: برو که من از تو مطمئن شدم.

آن دیگری قدم پیش گذارده همان گونه تکلم کرد و رفت.

زن سومی آمد و قفل را گرفته، همین که گفت: ﴿يا اءباالجوادين! اعنت تعلم انى بريئة﴾ دیدم از زمین به نحوی بلند شد که گویا از سر ضریح مقدس گذشته و بر زمین خورد و یک دفعه رنگ او مانند خون بسته و چشم های او نیز چنین شد و زبان او بالا آمد.

شیخ محمد صدا به تکبیر بلند کرد و سایر اهل روضه نیز تکبیر گفتند. شیخ محمد دستور داد که آن زن را کشیده و در یکی از صفه رواق مقدس گذاردند. ما نیز ماندیم که ببینیم امر به کجا منتهی می شود. آن زن همچنان بی هوش بود. تا نزدیکی های سحر این قدر به هوش آمد که با اشاره فهمانید که کیسه پول را آن کجا گذارده ام. بیاورید و بدهید.

خانواده او چند گوسفند به جهت کفاره عمل او ذبح کرده، تصدق کردند که آن زن خلاص شود و تا صبح در همان حال بود که در همان روز وفات یافت.

(۱۳۶)

### فوز دیدار

آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی رحمه الله از معدود افرادی است که به حضور امام عصر علیه السلام مشرف شده و در این مورد حکایات متعددی وجود دارد که در بعضی از کتاب های مربوط به این موضوع برخی از آنها را از قول معظم له نقل کرده اند. این حکایات به شرح زیر است:

حکایت یکم:

ایشان نقل کرد:

زمان تحصیل علوم دینی و فقه اهل بیت علیهم السلام فوق العاده مشتاق دیدار جمال دل آرای حضرت بقیة الله الاءعظم علیه السلام شدم و عهد نمودم که چهل شب هر چهارشنبه پیاده به مسجد سهله مشرف شده در آنجا بیتوته نمایم.

به این قصد که به فوز دیدار امام عصر علیه السلام نایل شوم، بر این عمل مداومت داشتم تا شب چهارشنبه سی و ششم - یا سی و پنجم - که آن شب اتفاقاً قدری دیرتر از شب های پیشین حرکت نمودم، هوا بارندگی بود در نزدیکی مسجد شریف سهله خندقی وجود داشت. هنگامی که قدم به آن خندق گذاردم، تاریکی همه جا را فراگرفته بود، در آن حال وحشت و خوف از دزدان - که در آن زمان زیاد بودند - مرا فراگرفت. ناگاه از پشت سر صدای راه رفتن کسی به گوشم رسید، وحشت من افزون شد، برگشتم و نگاه کردم سید عربی را با لباس اهل بادیه دیدم.

(تعجب است که در آن تاریکی چگونه سید بودن او را تشخیص دادم، اما در آن زمان به فکر نیفتادم و غافل بودم).

او پیش آمد و با زبان فصیح فرمود: ای سید! سلام علیکم. وحشت من زایل شد و آرامش پیدا کردم و با آن سید عرب شروع به صحبت کردم و به راه رفتن ادامه دادیم.

آن سید پرسید: کجا می روید؟

عرض کردم: به مسجد سهله و به قصد تشرّف به زیارت مولا و امام زمان حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام.

پس از چند قدم که رفتیم به مسجد زید بن صوحان رسیدیم. آن مرد عرب گفت: خوب است وارد مسجد شویم و نماز تحیّت را به جا آوریم.

وارد مسجد شدیم و هر کدام دو رکعت نماز را به جا آورده و دعای پس از نماز را خواندیم. آن شخص عرب آن دعا را از حفظ می خواند. در آن هنگام گویی تمام اجزا و ارکان مسجد با وی آن دعا را می خواندند. انقلابی عجیب در خود مشاهده کردم که از توصیف آن عاجزم.

پس از اتمام دعا آن مرد عرب به سوی من نگاه کرد و گفت: یا سید! آیا گرسنه ای؟ خوب است شامی خورده و پس از آن به مسجد سهله برویم.

سفره غذایی را از زیر عبای خود بیرون آورد، در میان آن سفره سه قرص نان و دو - سه دانه خیار بسیار سبز بود که گویی تازه از بستان چیده بودند و حال آن که آن زمان چله زمستان بود. من با مشاهده همه این حالات باز هم انتقال پیدا نکردم که آن شخص عرب کیست؟

پس از صرف شام به مسجد سهله رفتیم و آن سید عرب تمامی اعمال مسجد سهله را به جا آورد و من هم از او پیروی کردم.

هنگامی که فریضه مغرب و عشا را به جای آوردم من هم به او اقتدا کردم بدون این که از خود بیرسم که این شخص عرب کیست؟

سپس آن سید عرب به من گفت: آیا شما نیز پس از اعمال مسجد سهله به مسجد کوفه می روید، یا در مسجد سهله می مانید؟

گفتم: می مانم.

پس از آن با سید عرب در وسط مسجد بر روی سگوی مقام حضرت امام صادق علیه السلام نشستیم و من به آن سید عرب عرض کردم: آیا میل چای یا قهوه یا دخانیات دارید تا حاضر کنم؟

آن سید گفت: این امور فضول معاش است و ما از آنها اجتناب می کنیم.

این کلمه در من تاءثیر بسیار گذاشت که تاکنون هم هر وقت یک استکان چای صرف می نمایم، فرمایش آن سید عرب در نظرم می آید و اعضای من مرتعش می شود. به هر حال مجلس ما دو - سه ساعت به طول انجامید و در خلال آن مطالبی مطرح شد که اختصاراً به این شرح است: آن سید مطالبی در چگونگی استخاره کردن ارائه کرد و به خواندن برخی سوره ها پس از نمازهای

واجب یومیه تاکید نمود و خواندن دو رکعت نماز بین نمازهای مغرب و عشا و مطالبی دیگر.

پس از آن صحبت ها من برای رفع حاجتی از جای برخاستم و به سمت در مسجد حرکت کردم که سر حوض بروم در وسط راه به ذهن من خجلان نمود که این شب چه شبی است؟ و این سید عرب صاحب فضایل کیست؟ شاید همان مطلوب و گمشده من است. به مجرد خطور این مطلب به ذهنم به داخل ساختمان برگشتم و متوجه شدم که از آن سید عرب اثری نیست و اصلاً کسی در مسجد حضور ندارد و حال آن که من هنوز از مسجد بیرون نرفته بودم.

به این ترتیب من به مراد خود رسیده بودم در حالی که او را نشناخته بودم. از این رو دیوانه وار اطراف مسجد تا صبح قدم زدم، نظیر عاشقی دلسوخته که معشوق خود را گم نموده است. (۱۳۷)

### اقامت در سامرا

#### حکایت دوّم:

معظم له نقل کرده اند که:

وقتی در سامرا اقامت داشتم شبی برای زیارت حضرت سید محمد عَلَيْهِ السَّلَام از سامرا بیرون رفتم و راه را گم نمودم. پس از یأس از زندگی خود به واسطه تشنگی فوق العاده و گرسنگی و وزیدن باد سموم در قلب الاسد بی هوش شده روی خاک های گرم افتادم.

ولی دفعتاً چشم باز کردم و سر خود را بر روی زانوی شخصی دیدم. آن شخص کوزه آبی به لب من رسانید که تاکنون نظیر آن آب را در گوارایی و

شیرینی نیاشامیده بودم. پس از خوردن آب سفره نان را باز نمود. دو - سه  
قرص نان ارزن در آن بود.

پس از صرف غذا آن مرد عرب به من فرمود: نهری جاری در این جا وجود  
دارد خود را در آن شست و شو بده.

من گفتم: در این جا نهری نیست وگرنه من اینقدر تشنه نمی شدم که مشرف  
به هلاکت باشم.

آن مرد عرب فرمود: این آب است که در اینجا جاری است.  
من به مجرد صادر شدن این کلمه از آن شخص عرب دیدم در آن جا نهر با  
صفایی است و تعجب کردم که نهر آب در کنار من بوده و من از تشنگی و  
عطش بسیار نزدیک به هلاک شدن بودم!

آن مرد عرب سپس از من پرسید: قصد کجا داری؟

گفتم: حرم مطهر سید محمد علیه السلام.

آن شخص عرب فرمود: این هم حرم سید محمد است.  
من مشاهده کردم و دیدم نزدیک بقعه سید محمد علیه السلام هستم و حال آن که  
محلی را که در آن جا راه را گم کرده بودم قادسیه بود و مسافت فراوانی از آنجا  
تا مرقد سید محمد علیه السلام وجود داشت.

در فاصله مصاحبت با آن مرد عرب از وی استفاده فراوان بردم و مطالب  
چندی برایم توضیح داد. از سفارشها و توصیه های وی:

- تاکید بر تلاوت قرآن مجید.

- انکار تحریف قرآن.

- نیکی به والدین.

- رفتن به زیارت بقاع متبرکه و امامزادگان.

- احترام به ذریه علوی.

- خواندن نماز شب.

- ذکر تسبیح حضرت زهرا علیها السلام.

- تاکید در زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود.

در این هنگام از فکرم خطور کرد که نکند این شخص محترم امام زمان علیه السلام باشد.

با بروز این فکر در ذهنم ناگاه آن شخص عرب از نظرم ناپدید گردید و چقدر متأسف شدم که یار در کنارم بوده است و گمشده را یافته بودم اما او را نشناختم.

*صدا و لحن نیکو*

حکایت سوم:

معظم له فرمودند:

بار دیگر در همان زمان اقامت در سامرا چندی در سرداب مقدس شب ها بیتوته می کردم. شب های زمستان بود. در اواخر یکی از آن شب ها که در سرداب مقدس بودم، ناگاه صدای پایی شنیدم. با آن که در سرداب بسته بود، فوق العاده وحشت نمودم که شاید یکی از مخالفان شیعه و از دشمنان اهل بیت علیهم السلام باشد. شمعی که با خود داشتم خاموش شده بود، اما صدا و لحن نیکویی به گوشم رسید که فرمود:

سلام علیکم و نام مرا به زبان آورد.

من جواب دادم و عرض کردم: شما کی هستید؟

فرمود یکی از بنی اعمام شما.

عرض کردم: در سرداب بسته بود شما از کجا وارد شدید؟

سید فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾.

من عرض کردم: اهل کجا هستید؟

فرمود: اهل حجازم.

سید حجازی فرمود: چرا در این وقت به این جا آمده اید؟

عرض کردم: حوائجی دارم و به جهت آنها متوسل شده ام.

فرمود: جز یک حاجت بقیّه حوائج شما برآورده خواهد شد.

سپس آن سید حجازی سفارش هایی را کردند، از جمله تاکید بر اقامه نماز جماعت، مطالعه فقه حدیث، تفسیر، صلّه رحم، رعایت حقوق استادان و معلمان و تاکید در مطالعه و حفظ «نهج البلاغه» و ادعیه «صحیفه سجادیه».

من از سید حجازی خواستم که برای من به درگاه الهی دعا کند.

آن بزرگوار دست ها را به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:

الهی بحق النبی و آله این سید را موفق به خدمت شرع بفرما، حلاوت مناجات با خود را به او بچشان، حب او را در قلوب مردم جای ده و او را از شرّ و کید شیاطین، مخصوصاً حسد مصون فرما.

در طی این صحبت آن سید حجازی قدری تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را که با هیچ چیز مخلوط نبود و به اندازه چند مثقال بود، به من داد که مختصری از آن تربت هنوز در نزد من است و یک انگشتر عقیق هم به من داد که هنوز هم آن را دارم و آثار فراوانی از آن دیده ام.

پس از آن زمان ناگاه فهمیدم که آن سید حجازی ناپدید شد و من آن زمان فهمیدم که آن سید حجازی امام زمان علیه السلام بوده است و متأسفانه در وقت حضور وی ندانستم.



## ملاحظه غربت

### حکایت چهارم:

آیت الله ابن العلم دزفولی در کتاب «منتخبات» خود، داستان دیگری از تشرّف معظم له، به زیارت ولی الله اعظم امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - نقل کرده است، ولی نامی از معظم له نبرده، بلکه نوشته است: یکی از زعما و بزرگان در سال ۱۳۵۸ قمری داستان تشرّف خود را برایم چنین املا کرد که:

زمان اقامتم در سامرا در ثلث آخر شب جمعه ای برای بعضی از حوائج قبیله بدون اطلاع رفقا از مدرسه بیرون رفتم و به سوی سرداب مقدس شتافتم و مشغول توسل به وجود مبارک صاحب الامر علیه السلام شدم. شمعی که همراه داشتم روشن کردم و شروع به خواندن زیارت ناحیه مقدسه نمودم، به مجرد روشن شدن شمع شخصی از اهل سنت که احساس نموده بود، کسی در سرداب مقدس است به طمع مال و از روی عداوت مذهبی وارد سرداب گردید و در حالی که - چاقو یا خنجری - در دست داشت به من حمله کرد.

و من گویی ملهم شدم به این که شمع را خاموش نمایم و چنین کردم و هراسان از هول جان به اطراف می دویدم و آن شخصی سنی نیز مرا تعقیب می کرد تا این که در آن تاریکی عبای مرا گرفته و من در آن حال اضطرار حقیقی، متوجه ولی عصر علیه السلام شده و بی اختیار عرض کردم: یا صاحب الزمان!

ناگهان شخص دیگری در سرداب پیدا شد و صیحه ای بر آن شخص سنی زد که در همان حال افتاد و من نیز از شدت ترس حالت غشوه و ضعف پیدا کردم. پس از اندکی به هوش آمدم و دیدم که سرم در دامن کسی است و با کمال ملاحظت مشغول به هوش آوردن من است.

چشمانم را باز کردم و دیدم که شمع روشن است و آن شخص که سر مرا به دامن گرفته در زیّ اعراب بادیه اطراف شهر نجف است.

آن شخص چند دانه خرما به من مرحمت کرد که هسته نداشتند، در آن حال متوجه این مطلب نبودم، ولی پس از خوردن آنها و ناپدید شدن آن شخص متوجه شدم که دانه های خرما بدون هسته بودند.

آن شخص فرمودند: خوب نیست در چنین موارد خوف، تنها به این جا بیایی.

سپس اضافه کردند که این چند نفر شیعه که در سر من راءى هستند، ملاحظه غربت عسکریین علیهم السلام نمی نمایند و اقلا در شبانه روز، هر کدام از آنها دو مرتبه به حرم عسکریین علیهم السلام مشرف نمی شوند!

بعد طی مکالماتی که بین من و آن شخص رد و بدل شد، ایشان اظهار غربت اسلام و این که باید آن را یاری کرد، نمود و مطالب دیگر نیز بیان فرمود که از آن جمله آرزوی ایشان مبنی بر پیدا کردن کتاب شریف «ریاض العلماء» میرزا عبدالله افندی بود و اتفاقاً از این کتاب تمجید فراوانی نمود.

به مجرد این که از خیال من گذشت که شخص عرب بدوی را چه مناسبت است با این سخنان و با این کتاب، که در آن حال آن شخص ناپدید شد و من که تازه متوجه شده بودم چه سعادتى نصیبم شده بود و قدر آن را ندانستم، واله و حیران به تفحص پرداختم، ولی اثری از آن شخص عرب نیافتم.

از کثرت تأثر و شدت تاءلم مفارقت آن وجود مبارک مات و مبهوت از سرداب بیرون آمدم در حالی که آن شخص سنّی همان طور مدهوش افتاده بود و من به سوی حرم عسکریین علیهم السلام شتافتم.

ابن العلم دزفولی در کتابی دیگر که زندگی نامه آیت الله العظمی مرعشی نجفی را تا سن ۲۴ سالگی ایشان با املائی خود معظم له تقریر کرده، عین این داستان را درباره خود معظم له آورده است. (۱۳۸)

### شب وصال

بعد از ظهر یک روز سه شنبه سرد زمستانی بود و من وسایل مربوط به رو به راه کردن چای و قهوه و قلیان در بقچه ای گذاشته و آماده رفتن بودم. رفتن به مسجد سهله و شوق دیدار مولایم آقا امام زمان علیه السلام. عهد کرده بودم که تا چهل شب چهارشنبه پیایی به مسجد سهله بروم و به عبادت و راز و نیاز پردازم تا بلکه توفیق ملاقات امام زمان را پیدا کنم. آخر ممکن نیست که چهل شب چهارشنبه بگذرد و امام زمان علیه السلام مسجد سهله نیاید. تا به حال، سی و چهار - پنج هفته پشت سر هم به مسجد سهله رفته و شب را تا به صبح در آن جا مانده بودم. دیگر چیزی نمانده بود که چهل شب، تکمیل شود. اما مگر آسمان می گذاشت؟! اخم هایش را کرده بود توی هم و می نالید و اشک می ریخت. ابرهای سیاهی که آن روز میهمان آسمان نجف و کوفه بودند همه جا را تاریک و خیس کرده بودند و قصد رفتن هم نداشتند.

من هم بقچه در بغل، کنار پنجره حجره ایستاده و چشم به آسمان دوخته بودم که کی باران بند می آید. دلم مثل سیر و سرکه می جوشید. می ترسیدم نتوانم اول اذان مغرب، خودم را به مسجد سهله برسانم. از طرفی به صلاح نبود که در تاریکی شب توی بیابان باشم، آن هم تک و تنها! آخر داستانهای زیادی درباره دزدها و راهزن هایی که در آن مسیر در تاریکی شب به رهگذران تنها حمله کرده اند و چه بلاها که به سرشان نیاورده اند شنیده بودم.

توی همین افکار بودم که با برقی که از آسمان جهید و صدای سهمگین  
رعدی که چند ثانیه پس از آن غرید به خود آمدم:

- دیگر خیلی دارد دیر می شود. هر طوری شده باید بروم.

این حرف ها را به خود گفتم و به راه افتادم. ابرها هم که دیدند نمی توانند  
جلوی رفتن مرا بگیرند، از رو رفتند و بساط گریه و زاری شان را جمع کردند.  
هوای تمیز و لطیفی بود، اما راه رفتن بر روی آن زمین پر از گل و شل، چندان  
آسان نبود، بخصوص با آن نعلین ها پر از وصله و پینه و درب و داغان!.

به نزدیکی مسجد سهله که رسیدم، دیگر هوا کاملاً تاریک شده بود. هزارچور  
فکر و خیال به سوی ذهنم هجوم آورد. وقتی به یاد دزدها و راهزن ها افتادم  
حسابی هول برم داشت. به خندقی که در نزدیکی مسجد سهله بود رسیدم. آب  
زیادی توی آن جمع شده بود.

دامن عبا و قبایم را جمع کردم و «بسم الله» گویان پا در درون خندق  
گذاشتم. اما در یک آن، سر جایم میخکوب شدم. گوش هایم را تیز کردم.  
صدای پای کسی را که در درون گل ها قدم برمی داشت از پشت سر شنیدم. دلم  
هری ریخت پایین و عرق سردی روی پشتم حس کردم که داشت به سمت  
پایین می شرید. ضربان قلبم شدت گرفت و صدای تاپ و توپ آن را در آن  
سکوت سنگین وحشت زا، به خوبی می شنیدم. با هزار ترس و لرز برگشتم و به  
پشت سرم نگاه کردم. شیخ مرد سید عربی را دیدم که داشت به من نزدیک می  
شد. نمی دانم در آن تاریکی، از کجا فهمیدم که سید است؟! پیش از آن که من  
چیزی بگویم، او با صدای رسا و زبان عربی فصیح گفت:

- ای سید! سلام علیکم.

خیالم راحت شد. نفس عمیقی کشیدم و جواب سلامش را دادم. اضطراب و نگرانی، سرزمین وجودم را تخلیه کرد و جای خود را به آرامش و سکون داد.

به من که رسید پرسید:

- به کجا می روی سید؟

- به مسجد سهله.

- به مسجد سهله؟! آن هم در این شب سرد و بارانی و تاریک؟! نمی شد می

گذاشتی برای وقتی دیگر.

- نه، نمی شد. یعنی برنامه ام به هم می خورد. حیف می شد.

- چه چیزی حیف می شد؟

- عهد کرده ام چهل شب چهارشنبه بیایی در مسجد سهله بیتوته کنم تا ان

شاء الله آقا امام زمان عجلایه را ملاقات نمایم. تا امروز، سی و چهار - پنج شب

چهارشنبه موفق شده ام به مسجد سهله بروم. حالا که تا اینجا رسانیده ام، حیف

می شد به خاطر باران یا تاریکی هوا، برنامه ام را ناتمام می گذاشتم...

دیگر رسیده بودیم به مسجد زید بن صوحان. رفتیم توی مسجد و هر کدام

دو رکعت نماز تحیت مسجد خواندم. بعد از نماز، سید عرب شروع کرد به

خواندن دعایی مخصوص، آن هم از حفظ! دیدم در و دیوار مسجد با او هم آوا

شده اند و دعاهایی را که او می خواند زمزمه می کنند. با این که فقط ما دو نفر

داخل مسجد بودیم، ولی می پنداشتی که هزار نفر دارند با هم دعا می خوانند.

دعایی از سر سوز!

عجیب تحت تاءثیر آن دعا و فضا قرار گرفته بودم. هرگز چنین چیزی ندیده

بودم و از هیچ مجلس دعایی چنین لذتی نبرده بودم.

دعا که تمام شد، احساس کردم خیلی گرسنه ام. هنوز در این مورد کلمه ای بر زبان نیاورده بودم که سید عرب سفره ای از زیر عبایش بیرون آورد و در حالی که آن را پیش رویمان می گستراند گفت:

- سید! تو گرسنه ای. خوب است شام بخوریم و بعد از آن عازم مسجد سهله بشویم.

سه قرص نان و دو - سه تا خیار بسیار سبز و تازه در سفره بود. پوست خیارها انگار که چرب باشد برق می زد و بوی آن انسان را به هوس می انداخت. عجیب است که اصلاً به ذهنم خطور نکرد که این سید عرب این خیارهای به این سبزی و تازه ای را که در این چله زمستان از کجا آورده است؟!

شام ساده اما بی نظیری بود. سید عرب، سفره را جمع کرد، گفت:  
- پاشو به مسجد سهله برویم. نماز مغرب و عشا را در آن جا خواهیم خواند.

وقتی وارد مسجد سهله شدیم، ابتدا دو رکعت نماز تحیت مسجد را خواندیم. با این که آن روزها دچار حالتی شده بودم که در عدالت هر کسی - حتی کسانی که سال ها آنها را می شناختم و هیچ خلاف شرع و عرفی از آنها ندیده بودم - شک می کردم و نمی توانستم در نماز جماعت به آنها اقتدا کنم، اما همین که سید عرب به نماز مغرب و عشاء، قامت بست بی اختیار و با طیب خاطر به او اقتدا کردم. هر کاری که سید انجام می داد، من هم انجام می دادم. نافله مغرب و عشا و دعای مخصوص را سید خواند، همچنین نمازهای دو رکعتی وارده در مقامات مختلف از قبیل مقام امام سجاد زین العابدین علیه السلام، مقام امام صادق علیه السلام و مقام حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را. وقتی او نماز می خواند.

به وضوح حس می کردم که همه اجزا و ارکان مسجد هم دارند هماهنگ با او نماز می خوانند و ذکر می گویند. این دومین باری بود که من در یک شب، چنین چیزی را تجربه می کردم:

- سید برنامه ات چیست؟ آیا بعد از اعمال مسجد سهله به مسجد کوفه می روی یا همان جا می مانی؟

این سئوالی بود که سید عرب، بعد از اتمام اعمال مسجد سهله از من پرسید. من هم جواب دادم:

- همین جا می مانم. می ترسم همان وقتی که من به مسجد کوفه می روم، آقا تشریف بیاورند به اینجا و من بعد از این همه زحمت، از فوز دیدار روی مبارکش محروم بمانم.

وقتی در وسط مسجد، در مقام امام صادق علیه السلام نشستیم، پرسیدم:

- آیا چای یا قهوه یا قلیان میل دارید تا برایتان آماده کنم؟

پاسخی داد که تا اعماق وجودم نفوذ کرد و تنم را لرزاند. الان هم که دهها سال از آن زمان می گذرد، هر وقت می خواهم یک استکان چای بنوشم به یاد آن جمله می افتم و تمام بدنم شروع می کند به لرزیدن! او گفت:

- اینها از امور غیرضروری زندگی است و ما از آن اجتناب می کنیم.

نسیم ملایم و روح افزایی وزیدن گرفت. انگار نه انگار که زمستان بود! صحبت هایمان گل انداخت و حدود دو ساعت به طول انجامید. صحبت از استخاره به میان آمد. پرسید:

- سید! چگونه استخاره می کنی؟

- خُب، معلوم است. ابتدا سه تا صلوات می فرستیم. بعد سه مرتبه می گویم:

﴿استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة﴾ (۱۳۹)

پس از آن مقداری از دانه های تسبیح را می گیریم و دوتا - دوتا می شمارم. اگر دست آخر دو تا ماند، استخاره بد است و اگر یکی ماند، خوب است. سید عرب، نگاهش را از سر محبت در نگاه من گره زد و گفت:

«این نوع استخاره، باقی مانده ای دارد که به شما نرسیده است و آن این است که اگر دست آخر، تنها یک مهره از تسبیح باقی ماند فوراً، حکم به خوبی استخاره نکنید، بلکه توقف کنید و دوباره بر ترک عمل مورد نظر، استخاره نمایید. اگر در پایان شمارش، دو تا مهره باقی ماند، معلوم می شود که آن استخاره خوب بوده و چنانچه یک مهره باقی ماند، معلوم می شود که آن استخاره، میانه بوده است.»

بر اساس قواعد علمی، باید برای این روش از استخاره از او دلیل می خواستم، اما به مجرد شنیدن حرف هایش، در بست تسلیم شده و همه اش را پذیرفتم. نه تنها در مورد استخاره، بلکه در مورد سایر سخنانش نیز چنین بود. از جمله او بر این موارد تاکید کرد: «بعد از نمازهای واجب پنجگانه شبانه روزی این سوره ها را بخوان؛ بعد از نماز صبح، سوره یس، بعد از نماز ظهر سوره نباء، بعد از نماز عصر، سوره نوح، بعد از نماز مغرب، سوره واقعه و بعد از نماز عشا سوره ملک.

بین نمازهای مغرب و عشا دو رکعت نماز بخوان. در رکعت اول بعد از سوره حمد هر سوره ای که دوست داشتی بخوان، اما در رکعت دوم بعد از حمد، سوره واقعه را.

بعد از نمازهای پنجگانه این دعا را بخوان:

﴿اللَّهُمَّ سَرِّحْنِي عَنِ الْمَمُومِ وَالْغَمُومِ وَوَحْشَةِ الصَّدْرِ وَوَسْوَاسَةِ الشَّيْطَانِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.﴾ (۱۴۰)



بعد از ذکر رکوع در نمازهای پنجگانه، بخصوص در رکعت آخر این دعا را بخوان:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ عَلَى عَجْزِنَا وَاغْنِنَا بِحَقِّهِمْ﴾ (۱۴۱)

شرایع الاسلام مرحوم محقق حلی کتاب بسیار خوبی است و به جز اندکی از مطالب آن، الباقی تماما مطابق با واقع می باشد.

سعی کن زیاد قرآن بخوانی و ثواب آن را به شیعیانی که از دنیا رفته اند و وارثی ندارند، یا وارث دارند ولی یادی از آنها نمی کنند هدیه کنی.

وقتی نماز می خوانی، تحت الحنک عمامه ات را از زیر چانه ات رد کن و سر آن را در عمامه ات قرار بده.

زیارت حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام را فراموش مکن.»

بعد هم در حق من دعا کرد:

«خدا تو را از خدمتگزاران شرع مقدس اسلام قرار دهد».

نمی دانم چگونه به من الهام شده بود که این مرد از همه چیز، حتی از عالم ارواح و آینده اشخاص، مطلع است. این بود که با نگرانی و اضطراب نسبت به آینده دینی ام پرسیدم:

- نمی دانم، عاقبت کارم خیر است یا نه؟ نمی دانم نزد صاحب شرع مقدس روسفیدم یا خدای ناکرده روسیاه؟

جوابی که به من داد آسودگی خیال را برایم به ارمغان آورد:

- عاقبت تو خیر و سعیت مشکور است و بحمدالله نزد خداوند متعال روسفیدی.

آخرین نگرانی ام را نیز با وی در میان گذاشتم:

- نمی دانم آیا پدر و مادر و دیگر کسانی که حق بر گردن من دارند از من راضی اند یا نه؟

و جواب او این بود:

- همه آنها از تو راضی اند و درباره ات دعا می کنند.

- اگر ممکن است شما هم لطف کنید و برایم دعا کنید که در راه تألیف و

تصنیف علوم دینی، موفق باشم.

هنگامی که در این مورد برایم دعا کرد اجازه گرفتم تا برای تجدید وضو از

مسجد خارج شوم. نزدیک حوض که رسیدم، رفتم توی فکر:

«امشب چه شبی است؟! این سید عرب کیست که این همه فضل دارد؟! اصلاً

توی آن تاریکی کنار خندق از کجا رنگ عمامه مرا تشخیص داد و متوجه

سیادت من شد؟! در این چله زمستان آن خیارهای به آن سبزی و تازه ای را از

کجا آورده بود؟

و... نکند این آقا همان مقصود و معشوق من باشد که حدود سی و پنج -

شش شب چهارشنبه به شوق دیدارش به اینجا آمده و بیتوته کرده ام... نکند او

امام زمان من باشد و من ساعت ها با او بوده و او را نشناخته ام...».

تا این افکار به ذهنم خطور کرد، دلم هری ریخت پایین و عرق بر پیشانی ام

نشست. با اضطراب برگشتم و به جایگاهی که روی آن نشسته بودیم، نگاهی

انداختم اما... اما از آن مرد خبر و اثری نبود. در داخل مسجد شروع کردم به

این طرف و آن طرف دویدن و اشک ریختن. حتی یک نفر هم جز من در

مسجد نبود!

یادم آمد از این شعر که می گوید:

آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم

از مسجد خارج شدم و شروع کردم به این سو و آن سو دویدن در اطراف

مسجد. گاه داخل مسجد می شدم و گاه بیرون می آمدم. با خود شعر می

خواندم و دیوانه وار می گریستم و بر سر می زدم. بالاخره سپیده صبح دمید ولی

خورشید جمال معشوقم دوباره طلوع نکرد. من ماندم و اندوهی بزرگ که بر دلم سنگینی می کرد...<sup>(۱۴۲)</sup>

آری، آن گونه که بیان شد، بعضی از علما و صالحین - مانند شیخ انصاری، علامه سید بحرالعلوم، جد آیت الله بروجردی رحمه الله و دیگران - در زمان غیبت کبری به طور ناشناخته به حضور امام زمان علیه السلام رسید که خودش اجازه نقل آن را داده بود.

### در راه سامرا

قضیه اول:

بار اول در زمانی که هنوز وسائل نقلیه موتوری نیامده بود و مردم با اسب و الاغ رفت و آمد می کردند، آقای شاهرودی هنوز ازدواج نکرده بود و ساکن مدرسه بزرگ مرحوم آخوند بودند، در ایام زیارتی مثل اول و نیمه رجب و نیمه شعبان و روز عرفه و اربعین و گاهی عاشورا صبحانه ساده ای که عبارت از نان و چای بود می خوردند و کیسه توتون و کبریت و سیبیل بیپ گلی را برمی داشتند و پیاده عازم زیارت می شدند.

از نجف تا کربلا سه کاروان سرای شاه عباس وجود داشت و این فاصله را به سه قسمت و هر قسمت را یک خوان می نامیدند، خوان اول مصلی خوان دوم شور و نص<sup>(۱۴۳)</sup> و خوان سوم را نخيله می نامیدند.

علت این که قسمت سوم را خوان نخيله می گویند، این است که در زمان حضرت امام حسین علیه السلام چندین درخت خرما در آن جا موجود بوده است و آن قسمت از آن منطقه را نخيلات می گفتند به همان مناسبت کاروان سرای سوم را خوان نخيله نامیده اند و فاصله خوان نخيله تا کربلا سه فرسخ است.

مرحوم آقای شاهرودی این مسیر را پیاده طی می نمودند. در مدرسه بزرگ  
مرحوم آخوند خراسانی شخصی بود به نام شیخ حسن همدانی از حاجی زاده  
های همدان بوده، وی دارای هیكلی درشت و قدی بلند و هم چنین وضع مالی  
او خوب و لباس های مرتبی هم می پوشید و هر موقع هم که می خواست کربلا  
برود الاغی اجاره می کرد و به راحتی مسافرتش را انجام می داد.

در یکی از مواقع زیارتی که آقای شاهرودی قصد زیارت داشت، شیخ حسن  
همدانی خدمت آقا آمد و گفت: جناب استاد من می خواهم این بار در خدمت  
شما و مانند شما با پای پیاده کربلا بروم.

آقای شاهرودی فرمودند که چون شما به اصطلاح سایه رس هستید و پیاده  
روی نکرده اید قدرت ندارید که با من همگام شوید و چون این فاصله از نجف  
تا کربلا تمامش رمل<sup>(۱۴۴)</sup> است، بعید می بینم که بتوانید پیاده در این رمل ها قدم  
بردارید.

شیخ حسن گفت: من از نظر جثّه از شما قوی تر هستم.

آنگاه اصرار کرد، خلاصه آقای شاهرودی قبول نمودند، اتفاقاً زیارت اول ما  
رجب بود، صبح پس از صرف همان صبحانه ساده از مدرسه بزرگ مرحوم  
آخوند به طرف خوان مصلی به راه افتادند تا حدود یک فرسخ، شیخ حسن  
جلو جلو می رفت و هرچه مرحوم آقای شاهرودی می گفتند: که صبر کنید با  
هم برویم.

مرحوم شیخ حسن می گفت: یا الله! راه بیایید شما مثل من قدرت ندارید،  
خیال کردید که من نمی توانم پیاده روی کنم؟

حدود دو فرسخ که از نجف دور شدند آقا شیخ حسن یواش یواش خسته شده و قدم هایش کندتر شده بود و آقای شاهرودی به همان روال سابق که حرکت می نمود به او رسید و فرمود: چرا یواش حرکت می کنید؟ شیخ حسن گفت: با هم راه برویم بهتر است.

مقداری دیگر راه رفتند، شیخ حسن عقب افتاد و خسته شد، هرچه مرحوم آقای شاهرودی، شیخ را تشویق به حرکت نمود، فایده نکرد و گفت: آقا واقعا خسته شدم، بهتر است مقداری استراحت کنیم.

همانجا نشستند تا آنکه ظهر گذشت، حالا هم گرسنه شده بودند و هم تشنه در آن حوالی هم نه آب بود و نه آبادانی.

مرحوم شیخ حسن گفت: دلم درد گرفته است و اشاره به آقای شاهرودی که قدری دلم را مالش بده.

آقای شاهرودی هم مشغول مالیدن دل او شده که ناگهان شیخ حسن شهادتین بر زبان جاری نمود و داعی حق را لبیک گفت، آقای شاهرودی می ماند با یک جنازه در بیابان، اگر جنازه را بگذارند و بروند که کسی را خبر کند، ممکن است حیوانات وحشی او را بخورند و اگر بمانند در آن بیابان بی آب و غذا برای خودشان خطر مرگ را داشت، چندین بار آمد جلوی آنهایی که با اسب و قاطر و الاغ در حرکت بودند تا شاید بتواند یک مرکبی گرفته و جنازه را به نجف برگرداند. اما آنها هیچ اعتنایی نکردند، حدود غروب آفتاب شده بود و خیلی خیلی مضطرب و متحیر شده بودند، برگشتند بر سر جنازه شاید که رمقی در او باشد، دیدند که نه، هیچ خبری نیست و جنازه هم سرد شده است.

در همین حال اضطراب و تحیر صدای سم اسبی را شنید، چون نظر کرد دید که یک اسب سوار با لباس های سفید و اسب سفید یک نیزه هم در دست و

شال سبزی هم به کمر بسته بود به زبان فارسی فرمود: آقا سید محمود  
شاهرودی چه شده است؟

عرض کرد: آقا سید! من هرچه به این شیخ گفتم که بابا تو قادر به پیاده روی  
با من نیستی به حرف من گوش نکرد و آمد و الان متحیرم که چه کنم و آفتاب  
هم غروب کرده است و این چهارپادارهای بی مروت هم هیچ اعتنایی نکردند.

آن شخص اسب سوار فرمودند: حالا چه می خواهی؟  
آقای شاهرودی عرض کرد: یک حیوان برای حمل جنازه به نجف اشرف  
کافی است چون زیارت این سفر ما مبدل به مرده کشی شده است.  
آن آقا اشاره نمود، یک مرد عرب با الاغ های خود آمد و آن آقا فرمود: یک  
حیوان بده به این سید.

آن عرب یک الاغ آورد و رفت.

آقای شاهرودی عرض کرد: آقا سید پول آن چقدر می شود؟  
فرمودند: پول آن داده شده است.

عرض کرد: این حیوان را در نجف به چه کسی تحویل بدهم؟  
فرمودند: الاغ را رها کنید، خودش راه را بلد است و می رود.

عرض کرد: آقا! اسم شما چیست؟  
فرمودند: عبدالله بن حسن.

عرض کرد: در کجا شما را می توان ملاقات کنم؟  
فرمودند: در پشت شهر نجف، طرف راه مدینه نزدیک کوره های آجرپزی  
جایی است معروف.

آنگاه آن آقای اسب سوار خداحافظی کرد و رفت، حالا هوا تاریک شده و  
آقای شاهرودی مانده با یک حیوان و یک جنازه، مسافران و چهارپادارها هم

دیگر رفت و آمد نمی کنند، یک مرتبه آقای شاهرودی به خود آمد و فهمید که آن سید حضرت حجت علیه السلام بوده است و با خود گفت: ای کاش که قبل از آن که ایشان بروند می شناختم و تقاضای کمک بیشتری هم می کردم. اما دیگر حالا چاره ای نیست، بالاخره با توکل به خداوند حیوان را آورد کنار جنازه، حیوان هم آرام ایستاد و هنگامی که جنازه را خواست بردارد، دید آنقدر سبک است که مثل یک تخته خشک، در حالی که باید خیلی سنگین باشد، جنازه را بالای حیوان گذاشت و با عمامه آن را بسته و عبا را روی آن انداخت و چون از این کارها فارغ شد همین که آقای شاهرودی اراده حرکت نمود، حیوان هم به سوی نجف اشرف حرکت کرد و پس از مختصر وقتی به دروازه نجف رسیدند. شهر نجف در آن موقع دارای دروازه بود و هنگام غروب آفتاب از ترس هجوم بدوی های مهاجم و غارتگر دروازه ها را می بستند.

این حیوان مثل این که می داند باید چکار کند از طرف کوفه به سمت نهر آبی به نام جدول که کنار غسل خانه بود و فعلا هم آثار مختصری از آن باقی مانده است آمده و مقابل غسل خانه ایستاد.

ناگاه صدایی از داخل برآمد که آقا سید محمود شاهرودی! جنازه شیخ حسن را آوردی؟

مرحوم آقای شاهرودی جواب داد: بلی آوردم.

گفت: بیاور، باز هم به تنهایی جنازه را باز نموده و از حیوان پیاده کرد و به داخل غسل خانه وارد نمود بدون این که احدی را ببیند در حالی که صدا را از داخل شنیده بود، آن حیوان هم رفت، آقای شاهرودی آمد رو به بلندی طرف نجف دید که دروازه ها بسته است با زحمت خود را از سوراخ های خراب شده، وارد شهر شد و به مدرسه بزرگ آخوند آمد، درب مدرسه را کوبید، خادم درب

را باز نموده با حالت تعجب گفت: آقا کربلا چه شد؟ شیخ حسن همدانی کجا است؟

رفقا جمع شدند و ایشان قضیه را مفصلاً شرح داد، صبح آن شب همه با هم به سوی غسال خانه آمدند دیدند جنازه شیخ غسل داده، حنوط و کفی شده حاضر و آماده است، جنازه را تشییع و در وادی السلام دفن نمودند رحمت الله علیه.

بعد از آن هرچه رفتند در محله کوره های آجرپزی و از نام و نشانی آن شخص منظور «عبدالله بن حسن» پرسیدند ساکنین آن محله از چنین نام و آن شخص اظهار بی اطلاعی نمودند.

#### شما میهمان ما هستید

قضیه دوم:

مرحوم آیت الله شاهرودی در یکی از سفرها که قصد زیارت را نموده بودند با جمعی از رفقا از نجف به کربلا و کاظمین و سامراً طبق روال معمول با پای پیاده حرکت نمودند، در محلی به نام حضرت سید محمد - که در آن حدود به «سبع الدجیل»<sup>(۱۴۵)</sup> معروف است - آقای سید محمود شاهرودی سخت مریض شدند و شدت تب به حدی بود که روی زمین افتادند و قدرت حرکت از ایشان سلب شده بود و تمامی اعضای بدنشان به شدت درد می کرد.

آقای شاهرودی به رفقا گفتند: شما مرا بگذارید و بروید تا از فیض زیارت محروم نشوید، وقتی که برگشتید جنازه مرا به نجف اشرف برده و در وادی السلام به خاک بسپارید.



رفقا هم قبول کردند و رفتند. ایشان هم پای خود را به سمت قبله کشید و در آن آفتاب گرم منتظر قدم حضرت عزرائیل بودند که ناگاه صدای سم حیوانی به گوش رسید.

از گوشه چشم نگاهی نمود، دید یک نفر چفیه سفید سوار بر یک الاغ سفیدی آمد و پیاده شد.

آقای شاهرودی یقین کردند که این شخص شاید از ناصبی های اطراف است که قصد قتل او را دارد که آن شخص با زبان عربی فصیح گفت:

﴿یا سید محمود شاهرودی کیف اءنت؟﴾

آقای شاهرودی تو را چه شده است؟  
آقای شاهرودی گفت:

﴿کما تری﴾

همین طور که می بینی.

فرمودند: کجای شما درد می کند؟

گفت: همه جای بدن من درد می کند.

آن آقا دست به پاهای ایشان گذاشت، آقای شاهرودی گفتند که بالاتر تا آنکه به تمام بدن دست کشید و در هر جا که دست آن آقا می رسید درد هم برطرف می شد و بلافاصله برخاست و نشست در حالی که احساس آرامش و راحتی می نمود و تصمیم گرفت که به سمت سامراً حرکت کند که به رفقا رسید. آن آقا فرمود: سوار شوید. مرحوم شاهرودی عرض کرد: حالم کاملاً خوب است و می توانم راه بروم خودتان سوار شوید.

اما آن آقا اصرار کرد که چون شما مهمان ما هستید باید سوار شوید، بالاخره آقای شاهرودی سوار و آن آقا پیاده به راه افتادند، بعد از چند دقیقه به روستایی

که نزدیک شط دجله به سمت سامرا به نام «قلعه» رسیدند. آن آقا خداحافظی نمود و برگشت.

آقای شاهرودی آمد جلوی قهوه خانه کنار آن روستا و مشغول خوردن چای و کشیدن سیبل شدند و راهی که حدود یک روز لازم بود تا طی شود در ظرف چند دقیقه طی شده بود، بعد از مدتی که چای و سیبل را صرف نموده بود دیدند که رفقا از راه رسیدند در حالیکه مراقب عقب سر خود بودند که ببینند از آقای شاهرودی خبری هست یا نه، چون وارد قهوه خانه شدند دیدند که عجب آقا سید محمود اینجا نشسته چای هم نوشیده و خستگی را هم گرفته، کائنیه هیچ راه نرفته و مریض هم نبوده است، آمدند جلو و گفتند: آقا شما کی و چه ساعتی اینجا رسیدید؟ و چگونه آمدید؟

آقای شاهرودی گفتند: حدود سه ساعت است که آمده ام.

رفقا بدون اختیار صدا زدند: اعجاز اعجاز اعجاز، یعنی معجزه شده است و نزدیک بود که مردم متوجه بشوند که آقای شاهرودی گفتند: بابا جان! ساکت باشید، من لباس زیادی ندارم.

چون قاعده بر این است که اگر برای شخصی اعجازی صورت بگیرد، مردم لباس های آن شخص را به عنوان تبرک پاره می نمایند و می برند. لذا رفقا ساکت شده و با هم وارد شهر سامرا شدند.

آقای آیت الله شاهرودی این دو قضیه را که به صورت ناشناخته با حضرت حجت علیه السلام روبه رو شده بودند اجازه دادند که نقل شود.

اما بعضی از قضایا که به صورت شناخته شده خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام مشرف شده بودند، اجازه ندادند آنها نقل شود.

### الان موقع فریادرسی است

در اینجا مناسب است قضیه ای که از برای فرزند دوم آیت الله شاهرودی جناب حاج آقا سید علی شاهرودی اتفاق افتاده شرح داده شود. حاج آقا سید علی شاهرودی قضیه ای را این گونه نقل می کند:

در حدود چهل - یا چهل و پنج - سال <sup>(۱۴۶)</sup> پیش من و حاج عبدالرحمان از اهالی بوشهر و حاج شیخ موسی از اهالی سعادت آباد سیرجان کرمان سه نفری از کربلا به نجف پیاده مشغول آمدن بودیم، حاج عبدالرحمان و حاج شیخ موسی افراد متدین و با اخلاص و فقیر حال و زاهد با نیت های پاک بودند که از اوتاد به شمار می رفتند.

طریق حرکت هم بدین صورت بود که ما از راه ماشین رو نمی رفتیم، بلکه همیشه در طول اسفار متعدده - که شاید حدود دویست نفر می شد - راه را میان بر می زدیم و از آخر نهر عمران آل حاجی سعدون - که معروف است - بعد از خوان سید نور در مقابل «چفل» که شهری است به نام «نبی الله ذوالکفل علیه السلام» که مقبره ذوالکفل و چند عدد از انبیا و اوصیا در آنجا مدفون هستند بنا شده است تا آخر که نهر باریک می شود و همه آب مصرف باغستان ها و <sup>علیه السلام</sup> زارع می گردد، طی طریق می کردیم.

در آن سفر هوا به غایت گرم بود، ظهر هم گذشته بود، چون به آخر نهر رسیدیم و به این نهر جدول هندیه می گفتند، من گفتم: بیایید لباس های خود را خیس کنیم که تا وقتی به طرف خوان مصلی شاه عباسی که نزدیک نجف است برسیم بتوانیم در مقابل باد سموم و هوای داغ مقاومت کنیم.

دو همسفر من هم قبول کردند، لباس ها را خیس کرده و یک کتری مسی کوچکی هم داشتیم که آن را پر آب نموده به طرف بیابان به راه افتادیم.

من به دو همسفر خود تذکر دادم که این راه خوب نیست بیااید از طرف کوفه برویم، چون هوا خیلی گرم و احتمالاً خطر مرگ به علت بی آبی راه وجود دارد.

آن دو نفر قبول نکردند و من چون کوچکتر از آنها بودم حرف ایشان را گوش داده و حرکت نمودیم، حدود یک فرسخ که رفتیم علاوه بر این که لباس ها خشک شد آب موجود در کتری می را که کم می خوردند به علت گرمی هوا مقدار یک بند انگشت بیشتر باقی نمانده بود که هر کدام که تشنگی غلبه می کرد فقط لب ها را تر می کردیم. در همین حال حاج عبدالرحمان اشاره کرد که سید علی من از تشنگی مردم، یک مقدار آب بده بخورم.

من خواستم به او آب بدهم، دیدم همان مختصر آب ته کتری در اثر باد داغ خشکیده و آب نداریم، گفتم: حاج عبدالرحمان متأسفانه آب نیست.

تا این حرف را شنید به زمین نشست، ما هم نشستیم، کم تشنگی بر حاج عبدالرحمان غلبه کرد و از حرکت و تکلم افتاد، ما دو نفر برای این که یک قدری از تشنگی ایشان کم کنیم عبا را بر سر او نگاه داشتیم که شاید با سایه عبا از حرارت آفتاب جلوگیری کنیم.

چند لحظه ای به همین حال بودیم، دیدیم که خبر نمی شود و حاج عبدالرحمان مشرف به موت است. پاهای او را رو به قبله کشیدیم.

حاج شیخ موسی گفت: آقا سید علی! حالا چه باید بکنیم؟

گفتم: تو عبا را به هر طوری که می دانی روی ایشان نگهدار تا من بروم شاید بتوانم وسیله ای یا ماشینی تهیه کنم، چون در آن زمان جاده ها آسفالته نبود، ماشین ها برای این که در رمل ها گیر نکنند، هر کدام از جایی حرکت می کردند با این که ایام زیارتی نجف بود بعد از اربعین حسینی ع در ماه صفر و

به مناسبت وفات حضرت رسول الله ﷺ ایاب و ذهاب زیاد بود؛ ولی من هر چه به طرف ماشین ها می دویدم هیچ کس اعتنایی نمی کرد با این که ماشین ها مسافرکش بودند بالاخره ماء یوس شده برگشتم که خبری از حاج عبدالرحمان بگیرم، اما آنقدر گرما به من اثر کرده بود که چشمم آن دید اولیه را نداشت و گمان می کردم که آسمان را دود فراگرفته است، در همان حال یادم از عبارت مقتل حضرت سیدالشهداء علیه السلام آمد که:

﴿حَالُ الْعَطَشِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَاللَّخَانِ﴾

حالت عطش طوری به آن حضرت اثر کرده بود که جلوی چشمش تیره و تار شده بود مثل آن که بین او و آسمان را دود پر کرده است. «  
به هر حال رسیدم و دیدم که حاج عبدالرحمان فوت نموده و حاج موسی هم قریب الموت است، پاهایش را به سمت قبله دراز کشیده و قادر به حرکت و صحبت نیست، تقریباً دو ساعت به غروب آفتاب بود و یک فرسخ و نیم تا نجف اشرف فاصله بود، در آن هوای گرم حاج عبدالرحمان مرده و حاج موسی هم ۳ آخر را می کشید، من هم قدرت به حرکت نداشتم از ته دل صدا زدم: یا صاحب الزمان! الان موقع آن است که به فریاد بررسی.

الله اکبر عجب حالی؟! که هیچ وقت فراموش نمی شود، ناگاه یک ماشین کوچک سیاه رنگ که به آن «فورد آلمانی» می گفتند از طرف کربلا به نظر می رسید، با زحمت زیاد عبا را روی سر حرکت دادم، خدا را شاهد و گواه می گیرم که گویا این گرداندن عبا سکان و فرمان ماشین بود که دور زد طرف ما آمد در داخل ماشین راننده و یک نفر در صدر ماشین نشسته بود که یک شال سبز چفیه و لباس سفیدی پوشیده بود، ابروها پیوسته دندان ها گشاده و در سمت راست صورت خالی سیاه، صورت نورانی و حدود سی الی چهل ساله به نظر می رسید، با دیدن این شخص از همه بدبختی هایی که داشتم فراموشم شد

و محو تماشای آن قیافه رحمانی، آن جلوه نورانی و صمدانی و نور الهی شده بودم.

آن شخص بزرگوار با زبان فارسی فرمود: سید علی فرزند سید محمود شاهرودی چه کار داری.

عرض کردم: حاج عبدالرحمان مرده و حاج موسی یا مرده و یا در شرف مرگ است.

آن آقا دستور فرمودند جنازه حاج عبدالرحمان را بیاورند. بنده و آقای راننده رفتیم و او را آوردیم و در قسمت عقب ماشین خواباندیم و دو نفری حاج موسی را در ماشین نشانده به امر آن آقا که فرمودند: شما هم سوار شوید. من هم سوار شدم و ماشین حرکت نمود.

آن آقا با روی باز و لبخندزنان با کمال رافت و مهربانی فرمودند: این پنج عدد آب نبات را بگیر نفری یکی شماها، یکی به پدرت آقا سید محمود و یک دانه هم به مادرت زهرا بده و سلام مرا به پدرت آقا سید محمود شاهرودی برسان.

بنده عرض کردم: آقا! حاج عبدالرحمان دیروقت است که مرده است.

فرمود: در دهان او بگذار.

والله، والله، والله به زحمت لب و دهان او را باز کردم چون خشک شده بود و آب نبات را به زور به داخل دهان او گذاشتم. آب نبات های آن وقت دراز و زردرنگ بود، همین که آب نبات وارد دهانش شد، مثل بیچه که پستانک را در دهانش می گذارند، شروع به مک زدن کرد و برخاست و نشست که من خندیدم و گفتم: ای خدا مرگت بدهد، ای جانور حرام شده! زنده شدی؟! تو که مرده بودی.

از حرف من آقا تبسم فرمود و فرمودند که این عجیب نیست.  
اما من و حاج موسی وقتی آن آب نبات را در دهان گذاشتیم، مثل این بود  
که ادا تشنه و گرسنه نبودیم و احساس کردیم که در کمال نشاط هستیم، چون  
وارد نجف شدیم آنها ما را تا بازار بزرگ آوردند و فرمودند که سلام مرا به  
پدرت برسان، و راننده گفت: امر خدمه (یعنی امر امری فرمایشی).

عرض کردم: از هر دوی شما متشکرم و هر کسی دنبال کار خودش رفت و  
من وارد خانه شدم، دیدم که آقای ابوی حاج سید محمود تازه از سرداب بیرون  
آمده و مشغول خوردن چای بودند، با همان کوله پشتی و کتری وارد شدم، سلام  
و دست بوسی کردم و خدمت والده نیز عرض ادب نمودم و آب نبات ها را  
تقدیم و موضوع را مفصلاً خدمت ایشان شرح دادم.

مرحوم آقای والد فرمود: یقیناً آن آقا حضرت حجت عَلَيْهِ السَّلَام بود بلاشک؛ چرا  
پای ایشان را نبوسیدی، اما همان که آن حضرت را خندانیدی موجب دخول در  
بهشت خواهد بود، چون خندانیدن پیامبر و امام عَلَيْهِمَا السَّلَام سبب غفران ذنوب و  
دخول در جنت است.

آقا سید علی می گوید: خدا کند که اعمال بد من سبب خرابی کار نشود.

#### در راه زیارت

مرحوم آیت الله شاهرودی حدود دویست و شصت بار از نجف به کربلا پیاده  
رفتند، حتی در سن نود سالگی هم این طور زیارت کردن را ترک نکردند و در  
چند سال آخر عمر شریفشان با ماشین می رفتند.

در یکی از سفرها جناب آقای حاج شیخ محمد ابراهیم جنّاتی تاشی  
شاهرودی که تقریرات حج مرحوم سید را نوشته است و حاج آقا سید علی  
شاهرودی با آیت الله شاهرودی به زیارت می رفتند، در بین راه مرحوم آقا از

ماشین پیاده می شدند و زوارهای پیاده را تشویق می کردند و آن عشایر عرب را که از زوارها با چای، ناهار، شام، شیرینی و میوه پذیرایی می کردند مورد لطف قرار می دادند.

در بین راه آقای جناتی اظهار داشت که ما هم یک چایی پیش این ها بخوریم.

آقای شاهرودی گفتند: چایی پیش از پیرزن است می خوریم.

ما حرکت نمودیم تا آن که به دو فرسخی کربلا رسیدیم، در سمت راست جاده دیدیم یک پیرزنی با عشق و علاقه یک عدد کتری سیاه و یک قوری بست خورده و دو عدد استکان خاک آلوده داشت که خدا شاهد است هیچ گدایی حاضر نمی شد در آنها چای بخورد و این پیرزن این کتری را روی آتشی که از پهن خشک شده گاو درست کرده بود، گذاشته و منتظر مهمان است که همان زوارهای امام حسین علیه السلام باشند.

آقای شاهرودی به آقای جناتی فرمودند که محل خوردن چایی این جا است، نزد این پیرزن باید چایی خورد.

آقا سید علی می گوید: هر سه از ماشین پیاده شدیم و روی خاک ها نزد پیرزن که چشم هایش ضعیف شده بود نشستیم، پیرزن به زحمت نگاه کرد، دید سه نفر عمامه به سر هستند که از چایی جوشیده او دارند می خورند، از راننده در حالی که گریه می کرد پرسید: این آقای بزرگوار کیست؟

راننده که ابویاس نام داشت گفت: این سید عالم به نام سید محمود شاهرودی است.



پیرزن گفت: یا مولای! معذورم بدارید که در راه جدّت امام حسین علیه السلام بیش از این قدرت نداشتم و همین است که از دستم برآمده. ای سید من! به حضرت زهرا سلام الله علیها عرض کن که مرا به کنیزی قبول کند.

آن گاه به روی خاک افتاده، زارزار گریه می کرد به طوری که همه ما به گریه درآمدیم و مرحوم آقای شاهرودی محاسنش از اشک تر شده بود.

پس از خوردن چای به طرف کربلا حرکت کردیم، آیت الله شاهرودی غالباً اول به حرم مطهر حضرت عباس علیه السلام و بعداً به حرم مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام مشرف می شدند و می فرمودند: که اول باید خدمت وزیر و سفیر رسید بعداً باید خدمت مولا رفت.

و هر وقت که در صحن مطهر حضرت عباس علیه السلام مشرف می شدند آن شعر معروف را این گونه می خواندند:

به ذره گر نظر شبل بو تراب کند      به آسمان رود و کار آفتاب کند

در یکی از ایام زیارتی حسب معمول که معظم له قصد زیارت کربلا را داشتند رفقای زیاد و جمعی از زوارهای ایرانی در خدمت ایشان بودند و طبق روال پیاده حرکت کردند، حدود سه فرسخ به کربلا مانده، شب فرارسید و وارد مهمان سرای مرحوم حاج عبدالواحد - که یکی از شیوخ عرب و رئیس قبیله بود - شدند. پس از صرف شام یکی از زوارها به نام آقای حاج محمود فرزند شیشه بر - که در چهارراه حسن آباد تهران مغازه داشت - کنار مرحوم آقای حاج شیخ محمدتقی فاضل اخ الزوجه ایشان آمد و پیشنهاد کرد که چون امشب شب جمعه و وقت زیارت مخصوصه است، اگر بشود قافله به کربلا حرکت کند که درک زیارت شب جمعه بشود، خیلی خوب است.

مرحوم فاضل و حاج محمود فرازنده کنار آقا سید علی شاهرودی - که سرپرست قافله بود - آمدند مطلب را به ایشان گفتند.

آقا سید علی گفت: شب است و تاریک و راه خراب است و زمین ها زراعتی می باشد، راه را گم می کنیم، آن وقت نه استراحت کردیم و نه به زیارت نایل می شویم.

این دو نفر چون ماءبوس شدند و به خدمت مرحوم آیت الله شاهرودی رفتند که ایشان امر به حرکت قافله کنند.

آن مرحوم آقا سید را احضار و فرمود: امید حاج محمد فرازنده را ناامید نکنید.

آقا سید علی گفت: آقا! شب است و حرکت مشکل.

مرحوم آقا فرمودند: باشد ان شاء الله تعالی به راحتی خواهیم رفت.

آقا سید علی گفت: اطاعت می شود.

پس از آن آقا سید علی به جناب شیخ عبدالواحد - که رئیس عشیره آل علیا بنی حسن که یکی از چهار عشیره بزرگ در عراق است - گفت: دو نفر مرد مسلح و یک چراغ تا فلان مکان که راه خوب می شود می خواهم، خود شیخ با یک نفر دیگر مسلح شده، پاها را برهنه قطار فشنگ و تفنگ را حمایل کرده و عبای زردرنگ - که معمولا سارقین جهت مخفی بودن از دیده شدن می پوشند - به دوش انداخت و قافله حرکت نمود، حاج سید علی چراغ را بالای سر خود گرفته و روی یک دیوار کوتاه گلی جلوجلو می رفت و دیگران پشت سرش می آمدند تا تقریبا یک فرسخ به این کیفیت طی طریق نمودند. روی این دیوار تماما از ته چوب های درخت خرما که خار دارد و نام آن جریبد خرما

است پوشیده شده بود، بالاخره این راه صعب العبور را به راحتی آمدند، تا به محلی رسیدند که راه خوب شده بود.

مرحوم شیخ عبدالواحد گفت: والله! ما که بیابانی و اهل محل هستیم نمی توانستیم در روز روشن از روی این دیوار کذائی عبور کنیم، چه رسد به شب. این فقط کرامت آیت الله شاهرودی بود که این طور گذشتیم.

### از این جا نمی روم تا پذیرایی شوم

آیت الله حرم پناهی قضیه ای را از آیت الله سید صادق شریعتمداری تبریزی و ایشان از آیت الله حاج شیخ محمد علی صفایی حائری این گونه نقل کردند: در دوران طلبگی به سامرا رفتم. تابستان بود علمای اعلام هم به سامرا می آمدند از جمله میرزای نائینی رحمه الله هم به سامرا آمده بود.

من وضع مالی خوبی نداشتم، یکی از شب ها گرسنه خوابیدم، صبح پیش خود گفتم: به بیرونی آقای... بروم تا پذیرایی شوم و از گرسنگی بیرون آیم. اما به خود گفتم: نه آنجا نمی روم، به بیرونی امام حسن عسکری علیه السلام که همان صحن مطهر است می روم تا از من پذیرایی کنند.

به صحن رفت تا ظهر نشستم خبری نشد، با خود گفتم: از اینجا نمی روم تا پذیرایی شوم.

ناگاه دیدم مرحوم میرزای نائینی از حرم بیرون آمدند و تنها بود، به طرف من آمد و دو لیره در کف دست من گذاشت و فرمود: ما در این بیرونی نشسته ایم.

(۱۴۷)

بخش ششم: نگاهی کوتاه به کارنامه سیاه ستمگران در هتک حرمت

### بارگاه امامان نور علیهم السلام

کارنامه سیاه هارون عباسی در تخریب بارگاه حسینی علیه السلام

نبش قبر امام حسین علیه السلام و اعجاز آن

ابوالسرایا و قبر امام حسین علیه السلام در یک شب بارانی

حرم امام حسین علیه السلام در آستانه قرن سوم

بازسازی قبر امام حسین علیه السلام در عهد مأمون

...و

### کارنامه سیاه هارون عباسی در تخریب بارگاه حسینی علیه السلام

هارون در اوائل حکومت خود روش نرم اتخاذ کرده بود و به ارحام خود بسیار خوش رفتاری می کرد و با آل ابی طالب عاطفه نشان می داد، ولی طولی نکشید که این رویه را تغییر داد و سیاست خشن غیرانسانی از هر جهت ضد علوی اتخاذ نمود و موسی بن جعفر علیه السلام را به زندان کشید و به سال ۱۸۳ در زندان درگذشت.

به سال ۱۸۶ از یحیی بن عبدالله بن حسن مثنی امان نامه را القا نمود و او را به زندان انداخت و جعفر بن یحیی را کشت و برامکه را برانداخت، ولی تا سال ۱۸۷ که هفده سال از خلافت او می گذشت نسبت به قبر مطهر سیدالشهداء علیه السلام اسائه ادب نگردید.

وی یک مرتبه متوجه شد که حرم حسین علیه السلام قلوب عامه را به خود جلب نموده و یک تشکیلات منظم به وجود آمده و خدمتگزاران و مستحفظین با کمال عنایت و متانت و نظم صحیح کمر همت بسته و از او نگاهداری می کنند و

طبقات مختلف رفت و آمد نموده و با چشم تعظیم و تقدیس می نگرند، بسیار ناراحت شد.

فوری ابن ابی داوود را - که ریاست خدمه را به عهده داشت - احضار نمود که او را تنبیه کند. هنگامی که حاضر شد رشید در حالی که عقده باطن و غیظ، گلوی او را می فشرد گفت: کیست که تو را در کربلا گذاشته است؟  
گفت: مرا حسن بن راشد<sup>(۱۴۸)</sup> برای خدمت قبر سیدالشهداء علیه السلام گماشته است.

هارون از شدت غضب گفت: این بازی ها از حسن گمان نداشتم بشود او را حاضر کنید.

وقتی او را آوردند هارون با حالت خشم گفت: تو را چه وادار کرده این مرد را در «حیره» - یعنی کربلا - گذاشتی؟

حسن با کمال متانت چنین گفت: امیر! خدا رحمت کند کسی را، که او را در کربلا گذاشته است. یعنی امموسی<sup>(۱۴۹)</sup> مرا امر کرده او را برای خدمت حرم حسین علیه السلام بگذارم و هر ماهی سی درهم به او بدهم.

هارون ساکت شد و جوابی نگفت و گفت: او را به جای خود برگردانید و مقرری او را باز دهید.<sup>(۱۵۰)</sup>

هارون وقتی که دید ریشه این کار به دست مادر بزرگ خود اوست و سرنخ به دست اوست، آتش احساسات خود را برای مدت موقت خاموش کرد تا آن که در سال ۱۹۳ هجری به موسی بن عیسی عباسی حاکم کوفه دستور داد که قبر حسین علیه السلام را ویران کند و قبّه و بناهای موجود را از اساس بردارد و خانه های مجاور را خراب کند و درخت تنومند سدر را از ریشه برکند و در زمین آن زراعت نماید و منظورش این بود که هرگونه اثر و یادگاری را از بین ببرد.

یحیی بن المغیره الرازی می گوید: در منزل جریر بن عبدالحمید نشسته بودم، مردی از اهل عراق وارد شد، جریر از وی اوضاع و اخبار عراق را پرسید. گفت: عراق را ترک کردم در حالی که هارون قبر حسین علیه السلام را ویران کرد و درخت سدر را قطع نمود.

جریر دست های خود را به آسمان برداشت و گفت: الله اکبر! در این قضیه حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما رسیده که حضرتش سه مرتبه فرموده است:

﴿لعن الله قاطع السدر﴾

خدا قطع کننده سدر را لعنت کند.

ما هنوز معنای آن را نفهمیده بودیم، حالا فهمیدیم که با قطع سدر هرگونه نشانه از بین می رود و مردم قبر را نمی شناسند. <sup>(۱۵۱)</sup>

### نبش قبر امام حسین علیه السلام و اعجاز آن

ابن علی عماری <sup>(۱۵۲)</sup> می گوید: یوحنا بن سرافیون از موسی بن سریع سؤال کرد:

این قبری که در کنار فرات است و مسلمان ها به زیارت او می روند از آن کیست؟

وی گفت: این قبر حسین علیه السلام شهید طف است. در آن هنگام یوحنا با صفوف زائرین به سوی کربلا رفت و گریه و زاری و تبرک جستن به خاک قبر حسین علیه السلام را از نزدیک مشاهده کرد، وقتی که به کوفه برگشت موسی بن عیسی هاشمی امیر کوفه را مسخره کرد و به نبش قبر امر کرد.

وقتی که قبر را نبش کردند، دیدند نعش ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله در یک قطعه حصیر پیچیده است و بوی عطر مشک از قبر احاطه کرده، فوری قبر را به حالت

اولی برگردانیدند و خیمه بر او گذاشتند و مسجد بنا کردند و یوحنا اسلام را پذیرفت. (۱۵۳)

در یک روایت در «بحارالانوار» که گرفتاری موسی بن عیسی را از نظر هتک حرمت به خاک قبر حسین علیه السلام نقل کرده که او را به این کار مأمور کرد و نامه ای به جعفر بن محمد بن عمار قاضی نوشت و او را به من ناظر و پلیس مخفی قرار داد و من نامه را به وی دادم و مضمون نامه را به من خواند و به من دستور داد که مأموریت خود را انجام دهم.

دیزج گوید: آنچه جعفر گفته بود انجام داده و برگشتم، به او گفتم: آنچه دستور داده بودی به جا آوردم ولی چیزی نیافتم.

به من گفت: حتما عمیق تر نکنده ای؟!

گفتم: عمیق تر گندم و چیزی نیافتم.

قاضی به متوکل نوشت: ابراهیم قبر امام حسین علیه السلام را نبش کرد و چیزی نیافت و دستور داد آب بر آنجا بست و با گاو زیر و رو کرد.

ابوعلی عمار گوید: این موضوع را ابراهیم دیزج به من نقل کرد و من از حقیقت واقعه پرسیدم.

به من گفت: با غلام های خود آمدم و قبر را نبش کردم یک حصیر تازه ای دیدم که نعش مقدس حسین بن علی علیه السلام روی آن و همان لحظه بوی مشک مرا زد و من حصیر و جسم مقدس حسین علیه السلام را به همان حالت گذاشتم و دستور دادم خاک را به روی قبر ریختند و آب بر آن بستم و دستور دادم سفتکاری شود، گاوها ادا قدم در آنجا نگذاشتند.

و به غلامان خود سوگندهای غلیظ دادم که صورت قضیه را نگویند و گرنه به

قتل خواهند رسید. (۱۵۴)

روشن است که این روایت با روایت پیشین تفاوت هایی دارد.

### ابوالسرایا و قبر امام حسین علیه السلام در یک شب بارانی

به سال ۱۹۹ هجری ابوالسرایا <sup>(۱۵۵)</sup> با سواران جنگنده خود را وارد نینوا گردید، بلادرننگ به زیارت قبر امام حسین علیه السلام شتافت.

نصر بن مزاحم مدائنی می گوید: من از مدائن به زیارت کربلا رفته بودم و مصادف با یک شب رعد و برق و بارانی بود ناگاه سوارانی آمدند و پیاده شدند و به سوی قبر رفتند و سلام کردند.

یکی از سواره ها زیارت را طول داد پرسیدم این کیست؟  
گفتند: او ابوالسرایا است.

سپس شروع نمود اشعار منصور نمیری را خواند:

نفسی فداء للحسین یوم غدا	اءلی المنایا عدوا و لا غافل
ذاک یوم الحیّ یسفر به	علی سنام الاءسلام و الکاهل
کاءنّما انت تعجبین الّا	ینزل بالقوم نقمة العاجل
مظلومة و النبیّ والدها	یدبّر ارجاء مقتله الحافل

سپس از من پرسید تو کیستی؟

گفتم: یکی از کشاورزان مدائن.

گفت: سبحان الله! دوست به دوست خود میل می کند همچنان که شتر ماده به

نوزاد خود میل دارد ای مرد! آمدن تو به زیارت اجر بزرگی دارد.

سپس از جای خود برخاست و گفت: از زیدیه هر کس در اینجا حاضر است

برخیزد.



یک وقتی دیدم جمعی از حاضران برخاستند و پیش او شتافتند، خطبه مفصل خواند و اهل بیت علیهم السلام را به یاد آورد و فضائل آنان را شمرد و ستم های بنی امیه و بنی عباس را به یاد آورد. و از امام سجّاد علیه السلام یادآوری نمود.

سپس گفت: ای مردم! گیرم که شما زمان حسین بن علی علیه السلام را درک نکردید تا او را یاری کنید فعلا چه عذری دارید در خانه بنشینید و کسی را که فردا برای طلب خون حسین علیه السلام خروج می کند و می خواهد دین خدا را به پا دارد یاری نکنید. من فردا برای یاری دین خدا و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه می روم. هر کس در این عقیده با من شریک است به من ملحق گردد.

عده ای از حضار گفتار او را تأیید کردند، سپس به سمت کوفه حرکت نمودند. (۱۵۶)

و به سال ۲۰۰ هجری حمّاد معروف به کندغوش او را دستگیر نمود و پیش حسن بن سهل آورد، حسن او را کشت و در کنار جسر بغداد به دار آویخت. (۱۵۷)

در مدتی که انقلاب ابوالسرایا ده ماه طول کشید، از آل هاشم چند نفر خروج کردند:

۱ - محمد بن سلیمان بن داوود بن الحسن بن حسن بن علی به سال ۱۹۹ در مدینه انقلاب نمود.

۲ - ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام به سال ۱۹۹ در یمن خروج کرد.

۳ - محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیه السلام به سال ۲۰۰ در نواحی حجاز خروج کرد. وی در مرحله اول به نام ابراهیم طباطبا صاحب ابوالسرایا بیعت می گرفت، بعد از فوت او به نام خود بیعت گرفت.

۴ - زید بن موسی بن جعفر علیه السلام معروف به زیدالنار در سال ۱۹۹ بصره را تصرف نمود. (۱۵۸)

او خانه های زیادی را در بصره آتش زد، بعد از چند ماه حسن بن سهل او را گرفته، پیش مأمون فرستاد و مأمون او را به مدینه پیش امام رضا علیه السلام فرستاد و امام او را به جهت خروج و آتش زدن توبیخ فرمود. زید تا زمان متوکل زنده بود. <sup>(۱۵۹)</sup>

### حرم امام حسین علیه السلام در آستانه قرن سوم

این قرن که تقریباً با محبت و عنایت خاصی از طرف مأمون به اهل بیت علیهم السلام و ولایت عهدی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام شروع شد و بعدها که مأمون دارالخلافه را به بغداد انتقال داد و با امام جواد علیه السلام وصلت نمود، دخترش ام‌الفضل را به عقد امام جواد علیه السلام درآورد و در نتیجه بارگاه امام حسین علیه السلام از گزند مأمون و عمال او و برادرش امین، که خلافت رسمی از پدر داشت در امان و محفوظ بود به علت این که در اوائل خلافت مشغول تحکیم قدرت خود بود از توجه به کربلا غفلت داشت.

بعدها در فکر خلع مأمون از ولایت عهدی خود شد، در نتیجه جنگ بین دو برادر درگرفت و به نفع مأمون تمام شد و امین به قتل رسید و مأمون بعد از آن به بغداد آمد و قبر مبارک با همان حالت ویرانی که از تخریب هارون الرشید داشت باقی بود.

### بازسازی قبر امام حسین علیه السلام در عهد مأمون

آنچه از نظر تاریخ مشهود است اعاده وضع حرم امام حسین علیه السلام به حالت اولیه و احداث بنای با عظمت در عهد خلافت مأمون است. اما عامل و بانی آن کیست چیزی از تاریخ به دست نیامده است.

احتمال داده شده که شاید خود مأمون باشد، نظر بر این که مأمون اظهار محبت به اهل بیت علیهم السلام می کرد و شعار آل عباس را که پوشیدن سیاه بود به شعار علویین که سبز پوشیدن بود، تغییر داد و امام رضا علیه السلام را به ولایت عهد انتخاب نمود به این قرائن احتمال مذکور را داده اند.

و آنچه که از کتب تاریخ استفاده شده است: این بنا به دوران حیات مأمون ۲۱۸ و دوران خلافت معتصم ۲۲۷ هجری و دوران خلافت واثق ۲۳۲ از کلیه گزند مصون بود. گو این که با اهل بیت علیهم السلام میانه خوبی نداشتند، بلکه گاهی اوقات آثار اعجازی ائمه را می شنیدند، ناراحت می شدند خاصه بعضی از وزرای آنها خوش رقصی می کردند.

#### متوکل و فرمان تخریب مزار امام حسین علیه السلام

متوکل عباسی همواره به حضرت اذیت و آزار می رساند. و در نظر داشت که موقعیت آن امام را در انظار مردم تنزل دهد و در عین حال هر چه سعی می کرد، نتیجه عکس می گرفت.

اذیت و ستم های متوکل به امام هادی علیه السلام و شیعیان و محبین و علویان و بنی فاطمه علیهم السلام به شرح نمی آید.

متوکل اکفر، اخبث و ارذل بنی عباس بود و با آل ابوطالب سخت دشمنی می کرد؛ آنها را به اتهام محبت به اهل بیت علیهم السلام جلب می نمود، شکنجه می داد و در از بین بردن آثار قبر مطهر حضرت سیدالشهداء علیه السلام و اذیت و آزار به زوار حضرتش اهتمام می ورزید.

در کتاب «اخبار الدول» به نقل از «مشیر الاحزان» چنین آمده است:  
متوکل دستور داد قبر امام حسین علیه السلام را ویران نموده و خانه های اطراف قبر شریف را خراب کنند. آن گاه در آن محل زراعت نمایند و زائرین را از

زیارت بازداشت و به زندان انداخت و مورد شکنجه قرار داد. تا جایی که دستور داد: هر کس به زیارت رود، باید دستش قطع شود. برخی از محبین حاضر به قطع دست خود شدند و به زیارت رفتند و از این جهت مسلمانان بغداد بسیار متأثر شدند و بر دیوارها بر آن خبیث فحش و ناسزا نوشتند.

در کتاب ارزشمند «بحار الانوار» آمده است:

یکی از محبین امام حسین علیه السلام می گوید: در سال ۲۴۰ هجری با ترس و لرز به زیارت امام حسین علیه السلام مشرف شدم. دیدم که گاوها را به آن زمین بسته اند که آنجا را شیار نمایند. به چشم خود دیدم همین گاوها که نزد قبر مطهر رسیدند، هرچه آنها را می راندند و می زدند، آنها از رفتن به نزدیک قبر مطهر خودداری می نمودند و به طرف راست و چپ می رفتند.

در «شرح الشافیه» به نقل «مثیر الاحزان» آمده است:

متوکل دستور داد که آب به قبر مقدس حضرت سیدالشهداء علیه السلام ببنند؛ هنوز بیست و دو ذراع به قبر حضرتش مانده بود که آب ها روی هم جمع شدند. و بعدها، همان جا «حائر» نامیده شد.

ابی سالم گوید: متوکل، به وزیر خود فتح بن خاقان دستور داد که امام هادی علیه السلام را آزار دهد و ناسزا گوید، فتح دستور او را اجرا کرد.

حضرت علیه السلام فرمود: به او بگو: ﴿تمتعوا فی دارکم ثلاثة ایام﴾.

فتح این سخن را به متوکل رسانید.

متوکل گفت: بعد از سه روز او را خواهم کشت.

روز سوم خود متوکل را کشتند.

از غرایب و شگفتی های روزگار آن که نقل شده: روزی شمشیری بی نظیر به متوکل هدیه شد. بعضی از اعیان و امرای لشکر آن را خواستند ولی متوکل امتناع کرد و گفت: این شمشیر به بازوی «باغر» غلام ترکی شایسته است و آن را به «باغر» بخشید. باغر با همان شمشیر بعد از چند روز متوکل را کشت.

### بارگاه امام حسین علیه السلام در قرن سوم

کربلا موقعیت معنوی خود را به حد کمال حفظ کرده بود و جمعی از مسلمین و دوستان اهل بیت علیهم السلام مجاور قبر مطهر شده و احداث مسکن و بناء کرده بودند تا آن که متوکل در دومین سال سلطنت خود در ماه شعبان به سال ۲۳۳ دستور داد که قبر امام حسین علیه السلام و کلیه منازل و خانه ها را خراب کنند و در جای آن زراعت نمایند.

بنا به گفته ابوالفرج اصفهانی، وی شبی از مغنیه های شهر، کنیزی درخواست کرد که او را شراب دهد و ساز نواز کند، از سوء تصادف مغنیه صاحب کنیز، غائب بود و به زیارت نیمه شعبان به کربلا رفته بود.

پس از مراجعت یکی از کنیزان آوازخوان خود را پیش متوکل فرستاد.

متوکل پرسید: آن روز که شما را خواستم کجا بودید؟

گفت: با خانم خود به زیارت حج رفته بودیم.

گفت: حالا که ماه شعبان است موسم حج نیست.

گفت: به زیارت قبر حسین علیه السلام.

متوکل چنان آتش گرفت که رگ های گردنش نزدیک بود منفجر گردد، فوری صاحب او را احضار کرد و تمامی اموالش را ضبط نمود و خودش را به زندان انداخت و دستور داد قبر امام حسین علیه السلام و کلیه خانه های موجود را خراب کنند و زمین آنها را زراعت نمایند.

ابوالفرج می افزاید این عمل غیرانسانی در سال ۲۳۳ هجری در شعبان به وقوع پیوست و مسلمان ها اقدام نکردند، ناچار ابراهیم دیزج یهودی را مأمور کرد. وی جمعی از یهودیان را برای اجرای این منظور به کربلا آورد و آنان مباشر این عمل گشتند.

و دیزج حسب دستور متوکل به ویرانی قبر و خانه ها کفایت نکرد، زمین آنها را زراعت نمود و پاسبانان دور تا دور نینوا برای منع زوار گماشت و هر که را می گرفتند یا می کشتند یا به زندان می فرستادند.

ابوالفرج برای ادعای خود که تخریب اول در شعبان ۲۳۳ هجری واقع شده دو تا شاهد می آورد:

۱ - این کنیز قبل از خلافت متوکل برای دلخوشی وی پیش او رفت و آمد می کرد و متوکل به سال ۲۳۲ ششم ذی الحجه به کرسی خلافت نشست و بر حسب عادت باید شعبان اول از دوران خلافتش باشد.

۲ - گفتار سید محمد بن ابی طالب حسینی را در کتاب «تسلیة المجالس» مؤید قرار داده است. (۱۶۰)

### متوکل و ویران کردن قبر به سال ۲۳۶

متوکل بنا به گفته تاریخ نویسان معتبر در سال ۲۳۶ مجددا دستور تخریب و هدم قبور را داده، معلوم می شود که در فترت مختصری که بین تخریب اول و دوم وجود داشت باز اعاده بناء شده است هم نسبت به بارگاه و هم به خانه های مجاور اما بانی که بوده؟ از تاریخ چیزی به دست نیامده است.

و معلوم می شود ویرانی و تخریب سال ۲۳۶ مهم تر و شنیع تر بوده، زیرا تاریخ نویسان نامی از قبیل طبری، ابن اثیر و مسعودی در حوادث سال ۲۳۶ از این سانحه موحدی یاد کرده اند. (۱۶۱)

این حادثه مولمه را مسعودی در «مروج الذهب» چنین باین می کند:  
در سال ۲۳۶ متوکل به ابراهیم دیزج دستور داد که به کربلا رود و هر بنایی  
که هست ویران کند و هر کسی را که در آنجا ببیند، به قتل رساند، یا سخت  
گوشمالی دهد.

وی به کربلا آمد، کلنگ به دست گرفت رفت بالای سقیفه و قبه، شروع کرد  
به کلنگ زدن، در این هنگام کارگرها به تخریب اقدام کردند.

ابن خلکان و صاحب «وفیات الاعیان» و ابوالفدا مانند «مروج الذهب» در  
حوادث سال ۲۳۶ متفقا قضیه را نقل کرده اند و از شواهد دیگر هم برای شخص  
منتبع یقین حاصل می شود که در سال مذکور تخریب به وقوع پیوسته است.

#### متوکل و قصد ویران کردن مزار به سال ۲۳۷

باز مسلمان ها و دوستان اهل بیت علیهم السلام ساکت ننشستند، از جان و مال  
گذاشتند و به زیارت قبر پسر پیامبر صلی الله علیه و آله شتافتند. این جریان به متوکل مخابره  
گردید، بسیار ناراحت شد، ضمیر شیطانی او آتش گرفت، مجدداً به سال ۲۳۷  
دستور ویران کردن آن را داد.

تاریخ نویسان معتبر مانند تاج الدین در کتاب «اخبار الخلفاء» و قرمانی<sup>(۱۶۲)</sup>  
در «اخبار الدول»<sup>(۱۶۳)</sup> بر آنند که:

متوکل دستور داد به سال ۲۳۷ قبر امام حسین علیه السلام و خانه های مجاور را  
خراب کنند و از رفت و آمد مردم جلوگیری نمایند و تکرار این عمل فجیع در  
فاصله های کم چنان دل ها را جریحه دار و موجب تنفر و انزجار مسلمین  
گردید که طبقات مختلف بغداد در مساجد، دیوارها، کوچه ها، بازارها و معابر و  
مجامع عمومی فحش و ناسزا بر متوکل نوشتند و شعرا در هجوم و توییح متوکل  
شعر سرودند.

علی بن عباس مشهور به «ابن الرومی» که از شعرای نامی محسوب است و معتضد شانزدهمین خلیفه عباسی از ترس هجو، او را مسموم نمود و در سال ۲۸۳ درگذشت، در کتاب «ستاره های فضیلت» در بخش طیره و تفاعل از نظر اسلام، شرح حال او نگارش یافته رجوع شود.

وی در هجو متوکل اشعار ذیل را سروده است:

امامک فانظر ائی نهجیک تنهج      طریقان شتی مستقیم واءعوج  
و قد اءلجتمکم خیفۃ القتل منکم      و فی القوم حاجّ فی الحیازیم حوج  
و لم تقنعوا حتی استتارت قبورهم      کلابکم منها بهیم و دیج  
ابوالحسن علی بن محمد بن نصر بن منصور بن بسام بغدادی معروف به «ابن بسام» از اعیان شعرای قرن سوم متوفای ۳۰۲ به هجوگویی معروف بود و کسی از امیر و وزیر و برنا و پیر از آسیب زبان وی ایمن نبود.

اشعار ذیل را در هجو متوکل سروده:

تالله ان کانت امیة قد اءتت      قتل ابن بنت نبیها مظلوما  
فلقد اءتاه بنواءیبیه بمثله      هذا لعمرك قبره مهدوما  
ءسفوا علی اءن لا یكونوا شارکوا      فی قتله فتعره رمیما<sup>(۱۶۴)</sup>

تظاهرات ضد عباسی به جایی رسید که این مرتبه نتوانست به منظور شوم خود که مانند گذشته ها دست های گناهکارش مرتکب شده بود انجام دهد.

از جهتی هم ساکنین کربلا در مقابل مأمون عکس العمل نشان داده و مانع شدند، به طوری که شیخ طوسی رحمة الله از قاسم بن احمد بن معمرالاسدی که از علمای سیره و مقیم کوفه است نقل می کند که وی می گوید:



هنگامی که متوکل در سال ۲۳۷ هجری یک تیپ از سپاه خود را با فرماندهی یک سرتیپ برای تخریب قبر امام حسین علیه السلام و قدغن کردن زوار به نینوا اعزام کرد و سپاه به نینوا رسید. آنان شروع به عملیات خود کردند. یک مرتبه اهل عراق ریختند و جلوگیری نمودند و گفتند: اگر همه ما را بکشید ما از زیارت امام حسین علیه السلام دست بردار نخواهیم شد. وقتی دیدند که اگر برخلاف گفته آنان رفتار شود، همه شان جان به کف حاضر به مرگ هستند و جریان را به متوکل گزارش نمودند. متوکل به فرمانده آنها نوشت: کاری نداشته باش و به سوی کوفه عزیمت کن و چنان تصور کن که برای اصلاح امور آنان آمده ای. به امر متوکل سرتیپ به بغداد برگشت. (۱۶۵)

معلوم می شود در ظرف مختصر و فرصت ناچیز اعاده بناء با سرعت هرچه تمامتر انجام گردیده اما بانیان که بوده؟ باید بگوییم خود اهل سواد و ساکنین نینوا بوده اند.

و هرچه متوکل درباره قبر ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله تحقیق و توهین و تخریب نموده، مسلمین به اعمال ضد عباسی دست می زدند و دماغ آنها را به خاک می مالیدند.

بدیهی است مسلمانانی که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام می آمدند یک زمین خالی ویران را که زیارت نمی کردند، طبعاً قبر را فوری تعمیر کرده و به زیارت می پرداختند.

از روایت «امالی» معلوم می شود که حکومت متوکل در نتیجه تکرار اعمال شوم خود رو به ضعف گذاشته و عظمت و قدرت خود را از دست داده و به حدی موهون و منفور شده بود که مردم متمرّد شده و در مقابل سپاه او دست به

تظاهر زده و تهدیدشان می کردند و متوکل از انقلاب آنها به وحشت افتاد و فرمانده سپاه را برگردانید.

### سفر پیاده زید مجنون از مصر به کربلا

فضاحت اعمال متوکل نسبت به قبور کربلا به همه بلاد پخش گردید تا به آفریقا رسید، زید مجنون که یک فرد عالم فاضل و ادیب بود و در مصر اقامت داشت، شنید که متوکل با کمال وقاحت دستور داده که قبر امام حسین علیه السلام را خراب کرده و جای آن را زراعت نمایند و آثار آن را از بین ببرند و آب را از نهر علقم بر آن جاری سازند و مردم را از زیارت بازدارند.

از این خبر ناگوار بسیار ناراحت شد و حزن شدید به وی رخ داد، به طوری که حادثه کربلا را به وی تازه کرد. مصر را با پای پیاده به قصد زیارت امام حسین علیه السلام ترک گفت. صحراها، بیابان ها، کوه و دره ها را پیمود تا به کوفه رسید و با بهلول عالم ملاقات نمود. به اتفاق هم به سال ۲۳۷ هجری به قصد زیارت امام حسین علیه السلام از کوفه بیرون شدند و از دست هم گرفتند تا نینوا رسیدند.

ناگاه دیدند آب را که به قبر می بندند، آب دور تا دور قبر - در یک حد معینی - می ایستد و قطره ای به طرف قبر نمی رسد و گاوهای شیاری به نزدیک نمی روند.

زید به بهلول نگاه کرد و این آیه را تلاوت نمود:

﴿یریدون لیطفئوا نور الله بافواهم ویاءبی الله الا ان یتم نوره ولو کره  
المشركون﴾

سپس اشعار بسّامی را خواند:

تالله اذا كانت بنو امیة قدا اتت قتل ابن بنت نبیها مظلوما

مردی که سال ها بود در آنجا مأمور کشت و زراعت بود، پیش زید آمد و گفت: تو از کجا آمده ای؟

زید جواب داد: از مصر.

کشاورز گفت: برای چه آمده ای؟ من بسیار وحشت دارم که تو را بکشند. زید سخت گریه کرد و گفت: شنیدم که قبر فرزند پیامبر ﷺ را خراب کرده، کشت کاری می کنند.

در این هنگام مرد کشاورز خود را به قدم های زید انداخت و داشت می بوسید و می گفت: پدر و مادرم به قربانت! از لحظه ای که تو را دیده ام قلب من نورانی شده و من خدا را شاهد می گیرم سال ها است که من در این سرزمین کشت کاری می کنم هر وقت آب بر قبر امام حسین علیه السلام بستم آب می ایستاد و بالای هم می زد و حیران می ماند و دور می زد، قطره ای به قبر مطهر نزدیک نمی گردید و من گویا تا به حال مست بودم به برکت قدم های تو بیدار شدم. زید سخنان مرد کشاورز را شنید، هر دو اشک ریختند. وی گفت: من الان به شهر سامرا پیش متوکل می روم و حقایق را به وی کشف می کنم، خواه مرا بکشد یا آزاد کند.

زید گفت: من هم با تو می روم.

هر دو با هم پیش متوکل آمدند، مرد کشاورز قضیه را کشف کرد، متوکل چنان خشمش گرفت و دستور داد مرد زارع را کشتند و طناب به پایش بستند در کوچه و بازار به رویش می کشیدند، سپس به دار آویختند.

زید مجنون روزها به انتظار نشست تا مرد کشاورز را از دار پایین آوردند و به مزبله انداختند و زید آمد، جنازه او را بغل گرفت، به دجله برد، غسل داد و

کفن کرد و نماز خواند و به خاک سپرد و سه روز کنار قبرش نشست و تلاوت قرآن نمود.

در این هنگام دید جنازه ای را می آورند، مردم او را نوحه سرایی می کنند و اضطراب شدید حکمفرما است، زید پرسید: این مرده کیست که این قدر پرچم سیاه به دست مردم است و دسته جات زیاد او را تشییع می کنند.

گفتند: کنیز حبشیه متوکل است، نام وی ریحانه است و بسیار مورد علاقه متوکل بود. او را در مقبره متوکل دفن کردند، فرش انداختند و عطر پاشیدند و قبه عالی بر او برپا کردند.

زید مجنون وقتی این ها را دید، خاک بر سر خود ریخت و داشت می نالید و می گفت:

قبر پسر پیامبر ﷺ را ویران می کنند، برای یک کنیز زنازاده قبه و بارگاه بنا می کنند.

آنقدر می گریست که مردم به حال او رقت می کردند، روزی اشعار زیر را سرود، سپس نوشت و به یکی از درباریان داد.

اءیحـرث بالطف قبر الحسین و یعمـر فبر بنی الزانیة...  
همین که اشعار پیش متوکل خوانده شد، غیظ و غضبش جوش کرد و زید را احضار نمود، وی سخنانی در توییح و وعظ متوکل گفت، او را بیش از هر چیز ناراحت کرد، به طوری که دستور قتل زید را داد. در همین لحظه از حضرت علی علیه السلام پرسید و منظوری غیر از تحقیر نداشت.

زید گفت: به خدایم سوگند! فضل او را انکار نمی کند مگر کافر شکاک و دشمن نمی شود با علی مگر منافق و دروغگو.

آنگاه از فضائل علی علیه السلام آنقدر سخن گفت که متوکل دستور داد او را به زندان بردند.

وقتی که شب تاریکی خود را گسترانید، مردی که دیده نمی شد پیش متوکل آمد، با پای خود او را زد و گفت: زید را آزاد کن و الا هلاکت می کنم. متوکل وحشت زده برخاست خود به زندان آمد و زید را آزاد ساخت و خلعت مورد پسندی به وی داد و گفت: هرچه از من می خواهی دریغ نخواهد شد.

زید گفت: من از تو فقط تعمیر قبر امام حسین علیه السلام و عدم تعرض به زوار او را می خواهم.

متوکل قبول نمود و زید شاد از نزد او بیرون شد و شهرها را می گشت و اعلان می کرد: هر کس اراده زیارت امام حسین علیه السلام را دارد بدون وحشت برود.

بعد از این، ده سال قبر حسین علیه السلام از اعمال شیعه متوکل بدکار محفوظ ماند و مردم بدون هراس به سوی کربلا برای زیارت می آمدند. <sup>(۱۶۶)</sup>

### قتل ابن سکیت به جرم محبت به امام حسین علیه السلام

متوکل نه تنها به قبر امام حسین علیه السلام اسائه ادب می کرد و هتک حرمت می نمود، بلکه در هر کس محبت اهل بیت علیهم السلام را احتمال می داد، زیر شکنجه های گوناگون قرار می داد و به قتل می رسانید و یا بدون محاکمه اعدام می کرد. زندان ها از شیعیان حسین علیه السلام پر بود. از جمله آنان یعقوب بن اسحاق خوزی اهوازی معروف به ابن سکیت - با کسر اول و تشدید ثانی - از استادان شعر، ادب، نحو و لغت بود و کتب تراجم ۱۴ تألیف برای او ضبط کرده اند.

وی در عین حال که از اصحاب امام محمد تقی و علی النقی علیه السلام بود و محبت فوق العاده به حضرت علی علیه السلام داشت. معلم <sup>(۱۶۷)</sup> معتز و مؤید پسران متوکل بود و خلیفه عباسی به عللی <sup>(۱۶۸)</sup> از وی ظنین و بدگمان بود. روزی در حال درس از وی پرسید: کدام یک از حسنین علیهما السلام و این دو پسر من زیادتر دوست می داری؟

ابن سکیت بدون تأمل گفت: قنبر، غلام علی علیه السلام را با تو و این دو پسرت مبادله نمی کنم چه رسد به امام حسن و حسین علیهما السلام.

متوکل در حالی که خشم گلوی او را می فشرد، دستور داد زبان او را بریدند، یا از پس گردن بیرون آوردند، ولی در پنجم رجب ۲۴۴ به شهادت رسید. <sup>(۱۶۹)</sup> و بنا به نقل «تتمّة المنتهی» محدث قمی رحمة الله، متوکل، ابن سکیت را به محکمه قاضی القضاة فرستاد، وی پاره برهان های سست آورد، از قبیل شمول اهل بیت علیهم السلام در آیه تطهیر به زنان پیامبر نه بر حسنین علیهما السلام و ابن سکیت قاضی را محکوم کرد با آن که ضمیر در آیه تطهیر «عنکن» نیست که مخصوص زنان باشد «عنکم» است که اختصاص به مردان دارد.

و این مرد ضعیف النفس دین فروش از دوران مأمون قضاوت می کرد، در پایان عمرش دین را به دنیا فروخت.

ابونعیم، در «حلیة الاولیاء» او را به فسق و لواط ذم و توبیخ کرده و تاریخ، بعد از هزار سال از او به زشتی نام می برد. متوکل او را در آخر عمل به حجاز تبعید نمود و اموال او را ضبط کرد. وی به سال ۲۴۲ در ریزه درگذشت.

## ابراهیم دیزج و اعجاز قبر امام حسین علیه السلام

محمد بن عبدالحمید گوید: همسایه ابراهیم دیزج بودم، در مرض مرگ وی او را عیادت کردم و رفاقت و شوخی با هم داشتیم، طبیب را در بالین وی یافتم از حال بیمار پرسیدم، از من کتمان نمود. ابراهیم به پزشک اشاره می کرد که معالجه کند و او نمی دانست چه علاجی کند.

پس از مدتی بیرون رفت، مجلس خلوت شد ابراهیم گفت: به خدا! استغفار و توبه می کنم از این که به امر متوکل به تخریب قبر حسین علیه السلام اقدام کردم و شبانه با عمله و کارگر که با ایشان بیل کلنگ بود، خارج شدیم و به غلامان و یاران خود رسیدیم به آنان گفتم: کارگر برای ویرانی قبر حسین آماده کنید. در نتیجه خستگی راه خستگی راه خوبی مرا گرفت. ناگاه دیدم غلامان مرا بیدار کردند و غوغایی شنیدم، گفتم: چه خبر است؟

گفتند: در اطراف قبر حسین علیه السلام جماعتی هستند ما را تیراندازی می کنند. فوری به تحقیق پرداختم، دیدم حقیقت است در این پیش آمد که شب ۱۳ رجب بود دستور تیراندازی دادم، ولی هرچه از ما تیر خالی می شد، به خود تیرانداز برمی گردید.

این ماجرا مرا به وحشت انداخت و تب و لرز مرا درگرفت و از قبر دور شدم و تصمیم گرفتم دیگر به قبر حسین علیه السلام اهانت نکنم تا متوکل مرا بکشد. ابوبرزه گوید: به وی گفتم: خداوند شر او را از تو دفع کرده، دیشب پسرش منتصر او را به قتل رسانیده است.

ابوبرزه گوید: ابراهیم گفت: از آن شب به جسم من دردی رسیده، امید زندگی را از من سلب کرده و شب مرد. <sup>(۱۷۰)</sup>

## سفر زیارتی محمد بن الحسین به سال ۲۴۰

ابوالفرج در «مقاتل الطالبین» نقل می کند:

محمد بن الحسین الاشتانی<sup>(۱۷۱)</sup> که یکی از علمای برجسته قرن سوم است اعمال فجیع متوکل را شنید بسیار ناراحت شد و مدت طولانی بود که به زیارت کربلا نرفته بود تصمیم گرفت به زیارت کربلا رود، ولو به هرگونه پیش آمد ناگوار مواجه باشد، از خانه به قصد کربلا با همراهی یکی از عطارها بیرون شد. روزها متواری و مخفی از مردم بودند و شبها راه می رفتند تا آن که به غاضریه رسیدند، روز را در آنجا مکث نمودند همین که شب تاریکی خود را گسترانید بیرون شدند و از میان پاسبان که بعضی ها خواب بودند و بعضی ها مشغول به خود بودند گذشتند تا آن که به قبر حسین علیه السلام رسیدند. نظر بر این که علائم و نشانه های قبر را از بین برده بودند بسیار رنج و زحمت کشیدند تا آن که قبر مطهر را پیدا کردند، صندوق را که در بالای قبر بود به دور انداخته و آتش زده اند. و در تاریکی شب مراسم زیارت را به جا آوردند و به اطراف قبر علامت و نشانه گذاشتند و برگشتند.<sup>(۱۷۲)</sup>

## متوکل و تخریب دیگر

قبر و بارگاه ملایک پاسبان و مطهر امام حسین علیه السلام تا سال ۲۴۷ هجری از دست جنایتکار متوکل مصون بود، در همان سال وقتی آن ملعون شنید که مردم عراق و کوفه و از شهرهای دور در کربلا اجتماع می کنند، در نتیجه بازار با عظمتی در آن جا تشکیل یافته است، سپاهی برای تخریب قبر مطهر اعزام کرد که از زیارت قبر مبارک شدیداً مانع باشند.<sup>(۱۷۳)</sup>



## سفر عبدالله بن رابیه از حج به کربلا

عبدالله بن رابیه می گوید: به سال ۲۴۷ هجری به حج رفتیم و از مکه به عراق آمدم، اول به زیارت قبر علی علیه السلام شتافتیم و از ترس متوکل این عمل را شبانه به جا آوردم، سپس به کربلا رفتیم دیدم قبر امام حسین علیه السلام را خراب کرده اند و با چشم خود دیدم که شیارکننده ها شیار می کنند، وقتی که گاوها به قبر می رسند حیران می مانند و هرچه آنها را با چوب می زنند فائده نمی بخشد و قدمی به طرف قبر بر نمی دارند و زیارت برای ما ممکن نشد ماء یوس به بغداد برگشتم و اشعار بسّامی را می خواندم:

تالله اذا كانت بنو امیّة قدا تاتت      قتل ابن بنت نبیها مظلوما  
فلقد اتاک بنو ائبیه بمثله      هذا لعمرك قبره مهدوما  
اےسفوا علی اءن لا یكونوا شارکوا      فی قتله فتعره رمیما  
وقتی که بغداد رسیدم ناگهان صدایی به گوشم رسید که می گوید: متوکل به درک رفت. خوشحال شدم گفتم: خدا امشب مقابل آن شب است. <sup>(۱۷۴)</sup>

معلوم شد شب چهارشنبه سوم شوال ۲۴۷ هجری به دستور منتصر عباسی پسر متوکل با شمشیرهای غلامان ترک به قتل رسیده و در مدت پانزده سال سلطنت خود چهارمرتبه قبر امام حسین علیه السلام را ویران کرد:

۱ - در شعبان ۲۳۳ در نتیجه رفتن خواننده اش به کربلا.

۲ - به سال ۲۳۶ هجری.

۳ - به سال ۲۳۷ هجری.

۴ - به سال ۲۴۷ هجری.

و پسرش منتصر به جهت دوستی و تعصب خود به اهل بیت علیهم السلام اقدام به قتل پدر خود «نیرون عرب» نمود و به این عمل مقدس، فضاحت و قباحت

اعمال پدران خود، که تاریخ بشر را آلوده و ملوث کرده بودند به جهان و جهانیان اعلان نمود.

### تعمیر اساسی بارگاه امام حسین علیه السلام و احداث مناره

منتصر پس از قتل پدر بی درنگ قبر امام حسین علیه السلام را تعمیر نمود، بلکه از نو بنای باعظمتی احداث کرد و برای بارگاه حسینی مناره ای برای راهنمایی زوار از راه دور بنا کرد و مردم را در زیارت آن حضرت آزاد گذاشت و برای سادات علوی بسیار تعظیم و تکریم نمود و فدک را به اولاد امام حسن و حسین علیه السلام برگردانید و کلیه اوقاف آل علی را به دستشان سپرد.

وی قبر علی بن ابی طالب علیه السلام را هم عمارت نمود <sup>(۱۷۵)</sup> بنا به گفته عمادزاده: بنای منتصر شامل قبه، بارگاه، مسجد و صحن بوده است. <sup>(۱۷۶)</sup>

### کشتار سادات و علمای شیعه

یکی از موضوع های مهمی که در دوران خلافت ستمگران خلفای بنی عباس قابل بررسی است، کشتار سادات است.

ابوالفرج اصفهانی (درگذشته ۳۵۶) که خود یکی از زادگان مروان بن حکم بن عاص، و زیدی مذهب و محقق ادیب و تاریخ نویس بوده، کتابی نوشته به نام «مقاتل الطالبین» شامل معرفی ۲۲۰ نفر امامزاده و سید علوی و غیرعلوی، که (غیر از سه نفر اول آن عده، بقیه) همه را بنی امیه و بنی عباس و عمال آنها و دیگر زمامداران و حکام سنی و مخالف اهل بیت، با ضرب شمشیر، یا به دار آویختن، یا زنده به گور نمودن، یا مسموم کردن، یا خفه کردن در پی دیوار، یا زدن با شلاق و تازیانه تا سرحد مرگ، یا گرسنگی و تشنگی دادن داخل زندان

های تاریک، نمناک و خفقان آور، و بالاخره با انواع شکنجه و اذیت آنها را معدوم و از صحنه زندگی خارج نمودند.

همچنان که گروهی از آنها به دنبال قیام های دسته جمعی علیه حکومت های غاصب به شهادت رسیدند.

علامه مغنیه می نویسد:

منصور دوانیقی به اعتراف خودش یکهزار نفر یا بیشتر، از فرزندان علی و فاطمه علیها السلام را کشت، و دیگر عدد و آمار مقتولین از شیعه به دست او به اندازه ای بود که به شمار در نیاید. (۱۷۷)

در موضوع کشتار علمای شیعه علامه امینی رحمه الله کتابی به نام «شهداء الفضیلة» تألیف نموده که شامل شناسایی ۱۳۰ نفر از مفاخر علمی شیعه و شخصیت های روحانی در حد مرجع تقلید (امثال شهید اول و شهید ثانی) و درجات نازلتر که به شرح بالا به دست دشمنان اسلام و تشیع، اعم از دست اندرکاران خلافت و زمامداران همانند بنی امیه و بنی عباس، و یا حکام و سلاطین جور شکنجه، کشته و شهید شدند.

### فرار و مهاجرت سادات از شهری به شهر دیگر

در مورد فرار و انتقال سادات و علویین به مناطق مختلف - از جمله اصفهان - کتاب های نسب شناسی و تاریخ ویژه سرگذشت امامزاده ها و سادات سخن به میان آورده اند، در آن منابع چگونگی نقل و انتقال آنها از بلاد مختلف به دیگر بلاد و کشورهای دور و نزدیک، برخورد به نام متعدد فراوانی از سادات علوی و غیرعلوی می کنیم که آنها از بلاد عرب نشین مثل حجاز و عراق، یا بعضی شهرهای ایران به سرزمین اصفهان منتقل و وارد شده؛ و در این شهر رحل اقامت افکنده؛ و به زندگی ادامه داده؛ و کم کم دارای عائله سنگینی شده؛ و

بالاخره فرزندان و اسباط و اعقابشان رو به ازدیاد و گسترش نهاده؛ و با مرور زمان سهمی از جمعیت اصفهان و شهرها و قصبات و دهات و اطراف آن را (امثال زواره و اردستان) به خود اختصاص دادند.

هم اکنون با گذشت قرن‌ها از تاریخ مهاجرت آنها از محل اصلی خود و انتقال بدین شهر، می‌بینیم ده‌ها هزار خانوار سید و علوی در طبقات مختلف اصفهان و حومه آن وجود دارد که این خود بیانگر تعداد فراوان سادات و علویان فراری و مهاجر به اصفهان و توابع مربوطه می‌باشد.

غیر از آنهایی که پس از سال‌ها اقامت در اصفهان از این منطقه به دیگر مناطق و کشورهای دور و نزدیک انتقال یافته، یا در مثل قرون قبل از دوران صفویه از ترس دشمن و به خاطر تقیّه، به طور ناشناس در این شهر می‌زیسته و به عنوان سید علوی یا غیر علوی شناخته نشدند؛ یا شناخته و به دست دشمنان و شیطان صفتان کشته و شهید گردیدند.

اکنون به منظور ارائه نمونه و نشانه‌ای از آنچه نگاشتیم، نخست توجه خوانندگان را به کتاب نسبتاً مفصل و پرمحتوایی پیرامون مهاجرت و انتقال سادات از شهری به شهر و از محلی به محل دیگر جلب، آن‌گاه می‌پردازیم به ذکر بخش مربوط به اصفهان.

این کتاب به نام «منتقلة الطالبین» است که به قلم یکی از علمای نسب شناس و معروف از طبقه سادات طباطبائی به نام ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر بن طباطبا اصفهانی (متوفای بعد ۴۷۹) تنظیم و تألیف شده؛ و از آغاز تا انجام به ترتیب نام بلاد و مناطق مختلف، حدود یک هزار و دویست نفر سادات علوی و غیرعلوی را با ذکر سلسله نسب و وسائط پدری تا برسد به یکی از ائمه معصومین علیه السلام معرفی می‌کند که مثلاً هر یک از چه شهری به چه شهری و از

چه منطقه ای به چه منطقه دیگر انتقال یافت و اقامت اختیار کرد تا از دنیا رفت؛ یا مهاجرت به شهر دیگری نمود؛ و چند پسر یا دختر از خود بر جای گذارد.

و اما بخش اختصاصی این کتاب به واردین به اصفهان؛ پس شامل اسامی منظم به سلسله نسب تعداد سی و پنج نفر از معاریف سادات است که از حدود نیمه قرن دوم هجری تا دهه هفتم قرن پنجم از شهرهای عراق و ایران به اصفهان مهاجرت نموده؛ و حداکثر هفت فرزند پسر و دختر همراه داشته، یا پس از انتقال به اصفهان و ازدواج در آن، دارای فرزند و اعقاب پی در پی شده اند.

اکنون گذشته از این که مؤلف نامبرده افراد زیادی (از جمله امامزاده های متعددی که در اصفهان و حومه آن از دنیا رفته و یا شهید شده و بالاخره در همین شهر مدفون گردیده اند) را از قلم انداخته و از روی بی خبری از مهاجرت آنها (به خاطر اختفاء و ناشناخته آمدن ایشان به اصفهان) یا تردید در انتقالشان تعرض ذکر آنها نشده - رقم مذکور به نسبت ازدیاد تصاعدی سادات در هر سال، خود رقم قابل توجهی را به آمار شیعه اصفهان می افزوده و به نسبت بالا رفتن تعداد توده شیعه افراد بیشتری از علما، دانشمندان، ادبا و دیگر کسانی که به خاطر مزایای علمی، سیاسی و اجتماعی در حد خود نشان دادن بوده از بین شیعه اصفهان سربلند نموده؛ و خواه ناخواه سهمی از آمار رجال علمی و مؤلفین و مصنفین و منابع رجال شناسی را به خود اختصاص داده اند که این موضوع دیگر احتیاج به شرح و بسط نداشته و تنها می پردازیم به ذکر گفتار استاد ابوزهره رئیس دانشکده شریعت قاهره.

او در کتاب «الامام جعفر بن الصادق عليه السلام» ص ۹۴۵ می نویسد:

اما فارس و خراسان و جز این دو منطقه از بلاد اسلامی، پس بسیاری از علمای شیعه گرای اسلام به خاطر عقیده مذهبی، نخست از ترس امویین و بعدا

از عباسیین بدانجاها فرار می کردند؛ و قبل از سقوط دولت اموی، با فرار پیروان زید و دیگر شیعیان قبل از آنها مذهب تشیع به طور باعظمت در این شهرها انتشار و گسترش یافت.

موضوع سوم یعنی «تقیّه» که دارای ریشه هر چه محکمر اسلامی است؛ پس کوتاه سخن آن که چون شیعه به شرحی که اشاره شد همیشه و در همه دوران ها و در همه مناطق سنی نشین به درجات مختلف با انواع خطرهای جانی و غیر جانی که پیوسته از ناحیه دشمنان اهل بیت و مخالفان مذهبی دست به گریبان آن و مورد تهدید و تهمت بوده و هنوز هم این رشته سر دراز دارد؛ مسأله «تقیّه» و موضوع پرهیز از دشمنان - از طریق تظاهر قولی و عملی هر مسلمانی در موقع احساس خطر به غیر آنچه از دیدگاه دین و مذهب برای وی ثابت و بدان معتقد و مکلف است - مطرح گردید.

آری، موضوع تقیّه بر اساس آیه شریفه:

﴿لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُوا﴾ (۱۷۸)

که خداوند صریحاً نهی از دوست قرار دادن کفار نموده، جز در حال خوف و به انگیزه پرهیز از ضرر و اذیت؛

و آیه شریفه:

﴿وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ إِيمَانِهِ لَا يَرْجُوا لَهُمْ نَجْوَىٰ وَلَا يَأْتِيهِمْ سُلُوكٌ مِنْكُمْ وَلَا يَحْتَفِلُونَ فِيهَا﴾ (۱۷۹)

که خداوند تظاهرکننده به کفر از روی اکراه و در حالی که دلش برخوردار از آرامش ایمان باشد را استثناء از کفار و احکام مترتبه بر کفر فرموده؛

و آیه شریفه:

﴿وَقَالَ رَجُلٌ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ﴾ (۱۸۰)

که بیانگر تمجید از حال مرد مؤمنی از دار و دسته فرعون باشد که ایمان خود را پنهان می داشت و از روی مصلحت تظاهر به کفر می نمود؛  
و آیه شریفه:

﴿وَلَا تَلْقُوا بَاءِ يَدِيهِمُ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ (۱۸۱)

که بیانگر نهی از انداختن انسان است - با تظاهر به عقاید حقه - خود را در معرض هلاکت و پرتگاه؛  
و آیه شریفه:

﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾ (۱۸۲)

که خبر می دهد مردی به موسی عليه السلام خبر داد که مردم (اتباع فرعون) در صدد توطئه و قتل او برآمده اند، پس موسی عليه السلام از مصر خارج شد در حالی که ترسناک و مترصد از شر دشمنان بود و گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمگر رهائی بخش؛  
و حدیث:

﴿بئس القوم (قوم) یمشی المؤمن فیهم بالتقیة و الکتمان﴾ (۱۸۳)

که بیانگر زشتی و پلیدی قومی باشد که مؤمن در بین افرادش از روی تقیه و کتمان عقاید و اعمال حقه خود رفت و آمد می کند،  
آن گونه حال خود را در راستای بحث و بررسی مسائل فقهی باز نمود که اضافه بر اختصاص یافتن بخشی از مندرجات منابع حدیثی و فقهی شیعه به مسأله تقیه، تعداد فراوانی هم کتاب و رساله های اختصاصی پیرامون بحث از اصل تقیه و پیگیری از مسائل متفرعه بر آن تألیف گردیده که برخی از آنها هم چاپ و انتشار یافته و اهل تحقیق خود می توانند بدانها مراجعه کنند.  
بدین ترتیب چه بسیار شیعیانی که در طول سالیان دراز زیر سرپوش تقیه از مخالفان حاکم بر محیط جامعه، عنوان تشیع خود را حتی از نزدیکان خود پنهان

می داشته؛ و با تحمل انواع مشکلات و محدودیت‌ها تظاهر به هم عقیده بودن با آنها می کرده اند تا از شر آنها در امان بمانند.

همچنان که سادات و علویین بر اثر خفقان جو حاکم، گاهی مقام والای سیادت خود را - که بالاترین مایه افتخار و سند شخصیت و سرافرازی آنها بوده و یا هیچ چیزی امکان برابری نداشته - حتی از اهل و عیال خود و پاره تنشان پنهان می داشتند تا مبادا شناخته شوند و جان خود و عائله آنان در معرض خطر قرار گیرد.

و در این زمینه بسیاری از سادات پیر و جوان از دنیا می رفتند در حالی که که خود هم نمی دانستند افتخار و شرف زادگی پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام را دارا بوده اند.

و علاوه بر شرح حال سادات مندرج در کتاب‌های نامبرده و امثال آنها که بیانگر قضایاست، یک نمونه شاهد برین موضوع ماجرای مرگ دختر عیسی بن زید بن امام علی بن الحسین علیه‌السلام است در حالی که نمی دانست افتخار زادگی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سه امام از ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - را داراست.

و قضیه بدین قرار بود که وقتی عیسی بن زید (متوفی ۱۶۹) از شر منصور دوانیقی به کوفه فرار کرد و حتی با پیشامد مرگ منصور و برقراری حکومت فرزندش مهدی و نوه اش هادی عباسی، باز در نهایت اختفا و ناشناسی به سر می برد؛ و گاهی از اوقات از روی ضرورت به شغل سقائی می پرداخت؛ پس با زنی از اهل کوفه ازدواج کرد و دختری از وی به وجود آمد که به سن رشد رسید؛ اما هیچ یک از مادر و دختر خبر از مقام سیادت عیسی نداشتند.



آن گاه یکی از سقاها که فاقد شخصیت خانوادگی بود و عیسی از کرایه کردن شتر او برای سقائی استفاده می نمود واسطه ای به نزد عیال عیسی فرستاد و پیشنهاد ازدواج پسرش را با دختر عیسی مطرح نمود.

پس آن زن فوق العاده خوشحال شد آن چنان که عقل از سرش به پرواز درآمد؛ اما عیسی در برابر این خواسته همچنان متحیر و درمانده شد که چه کند و چگونه با عالی ترین درجه شخصیتی که - در رابطه با مقام سیادت و زادگی پیامبر ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام - در خور و دخترش سراغ دارد تن به همسری پسر سقائی برای دخترش دهد.

بالاخره دعا کرد که خداوند به شکلی این مشکل را حل نماید؛ و طولی نکشید که دختر مریض شد و از دنیا رفت.

در این موقع عیسی بن زید آن چنان پریشان حال گردید و به جزع و فزع افتاد که یکی از اصحابش که او را می شناخت و از مقام سیادتش باخبر بود گفت: والله! اگر از من سراغ شجاع ترین مردم را می گرفتند از تو نمی گذشتم و تو را معرفی می کردم، اکنون این چنین در فوت این دختر اظهار ناراحتی و جزع می کنی؟!

عیسی گفت: والله! ناراحتی و پریشانی من به خاطر مرگ او نیست؛ بلکه به خاطر آن می باشد که این دختر در حالی از دنیا رفت که نمی دانست پاره جگر رسول خدا ﷺ است. (۱۸۴)

و به قول شاعر نمی دانست:

نسب از چه کس دارد این نیک پی از این قبیل قضایا زیاد و فراوان است

اکنون که گزارش کوتاهی از وضع زندگی سادات و شیعیان در دوران های دست اندرکاری بنی امیه و بنی عباس تا حدود قرن هشتم به نظر رسید؛ می گوئیم:

همان طوری که سادات و شیعیان به طور کلی و در عموم بلاد تحت فشار همه جانبه بودند و زمامداران مراکز مسلمان نشین برای خوشامد یکدیگر، و رعایت بند و بست ها و روابط سیاسی که با هم داشتند، یا از روی بغض و کینه با اهل بیت علیهم السلام، تا می توانستند به سرکوبی و تضعیف شیعه و اهل بیت علیهم السلام ادامه می دادند.

شیعه اهل اصفهان یا شیعیان و سادات منتقل و پناهنده به اصفهان نیز دست کمی از دیگر سادات و شیعیان نداشته و آنها هم ناگزیر بودند به حسب اقتضای زمان و محیط، دست به عصا قدم بردارند؛ و تحت پوشش تقیه و اختفا مقام سیادت و تشیع زندگی کنند تا از شر فساد عوامل حکومت های غاصب اموی و عباسی و دیگر حکومت های وابسته بدانها و دین به دنیای خود یا به دنیای غیر فروش در امان بمانند.

به همین دلیل بعضی از علمای شیعه اصفهان و غیره، با استفاده از عنوان اعتزال - به خاطر برخی از مشترکات عقیدتی که با تشیع داشته - دم از معتزلی بودن زده و تظاهر به اعتزال می کردند؛ تا آنجا که برخی از ارباب رجال و شرح حال نویسان سنی با شیعه، آنها را به عنوان معتزله معرفی نموده اند؛ غافل از این که هر یک، شیعه تمام عیار و پیرو عملی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده اند.

بر این اساس نمی توان شیعه اصفهان را چه از طبقه امامزادگان عالی مقام مدفون در این شهر، و چه از طبقه علما و محدثین و شعرا، منحصر به نامبردگان

در این کتاب یا در دیگر منابع و مصادر مربوطه دانست؛ و چه بسا شخصیت های علمی و حدیثی که از روی تقیه و ملاحظات امنیتی در حال اختفا شؤ و ن مذهبی به سر می برده و تا دم واپسین به عنوان شیعه و پیرو علی علیه السلام شناخته نشدند. و همچنین امامزادگان لازم التعظیم و سادات با شخصیت. <sup>(۱۸۵)</sup>

## بخش هفتم: نگاهی کوتاه به تاریخچه سامرا از گذشته تا کنون

نگاهی گذرا به تاریخچه شهر سامرا  
بارگاه و حرم مطهر امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام  
مسجد بزرگ سامرا  
شهر متوکلیه  
مسجد ابی دلف  
...و

### نگاهی گذرا به تاریخچه شهر سامرا

شهر سامرا، یکی از چهار شهر مقدس عراق است. ساخت این شهر که در ۱۲۴ کیلومتری شمال بغداد و در سمت شرق رودخانه دجله قرار گرفته در سال ۲۲۱ هجری باز می‌گردد.

در این سال محمد المعتصم بالله فرزند هارون الرشید پایتخت را از شهر بغداد به سامرا منتقل ساخت و تا سال ۲۵۶ هجری هشت خلیفه در این شهر حکمرانی و خلافت نمودند.

در این سال المعتمد علی الله عباسی بار دیگر به بغداد بازگشت و آن جا را پایتخت خلافت قرار داد.

سامرا در مدت ۳ سال پایتختی، توسعه فراوانی یافت و تعداد زیادی کاخ‌ها، تفریح‌گاه‌ها و مساجد در این شهر می‌افزاید و قرار داشتن بقعه پاک دو امام معصوم علیهما السلام و برخی از افراد خاندان ایشان می‌باشد.

## بارگاه و حرم مطهر امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام

حرم مطهر امام دهم حضرت علی بن محمد الهادی علیه السلام و امام یازدهم حسن بن علی عسکری علیه السلام قلب شهر امروزی را تشکیل می دهد. این بقعه در دوران زندگانی این دو امام علیهما السلام خانه مسکونی آنان بود و پس از شهادت در آن جا دفن شده اند.

نخستین ساختمان بر آرامگاه آنان از قرن چهارم هجری است که تاکنون همواره تجدید و ترسیم شده و توسعه یافته است. این حرم مطهر دارای گنبدی است که یکی از بزرگترین گنبدها در جهان اسلام است. محیط این گنبد طلایی عظیم، ۶۸ متر است که در آن ۷۲ هزار خست طلا به کار رفته است.

در دو سمت این گنبد دو گلدسته طلایی زیبا قرار دارد که هر یک دارای ۳۶ متر طول است. گنبد کنونی در سال ۱۲۰۰ هجری به جای گنبد کهنی که ناصرالدوله حمرانی ۳۳۳ هجری آن را ساخته بود، بنا گردید.

در زیر گنبد حرم مطهر ضریح آرامگاه دو امام معصوم، دو بانوی بزرگوار نیز مدفون است.

یکی حکیمه خاتون دختر امام جواد و عمه امام حسن عسکری علیه السلام است که شاهد ولادت امام زمان علیه السلام بوده است. وی زنی پرهیزگار و مورد احترام چهارده معصوم علیهم السلام بوده است.

دیگری نرگس خاتون همسر امام حسن عسکری و مادر امام زمان علیه السلام است.

درون حرم و قسمت هایی از رواق ها به طرز زیبایی آئینه کاری شده و از یادگارهای ملک فیصل، پادشاه هاشمی عراق است و به وسیله ایوانی فراخ و سقف دار به صحنی که گرداگرد حرم را فراگرفته راه می یابد.

از ویژگی های غربی صحن مطهر مجموعه ای متشکل از صحن، ایوان و مسجدی بزرگ با گنبدی کاشی کاری شده قرار دارد که به مجموعه «غیبت» مشهور است.

در زیر این مجموعه زیرزمینی است که به «سرداب غیبت» شهرت دارد. همچنین این مجموعه بخشی از خانه مسکونی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده است که در این زیرزمین به عبادت پرداخته بوده است. این محل از دیرباز مورد توجه شیعه بوده است و از آن جهت که عبادتگاه سه امام بوده است و از احترام ویژه ای برخوردار است.

گفتنی است که به سویله پله هایی می توان به زیر زمین رسید فضای اصلی و کهن زیرزمین عبارت از تالار فضایی است که پنجره از چوب دارد و محل عبادت امام علیه السلام بوده است.

پنجره این نمازخانه یکی از باارزش ترین قطعات باقی مانده از دوران عباسیان است و دارای کتیبه ای کهن می باشد.

این پنجره به دستور ناصرالدین الله عباسی - که از خلفای مهرورز به اهل بیت علیهم السلام بود - در سال ۶۰۶ ساخته شده است.

در کاشی کاری درون این بقعه، نام ناصرالدین شاه قاجار ثبت شده است که در سفر به عتبات خود به زیارت این جایگاه تشریف یافته است.

خدام سرداب در داخل این بقعه کوچک حفره ای تعبیه کرده اند و از آن به زائران برای تبرک خاک می دهند. کاشی کاری های صحن و سردرهای ورودی از دوره قاجاریه است.

## مسجد بزرگ سامراً

مسجد جامع سامراً که به «جامع المتوکل» مشهور شده، از ساختمان های یکی از پلیدترین خلفای عباسی - یعنی متوکل عباسی - است که یکی از عظیم ترین مساجد جهان اسلام در آن دوره به شمار می رفته. امروز فقط ماءذنه و دیوارهای آن باقی است که همین دو نیز دلیل بر عظمت این ساختمان می باشد که ابعاد دیوارهای مسجد ۱۶۰ \* ۲۴۰ است.

آنچه بر اهمیت معماری این مسجد می افزاید، گلدسته آن است که به «ملویه» شهرت دارد و در شمال برج و باروی مسجد و در فاصله ۲۵ متری آن ساخته شده است. ساختمان این گلدسته مخروطی شکل است که بر قاعده ای مربع به طول ۳۲ متر قرار دارد.

این ماءذنه بر خلاف سنت تمام گلدسته ها که راه رسیدن به بام آن از پله هایی است که درون ماءذنه تعبیه شده، از بیرون آن می باشد. از این رو پله های گرداگرد سطح بیرونی گلدسته را دور زده و به بام آن که در ارتفاع ۵۲ متری از زمین است، می رسد.

بنا بر روایت مورخان، متوکل مبلغ پنج میلیون درهم برای ساختمان این مسجد هزینه کرده است.

ماءذنه و گلدسته بزرگی که از جامع کبیر سامراً به جای مانده است و امروزه چشم هر بیننده ای را خیره می سازد، مناره ملویه نام دارد. در توصیف این برج آمده است:

«متوکل مسجد جامع کبیر را بنا نمود و مناره عجیبی در شمال آن برافراشت که طول آن یکصد و هفتاد ذراع بود و بر بالای آن از خارج مسجد صعود می کردند و آن از عجایب آثار باستانی جهان است که مانند آن پیش از آن ساخته

نشده بود، به طوری که نقل کرده اند شخص خلیفه سوار بر اسب تا بالای مناره می تاخته است ماءذنه ای است مخروطی شکل که روی پایه و اساسی مربع بنا شده و از سطح مایل عریضی بقعه و رأس آن بالا می روند و از خارج مثل حلزون دور می زند، طول ضلع آن پایه سی و دو متر، و قطر آخرین قسمت فوقانی آن به شش متر می رسد و ارتفاع ماءذنه از سطح زمین، بالغ بر ۵۲ متر است و در آغاز از پله حلزونی شکل شروع شده به قله مناره بالا می رود و آن پله از وسط ضلع جنوبی مقابل دیوار جامع بوده و در اطراف محور ماءذنه، پنج بار چرخیده تا بر قله مناره که در وسط قسمت جنوبی باز می شود مربوط و متصل می گردد و رأس استوانه ای شکل آن به ارتفاع ۶ متر می رسد، مناره مسجد معروف مصر، یعنی جامع کبیر ابن طولون را به تقلید از این مناره سامراً ساخته اند».<sup>(۱۸۶)</sup>

این مسجد بس بزرگ که به «جامع کبیر سامراً» معروف است توسط متوکل عباسی ساخته شده بود، در توصیف این مسجد قلم فرسایی ها کرده و سخنانی نوشته اند که حیرت انگیز است، می نویسند:

«این مسجد، بزرگترین مسجدی است که تا حال در جهان ساخته شده است و آن عبارت بود از محیط مستطیل شکلی که باروها و قلعه هایی که از آجر پخته شده ساخته و افراشته شده بود آن را حصار خویش گرفته بودند، چنان که طول و عرض آن از اندرون مسجد به ۲۴۰ \* ۱۵۶ متر می رسد و از بیرون مساحت آن بالغ بر ۳۸۰۰۰ متر مربع بود و دارای ۱۶ درب بزرگ و کوچک بود».<sup>(۱۸۷)</sup>

یکی از نویسندگان معاصر درباره این مسجد نوشته است:



«طول آن ۲۴۰ متر و عرض ۱۶۰ متر می باشد و ضخامت دیوارهای آن کمتر از دو متر نیست، ارتفاع دیوارها، آنچه اکنون باقی است ده متر می باشد، در اطراف دارای برجهای نیم استوانه ای می باشد که شمار آن به چهل برج می رسد و در هر گوشه مسجد یکی از آنها قرار گرفته و در اضلاع شمالی و جنوبی هر یک ۸ برج و اضلاع شرقی و غربی هر کدام دارای ۱۰ برج می باشند.»<sup>(۱۸۸)</sup>

متوکل عباسی که ۱۷ بار دستور تخریب آستان قدس حسینی را در کربلا صادر کرده و صدها زائر حرم حسینی را کشته بود، برای ساخت این مسجد بالغ بر سیصد و هشت هزار و دویست و دوازده دینار (واحد طلای آن روز) خرج کرد و در حقیقت کاخی را با نام مسجد ساخت و پرداخت تا طریق تزویر و ریا را به تکامل آن رساند، مسجدی که می گویند در وسط حوض بزرگش فواره ای بود که هیچ وقت آبش فرو نمی نشست و متصل در حال فوران بود.<sup>(۱۸۹)</sup>

### شهر متوکلیه

شهر کهن سامراست که از سوی متوکل عباسی ساخته شده و امروزه خرابه های این شهر در فاصله کوتاهی از شمال سامرا نمایان است. از ویژگی های این شهر خیابان کشی های منظم و مستقیمی است که نمونه آن در دیگر شهرها کمتر یافت می شود و در بخشی از این شهر، مسجدی به نام «جامع ابی دلف» وجود دارد.

### مسجد ابی دلف

مسجد ابی دلف نمونه کوچکتر مسجد جامع متوکل است با ابعاد ۱۳۸\* ۲۱۵ متر با بارویی به ضخامت ۱/۶۰ متر. این مسجد دارای ۱۸ دروازه است.

گلدسته این مسجد شبیه ملویه است با این تفاوت که ارتفاع آن ۱۹ متر می باشد.

این مسجد به نام قاسم بن عیسی عباسی مشهور به ابی دلف متوفای ۲۲۶ هجری نام گذاری شده که از فرماندهان عباسی و از شیعیان به شمار می رفته است.

مرد بزرگی با نام ابودلف قاسم بن عیسی عجلی کرجی (ح ۱۵۰ - ۲۲۶ ق)، از امیران برجسته عصر اول عباسی که در شعر و ادب و موسیقی و نیز جنگاوری و شجاعت و همچنین در جود و بخشندگی پرآوازه بود، بانی این مسجد است. او چنان شجاع و بخشنده بود که در میان عرب، به این دو صفت ضرب المثل گشت، وی شهرت خویش را بیشتر مدیون شهری است که با نام کرج آن را ساخت و کرج ابودلف نام گرفت، (شهری که نزدیک اراک کنونی بوده است).

توفیق عظیم او این که دوستدار اهل بیت اطهار علیهم السلام و هوادار آل عدالت، اولاد حیدر کرار بود، تا آنجا که برخی او را شیعه غالی تصور کرده اند. وی در شعر هم دست توانایی داشت و با شاعرانی چون ابوتمام طائی دوست بود، ابوتمام، دعبل خزاعی و شاعران دیگر او را در اشعارشان ستوده و از بخشش های کلان او بهره مند بوده اند. <sup>(۱۹۰)</sup>

دائرة المعارف تشیع، <sup>(۱۹۱)</sup> در شناسایی این چهره درخشان شیعی نیز چنین می نویسد:

«او امیری از سرهنگان مأمون عباسی، ادیبی بخشنده، پهلوانی شاعر، شیعه گرای نامدار، مرد میدان جنگ ها و موسیقی دان بود». <sup>(۱۹۲)</sup>

## سامراً و پایتخت هشت خلیفه

پس از منتصر نیز سامراً مرکز چند خلیفه عباسی بوده و در کل بیش از نیم قرن پایتخت خلفای عباسی شمرده می شده است که ما تنها به ذکر فهرست آنها بسنده می کنیم و می گذاریم.

۱ - معتصم عباسی (۲۱۸ - ۲۲۷ ق.).

۲ - واثق (۲۲۷ - ۲۳۲ ق.).

۳ - متوکل (۲۳۲ - ۲۴۷ ق.).

۴ - منتصر بالله (۲۴۷ - ۲۴۸ ق.).

۵ - مستعین (۲۴۸ - ۲۵۲ ق.).

۶ - معتز (۲۵۳ - ۲۵۵)، سیزدهمین خلیفه عباسی و قاتل امام هادی علیه السلام.

۷ - مهتدی (۲۵۵ - ۲۵۶ ق.).

۸ - معتمد (۲۵۶ - ۲۷۹ ق.)، پانزدهمین خلیفه از بنی عباس و آخرین کسی

که از آنها در سامراً درگذشت و مدفون شد.

پس از معتمد برادرزاده اش معتضد به خلافت رسید و بغداد را مرکز حکومت خویش ساخت و با انتقال پایتخت از سامراً به بغداد - سامراً که روزگاری پررونق ترین شهر محسوب می شد - رونق خویش را از دست داد و ستاره بختش افول کرد چنان که در اندک زمانی به شهری کوچک و مخروبه بدل گشت. (۱۹۳)

## قصرهای سامراً

وقتی خلفای عباسی به سامراً نقل مکان کردند همگی مشهور به فسق و فجور و برگزاری مجالس جشن و سرور و شادمانی بودند.

از این رو اقدام به ساختن کاخ های سرسبز و خوش آب و هوای متعددی در جای جای این شهر و کناره های رودخانه دجله کردند که امروزه تنها از آن کاخ ها دیوارهای فرو ریخته و ستون های ویرانه باقی مانده است.

نام برخی از کاخ ها در سمت شمال غربی مسجد جامع متوکل در شهر المتوکلیه:

قصر الجعفری، قصر العروس، قصر المختار، قصر الغریب، قصر الصبح، قصر الملیح، قصر البستان، قصر التل، قصر الجوسق، قصر المتوکلیه، قصر الوؤلؤ و... بنا بر روایت مورخان حداقل هزینه ساختمان هر یک از این قصرها متجاوز از پنج میلیون درهم بوده است.

در کتاب «سیمای سامرا» آمده است:

متوکل سامرا را پایتخت خویش قرار داد و از میان کاخ های بزرگ شهر، قصر هارونی را برای خودش و قصر معتصم را که معروف به جوسق بود برای پسرش محمد منتصر، و قصر مطیره را برای پسر دیگرش مؤید، و قصر بزکوار را برای پسر دیگرش معتز انتخاب کرد. (۱۹۴)

احتمال می رود که پس از معتصم عباسی، متوکل بیشترین سهم را در عمران و آبادانی سامرا داشته باشد، البته نه به خاطر رفاه مردم و ارتقای فرهنگ مسلمانان، بلکه درست بر عکس آن، برای رفاه خود خلیفه و شاهزادگان عباسی و دولتمردان و ستمگران کاخها یکی پس از دیگری در سامرا ساخته می شد.

نویسنده تاریخ سامرا، در حدود سی کاخ نام می برد که توسط متوکل در سامرا ساخته و پرداخته شد، ما برای اختصار از تفصیل آنها معذوریم تنها فهرست مجملی از آن را در اینجا ذکر می کنیم و باشد که ضمن تاریخ سامرا، مدعیان خلافت اسلامی را نیز در آیینہ تاریخ به تماشا بنشینیم:

- ۱ - قصر الاحمدیه، کاخ ویژه پسر متوکل، ابوالعباس احمد معتمد.
- ۲ - قصر الاشناس، در غرب سامرای قدیم و در شمال سامرای امروز واقع، و کاخ مخصوص اشناس ترک، یکی از سرلشگران عباسی بوده است.
- ۳ - قصر البدیع، کاخی بزرگ و بلند که از فرط زیبایی به آن بدیع می گفتند.
- ۴ - قصر البرج، قصری که متوکل برای تأسیس آن، ده میلیون درهم از بیت المال مسلمانان احتکار و اتلاف کرد. (۱۹۵)

- ۵ - قصر بزکوار یا بلکوار، کاخ مخصوص معتز پسر دیگر متوکل.
- ۶ - قصر البهو، کاخی که برای ساخت آن، ۲۵ میلیون درهم، از طرف متوکل پرداخته شد.

۷ - قصر التل، برای ساخت این کاخ نیز پنج میلیون درهم از کیسه بیت المال، خلیفه پرداخت کرد، این قصر را که تل العلیق و تل المخالی نیز می نامند، حدیثی است بس دلکش و معروف که به حدیث التل و حدیث تل المخالی مشهور است.

### حدیث تل المخالی

زبان لاف رسوا می کند ناقص کمالان را که رو بر خاک مالد پرفشانی بسته بالان را  
«صائب تبریزی»

متوکل همیشه دنبال بهانه ای بود که قدرتش را به رخ امام هادی علیه السلام بکشد. بلکه به خیال خام خویش آن حجت حق را بترساند، مگر نه این است که کافر همه را به کیش خود پندارد؟! او خیال می کرد با عده و عده زیاد و با عسکر و لشکر مجهز می تواند در اراده ولی خدا امام هادی علیه السلام تصرف کند!!

باری - آن سان که بیشتر اشاره شد - با همین خیال خام، متوکل خواست صحنه ای را که از پیش تدارک دیده بود در منظر امام به نمایش گذاشته باشد.

روزی که امام علیه السلام را احضار کرده و در صحرای وسیعی در کنارش با هم قدم می زدند، دستور نمایش صحنه را داد و به سربازانش که رقم آنها را نود هزار سواره نوشته اند امر کرد که هر یک توبره اسبش را از گل و خاک پر کرده، در وسط میدان روی هم بریزند، چنان که در اندک زمانی تلی بزرگ و بلند ترتیب یافت و خلیفه با تکبر و غرور در بالای تل قرار گرفته و امام هادی علیه السلام را نیز به پیش خویش خواند و به سربازان و سپاهیان که همگی غرق در سلاح های گوناگون و مدرن آن روز بودند دستور داد که از مقابلش رژه روند، پس از آن که خلیفه از سپاهش سان دید، رو به حضرت امام هادی علیه السلام کرده و گفت: تو را به اینجا خواندم که لشکریان و سپاهیان مرا تماشا کرده باشی!! متوکل با این کار می خواست امام علیه السلام را بترساند که مبدا اقدام به قیامی کند، چرا که خلیفه ستمگر و خونخوار عباسی، بیش از هر کس از امام هادی علیه السلام می ترسید و نیز نیک می دانست که دلهای پاک مردم مسلمان در گرو محبت آن امام بحق است و بس.

اما خلیفه نه تنها با این کار کودکانه به آرزویش نرسید بلکه هراسش بیش از پیش و حیرت و حسرتش زیاده از حد شد.

امام هادی علیه السلام همانجا در بالای تل، روی به متوکل کرده فرمود: آیا می خواهی ما نیز سپاه خویش را به تو نشان داده باشیم؟! خلیفه با شگفتی تمام خواهی نخواهی جواب داد که بلی.

امام علیه السلام دست به دعا بلند کرد و تا نام خدای را به زبان آورد، زمین و زمان در چشم متوکل تار و تنگ شد و دید که شش جهت، از زمین تا آسمان پراست از فرشتگانی که سلاح در دست منتظر فرمان امام علیه السلام می باشند، عقلی که در

سر نداشت تا بپرد، پاهایش سست شد و به زمین افتاد و بیهوش شد پس از مدتی که چشمانش را باز کرد خود را به کلی باخته بود...<sup>(۱۹۶)</sup>

چه داند آن ستمگر قدر دلهای پریشان را که سازد طفل بازی گوش کاغذ باد قرآن را به غور حسن نتواند رسیدن چشم کوتاه بین زیوسف بهره ای غیر از گرانی نیست میزان را<sup>(۱۹۷)</sup>

۸ - قصر الجعفری، متوکل این کاخ را در نزدیکی سامرای قدیم ساخت، در جایی که به آن ماحوزه می گفتند و در کنار این کاخ شهری را بنا نهاد که به آن متوکلیه گویند، بالاخره در همان کاخ نیز کشته شد و قصرش قبرش گشت.<sup>(۱۹۸)</sup>

بهرام که گور می گرفت می همه عمر دیدی که چگونه گوربهرام گرفت<sup>(۱۹۹)</sup>

۹ - قصر الجص، همان قصری که در جلو آن ابومنصور بختیار، پنجمین حاکم از حکام آل بویه را پس از دستگیری کشتند.

۱۰ - قصر الجوسق، متوکل برای ساخت این کوشک نیز پانصد هزار درهم از بیت المال اختصاص داده بود.<sup>(۲۰۰)</sup>

۱۱ - قصر الحیر، این کاخ نیز یکی دیگر از عشرتکده های متوکل بود که برای تأسیس آن چهار هزار درهم مصرف شده بود.

۱۲ - قصر حمران، کاخی بوده نزدیک قصر معشوق در سامرا.

۱۳ - قصر الخاقانی، قصری که با نام خاقان عرطوج یکی از سرداران بنام عباسی نامیده شده و به جوسق خاقانی نیز معروف است.

۱۴ - قصر الشاه، یا کاخ شاه.

۱۵ - قصر شبداز، یا شبدیز، یکی دیگر از کاخ های متوکل در سامرا.

۱۶ - قصر الصبح، متوکل برای ساخت این کاخ نیز پنج میلیون از کیسه گشاد خلافت پرداخت تا عشرتکده ای دیگر برای خودش ساخت.

۱۷ - قصر العمری، کاخ عمر بن فرج والی مدینه از طرف معتصم و متوکل.

- ۱۸ - قصر العروس، با سی میلیون درهم که از بیت المال حرام شد ساخته شد.
- ۱۹ - قصر العاشق، یا قصر معشوق که به هر دو نام معروف است و بقایای آن هنوز هم در سامراً دیده می شود.
- ۲۰ - قصر الغریب، عمارتی دیگر در سامراً که متوکل ده میلیون از بیت المال را به خاطر آن حرام کرد.
- ۲۱ - قصر الغرد، کوشکی که متوکل در کنار دجله ساخت.
- ۲۲ - قصر القلائد، که قبة المنطقه نیز نامیده شده است.
- ۲۳ - قصر الکویر، کاخی در ساحل دجله در مقابل قصر عاشق.
- ۲۴ - قصر اللؤلؤ، یکی دیگر از کاخ های متوکل که پنج میلیون درهم نیز برای آن حرام کرده بود.
- ۲۵ - قصر المختار، متوکل برای ساخت این کاخ نیز پنج میلیون درهم از بیت المال را حرام کرد.
- ۲۶ - قصر المتوکلیه، در شهر متوکلیه سامراً و در کنار کاخ جعفری.
- ۲۷ - قصر المطیره، یا کاخ افشین.
- ۲۸ - قصر المحمدیه، این کاخ را متوکل برای پسرش محمد ساخته بود.
- ۲۹ - قصر المحدث.
- ۳۰ - قصر الوحید، با دو میلیون درهم هزینه ساخت، توسط متوکل.
- ۳۱ - قصر الهارونی.
- ۳۲ - قصر ایتاخ.
- ۳۳ - قصر وصیف و ده ها قصر دیگر نیز در سامراً ساخته شده بود که هر یک مخصوص یکی از دولتمردان و سرداران عباسی بود. (۲۰۱)



## دیرهای سامراً

روزگاری سامراً شهر شاهان بود و کوی کاخ ها و قصرهای سر به فلک کشیده، چنان که نزدیک به ده خلیفه از خلفای بنی عباس و صدها ولیعهد و امیرالامراء و قاضی القضاة و... و... روز و روزگاری سامراً را بهشت خویش دانسته و قصرها و عشرتکده ها برای خویش ساخته بودند، اما امروز از هشت خلیفه عباسی و صدها امیر و وزیر و قاضی و حاکم که در زیر خاک های سامراً دفن شده بودند اثری نیست، تاریخ خاکشان را نیز به باد فنا داده است و امروز جز بدنامی و نفرت نصیبی از جهان ندارند.

پیشتر، قبل از ظهور دین مبین اسلام، سرزمین سامراً نزد پیروان حضرت عیسی مسیح مقدس بود و جای جای آن دیار، با معابد و کنشت ها و صومعه ها، از نور معنویت روشن و پررونق بود که امروزه جزء آثار باستانی سامراً محسوب می شود.

نویسنده موسوعة العتبات المقدسة، در فصل اول از کتابش (ج ۱۲)، ویژه سامراً) از هر یک به تفصیل و تطویل سخن رانده است که ما تنها به نام آنها اشاره می کنیم و می گذریم:

۳۴ - دیر سامراً.

۳۵ - دیر مرماری.

۳۶ - دیر سوسی.

۳۷ - دیر باشهرا.

۳۸ - دیر عبدون.

۳۹ - دیر عبّاغی.

۴۰ - دیر العذاری.

۴۱ - دیر العث.

۴۲ - دیر عمر نصر.

۴ - دیر مرماجرجس. (۲۰۲)

### سامراً پیش از مهاجرت میرزای بزرگ شیرازی رحمة الله

آن روزها با وجود آستان قدس عسکریین علیه السلام و با آن همه پیشینه تاریخی و... سرزمین سامراً به بوته فراموشی سپرده شده بود و تنها به عنوان یک شهر تاریخی و کهن، اسمی از آن مطرح بود و بس.

شهری که روزگاری سه امام معصوم علیهم السلام را در بر داشت و اسمش زینت بخش محافل محدثان و فقیهان بزرگ گشته و شهرتش زمین و زمان را در نوردیده بود، آن روزها جز نام از آن خبری نبود، سرزمینی که در گذشته درخشان خود با نام «ناحیه مقدسه» اسمش ورد زبان ها بود و کوچه عسکرش کوی دلدادگان و آزادگان، و کعبه کمال جویان و حقیقت طلبان گردیده بود و همیشه چشم ها از هر سوی و دیار به آنجا دوخته و همه منتظر که تاز چه خبر یا حدیث و روایتی از آن شهر بزرگ خواهد رسید و...

با وجود این همه پیشینه پاک و تابناک، آن روزها از سامراً قدیم صحبتی در میان نبود و دیگر سامراً را کسی ناحیه مقدسه نمی خواند، بلکه شهری در دست اغیار اسیر بود. حریم مقدس عسکریین علیهم السلام خراب آباد گدایان و سیه بختان شده بود، چنان که گدای سامراً در زبان ها مثل گشت و مشکل می شد کسی یافت که از این همه غربت و غم، قصه ای در دل نداشته باشد. غبار این غربت چشم های شیعیان را آزار می داد تا این که سید جلیلی از فقیهان نامدار، قیام کرد و با هجرت خویش از نجف به سامراً شهر را دوباره احیا کرد و غبار غربت از گنبد ملکوتی عسکریین علیه السلام زدود و دیده دیده وران را معطوف آن

آستان مقدس ساخت و به پاس این بزرگداشت چه توفیق های بزرگی که خدا رفیقش ساخت، چنان که نام میرزای بزرگ شیرازی جاودانه شد و یادش تا ابد زنده و پایدار ماند.

هر آن که جانب اهل خدا ننگه دارد      خدش در همه حال از بلا ننگه دارد  
حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست      که آشنا سخن ننگه دارد (۲۰۳)

میرزای بزرگ که به حق مجدد مذهب نامیده شده است و همیشه دل به سوی حضرت دوست داشت و خود را جز غلام خانه زاد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی دانست. دیار دلدار را خانه خویش ساخت، در حقیقت او نبود که به سوی سامراً می شتافت، بلکه دل پاک و ضمیر روشن و آینه زلال درونش بود که او را به کوی دلبر می کشید و برخلاف کوه نظرانی که این کار را برای او ضایع کردن خویش می دانستند. او فکری دیگر و عشقی برتر و بالاتر از این حرف ها داشت.

آنهایی که در دایره تنگ و تاریک مقام جویی و ریاست طلبی بودند نمی توانستند این هجرت میرزا را بفهمند و مجبور بودند که بگویند: آقا چرا نجف را ترک می کنید اینجا باشید برای شما بهتر است، حوزه نجف بزرگ است و شما را بزرگ می کند، چرا حوزه به این بزرگی را ترک می کنید و سامراً می روید، شهری که بیشتر مردمش سنی مذهب اند و از این قبیل مقوله ها.

اما میرزای بزرگ، که دلش با مهر مهدی (روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) مهد نور و فضیلت، خانه خیر و خلوص بود، در سر سودای عشق داشت و بس. و نمی توانست آستان قدس عسکریین علیه السلام و ناحیه مقدسه را در غربت ببیند و آرام نشیند، تنها به راه افتاد و دیار دوست را در پیش گرفت و رفت. رفت که معتکف دیار دلبر گردد و در سایه این اعتکاف، اشتیاق دل را به وصالش برساند تا بتواند در سایه سار الطاف حضرت عسکریین علیه السلام و مولا

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فلک را سقف بشکافد و طرحی نور را دراندازد.

در خصوص سامرای پیش از میرزا قدس سره و تاءثیر این هجرت در ساختار اجتماعی و فرهنگی آن شهر، چنین می نویسد:

ورود میرزا به دیار عسکریین علیهم السلام، به آن حیات علمی و فرهنگی بخشید و روح تازه ای در کالبد این شهر غریب و مظلوم، دمید قبل از آن، سامراً در انحصار اهل سنت بود. میدانی بود برای رقابت عشایر و تعصبات قبایل. شیعه و زوآر امامان امنیت نداشتند و جوار حضرت امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام با فرهنگ شیعی و علوم آن بیگانه بود. آمدن میرزا سبب شد که این شهر از الطاف الهی بهره مند شود و جویباری عظیم، از نهر جاری حوزه و میراث عظیم آن، در این شهر جریان یابد. طلاب گروه گروه از اقطار عالم اسلام برای کسب دانش به سرزمین مقدس عسکریین علیهم السلام سرازیر شدند. محافل علمی و مدارس آیات در آن بر پا شد تا جایی که به گفته مرحوم حرزالدین:

«هجرت به سامراً در ایام میرزا، در عرض هجرت به نجف معمول شد و تدریس دروس مقدمات و علوم عالی، علاوه بر درس میرزا، فراوان شد».

به تعبیر تذکره نویس و مورخ بزرگ شیعی، مرحوم سید محسن امین:

﴿انتقل المركز العلمی الیها علی عهد المیرزا سید محمد حسن الشیرازی﴾.

در ایام میرزا مرکز علمی به سامراً انتقال یافت، در نتیجه، سامراً به پرورش گاه بزرگان علم و ادب و حدیث و فلسفه تبدیل شد.

﴿فقد کانت سامراء یومئذ مرکزا علمیا ربی العباقرة وزعماء العلم و خرّج

النوابغ و اءساطین الدین﴾.

سامراً به مرکزی علمی و فرهنگی تبدیل شد که نوابغ بزرگ و بزرگان دانش

را تربیت کرده و نوابغ و استوانه های دین از آن فارغ التحصیل شدند. (۲۰۴)

## علل هجرت میرزا به سامرا

نکند جاذبه عشق اگر کوتاهی می توان بار دو عالم به تن تنها برد  
در این که چرا مجدد شیرازی از نجف به سامرا هجرت کرد؟ سخن زیاد است  
و می توان گفت، میرزای بزرگ از این هجرت اهداف چندی را در نظر داشت از  
آن جمله است:

۱ - اسکان شیعه در سامرا، با توجه به این که سامرا، مدفن عسکریین علیهم السلام  
و منزل آن بزرگواران می باشد و خیلی چیزها که مورد علاقه و احترام شیعه  
است در آن جا قرار دارد، مرحوم میرزا سعی کرد که شیعیان در آن مکان،  
اسکان بیابند.

۲ - تبلیغ تشیع در نواحی عراق.

۳ - تقریب بین شیعه و سنی. <sup>(۲۰۵)</sup>

۴ - اجتناب از ریاست و مرجعیت، در این خصوص می نویسد:

«او آنقدر از ریاست و زعامت پرهیز داشت که بارها سوگند یاد می کرد که  
هیچ گاه به فکرم خطور نمی کرد که روزی مرجع دینی مردم باشم، حتی یکی از  
علل هجرت او از نجف به سامرا را دوری از نجف و از ریاست و مرجعیت ذکر  
کرده اند. <sup>(۲۰۶)</sup>»

۵ - عشق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، بویژه به حضرت عسکریین  
علیهم السلام و مهر مهدی صلوات الله علیه دل میرزا را به سوی سامرا معطوف داشته و  
وی را به آن دیار کشید.

## فتوای بزرگی که از سامرا صادر شد

ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۳۰۶ ق برای سومین بار رهسپار اروپا گشت  
تا هر چه بیشتر و بهتر مشغول عیش و نوش های شاهانه گردد و در همین سفر

تفریحی بود که امتیاز انحصار خرید و فروش توتون و تنباکوی ایران و صدور آن به خارج را برای مدت ۵۰ سال به شرکت انگلیسی رژی داد، پس از آن که در این سفر گفت و گوهای مقدماتی این قرارداد که به نام قرار داد «رژی» معروف است در لندن انجام گرفت، در ۲۸ رجب ۱۳۰۸ ق در تهران به امضای ناصرالدین شاه رسید.

این قرارداد ننگین ماهیتا استعماری و به زیان ملت و دولت ایران بود و انگلستان اهداف چندی را از این کار تعقیب می کرد از آن جمله:

۱ - اعزام مبلغان فرهنگ منحنط فرنگ در لباس کارکنان کمپانی، چنان که نوشته اند:

«در مدتی اندک، بیش از دویست هزار فرنگی به عنوان کارگزاران این شرکت به ایران اسلامی هجوم آوردند و گروه گروه در شهرها و ولایات ایران مستقر شدند.» (۲۰۷)

۲ - استخدام مسلمانان در این شرکت برای استثمار و استعمار هر چه بیشتر آنها.

۳ - ترویج فحشا و در نهایت استعمار و استثمار یک ملت و در یک کلمه، اشغال غیرمستقیم ایران.

قضیه چنان خفت بار و رسواکننده بود که مردم بویژه علمای کشور را به قیام واداشت علمای تبریز، ضمن تلگرافی به شاه نوشتند:

«با کمال حیرت مشاهده می کنیم که پادشاه کافه مسلمین را مثل اسیران به کفار می فروشند... مسلمانان مرگ را بر زیر دست شدن کفار ترجیح می دهند.» (۲۰۸)

و در تلگرافی دیگر نوشتند:

«۴۲ سال است سلطنت می کنی، محض طمع، مملکت خودت را قطعه قطعه به فرنگی فروخته ای، خود دانی، اما ما اهالی آذربایجان خودمان را به فرنگی نمی فروشیم».<sup>(۲۰۹)</sup>

علمای شهرهای دیگر نیز سعی کردند تا شاه را از این قرارداد ننگ آور منصرف و او را وادار به لغو آن کنند، اما شاه که جز به عیش و نوش خویش فکر نمی کرد رقمی به این هشدارها ننهاد.

چنان بود که روحانیون و علمای آگاه و بیدار، یکی پس از دیگری به هر طریقی که ممکن بود حوزه سامرا را - که آن روز خانه امید و پناهگاه مسلمانان بود - به یاری طلبیدند، تا این که در نهایت امر، آیت الله سید محمدحسن شیرازی معروف به میرزای بزرگ و زعیم حوزه سامرا و مرجع بزرگ آن روز، فتوای بسیار بزرگ خودش را در تحریم تنباکو صادر کرد و با این کار خداپسندانه، تمام رشته های استعمارگران و خودفروختگان را پنبه کرد...

در خصوص خاستگاه آن حماسه بزرگ که بحق حماسه فتوا نامیده شده و در مورد شائن صدور فتوای تحریم، آیت الله سید رضی شیرازی یکی از نوادگان میرزای بزرگ، از فرزند مرحوم آیت الله نائینی، آقا میرزا علی آقای نائینی نقل می کند که ایشان گفت:

«از پدرم (مرحوم نائینی) شنیدم: در جریان دخانیه، بین میرزای شیرازی و ناصرالدین شاه، مکاتبات بسیاری شد. رفت و آمدهایی هم بود.

مرحوم میرزا، شبها با عده ای از شاگردان، جلوس داشت، در یکی از شبها، به آن عده از شاگردانش گفت: در جلسه آینده، هر کدام از شما، صورت تلگرافی مبنی بر تحریم تنباکو بنویسید و بیاورید. در جلسه بعد، هر کدام از افراد شرکت کننده نوشته ای آورده بودیم، خواندیم و خدمت میرزا تقدیم کردیم،

میرزا پس از آن که تمام نوشته ها را گرفت، صورت تلگرافی را خودش بیرون آورد و خواند:

«الیوم، استعمال تنباکو و دخانیات، در حکم محاربه با امام زمان علیه السلام است.»  
و فرمود:

«این تلگراف از ناحیه مقدسه شرف صدور یافته است. اینگونه فرمودند که صادر کنیم.»<sup>(۲۱۰)</sup>

### نظام آموزشی در حوزه سامراً

حوزه سامراً که نقطه عطفی در تاریخ حوزه های علمی تشیع شمرده می شود، در سایه مدیریت صحیح میرزای بزرگ شیرازی و به دست یاران مخلص و مصممش چون بزرگ محدث قرن اخیر میرزا حسین نوری در اندک زمانی چنان پیشرفت کرد که توانست تحولات شگرفی را در تاریخ تشیع باعث شود، حتی حوزه هزار ساله نجف اشرف را نیز تحت شعاع قرار دهد و نیروهای مستعد را گروه گروه وادار به مهاجرت از نجف به سامراً کند.

در خصوص «نظام آموزشی مکتب سامراً» مقاله متقن و مفیدی با قلم سلیس و روان و با همان عنوان مذکور منتشر شده است که ما تنها به فهرست آن اشاره می کنیم:

#### ۱ - نظم:

«بر محیط تحصیلی سامراً نظمی خاص حاکم بود، آرامش تحصیلی برای همه کسانی که طالب تحصیل بودند فراهم بود، هیچ کس مانع آرامش و آسایش دیگری نبود، در حسینه مرحوم میرزا، سه سرداب آماده بود؛ یکی برای کسانی که خواستار استراحت و تجدید قوا بودند، دیگری برای اهل مطالعه و سومی برای صحبت و مذاکره و هیچ یک نسبت به دیگری تعدی نمی کرد.»



- ۲ - مهربانی و عطوفت به شاگردان.
  - ۳ - آزاداندیشی و استعدادپروری.
  - ۴ - توجه به نظر شاگردان و ایجاد فضای باز برای تبادل افکار.
  - ۵ - انصاف در بحث.
  - ۶ - طرح مباحث اساسی.
  - ۷ - استادپروری و رشد شاگردان.
  - ۸ - تشویق به تقریر و پژوهش.
  - ۹ - احیای روحیه استنباط و پرهیز از تطویل های بی ثمر.
  - ۱۰ - ترویج علوم دیگر و پرهیز از فقه و اصول زدگی صرف.
- در حوزه سامراً تنها فقه و اصول نبود که تدریس می شد بلکه به علوم دیگری چون تفسیر، کلام و عقاید، حدیث شناسی، تاریخ و توجه به ادعیه و روایت و... به جد مطرح بود.

### رسالت قلم در حوزه سامراً

روزگار شکوفایی حوزه سامراً مصادف بود با دورانی که در ایران و عراق، خیلی از نویسندگان خائن و قلم به دستان ملحد، قداست قلم را شکسته، بی هیچ ملاحظه ای مشغول تاخت و تاز در حریم مقدس قلم و نویسندگی بودند، فرنگ رفتگانی که خود را به کلی باخته و تبلیغ فرهنگ بیگانگان را یکی از نویسندگان در ترسیم سیمای آن عصر می نویسد:

«در آن عصر، کتب گمراه کننده و الحادی به عراق و سایر ممالک اسلامی هجوم آورد، استعمارگران انگلیسی بعد از اشغال عراق، به منظور گمراه کردن جوانان، به ایجاد مدارس مبادرت ورزیدند، کتاب های گمراه کننده با هدف

ترویج مادیت گسترش یافت، تا آن جا که جوانان اسلام بی خبر مانده و دینشان را از ناحیه اسلام اسمی پدر و مادر می شناختند. « (۲۱۱)

در برابر این تهاجم، مکتب سامراً به نویسندگان نیک نظر ارج و بها داد، چنان که موسس حوزه سامراً میرزا مجدد، محدث نوری را که خطی خوب و خوانا و در دو زبان عربی و فارسی قلمی محکم و توانا داشت، منشی و ملازم نزدیک خود ساخت، وی نیز بخوبی از عهده این کار سترگ و سنگین برآمد.

میان میرزای بزرگ و میرزا حسین نوری، رابطه تنگاتنگی برقرار بود، علاوه بر پیوند استاد، شاگردی، صمیمیت خاصی بین این دو بزرگوار حاکم بود تا آنجا که میرزای بزرگ و به تبعیت از او، فرزندان و یارانش، محدث نوری را، «حاجی آقا» خطاب می کردند.

محدث نوری که بزرگترین محدث اخیر شیعی شمرده می شود، بیشتر کتاب هایش را، زیر نظر مستقیم میرزای بزرگ و برخی را با تفریظ ایشان، در حوزه سامراً نوشته است، مثل:

۱ - دارالسلام در دو جلد، تا، ۱۲۹۲ ق.

۲ - معالم العبر، در تاریخ ۱۲۹۶ ق.

۳ - فیض القدسی، در حیات سراسر تلاش علامه مجلسی که بهترین و

معتبرترین کتاب در زندگی علامه مجلسی محسوب می شود، در تاریخ ۱۳۰۲ ق.

۴ - بدر مشعشع که با تفریظ میرزا چاپ شده است، تا ۱۳۰۸ ق.

۵ - جنة الماءوی.

۶ - نجم الثاقب که به پیشنهاد میرزا، به زبان فارسی در سال ۱۳۰۳ ق در

سامراً نوشته شده است.

یکی از نویسندگان درباره نقش بزرگ و کارساز حوزه سامرا در مورد قلم و ارباب قلم می نویسد:

«اگر بگویم بعد از غیبت کبری، یعنی دوران مرحوم شیخ صدوق و طوسی و مفید، این دوران، مهمترین نقش را در معرفی تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السلام داشته است، گراف نگفته ایم. نویسندگان و خطیبانی همچون مرحوم سید حسن صدر، سید محسن امین، شرف الدین عاملی، کاشف الغطاء، محمد جواد بلاغی، شیخ محسن شراره، آقابزرگ تهرانی، علامه امینی، محمدرضا مظفر، کاشانی و... از فارغ التحصیلان مکتب سامرا بودند که توانستند جلو تهاجمات فرهنگی دشمنی را سد کنند و در جبهه ای وسیع، به پهنه عالم اسلام، بر دستاوردهای دشمنان اسلام و اهل بیت علیهم السلام یورش ببرند و رشته های آنان را پنبه کنند.»<sup>(۲۱۲)</sup>

### شعر و شاعران در حوزه سامرا

نویسنده مقاله ویژه نامه میرزا در مجله حوزه، پس از آن که در تجلیل پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام از شاعران متعهد و به تبع آن عالمان بزرگ شیعی در طول تاریخ، سخن می گوید، می رسد به «ادبیات و شعر در مکتب سامرا» و در ادامه، مکتب سامرا را ادامه خط امامان اهل بیت علیهم السلام می داند و از سید محسن امین عاملی نقل می کند که:

میرزا، در جهت هنر شعر نیز صاحب نظر بود، شعر می گفت و شاعران را دوست می داشت. ﴿کان ادبیا یحبّ الشعر و انشاده﴾<sup>(۲۱۳)</sup> به شاعران متعهد اهمیت می داد.

از این روی، شاعران از هر سو آهنگ سامرا کردند و بازار ادب و شعر در عصر وی، رواج یافت و قصاید بلند ادبی سروده شد. وی از «نقباء البشر» این گونه نقل می کند:

«میرزا، شعر را دوست داشت و بر آن جایزه می داد، از این روی شعرای عرب و عجم، از هر سو، آهنگش کردند و بازار ادب در عصر وی رواج یافت. و میرزا به اکرام شاعران شهرت یافت.»<sup>(۲۱۴)</sup>

سپس می نویسد:

«مرحوم شیخ حسن کبّه، از علمای بزرگ و شاعران توانای بغداد، در نزد میرزا همان جایگاهی را داشت که مرحوم شیخ محمد کاظم ازری نزد بحرالعلوم داشت.»

علامه امینی رحمه الله می نویسد:

«شاعر توانای شیعه، سید حیدر حلی، بر میرزای شیرازی وارد می شد و شعر می سرود، یک بار شعری خواند، میرزا خواست بیست لیره عثمانی به او صله بدهد، این را با پسرعمویش، حاج میرزا اسماعیل شیرازی، در میان گذاشت.

وی گفت: این مبلغ کم است، سید حیدر، شاعر اهل بیت علیهم السلام است، او از دعبل و حمیری و مانند ایشان، برتر است، ائمه علیهم السلام به آن شاعران، کیسه های زر و همیانهای پر، صله می داده اند.

میرزا پرسید: چقدر مناسب است؟

وی گفت: سزاوار است که شما به دست خویش صد لیره به شاعر مرحمت کنید.

این بود که میرزا به دیدار سید حیدر حلی رفت و با احترام بسیار صد لیره عثمانی به او صله داد.»

علامه امینی رحمه الله سپس اضافه می کند:

«و دست شاعر اهل بیت علیهم السلام را بوسید، این مطلب را گروهی از کسانی که آن عصر طلاپی را درک کرده اند، نقل کردند، از جمله: فرزند صالح میرزا، میرزا

علی آقا، که در مجالس و محافل شعری و تقدیر از شاعران و طلب انشاء شعر،  
جانشین و نماینده پدر بود و پس از پدر نیز این سیرت پسندیده را دنبال می  
کرد».

مرحوم آقا بزرگ می نویسد:

«میرزا، در فوت مرحوم سید حیدر حلی، سه روز دروس حوزه را تعطیل  
کرد».

نویسنده مقاله سپس اضافه می کند:

«در آن عصر، گر چه مجالس شعری و ادبی در نقاط مختلف عراق، چون  
بغداد و حله و نجف، وجود داشت، ولی تجلیل از شعر و شرکت در مجالس  
ادبی، از جانب مرجعی بزرگ، چون میرزای شیرازی، بسیار نادر بود، اهتمام  
میرزا، موجب شد که علما بیش از پیش به شعر روی آورند و طبع شعری خود  
را تقویت کنند».

و در ادامه از علمای بزرگی نام می برد که طبع شعر داشته و از شاگردان  
میرزای بزرگ بودند و شاعران حوزه سامراً محسوب می شدند، بزرگمردانی  
چون:

۱ - آیت الله سید اسماعیل صدر، پسرعموی میرزا و شاگرد وی، که در عین  
فقاقت، ادیبی سرآمد و شاعری بزرگ بود و در مدح و مرثی اهل بیت  
علیهم السلام شعر بسیار سروده است.

۲ - مرحوم آیت الله سید محمدتقی شیرازی، که به ادب و شعر اهمیت می

داد.

۳ - مولا رشید دزفولی، از شاگردان میرزا در نجف و سامرا، وی، علاوه بر تبحر در علوم دینی، ادیبی ماهر و شاعری توانا بود، با نظمی روان شعر می سرود، دیوانش به طبع رسیده است.

۴ - شیخ عبدالله کرمانی، از شاگردان میرزا، دو دیوان شعر از او به یادگار مانده است.

۵ - سید عدنان غریقی دارای دریایی از اشعار زیبا.

۶ - شیخ عباس کاشف الغطاء وی از شاگردان میرزا است و در شعر سهمی وافر داشت از ایشان، منظومه ای در شرح درایه، تألیف مرحوم بحرالعلوم به یادگار مانده و منظومه هایی در احکام که مورد استقبال مردم قرار گرفت و عده ای به لحاظ سهولت، آنها را حفظ کرده اند.

۷ - علامه سید شرف الدین عاملی.

۸ - کاشف الغطاء و... (۲۱۵).

### شعرای سامرا

علاوه بر بزرگانی که ذکرشان پیش از این رفت، شاعران بزرگ و نامور زیادی در تاریخ به نام شعرای سامرا خوانده شده اند، مرحوم محلاتی یک جلد از تاریخ سامرا را مخصوص شاعران سامرا ساخته است که سوگمندان چاپ نشده و به صورت نسخه های خطی نگهداری می شود که ما با همه تلاش به دست نیاوردیم، اما در جلد سوم که چاپ شده است می نویسد:

«شاعران امام هادی علیه السلام بسیارند که از آنهاست: عوفی؛ دیلمی؛ محمد بن اسماعیل فرزند صالح صمیری، معروف به صمیری قمی؛ حبیب ابن اوس، مشهور به ابوتمام طایی؛ ابوالغوث اسلم بن مهوز منبجی؛ داود بن قاسم، معروف به ابوهاشم جعفری؛ یحیی بن عبدالله حمّانی کوفی؛ و شاعر معروف سوسی (م ۲۴۳

ق) که بدین زودی ترجمه آنان در ضمن شعرای سامراً، به صورت تفصیلی می آید انشاءالله تعالی». (۲۱۶)

و در جایی دیدم که مرحوم محلاتی، بزرگ شاعر شیعی شیخ کاظم ازری را از شاعران سامراً شمرده و گفته است که ترجمه وی را در جلد چهارم به تفصیل آورده ام.

شاعر بزرگی که قصیده بس مشهوری دارد در مدح آل عدالت علیهم السلام، این قصیده بلند، میان مردم با نام «ملحمة کبری» و «قرآن الشعر» شهرت یافته است، قصیده ای که مرحوم صاحب جواهر آرزو می کرد ای کاش ثواب این قصیده به جای ثواب جواهرالکلام در نامه اعمال او نوشته می شد! (۲۱۷)

### مورخ سامراً

شیخ ذبیح الله عسکری محلاتی (م ۱۳۱۰ ق محلات - ۱۳۶۴ ش تهران)، وی مدتی در حوزه نجف و زمانی در حوزه سامراً مشغول تحصیل و تحقیق بوده، در درس خارج شخصیت هایی چون: آیه الله نایینی، آیه الله ضیاءالدین عراقی، آیه الله اصفهانی، آیه الله حاج سید حسن صدر شرکت کرده و استفاده ها برده، و از بزرگانی چون: شیخ آقا بزرگ تهرانی و آیه الله اصفهانی و آیه الله نائینی و حاج سید حسن صدر کاظمی، اجازه نامه روایتی داشته است، قلم او روان و فصیح و دائرة المعارف ۶ جلدی «ریاحین الشریعه» معروف ترین کتاب او به زبان فارسی است و در آن، شرح حال تمام زنان دانشمند شیعه که در زمینه علم و ادب و مذهب در تاریخ اسلام نقشی داشته اند گرد آمده است.

## کتاب تاریخ سامرا

«مآثر الکبراء فی تاریخ سامرا» عنوان معروفترین کتاب مرحوم محلاتی، در زبان عربی است و جامع ترین و مفصل ترین کتابی که تاکنون در تاریخ سامرا نوشته شده است ما در اینجا تنها به فهرست برخی از مطالب اشاره می کنیم و این اشارت نیز فقط شامل آن سه جلدی است که چاپ شده است، بدین ترتیب:

### جلد اول

نام های سامرا - آغاز ساخته شدن آن که به زمان سام فرزند نوح نبی می رسد، - تعیین درجه آن که در اقلیم چهارم با طول ۲/۳ ۶۹ و عرض ۱/۶ ۳۷ درجه واقع است، - نوسازی آن در زمان هارون الرشید ( ۱۳۹ ق) - بازسازی آن در زمان معتصم عباسی (۲۱۸ - ۲۲۷ ق) - و علت بیرون رفتن وی از بغداد با آنجا و پایتخت شدن آن برای عراق و امپراتوری عباسی، - نوسازی آن به روزگار الواثق بالله، (۲۲۷ - ۲۳۲ ق) - علت ویرانی آن، - عراق و علت نامگذاری و دلایل و فضیلت عراق، - آرامگاه بزرگان و مقدسان مذهب شیعه از آن میان نرگس خاتون مادر امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) - مختصری از تاریخ آل حمدان، - فضایل و بزرگواریهای آل بویه، باورهای شیعیان امام درباره سرداب سامرا - مختصری از تاریخ سلسله صفوی، مؤلف از نگارش جلد اول کتاب در تاریخ ۱۳۵۰ فراغت یافته است. (۲۱۸)

### جلد دوم

تاریخ برخی از تعمیرات آستان قدس عسکرین عَلَيْهِ السَّلَام؛ عمارت سیزدهم، عمارت چهاردهم، تا عمارت شانزدهم، نامه سید جلال همدانی به میرزای بزرگ در خصوص تحریم تنباکو، میرزای کبیر و آثار او در سامرا، حوزه سامرا، آیت الله میرزا محمدتقی شیرازی و استقلال عراق، برتری زیارت نامه ها، زیارت



جامعه و شرح هایی که بر آن نوشته شده، نقل کشف و کرامات در آستان قدس  
عسکرین علیه السلام، آل سلماسی و حدیث حیاتشان، ذکر کسانی که در سامرا دفن  
شده اند و...

### جلد سوّم

این جلد مخصوص زندگانی امام علی النقی الهادی علیه السلام است، اما  
مابقی تاریخ سامرا که چاپ نشده اند، فهرستشان احتمال دارد چنین باشد:

ج ۴ - ویژه زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام.

ج ۵ - مخصوص شاعران سامرا که مؤلف در جایی از جلدهای چاپ شده  
اشاراتی به این مطالب کرده است.

این مجموعه که دائرة المعارفی است در تاریخ سامرا در کل ۱۲ جلد است که  
تنها سه جلد آن چاپ شده، امید که فرزندان فاضل و محترم او اقدام به چاپ  
بقیه مجلدات این اثر نفیس بکنند و با این کار چشمه ای را که در شرف  
خشکیدن است به فرات همیشه زلال و جوشان فرهنگ شیعه، وصل کنند، باشد  
که تا ابد جاری و ساری باشد. <sup>(۲۱۹)</sup>

### ابرار سامرا

از آن جا که برخی از ابرار سامرا، حدیث حیاتشان در سلسله «دیدار با  
ابرار» آمده است، ما تنها به ذکر اسم آن کتاب ها اکتفا کرده و طالبان تفصیل را  
به آنها ارجاع می دهیم:

۱ - میرزای شیرازی، احیاگر قدرت فتوا.

۲ - محدث نوری، روایت نور.

۳ - میرزا محمدتقی شیرازی، سروش استقلال.

۴ - سید ابوالحسن اصفهانی، شکوه مرجعیت.

۵ - هبة الدين شهرستانی، ستاره سامراً و...

اما ستارگان فروزانی که در آسمان سامراً درخشیده و هر یک جهانی را با نتایج تلاش و تکاپوهای مستمر و طاقت فرسای خویش، روشن کرده اند، بسی بسیارند و این نجم های نجابت و نور، و ستارگان فضیلت و تقوا، چون کهکشان بزرگ و گسترده ای هستند که حتی تنها ذکر اجمالی از روایت رویش و حدیث حیاتشان هفتاد من کاغذ می خواهد.

در اینجا به یادکردی گذرا از آن ها که نام و یادشان در کنار تاریخ سامراً و در سایه سار آستان قدس عسکریین علیه السلام ذکر می شود بسنده می کنیم و تنها از کبوتران حریم سامراً که، عمری در گرد گنبد مطهر عسکریین علیه السلام پر زدند و در نهایت نیز همچون پروانگان پاک باخته، در حول و حوش آن شمع همیشه فروزان (یعنی اطراف بارگاه ملکوتی سامراً) پریر شدند و به دیار حضرت دوست پر کشیدند و تا ابد در زیر رواق قدسی سامراً آرمیدند، یادی به میان می آوریم. البته این یادکرد، تنها شامل کسانی است که در قرن چهاردهم هجری، دار فانی را وداع گفته و در آن دیار مقدس مدفون گشته اند، آن هم نه همه را، بلکه تنها بزرگانی که در تاریخ سامراً از آنها یاد شده است:

۱- علامه فقیه آقا رضا همدانی (م ح ۱۲۵۰ همدان - ۱۳۲۲ سامراً):

وی را که با اوصافی چون، فقیه آگاه، عالم ربانی و... و... ستوده اند، فرزند دانشور و ژرف اندیش ملا آقا هادی بود، از همدان به نجف هجرت کرده و در آن جا حوزه درس شیخ اعظم مرتضی انصاری و میرزای بزرگ شیرازی را درک می کند، هنگامی که میرزای بزرگ احرام سفر به سوی سامراً می بندد علامه همدانی نیز چون دیگران به میرزا می پیوندد و مدت زمانی را در محضر درس میرزا حاضر و از افاضل شاگردان آن بزرگوار می شود. تا این

که خود حوزه مستقلی را که در تدریس و تصنیف ممتاز بود، در آن دیار ترتیب می دهد و خیل کثیری از بزرگان بارز و علمای برجسته، مثل محمد سعید حبوبی، شیخ مشکور حولاری، شیخ هادی آل کاشف الغطاء، شیخ مرتضی آل کاشف الغطاء، حاج شیخ علی قمی نجفی و دیگران در حلقه درسش گرد می آیند.

علامه سماوی، نویسنده و ناظم کتاب «وشایح السراء فی شاءن سامراً» ضمن تجلیل از آن فقیه صمدانی و عالم ربانی، ماده تاریخ وفاتش را چنین می نویسد: فقیه همدانی که در عصر خویش از مراجع تقلید شمرده می شد، آثار گران سنگی نیز از خود به ودیعه نهاده است که از آن میان «مصباح الفقیه» در شرح شرایع معروف است و آثار دیگر عبارتند از:

- ۱ - کتاب الطهاره،
- ۲ - کتاب الصوم،
- ۳ - کتاب الخمس،
- ۴ - کتاب الزکاة،
- ۵ - کتاب الرهن که گفته می شود در موضوع خود کم نظیر است.
- ۶ - حاشیه بر رسائل شیخ انصاری که در سال ۱۳۱۸ ق چاپ شده است،
- ۷ - کتاب البیع که عبارت باشد از تقریرات درس استادش میرزای بزرگ.
- ۸ - حاشیه بر ریاض
- ۹ - رساله ای در لباس مشکوک،
- ۱۰ - رساله عملیه و...

این فقیه فرهیخته، پس از آن که به مرض سل مبتلا شد، پناه به آستان قدس  
عسکرین علیه السلام آورد و بعد از چند ماه بیتوته در سرای سامرا، رحلت کرد و راه  
ابدیت را در پیش گرفت.

بیکر پاکش را در جهت شرقی رواق مطهر میان حجره ای که محاذی با درب  
شرقی صحن شریف است در روبروی مرقد مقدس بانو حکیمه خاتون  
علیه السلام دفن کردند. (۲۲۰)

### ۲- شیخ محمد ابراهیم نوری کبیر (م...؟ ۱۳۲۲ ق):

وی را برای تمایز از هم نام خود شیخ ابراهیم نوری صغیر، کبیر می گفتند تا  
این دو شاگرد بزرگ میرزای مجدد از هم شناخته شوند، نوری کبیر را با الفاضلی  
چون:

علامه، فقیه و مجتهد و... می ستایند، وی که پس از وفات میرزا، تا آخر عمر  
معتکف دیار عسکرین علیه السلام و یکی از مدرسین حوزه سامرا بود، پس از عمری  
تلاش و تکاپو، آفتاب عمرش در دامن آستان قدس عسکرین علیه السلام غروب  
کرد و در رواق مطهر آستانه سامرا به خاک سپرده شد. (۲۲۱)

### ۳- شیخ محمدحسین زرقانی شیرازی (م...؟ - ۱۳۰۰ ق):

وی که او را با القابی چون: عالم، فاضل، ربانی و دیندار می ستایند، از  
شاگردان میرزای کبیر و علامه سید محمد اصفهانی بود، سخت به دین پای بند  
بود و در این راه ملامت هیچ ملامتگری او را از امر به معروف و نهی از منکر  
باز نمی داشت و مهر و قهرش با دیگران، در راه خدا و برای خدا بود و چنان  
زیست تا این که در سال ۱۳۰۰ ق از چشم ها پنهان شد، پس از آن که یاران و  
شاگردانش به پرس و جو پرداختند، پیکرش را در میان چاه حسینیه یافتند، به

ناچار فراقش را فراروی دیدند تا در زاویه صحن شریف عسکریین علیه السلام نزدیک صندوق سرداب مطهر دفنش کردند. (۲۲۲)

۴- سید حسین حسینی اصفهانی نجفی (م ۱۲۸۷ نجف - ۱۳۴۴ ق سامرا):  
این بزرگوار که زمانی مدیر و مسؤ ول مدرسه صدر در نجف بود، بنا به وصیت خودش پس از ارتحال در سامرا، در ساحت صحن شریف نزدیک پایین پای ضریح مطهر عسکریین علیه السلام به خاک سپرده شد. وی که ارتباط نزدیکی با شیخ آقا بزرگ تهرانی داشته، تراجم و احوالش در نقباءالبشر آمده است که حاکی از روحانیت خاصی است که در وی بوده. (۲۲۳)

۵- آثار رضا حائری معروف به کتابفروش (م ح ۱۳۰۰ ق):  
وی از فضایی بود که در درس میرزای کبیر حاضر می شدند، در سامرا از دنیا رفت و در زاویه صحن شریف نزدیک صندوق سرداب مقدس دفن شد، پسرش سید عبدالحمید نویسنده کتاب معروف و مطبوع «ذخیره الدارین فی ترجمه اصحاب الحسین» است. (۲۲۴)

۶- سید محمد شفیع موسوی کازرونی (م ۱۳۲۹ ق):  
از شاگردان بزرگ میرزای بزرگ که پسرش عالم فاضل سید محمد مهدی نیز در سامرا درگذشته و مدفون در رواق شریف عسکریین علیه السلام است. (۲۲۵)

۷- سید محمد شریف حسینی تویسرکانی (م ۱۳۲۲ ق):  
وی که از فقهای بزرگ و علمای ربانی شمرده می شود پس از هفتاد سال تلاش و تحقیق در سامرا درگذشت و در رواق شریف پایین پای امام هادی و امام عسکری علیه السلام دفن شد، او دارای اجازه نامه هایی بود که هر یک شاهد اجتهاد و ژرف اندیشی اوست، این اجازه ها از علمای بزرگی چون: علامه مولی علی خلیلی و سید علی آل بحر العلوم و علامه شیخ محمدحسین کاظمی و آیت

الله شیخ زین العابدین مازندارنی و آیت الله سید حسین کوهکمری صادر شده بودند، وی دارای تألیفات قطور و مفصلی در فقه و اصول و... نیز بوده است. (۲۲۶)

۸- شیخ محمود تهرانی (م ۱۳۰۴ ق):

از شاگردان میرزای بزرگ شیرازی و نویسنده کتاب هایی در فقه و اصول، از جمله کتاب الحج که به صورت استدلالی و مبسوط و مفصل است. (۲۲۷)

۹- شیخ عبدالحمید لاری:

از شاگردان میرزای کبیر که در زمان حیات استاد، وفات یافت. (۲۲۸)

۱۰- میرزا مهدی شیرازی (م ۱۳۰۸ ق):

این بزرگوار که در عصر خود از علمای اعلام و از شاگردان طراز اول میرزای کبیر و خواهرزاده میرزا محمدتقی شیرازی رهبر استقلال عراق و داماد میرزا فضل الله فیروزآبادی شیرازی بود، دارای آثاری در فقه و اصول از جمله تقریرات بحث میرزای بزرگ در باب طهارت و صلوة و متاءجر و غیره می باشد.

مدفن او، در رواق شریف، میان دو درب حرم مطهر، جایی که زوار برای خواندن اذن دخول، در آنجا می ایستند واقع است البته زواری که از طرف قبله وارد حرم مقدس می شوند. (۲۲۹)

۱۱- میرزا محسن زنجانی (م ۱۳۲۱ ق):

از او با اوصافی چون: فقیه پارسا و ادیب کامل نام برده اند، وی شاگرد میرزای بزرگ و علامه سید محمد اصفهانی و آیت الله میرزا محمدتقی شیرازی بود که در یکی از حجره های صحن شریف سامراً دفن شده است. (۲۳۰)

۱۲- میرزا اسدالله شیرازی (م ۱۳۱۴ ق):

برادر میرزای کبیر بود و چنان در علم طبابت و مداوا تبحر تام داشت که او را افلاطون عصر می نامیدند.

۱۳- سید حسین هندی:

در حق وی گفته شده:

عجوبه روزگار و دارای مجمع کمالات و فضائل، قاری قرآن، شاعر، طبیب، اصولی و فقیه نیز بود، تا میرزای بزرگ زنده بود وی نیز در حوزه سامرا اقامت داشت، پس از رحلت میرزا در شهر کاظمین اقامت گزید تا این که در زمان آیت الله محمدتقی شیرازی دوباره حوزه سامرا رونق یافت و او نیز بار دیگر عزم سامرا و در آنجا سرای خاکی را پشت سر گذاشته به سرای باقی شتافت. (۲۳۱)

۱۴- شیخ حسین بهبهانی حائری (م ۱۳۱۰ ق):

عالمی پارسا و فاضلی متقی بود که در زمان میرزا، رحلت کرد و در سامرا به خاک سپرده بود. (۲۳۲)

### کتابخانه های سامرا

بی شک کتابخانه های بزرگ و زیادی در طول تاریخ در سامرا بوده است ما تنها به چند کتابخانه عمومی و خصوصی فهرست وار اشاره می کنیم:

۱- کتابخانه عمومی امام هادی ع «مکتبة الامام الهادی العامه».

۲- کتابخانه عمومی احمد راوی «مکتبة احمد الراوی العامه».

۳- کتابخانه عمومی آیت الله سید محمدحسن شیرازی «مکتبة المجدد

الشیرازی العامه».

- ۴ - کتابخانه غلام حسین قزوینی حائری «مکتبه غلام حسین القزوینی الحائری».
- ۵ - کتابخانه عبدالعلی اصفهانی «مکتبه عبدالعلی اصفهانی».
- ۶ - کتابخانه سید جعفر شیرازی، «مکتبه السید جعفر شیرازی».
- ۷ - کتابخانه شیرازی «مکتبه شیرازی».
- ۸ - کتابخانه آیت الله محمدتقی شیرازی «مکتبه المحمدتقی شیرازی».
- ۹ - کتابخانه محدث معروف حاجی نوری، این کتابخانه که گنجینه گرانبهای بود مملو از کتاب های خطی و... از سامرا به نجف انتقال یافت و پس از ارتحال محدث نوری پراکنده شد، چنان که برخی از آنها را مرحوم آیت الله بروجردی از ورثه مرحوم نوری خرید و به کتابخانه مسجد اعظم قم اهداء کرد.
- ۱۰ - کتابخانه میرزا نجم الدین جعفر فرزند میرزا محمد طهرانی.
- ۱۱ - کتابخانه میرزا محمد طهرانی عسکری.
- ۱۲ - کتابخانه هاشم معلم سامرائی «مکتبه هاشم معلم السامرائی».
- ۱۳ - مکتبه العسکریین عليه السلام.
- ۱۴ - مکتبه المدرسه.
- ۱۵ - مکتبه السید المرعشی.
- ۱۶ - مکتبه زعین ثوره العشرین.
- ۱۷ - کتابخانه حسینیه کربلائیهای مقیم سامرا، «مکتبه حسینیه کربلائیة».
- ۱۸ - کتابخانه حسینیه آیت الله بروجردی «مکتبه حسینیه الامام البروجردی».
- ۱۹ - مکتبه العلامة الشیخ عبود و... (۲۳۳).



## روزنه ای برای تحقیق و تفصیل

به جز کتاب ها و مقالاتی که در این بخش به آنها ارجاع داده شده، کتاب ها و مقالات زیادی موجود است که می تواند در تاریخ سامرا مفید افتد، ما در این بخش تنها به آن دسته از کتاب ها و مقالات اشاره می کنیم که ذکری از آنها در متن کتاب نیامده است، نخست از کتاب ها ذکری به میان خواهیم آورد و سپس از مقالات، به این ترتیب که اول عنوان مقاله، سپس مدرک و مرجع مقاله را می آوریم.

### کتابها

- ۱ - باب الغيبة فی سامرا، نوشته مصطفی الحضری، بغداد، ۱۹۳۸ م / ۱۳۱۷ ش.
- ۲ - تاریخ مدینة سامرا در سه جلد شیخ یونس ابراهیم السامرائی، بغداد، ۱۹۶۸ م / ۱۳۴۷ ش.
- ۳ - الحياة السياسية و مظاهر الحضارة فی سامرا خلال القرن الثالث الهجری...؟
- ۴ - مرآة الائمة والاولیاء فی سامرا، شیخ یونس ابراهیم السامرائی، بغداد...؟
- ۵ - عالم المكتبات، «مکتبات سامرا قدیمها و حدیثها»...؟
- ۶ - تاریخ عشایر سامرا، شیخ یونس ابراهیم سامرائی، طبعه دارالبصری - بغداد، بی تا.
- ۷ - حقیقة الاسماء و الالقاب فی سامرا، یونس ابراهیم سامرائی...؟
- ۸ - ری سامرا فی عهد الخلافة العباسیه، در دو جلد، دکتر احمد سوسه، مطبعة المعارف ۱۹۴۸ م و ۱۹۴۹ م ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ ش.

٩ - حفريات سامراء، از منشورات مديرية الآثار القديمة، در چند جزء،  
١٩٤٠م / ١٣١٩ ش.

١٠ - سامراء، من منشورات مديرية الآثار العامه.

١١ - مجله سامراء در شماره هاى مختلف.

١٢ - سامراء و مشروع النهروان القديم، احمد سوسه، مجلة العراق الجديد،  
العدد السابع تموز ١٩٦٢ م ١٣٤٢ ش.

١٣ - تاريخ سامراء، توفيق الفكيكي. (٢٣٤)

١٤ - اعلام الورى فيما نسب الى سامراء، ابراهيم سامرائى، لندن، ١٩٩٤ م.

#### مقالات به زبان عربى

١ - آثار سامراء الخالية و سامراء الحالية، مجله لغة العرب، شماره اول، ص ٨١،  
١٩١١ م / ١٢٩٠ ش، بغداد.

٢ - آثارنا: سامراء، مجله رسالة الاسلام، سال ٣، عدد ٣ و ٤، ص ٢١٤ -  
٢١٨، ١٩٦٩ م / ١٣٤٨ ش، بغداد.

٣ - بيليو غرافيا عن سامراء، مجله سومر، عدد ٣٩، جزء ١ - ٢، ص ٣٢٢،  
١٩٨٣ م / ١٣٦٢ ش، بغداد.

٤ - تخطيط مدينة سامراء، مجله البحث العلمى، سال ١٤، عدد ٢٧، ص ١٠١.

٥ - التنقيب و الصيانة فى سامراء، مجله سومر، عدد ٣٧، جزء ١ - ٢.

٦ - حول كتاب «الحياة السياسيّة و مظاهر الحضارة فى سامراء...»، مجلة  
الاقلام، سال ٦، عدد ٥، ص ١٦٥، ١٩٧٠ م / ١٣٤٩ ش، بغداد.

٧ - دراسة حول صياغة الاسوار و المباني الاسلاميّة فى سامراء، مجله سومر،  
عدد ٣٨، ج ١ - ٢، ص ٢٠٦ - ٢١٠، ١٩٨٢ م / ١٣٦١ ش.

- ٨ - زخارف و طرز سامراً، مجله كليّة الآداب، سال ١٣، ج ٢، ص ١ - ٣٩، ١٩٥١ م / ١٣٣٠ ش، مصر، قاهره.
- ٩ - سامراً، مجلة الثقافة، سال اول، عدد ٨، ص ٢٨ - ٣١، ١٩٣٩ م / ١٣١٨ ش، قاهره.
- ١٠ - سامراً فى التاريخ و الآثار و الفنون، التراث الشعبى، عدد ٧، ٨، ص ٩٥ و ١٠٤، بغداد، ١٩٨٤ م / ١٣٦٣ ش.
- ١١ - قصه سامراً، مجلة الرسالة، سال ٨، عدد ٣٤٤، ص ٢٠٣، ١٩٤٠ م / ١٣١٩ ش.
- ١٢ - صناديق مرآقد الائمة فى العراق، مجلة الموسم، عدد ٢ - ٣، سال اول، ص ٥٩٥ و ٦٠٢، ١٩٨٩ م / ١٣٦٨ ش / ١٤٠٩ ق، چاپ هلند.
- ١٣ - وثائق العتبات المقدسة فى العراق، همان الموسم العدد الخامس، سال دوم، ١٤١٠ ق، ص ٢٣٩ - ٢٦٢.
- ١٤ - سامراً فى المراجع العربية.
- ١٥ - سامراً فى الشعر، (شعر عرب).
- ١٦ - سامراً فى المراجع الغربية، اين سه مقاله در كتاب موسوعة العتبات المقدسه، ج ١٢، قسم سامراً آمده است.
- ١٧ - سامراًء مدينة الامامين العسكريين عليه السلام ... العراق بين الماضى و الحاضر و المستقبل، ص ٥٠٧ - ٥٣٥، مؤسسه الدراسات الاسلاميه، بيروت، بى تا.
- ١٨ - ... الى سامراً، لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث، ج ٣، ص ٨، تا ص ١٠٢، دكتور على الوردى، ١٣٧١ ش، قم، منشورات الرضى.

- ۱۹ - اسماء الاعشاب و النباتات في سامراء، يونس ابراهيم سامرائي، مجلة التراث الشعبي، شماره ۲ و ۳، بغداد، ۱۹۷۰ م ۱۳۴۹ ش.
- ۲۰ - محاولة الدجيل، سنوات الجمر، ج ۱، ص ۳۴۱، على المؤمن، چاپ اول، ۱۹۹۳ م / ۱۳۲۷ ش، دارالميسرة، لندن.

### مقالات فارسی

- ۱ - مصاحبه با آیت الله سید رضی شیرازی، مجله حوزه، شماره ۵۱ - ۵۰، ۱۳۷۱ ش، ص ۳۵ و ۳۷ و ۴۰.
- ۲ - نگرشی به مکتب سامراء، همان، ص ۸۰ به بعد.
- ۳ - روش فقهی مکتب سامراء، همان، ص ۱۰۱.
- ۴ - بودجه حوزه سامراء، همان، ص ۱۱۱.
- ۵ - مکتب سامراء و تبلیغ، همان، ص ۱۱۷.
- ۶ - مکتب سامراء و امور اجتماعی و سیاسی، همان، ص ۱۳۴.
- ۷ - تهذیب اخلاقی طلاب در مکتب سامراء، همان، ص ۲۹۹.
- ۸ - ...؟ (سامراء) میراث جاویدان، فصلنامه وقف.
- ۹ - مرحوم مولانا سید محسن جلالی (م ۱۲۳۰ سامراء - ۱۳۹۶ - ق، نجف).
- ۱۰ - تذکره علمای امامیه پاکستان، سید حسین عارف نقوی، ترجمه محمد هاشم، آستان قدس رضوی، ص ۲۴۹.
- ۱۱ - رونق بخشیدن میرزا به حوزه سامراء و کارهای خیریه وی در آن شهر، در کتاب «زندگانی و شخصیت شیخ انصاری» ص ۲۳۵.
- ۱۲ - حاج میرزا حسین نوری رحمة الله، شاگرد میرزا، عیال میرزا را از نجف به سامراء بود، همان، ص ۲۵۸.

۱۳ - نامه سید جمال الدین توسط حاج سید علی اکبر مجتهد فال اسیری به سامرا نوشته شد، شرح حال رجال ایران، ج ۳، ص ۳۳۸ و نیز همان ب ج ۴، ص ۱.

۱۴ - شیعه در عراق؛ سامرا، تاریخ شیعه، علامه محمدحسین مظفر، ترجمه سیدمحمدباقر حجتی، ص ۱۷۵، چاپ اول ۱۳۶۸ ش، دفتر نشر فرهنگ اسلامی - تهران. (۲۳۵)

### سامرا و نقش آن در آزادی ایران

اکنون برای آگاهی بیشتر در این زمینه، در این بخش متن دست نوشت یکی از شاگردان حضرت آیت الله العظمی حاج سیدمحمد شیرازی رحمه الله در مورد نقش حضرت آیت الله العظمی میرزای شیرازی کبیر در سامرا به نقل از نوه برومند ایشان حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی رحمه الله بیان می نماییم:

وی می نویسد:

حضرت آیت الله العظمی میرزای شیرازی کبیر رحمه الله در سامرا حوزه علمیه قوی و نیرومندی اداره می فرمودند و مرجعیت شیعه - بلکه جهان اسلام - را از سامرا به عهده داشتند. از این رو، علما، فقها، مراجع دینی و مردم ایران شکایت خود را درباره دخالت های استعماری انگلستان در امور داخلی ایران که زیر پوشش کمپانی تنباکو صورت می گرفت، به نزد حضرت آیت الله العظمی میرزای شیرازی به سامرا بردند.

ایشان با دریافت نامه های شکوائیه در فکر چاره جویی برآمده و تمام مقدمات لازم چاره اندیشی را تدارک دیدند.

ایشان در کل حوزه های علمی و بالخصوص در حوزه علمیه سامرا حالت فوق العاده اعلام نموده و تقاضای تشکیل فوری مجلس شورای فقهای مراجع فرمودند، مجلسی نیرومند و با عظمت از مراجع بزرگوار آن زمان و علمای درس ایشان و نیز اساتید حوزه علمیه سامرا تشکیل یافت و با شرکت معظم له مشغول به کار شد.

ایشان به فرمایش حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی به جز انجام ضرورات زندگی روزمره از قبیل ادای نماز و تدریس بقیه وقت خود را معطوف به حضور در مجلس قرار دادند و دو ماه مشغول تبادل فکر و نظرسنجی با بزرگان آن مجلس درباره رهایی کشور مسلمان و نجات مردم ایران بودند. بحث های فراوان، راه و روش های گوناگون در کیفیت و چگونگی مبارزه با دخالت های بی جا و استعمارگرانه انگلستان و پایان دادن به آن دخالت ها ارائه شد و ایشان بهترین آنها را انتخاب نموده و در عبارت ساده و رسا در یک خط چند کلمه ای که عبارت از «الیوم هرگونه استعمال تنباکو محاربه با امام زمان علیه السلام است» بود، گزینش کردند.

مجلس شورای فقهای مراجع به خوبی کار خود را کرده نظرات همه مراجع به توافق رسیده، همه چیز آماده و همه حوزه های علمی منتظر اعلام بیانیه صادره و گزارش پیام حضرت آیت الله العظمی میرزای شیرازی بودند. ولی خود میرزای بزرگ در اعلام آن تعلل می کردند، گویا منتظر تأیید و مهر قبولی از ولی نعمت خود و همه جهان بشریت امام زمان ارواحنا فداه بودند. ایشان سحرگاهان به سرداب غیبت مشرف شده تا شاید شرفیاب حضور حضرت شده و اجازه اعلام بیانیه را دریافت کنند.

گفته می شود: آقای فشارکی که یکی از علمای درس میرزای شیرازی و از اساتید مبرز حوزه علمیه سامرا که از شرکت کنندگان مجلس مزبور نیز بوده است؛ روزی اول صبح برای زیارت عسکرین علیهم السلام و سرداب غیبت مشرف می شدند که در راه به حضرت استاد آیت الله العظمی میرزای شیرازی برخورد می کنند. پس از سلام و عرض ارادت به محضر استاد اجازه سخنی خواسته و زبان به گله می گشاید و از تاءخیر اعلام بیانیه اظهار ناراحتی می کنند.

حضرت استاد در جواب او می گوید:

نگرانی و ناراحتی من از همه بیشتر و شدیدتر است و منتظر تایید و مهر قبولی نتیجه کار از ولی نعمت خود امام زمان علیه السلام بودم که امروز شرفیاب شده و اجازه آن بزرگوار دریافت شد.

آنگاه از شهر سامرا پیام مرجعیت در قالب:

«الیوم هرگونه استعمال تنباکو محاربه با امام زمان علیه السلام است» به سراسر

ایران و همه مردم آن کشور بزرگ ابلاغ شد و به دست همگان رسید.

آن پیام نسبت به بیگانگان طمع کار مانند صاعقه سوزان بود، ریشه استعمارگران را سوزانده و آنان را مجبور به عقب نشینی کرد و نسبت به مردم مسلمان ایران مانند باران رحمتی بود که همه جا را طراوت و خرمی بخشید، همه با طیب خاطر و افتخار از کشت، جمع آوری، خرید و فروش، استفاده و مصرف همه نوع تنباکو دست کشیدند، حتی داخل دربار و حرم سرای ناصرالدین شاه نیز چین کردند، نه فقط قلیان را تقدیمش نکردند، بلکه هرچه به تنباکو ارتباط داشت شکسته و از بین بردند.

ناصرالدین شاه از این پیشامد برآشفته شده و زبان به اعتراض می گشاید.

خانم حرمسرا در جواب او می گوید:

جناب آرام باش و خیلی از خود ناراحتی نشان مده، زیرا آن آقای که مرا بر تو حلال کرده، او هرگونه استعمال تنباکو را حرام نموده است.

بله، دوران‌دیشی و اخلاص آیت الله العظمی میرزای شیرازی و تلاش و کوشش مجلس شورای فقها مراجع تواءم با عنایات خاصه امام زمان علیه السلام از شهر سامرا به ثمر نشست، عقد ظالمانه انگلیس ها گسست. کمپانی تنباکو جمع شد و مردم مسلمان ایران آزاد شدند.

### سامرا و دوران‌دیشی میرزای بزرگ

سامرا با تشکیل حوزه علمیه تأسیس مدرسه دینی و قرار گرفتن حضرت آیت الله العظمی میرزای شیرازی در رأس آن رونق گرفته و سیل شیفتگان علوم اهل بیت علیهم السلام رهسپار سامرا شدند.

حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی قدس سره نقل فرمودند: یکی از طالبان علم در آن زمان به سامرا مشرف شده بودند، تاجرزاده ای بود که بعد از تکمیل درس خود، داماد ناصرالدین شاه شد، او در ایام تحصیل خود روزگاران سختی را در سامرا به سر می برد، زیرا از یک طرف سختی درس های حوزه و از طرفی فشار زندگی و فقر مادی در اثر کمی حقوق طلبه گی و از طرف دیگر ناآشنائی او به این گونه فشارها و سختی ها همه با هم دست داده و او را سخت به اوضاع ناهموار طلبه گی آشفته و ناراحت کرده بود.

انتقاد و سرزنش او از حد تعادل عبور کرده و تجاوز نموده بود، به طوری که وکلای مالی حضرت آیت الله العظمی میرزای شیرازی از دست او و انتقادات او خسته شده بودند و گزارش آن را مرتب خدمت ایشان برده و از ایشان مصراانه تقاضا می کردند که حقوق او را قطع نموده و او را مورد خشم و غضب خود قرار دهند.



معظم له در جواب آنان را به مدارا و حوصله با او توصیه و سفارش نموده و از قطع حقوق او اکیدا برحذر می داشتند. خود معظم له نیز با او به مهربانی و احترام برخورد می کردند و سعی در فروکش آشفته‌گی و ناراحتی او داشتند. این آقای تاجرزاده با اتمام درسهای متعارف حوزه و مفتخر شدن به لباس اهل علم و روحانیت از سامرا به دیار خود تهران برمی گردد و در اثر موقعیت اجتماعی او، دختری از ناصرالدین شاه خواستگاری کرده و داماد ناصرالدین شاه می شود.

زمان سپری می گردد و قصه تنباکو پیش می آید و تحریم استعمال تنباکو از سامرا توسط آیت الله العظمی میرزای شیرازی اعلام می گردد. ناصرالدین شاه که می بیند ممکن است این فتوا به ضرر منافع متصوره خود واقع شود موقف مضاد در مقابل آن گرفته و سعی در خنثی کردن اثر فتوا و کم رنگ کردن آن می کند.

در این راستا توسط داماد خود خواستار تشکیل مجلسی می شود که همه علما و فقها و مراجع تهران در آن شرکت داشته باشند. مجلسی تشکیل می گردد و همه علمای فقها و مراجع تهران دور هم جمع بودند که ناصرالدین شاه وارد می شود.

بعد از سلام و تعارف وقتی مجلس آرام و مستقر و آراسته شد، ناصرالدین شاه با طرح یک سوال همه علمای حاضر در مجلس را به چالش می گیرد.

او با رو آوردن به حاضرین و با زیرکی خاص خود می گوید:

آیا این چنین روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که حضرت فرمودند:

﴿حلال محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حلال الی یوم القيامة و حرام محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حرام الی یوم

القيامة.﴾

صحیح است یا نه.

وقتی سوال را جواب مثبت آمد، او اضافه کرد و با صراحت و وقاحت مام گفت: بنابراین، میرزا محمدحسن شیرازی با فتوای تحریم خود در سامراً مقابل فرمایش پیامبر اکرم ﷺ چه می خواهد بگوید؟

حاضرین در مجلس همه در خاموشی فرورفته و منتظر ماندند که صاحب مجلس و صاحب خانه که داماد ناصرالدین شاه بوده و آنان همه میهمان او هستند چه جواب و پاسخی را به شاه می دهد، زیرا او به علاوه این که صاحب خانه است میزبان مجلس و داماد روحانی ناصرالدین شاه نیز می باشد و جواب را باید او شروع کند.

پس از لحظاتی سنگین از سکوت و خاموشی، داماد روحانی ناصرالدین شاه خاموشی را شکست و رشته سخنی را در حالی که به پدرزن خود ناصرالدین شاه را با سخنان خود نشانه رفت و گفت:

اعلا حضرت! ما که می بینی خاموشیم و بیان موقف نمودیم به جهت این است که از جناب عالی توقع داریم به عنوان یک شاه مسلمان و پیرو مرجع تقلید موقف موافق و مناسب خود را نسبت به فتوای تحریم بیان و اعلام نمایید و چنانچه خواسته باشید با آن مخالفت کرده و موقف مضاد و غیرمناسب داشته باشید، اولین فردی که به جنگ و ستیز با شما می آید ما هستیم.

ناصرالدین شاه که ابداً این توقع را نداشت که از داماد روحانی وی این گونه جواب بشنود با ناراحتی تمام و زمزمه زیر لب که تو را کمک خواستیم ولی دشمن ما درآمدی مجلس را ترک گفته و از خانه داماد روحانی خود شکست خورده و ماءبوسانه خارج گشت.

روحانی تاجرزاده که زمانی منتقد سرسخت میرزای شیرازی بود و در اثر خوشرفتاری میرزا با او شیفته او شده بود با موقف شجاعانه خود در مقابل نقشه

تفرقه افکنی شاه از حصول یک شکاف عمیق در وحدت کلمه مسلمانان جلوگیری کرده و سبب شده که فتوای تحریم به خوبی جای خود را در بین مردم مسلمان ایران باز کند و سرتاسر کشور بزرگ ایران پیاده گردد. در آن سال کشاورزان تنباکو، محصولات خود را سوزاندند، تاجران تنباکو، تغییر شغل دادند و دیگر مردم از استفاده تنباکو به کلی دست کشیده و آن را رها کردند.

نتیجه این وحدت همدلی و استادگی مقابل دسیسه تفرقه افکنی شاه این بود که وضعیت منجر به شکست کمپانی های انگلیسی و سقوط آنها و پاشیدن پیمان استعماری تنباکو و رهایی ایران شد.

یکی از علمای حاضر در آن مجلس کنایه ماجرای آن مجلس و موقف شجاعانه روحانی تاجرزاده و داماد ناصرالدین شاه را به تفصیل در نامه ای برای آیت الله العظمی میرزای شیرازی گزارش کرده و به سامرا می فرستد. وقتی نامه به دست معظم له می رسد و از کل ماجرا مطلع می گردد، ایشان، آقایان وکلای عالی خود را طلبیده و ماجرا را به عنوان یک شخص رمزی و بدون این که نام روحانی تاجرزاده و داماد ناصرالدین شاه را ببرد، برای آنان تشریح می کنند. از شنیدن ماجرا آقایان همه شگفت زده می شوند و از موقف شجاعانه و مخلصانه جواب دهنده به شاه تقدیر و تمجید کرده و او را مستحق ستایش و تشکر می دانند.

آن گاه معظم له به آقایان رو کرده می گوید: می دانید جواب دهنده و صاحب موقف شجاعانه در این ماجرا کیست؟

آقایان می گویند: بفرمایید کیست؟ معظم له در جواب دست می برند و نامه ارسالی را درآورده تقدیم آنان کرده و می فرمایند: خودتان نامه را بخوانید و ببینید صاحب جواب کیست.

آقایان نامه را گشوده و با اشتیاق و شتاب آن را مطالعه می نمایند. وقتی متوجه می شوند که جواب دهنده به شاه همان روحانی منتقد به میرزای شیرازی بوده - یعنی روحانی تاجرزاده و داماد شاه - بسیار تعجب می کنند و به دوراندیشی شیرازی اعتراف و اذعان می نمایند.

### میرزای شیرازی، سامراً و معرفت کلیدی آیات قرآن

سامراً با قرار گرفتن مرجع بزرگ جهان تشیع فقید دنیای و اسلام حضرت آیت الله العظمی میرزای شیرازی در رأس حوزه علمیه آن مقصد و ماء‌وای مقلدان و شیفتگان مرجعیت قرار گرفت. حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی قدس سره فرمودند:

از جمله آن شیفتگان و آرزومندان چهار تاجر ایرانی بودند که برای دیدار مرجع خود و زیارت عتبات مقدسه عراق به سامراً مشرف می شوند، زیارت آنان مصادف با ماه های حج می شود و آنان که به حج مشرف نشده بودند از میرزای بزرگ استفاده درباره وجوب حج می کنند و ایشان استطاعت و به وجوب حج بر آنان فتوا می دهند.

آنان تصمیم به انجام حج و رفتن به زیارت خانه خدا می گیرند، ولی از آنجا که آمادگی کامل برای حج نداشتند به جهت آن که اموال زیادی همراه خود آورده بودند، از میرزای بزرگ خواهش می کنند شخصی را معرفی کنند تا اموال خود را نزد او به امانت بسپارند و ره سپار مکه شوند.

میرزای بزرگ یکی از وکلای مالی خود را به نام حاج جعفر جهت این کار معرفی می کنند.

آنان با راهنمایی میرزای بزرگ اموال خود را نزد حاج جعفر امانت گذاشته و به حج مشرف می شوند، وقتی از سفر حج به سامرا مراجعت می کنند و به سراغ حاج جعفر برای استرداد امانت های خود می روند باخبر می شوند که حاج جعفر از دنیا رفته، اما امانت های آنان را با مشخصات کامل یادداشت کرده و ثبت و ضبط نموده بود، جز امانت یکی از آنان که یک جواهر گران قیمت و باارزش بوده خبر و اثری از آن موجود نیست.

آن تاجر برای به دست آوردن امانت خود به حضرت آیت الله العظمی میرزای بزرگ مراجعه می نماید و کسب تکلیف می کنند.

ایشان آیه کریمه ای از قرآن مجید را نوشته و به آن تاجر می دهند و می فرمایند: به نجف اشرف مشرف شو و این آیه کریمه را در وادی السلام نجف بخوان و تکرار نما تا آن که ملائکه موکل حاج جعفر را به ملاقات شما آورند و آن گاه از او امانت خود را مطالبه کن.

تاجر نوشته را از میرزای شیرازی گرفته و به نجف اشرف مشرف می گردد و به وادی السلام رفته و آیه کریمه را می خواند و تکرار می نماید، ولی خبری از حاج جعفر نمی شود و دست خالی به سامرا نزد میرزای بزرگ مراجعت نموده و ایشان را از نتیجه کار باخبر می کند.

میرزای شیرازی با شنیدن گزارش این تاجر پریشان حال شده و آیه کریمه ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ را بر زبان جاری کرده و تکرار می نمایند. سپس به تاجر روی آورده و می فرمایند حال که ایشان را در وادی السلام ملاقات نمودی، باید به وادی برهوت رفت و آن جا ایشان را ملاقات کنی،

وقتی او را ملاقات کردی و امانت خود را از او مطالبه نمودی در ضمن از او سوال می کنی: چرا او را به وادی برهوت آوردند؟ زیرا وادی برهوت جای گناه کاران است.

آن گاه میرزای بزرگ آیه کریمه ای را نوشته و به او می دهند تا آن را در آن وادی بخواند و موفق به دیدار حاج جعفر بشوند، تاجر طبق راهنمایی میرزای شیرازی رفتار نموده و سرانجام در وادی برهوت با حاج جعفر در حالی که غل و زنجیر آتشین به دست و پای او بود ملاقات می کند.

ابتدا حاج جعفر از تاجر معذرت خواهی می کند و اظهار می دارد که او یادداشت امانت او را فراموش کرده و امانت را در باغچه منزل خود پای درختی که در آن باغچه است پنهان نموده.

آنگاه تاجر پیام میرزای بزرگ را به او می رساند و می گوید که ایشان فرمودند: از شما سوال کنم: چرا شما را به وادی برهوت آوردند؟ حاج جعفر پاسخ می دهد: به جهت قصاب محلمان.

سپس اضافه می کند: سلام مرا خدمت میرزای شیرازی ابلاغ کن و خواهش مرا به ایشان برسان که قصاب محل را از من راضی گرداند.

ملاقات پایان می گیرد و تاجر به سامرا خدمت میرزای شیرازی رسیده و گزارش کار را به اطلاع ایشان می رساند. میرزای بزرگ اول طبق آدرسی که حاج جعفر داده بود می گویند: امانت تاجر را از پای درخت درآورده و به تاجر بدهند و تاجر به مال خود می رسد.

دوم: شبانه رهسپار منزل قصاب محل می شوند تا او را از حاج جعفر راضی و خوشنود نمایند. قصاب وقتی مواجه با آمدن آیت الله العظمی میرزای شیرازی به منزل خود می شود، قدوم ایشان را گرمی داشته و ارج می گذارد و مفتخرانه

زبان به خوش آمد می گشاید، ولی همین که میرزای بزرگ نزد قصاب نام حاج جعفر را می برد قصاب برآشفته می شود و می گوید: هیچ وقت از حاج جعفر راضی نخواهم شد.

میرزای بزرگ نزد قصاب نام حاج جعفر را می برد، قصاب برآشفته می شود، ولی می گوید: هیچ وقت از حاج جعفر راضی نخواهم شد.

میرزای شیرازی سبب را جويا می شوند و از اصل قصه و جریان سوال می کنند تا شاید بتوانند از ریشه مشکل را معالجه نمایند.

قصاب می گوید: برای دخترم خواستگار می آید و از آنجا که حاج جعفر همسایه مبرز ما بود خواستگاران درباره نجابت و اصالت دخترمان از او سوال می کنند او که در سر می پرورانده، یا فکر می کرده و در نظر داشته که دخترم را به عنوان زوجه برای فرزندش بگیرد جواب سربالایی به آنان می دهد، تعریف و ستایش و در واقع حقیقت را بیان نمی کند و آنان از جواب سربالای او از خواستگاری منصرف شده و فرزندش هم به رغم خواسته پدر خواهان ازدواج با دخترم نبوده و دخترم بالاخره تا به حال بی شوهر در خانه من باقی مانده است. لذا من هرگز از حاج جعفر راضی نمی شوم.

میرزای بزرگ جریان را که می شنوند و از آن با اطلاع می گردند سر به زیر انداخته و کمی درنگ کرده، سپس سر برداشته و روی به قصاب می کنند و می فرمایند: من دختر شما را همین الان به عنوان زوجه برای فرزندم فلان که هنوز ازدواج نکرده با اجازه شما عقد می کنم، آیا شما از حاج جعفر راضی می شوید؟

قصاب که هرگز توقع این سرافرازی و افتخار وصلت با بیت آیت الله العظمی میرزای شیرازی را نداشت بلافاصله در جواب می گوید: بله از حاج جعفر راضی شدم و از این وصلت سربلند و مفتخر نیز می باشم.  
در همان مجلس عقد شرعی خوانده می شود و دختر قصاب عروس آیت الله العظمی میرزای شیرازی و زوجه فرزند او می شود. با این کار مدبرانه و روشی عاقلانه میرزای بزرگ علاج چند مشکل را می کنند:

۱ - فرزند خود را داماد می کنند.

۲ - دختر قصاب را عروس می کنند.

۳ - حاج جعفر را از گرفتاری و وادی برهوت که جایگاه گنهکاران است نجات داده و به وادی السلام که جایگاه مؤمنین است، ارتقا بخشیده اند.  
آری، به فرمایش آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی قدس سره که در آخر این داستان متذکر شدند این بود که:  
آری، این قدر حساب آخرت دقیق است و باید انسان عبرت بگیرد به حساب خود رسیدگی نماید و از همت و تدبیر میرزای شیرازی نیز باید درس و حکمت آموخت.

### سامراً و عزاداران حسینی علیهم السلام

حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی قدس سره در ادامه راه و رفتار جد خود حضرت آیت الله العظمی میرزای شیرازی بزرگ نسبت به احیا و تقویت نشانه های شیعه و تشیع در سامراً قدم برمی داشتند و برای از غربت درآوردن حرم عسکرین علیهم السلام و رونق دادن به زیارت آنان برنامه ریزی می نمودند.



ایشان افرادی از تجار - مخصوصاً تجار کربلای معلی - را تشویق کرد تا حسینیه ای در سامرا تأسیس نمایند و درب های آن را بر روی عزاداران حسینی و زائران حرم عسکریین علیهم السلام باز نگه دارند، بر اثر آن تشویقات حسینیه ای مجلل در محله ای نزدیک حرم عسکریین علیهم السلام واقع به طرف دست راست درب قبله صحن شریف تأسیس یافت و راه اندازی شد. یعنی درست در نقطه مقابل مدرسه علمیه آیت الله العظمی میرزای شیرازی که به طرف دست چپ درب قبله صحن شریف واقع است قرار داشت.

این حسینیه به نام حسینیه کربلایی ها فعالیت خود را شروع کرده و شاهد ارج فعالیت خود در ایام مناسبت های دینی و مذهبی بود مخصوصاً ماه مبارک رمضان که به تشویق آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی قدس سره راهنمایی و کمک ایشان هیئت هایی تشکیل شده بود که زائران را همه روزه بعد از پایان نماز جماعت آیت الله العظمی شیرازی در صحن مطهر امام حسین علیه السلام توسط اتوبوس های زیادی که در اطراف صحن شریف متمرکز کرده بودند از کربلای معلی به سامرا منتقل می کردند، افطار و سحری در حسینیه کربلایی های سامرا آماده و همه آنان را میهمان به سفره امام حسین علیه السلام و خوان پربرکت عسکریین علیهم السلام می نمودند.

زیارت مفصل عسکریین علیهم السلام سرداب غیبت و همچنین زیارت سید محمد فرزند برومند امام هادی علیه السلام وسط راه و زیارت کاظمین را نائل آمده و به کربلای معلی باز می گشتند.

در همه ماه مبارک رمضان این برنامه پرفیض ادامه پیدا می کرد، علاوه بر آن ایام شهادت امام دهم و همچنین ایام شهادت امام عسکری علیه السلام هیئت های عزاداری زیادی به توصیه و راهنمایی آیت الله العظمی شیرازی از کربلای معلی

و از نجف اشرف برای عرض تسلیت و سوگواری به ساحت مقدس امام زمان ارواحنا فداه به سامرا رفته و عزاداری مفصلی در حرم عسکریین علیهم السلام و صحن شریف انجام داده و پس از زیارت و عتبه بوسی آن بزرگواران به کربلای معلی بازمی گشتند.

این برنامه ها روز به روز به همت و تشویق آیت الله العظمی حاج سید محمد شیرازی بیشتر و بیشتر می شد، رونق و عظمت فزون تری پیدا می کرد. سنی و شیعه را متحد و برادری محکم تری بین آنان برقرار می کرد.

دشمنان اسلام و مسلمین آن را تحمل نکرده و مشغول توطئه چینی شدند. ناگاه بعد از پایان مراسم عزاداری در یکی از مناسبت های سوگواری ایام شهادت امامین عسکریین علیهم السلام برپا می شد، شعارهایی ناخواسته تفرقه افکن و تحریک آمیز در بدگویی به خلفای سنیان از میان دسته جات عزادار و در مرکز شهر سامرا بلند و طنین افکن شد. فوری در مقابل این فریادها و شعارهای ضد خلفا فریادها و اشعارهایی نیز از همان میان علیه امامان پاک و معصوم شیعیان بلند گشت و به دنبال آن طرفین سنگ باران شدند و عده ای زخمی و مجروح گشتند و این فتنه یکی دو سال تکرار شد.

آیت الله العظمی شیرازی قدس سره فرمودند:

در پی این حوادث غیرمترقبه و برای مهار کردن آن از بعضی افراد هیئتی و دوستان کمک گرفته و خواستیم قصه را دنبال کرده و آن را ریشه یابی کنند و نتیجه را به اطلاع برسانند.

آنان پس از تحقیق و ریشه یابی به این نتیجه رسیدند که سفارت استعمار پیر انگلستان در عراق تحمل این اتحاد و همزیستی شیعه و سنی را نداشته، لذا طبق قاعده معروف خود «تفرقه افکن و آقایی کن» یک عده از مزدوران خود را

برای برهم زدن نظم و آشوب‌گری فرستاده تا خود را میان عزاداران جا داده به عنوان عزادار این گونه شعارهای متضاد و تحریک آمیز را سر دهند تا نظم عزا و عزاداران برهم زده و آتش فتنه و تفرقه را بین آنان شعله ور سازند و به عزا و عزاداری پایان دهند.

آری، این گونه استعمارگران علی‌الخصوص استعمار پیر انگلستان از وحدت مسلمانان و از شعائر حسینی و عزاداران بالخصوص اگر با راهنمایی علما و مراجع دین مانند خاندان شیرازی بوده باشد بیمناک و سعی در برهم زدن و از بین بردن آن دارند.

بلی، استعمار پیر انگلستان که از خاندان شیرازی ضربه‌های سنگینی را مانند قصه تنباکو در ایران که به دست آیت‌الله العظمی میرزا محمدحسن شیرازی میرزای بزرگ انجام گرفت و مانند قصه خروج ذلت بار و شکستشان در عراق از فتوای جهاد علیه اشغالگران توسط آیت‌الله العظمی میرزا محمدتقی شیرازی دیده؛ به آشوب‌گری و فتنه‌انگیزی ضد عزاداران حسینی که به راهنمایی آیت‌الله العظمی حاج سید محمد شیرازی قدس سره بوده، اکتفا نکردند، بلکه توسط یک کودتای نظامی مزدوران خود، صدام و حزب کافر بعث را در عراق به حکومت رسانده و دمار از روزگار مردم شیعه عراق بالاخص از روحانیت شیعه و علی‌الخصوص از خاندان شیرازی درآوردند. حال هم که صدام را خدای متعال خواری و ذلت بخشید، دست بردار نیستند و جنایاتی بسیار که یکی از آنها شیعه‌کشی و هرج و مرج است به وجود آورده و انتقام از مردم شیعه عراق گرفته و می‌گیرند.

امیدواریم با بیداری ملت‌ها و شناخت نیرنگ‌های استعمارگران خدای  
متعال از ظالمان انتقام گرفته عزت و آقایی را به مسلمانان برگرداند ان شاءالله

تعالی

یکی از شاگردان مرحوم آیت‌الله العظمی آقای سید محمد شیرازی قدس سره

۱۵ شوال المکرم ۱۴۲۷

## بخش هشتم: آستان مقدسه سامرا: از گذشته تا کنون

آستانه مقدسه سامرا در گذشته

عمارت اول آستانه سامرا

عمارت دوم آستانه سامرا

عمارت سوم آستانه سامرا

عمارت چهارم آستانه سامرا

...و

### آستانه مقدسه سامرا در گذشته

آستانه مقدسه سامرا مدفن مطهر دو پیشوای نور حضرت امام هادی علیه السلام و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است.

همچنین مقبره نرجس علیه السلام همسر امام حسن عسکری علیه السلام، حکیمه خاتون علیه السلام، حسین فرزند امام هادی علیه السلام، جعفر کذاب <sup>(۲۳۶)</sup> و ابوهاشم جعفری در این آستانه قرار دارد.

در ضلع غربی آستانه سرداب معروف به غیبه المهدی، محل غیبت کبری حضرت مهدی علیه السلام امام دوازدهم شیعیان جهان واقع است.

### عمارت اول آستانه سامرا

اتفاق نظر کاملی است بین علمای فریقین که حضرت امام هادی علیه السلام پس از شهادت در خانه خویش دفن گشت و حضرت این خانه را از دلیل، فرزند یعقوب نصرانی خریداری فرموده بودند و چنانچه از متن روایات «کافی» و «ارشاد» و نیز کتب عامه استفاده می گردد، این خانه بسیار وسیع بوده و ظاهراً تمامی صحن شریف امروزی، خانه آن حضرت را در برمی گیرد.

در متون تاریخ چنین تصریح گشته که پیکر مقدس حضرت امام هادی علیه السلام را در وسط حیاط خانه خود دفن نمودند و پس از شهادت حضرت، مادر امام حسن عسکری علیه السلام نیز در جنب قبر شریف پدرش به خاک سپردند. ولی چون در اطراف آن پادگان نظامی بود شیعیان و محبین خاندان عصمت و نبوت مخفیانه به زیارت می شتافتند و پنجره ای به سمت خیابان باز نموده بودند که زائرین از آن پنجره زیارت می کردند و داخل خانه نمی شدند. البته تولیت آن به دست شیعیان بود. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دارای خادمی بود که ساکن این خانه بود و هر قسمت از این خانه که خراب می گشت آن را مرمت می کرد و این حالت تا سال ۳۲۸ هجری که پایان عصر غیبت صغری است، ادامه داشت.

#### عمارت دوم آستانه سامرا

عمارت دوم آستانه سامرا در سال ۳۳ هجری توسط ابومحمد الحسن مشهور به ناصرالدوله فرزند ابی الهیجاء عبدالله آل حمدان انجام شد. ولی او اولین فرمانروای شیعه بود که حرم و گنبد بر مزار امام هادی و امام عسکری علیه السلام بنا کرد و بر شهر سامرا حصار نهاد و منازلی در اطراف آستانه بنا نمود و شیعیان را تشویق به سکونت در آن سامان کرد و کوشش فراوانی در آبادانی شهر سامرا کرد، ولی بر اثر جنگ هایی که بین وی و معزالدوله بویه ای رخ داد، اکثر برنامه های عمرانی او ناتمام باقی ماند.

#### عمارت سوم آستانه سامرا

در سال ۳۷۷ هجری ابی الحسین احمد بن بویه، پس از پیروزی بر ناصرالدوله آل حمدان و وقوع صلح بین او و ناصرالدوله وارد شهر سامرا شد و اموال زیادی در عمران شهر صرف نمود. گنبد بزرگی بر مزار امام هادی علیه السلام و

امام حسن عسکری علیه السلام برآورد و حرم مجللی اطراف قبر مطهر تأسیس نمود و صحنی برای آستانه احداث کرد.

به دستور او ضریحی از چوب ساج ساخته و بر قبر مطهر نهادند و سرداب غیبه المهدی علیه السلام را که حوض آب جاری در آن بود، با خاک پر نمودند و حقوق ماهانه از برای خدمه آستانه تعیین نمود و تمام تاسیسات ناصرالدوله آل حمدان را به اتمام رساند.

### عمارت چهارم آستانه سامرا

عمارت چهارم آستانه عسکرین علیهم السلام به دست عضدالدوله بویه ای (م ۳۷۲ هـ) انجام گشت. عضدالدوله پس از ورود به بغداد و زیارت از عتبات مقدسه دستور داد تا تمام عمارت آنها را خراب کرده و طبق یک نقشه سنجیده، آستانه های کربلا، نجف، کاظمیه و سامرا را بنا نمایند.

تجدید بنای آستانه سامرا از سال ۳۶۷ تا ۳۷۲ هجری - که سال وفات عضدالدوله بویه ای است - در نهایت شکوه و جلال و عظمت به اتمام رسید و این عظیم ترین عمارتی بود که بر مزار عسکرین علیهم السلام بنا گشت و تا عصر حاضر پا برجا می باشد.

وی هم چنین حصار محکمی جهت امنیت شهر سامرا بنا کرد و خانه هایی در اطراف آستانه تأسیس نمود و حقوق مستمری جهت خدمه آستانه تعیین کرد و کوشش فراوانی در آبادانی شهر سامرا به خرج داد و این همه باعث شد که شیعیان از اطراف و اکناف به این شهر هجرت کنند.

### آستانه سامرا در قرن پنجم هجری

ابوالحرث ارسلان فرزند عبدالله بساسیری در سال ۴۵۰ هجری بغداد را به تصرف خویش درآورد و دستور داد که در اذان مساجد بغداد ﴿حی علی خیر العمل﴾ را - که در نزاع بین شیعه و سنی حذف شده بود - بگویند. به گفته قاضی نورالله شوشتری: وی عمارتی عالی بر قبر منور امامین همامین، علی الهادی و امام حسن بن علی علیهما السلام در سامرا بنا نهاد و هدایایی به آستانه تقدیم نمود.

در سال ۴۹۵ هجری قمری سلطان برکیارق سلجوقی توسط وزیر خویش مجدالدوله درهای آستانه را تجدید نمود و تعمیراتی توسط ناصرالله، خلیفه عباسی در آستانه انجام گرفت که از آن جمله در سرداب غیبت حضرت المهدی علیه السلام می باشد که تا عصر حاضر باقی است و تاریخ ۶۰۶ هجری قمری و بعضی از آیات و نقش های دیگر بر آن نمایان است.

### آستانه سامرا در قرن هفتم

در سال ۶۴۰ هجری بر اثر سقوط شمع بزرگی که حرم شریف را روشن می کرد، آتش سوزی در حرم رخ داده و ضریحی که بساسیری در سال ۴۵۰ هجری قمری به آستانه عسکرین علیهما السلام اهدا نموده بود، دچار حریق گشت. سپس خلیفه عباسی، المستنصر بالله جبران خسارات وارده به عمارت آستانه مقدسه و دو ضریح شریف نموده و آنها را به زیباترین شکل خود بازگرداند.

### آستانه سامرا در قرن هشتم

پس از تأسیس دولت جلایریان در ایران به دست شیخ حسن ایلکانی در سال ۷۴۰ هجری قمری، همو تعمیرات وسیعی در آستانه عسکرین علیهما السلام به سال ۷۵۰ هجری قمری انجام داد که شامل گنبد، گلدسته ها، حرم و رواق های



مطهر آستانه می شد و همچنین ضریح مطهر را تزئین کرد و در خارج از شهر، محلی را جهت دفن اموات اختصاص داد و دستور داد تا دیگر در صحن مطهر کسی را دفن نکنند.

### *آستانه سامرا در قرن صفویه*

پس از به قدرت رسیدن سلسله صفویه در ایران، شاه اسماعیل صفوی در روز ۲۵ جمادی الثانی سال ۹۱۴ قمری به عنوان فاتح بغداد وارد این شهر گشت و شیعیان عراق از وی استقبال نمودند.

سپس راهی کربلا و نجف شد و بعد به سمت کاظمیه و سامرا شتافت و هدایای ارزنده ای به عتبات مقدسه اهدا کرد، و در سامرا تمام حرم و رواق های این آستانه را با فرش های ابریشمی مفروش ساخت. قندیل های طلا و نقره به حرم آستانه اهدا کرد و دستور تعمیرات این آستانه را صادر نمود.

وی پس از مراجعت از زیارت عتبات مقدسه تعیین نمود و دستور داد که درودگران، مهندسان و معماران را از اطراف و اکناف بلاد جمع کنند تا شش عدد صندوق خاتم دارای نقش های خطایی و اسلیمی در نهایت ابداع و استواری بسازند و آنها را در حرم آستانه های مشرف بگذارند.

### *آتش سوزی دوم آستانه سامرا*

در سال ۱۱۰۶ هجری قمری فتنه بزرگی در سامرا از طرف سلاطین عثمانی به راه افتاد و اکثر شیعیان را قتل عام نمودند، چنان که شهرت دارد، یک نفر از شیعیان در شهر سامرا نماند و از روی سهو یا عمد آستانه مقدس سامرا را آتش زدند.

موقعی که این خبر موخش به اصفهان رسید، شاه سلطان حسین صفوی دخالت نمود و جمعی از علما و اعیان اصفهان را به سامرا گسیل داشت که تمام خرابی ها را ترمیم نمودند و تزیین و تعمیرات وسیعی را در آستانه انجام دادند. وی ضریحی از فولاد به حرم مطهر اهدا نمود و صندوق مطهر را تعمیر کرد و کف حرم شریف و صحن را با سنگ مرمر مفروش ساخت.

#### *آستانه سامرا در عصر نادرشاه*

در سال ۱۱۵۶ هجری قمری هنگامی که نادرشاه افشار به زیارت عتبات مقدسه عراق شتافت؛ تعمیراتی در آستانه سامرا انجام داد. همچنین همسر وی، رضیه بیگم، دختر شاه سلطان حسین صفوی کاشیکاری های صحن و گنبد مطهر را ترمیم نمود.

#### *آستانه سامرا در قرن سیزده هجری*

در مطلع قرن سیزدهم هجری تعمیرات آستانه سامرا توسط احمدخان برمکی آل دنبلی، از امرای آذربایجان شد. او احمدخان میرزا محمد رفیع فرزند میرزا محمد شفیع مستوفی الممالک را با مبالغی عظیم از وجوه نقدی به سامرا گسیل داشت.

در سال ۱۲۰۰ هجری قمری به مباشرت وکیل وی، شیخ محمد آل سلماسی و فرزند او شیخ زین العابدین کاظمی آل سلماسی، تعمیرات وسیعی را در صحن، حرم و سرداب غیبت، انجام دادند؛ ولی اجل به احمدخان مهلت نداد. سپس فرزند وی حسین خان برمکی آل دنبلی این کار عظیم میرزا محمد تقی خان امیرکبیر در سال ۱۲۶۸ هجری قمری شیخ عبدالحسین شیخ العراقین (م ۱۲۸۶ هجری قمری) که وصی وی بر ثلث ماترک بود، اموال مذکور را صرف تعمیرات عتبات مقدسه عراق نمود.

از جمله در آستانه سامراً صحن شریف را توسعه داد و پس از تعمیراتی در حرم، ضریح نقره ای بر مزار مقدس نهاد و به همت او گنبد آستانه سامراً طلاپوشی شد و صحن و گلدسته ها و سرداب غیبت کاشیکاری گردید. کف حرم و صحن با سنگ مرمر مفروش شد. شروع این تعمیرات در سال ۱۲۷۰ هجری قمری و پایان آن در سال ۱۲۸۶ هجری قمری بود.

بعضی از مورخان به اشتباه، این تعمیرات را به ناصرالدین شاه قاجار نسبت داده اند.

#### آستانه سامراً در قرن چهاردهم هجری

در مطلع قرن چهاردهم هجری در عصر میرزای اول مجدد شیرازی (م ۱۳۱۲ هجری قمری) حرم و رواق ها آئینه کاری گشت و سنگ های کف صحن شریف ترمیم شد و ساعت بزرگی بر در قبله نصب نمودند.

در اواخر سال ۱۳۵۵ هجری قمری جمعی هنگام شب به آستانه سامراً حمله ور شده و مقداری از طلاهای گنبد را به سرقت بردند.

و در ماه صفر سنه ۱۳۵۶ هجری قمری در شب، قفل در آستانه را شکستند و شمعدان های آستانه را - که از نقره خالص بود و هر یک هشتاد کیلو وزن داشت - ربودند.

در سال ۱۳۸۰ هجری قمری تعمیرات وسیعی توسط حاج علی اصفهانی آل کهربائی از تجار معروف کربلا در آستانه عسکریین علیه السلام شروع گشت که اولین آن ضریح نقره و طلای مزار مطهر است که فعلاً بر مرقد شریف نصب می باشد. بر سردر ضریح مقدس ذکر شده که یک چهارم آن توسط حاج علی اصفهانی کهربائی تأمین شده است.

سپس در سال ۱۳۸۷ ق هر دو گلدسته آستانه به هزینه شخصی وی تذهیب گشت و هم چنین خانه های قسمت شمال و شرق صحن شریف را خریداری نمود و صحن آستانه عسکریین علیه السلام را توسعه داد.

### آستانه سید محمد علیه السلام

ابی جعفر محمد فرزند حضرت امام هادی علیه السلام در سال ۲۲۸ قمری به دنیا آمد. وی در یکی از مسافرت های خویش بین سامرا و بغداد در سال ۲۵۲ قمری وفات یافت.

وی از برادر خود حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بزرگتر بوده، مقام امامت با ایشان بود که پس از حصول بداء یک و یا دو سال - به اختلاف روایات - قبل از پدر خود فوت نمود.

مدفن آن بزرگوار به آستانه سید محمد علیه السلام معروف می باشد و در هشت فرسخی شرق شهر سامرا و نزدیک شهر بلد، از نواحی دو جبل در پنج کیلومتری غرب شط دجله بین راه بغداد سامرا واقع است.

امروزه یکی از عظیم ترین زیارت گاهای شیعیان است و اعراب عراق عقیده خاصی به این آستانه دارند.

### عمارت اول:

این آستانه مبارکه چون در مسیر اصلی راه سامرا نبوده و با راه اصلی فاصله داشته بر اثر ناامن بودن آن منطقه تا عصر صفویه متروک مانده بود از این رو به طور دقیق از تاریخ بنای آن اطلاعی در دست نیست، جز این که در تعمیرات اساسی که در سال های ۱۳۷۹ - ۱۳۸۴ هجری قمری در این آستانه انجام گشت.

از قرائن و پی‌هایی که مشاهده شد، بعضی از اهل اطلاع اظهار می‌دارند که عمارت اول این آستانه متعلق به قرن چهارم است که توسط عضدالدوله دیلمی انجام گرفته است.

#### عمارت دوم:

عمارت دوم در قرن دهم هجری توسط شاه اسماعیل صفوی پس از فتح بغداد انجام گشت که در آن هنگام قسمتی هم جهت سکونت زائرین این آستانه بنا شد.

از این قرن به بعد آستانه سید محمد علیه السلام رفته رفته روی به عمران و آبادی نهاد و تمامی زائرینی که قصد زیارت سامراً را داشتند از این آستانه زیارت کرده و در آنجا توقف می‌نمودند.

#### عمارت سوم:

عمارت سوم در سال ۱۱۹۸ قمری توسط ملا محمد رفیع فرزند محمد شفیع خراسانی تبریزی، به هزینه احمدخان دنبلی انجام گشت. سید حسن امین در «دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة» به نقل از کتاب «تحفة العالم» میرزا عبداللطیف تستری آن را عمارت اول ثبت کرده است. (۲۳۷)

#### عمارت چهارم:

این عمارت در سال ۱۲۰۸ قمری توسط شیخ زین العابدین کاظمی آل سلماسی انجام گرفت و گنبدی از گچ و آجر بر روی قبر شریف بنا شد و همچنین کاروان‌سرای بزرگی در قسمت شرقی آستانه برای سکونت زائرین ایجاد گردید که قسمتی از هزینه آن را احمدخان دنبلی تقبل کرد.

این عمارت را شیخ ذبیح‌الله محلاتی در کتاب خود «تاریخ سامراً» به عنوان عمارت اول ثبت کرده و سید حسن امین به نقل از «مآثر الکبراء» شیخ ذبیح‌الله

محللاتی در «دائرة المعارف الاسلامیة الشیعیة» عمارت سوم آستانه سید محمد  
علی<sup>علیه السلام</sup> ثبت نموده است.

عمارت پنجم:

عمارت پنجم در سال ۱۲۴۴ هجری قسمت توسط ملامحمد صالح برغانی  
فروینی حائری و با نظارت سردار حسن خان و حسین خان قزوینی حائری و با  
نظارت سردار حسن خان و حسین خان قزوینی انجام گشت که تمامی عمارت  
سابق را خراب نمودند و آستانه مجللی با گنبد بزرگ کاشی کاری بنا کردند، که  
شروع آن در سال ۱۲۴۴ هجری قمری و پایان عمارت در سال ۱۲۵۰ هجری  
قمری بود.

تاریخ مذکور بر روی سنگ مرمر به خط ثلث در دو طرف ایوان آستانه  
نصب است. سید حسن امین بر آن است که در سال ۱۲۵۰ هجری قمری سردار  
حسین خان آن را تعمیر نموده و این عمارت در سال ۱۳۱۰ قمری توسط میرزا  
حسین نوری تعمیر گشت و قسمت هایی از کاشی کاری گنبد که ریخته بود،  
مرمت شد و تاریخ آن در پیشانی گنبد ثبت شده و هشت حجره در جنوب  
صحن شریف جهت سکونت زائرین احداث گردیده بود.

پس از هجرت میرزای شیرازی رحمة الله به سامرا، در یکی از مسافرت های  
میرزا که همراه شاگردانش پیاده از سامرا به آستانه سیدمحمد مشرف گشتند،  
تعمیراتی انجام داده و چند حجره به حجرات صحن افزودند. سپس میرزا محمد  
تهرانی عسکری صحن شریف را توسعه داد و حجراتی بدان اضافه نمود.

آستانه سید محمد علی<sup>علیه السلام</sup> در عصر مرجعیت حاج آقا حسین قمی رحمة الله

در عصر مرجعیت حاج آقا حسین قمی رحمه الله جمعی از مردم ایران اموال زیادی جهت تعمیرات آستانه سید محمد ارسال داشتند و به خصوص بین سال های ۱۳۰۸ تا ۱۳۸۴ هجری قمری این آستانه به شکل باشکوهی تکامل یافت. عمارت جدید دارای صحن مربع شکل به ضلع ۱۵۰ متر است و در وسط صحن شریف حرم مطهر واقع است که گنبد کاشی کاری آن نظر هر بیننده را به خود جلب می دارد.

محیط گنبد حدود ۵۰ متر و ارتفاع آن ۴۰ متر است و در کنار آن مناره ای به ارتفاع ۴۰ متر در سال ۱۳۷۹ قمری برافراشته اند. در مقابل حرم یک ایوان مسقف با ستون های باشکوه خودنمایی می کند.

حرم مطهر با کاشی کاری و آئینه کاری هنرمندان ایرانی مزین شده و آیتی از هنر اسلامی را منعکس می کند. قبر مطهر در وسط حرم واقع است و بر روی آن صندوق نفیس و ضریح نقره نصب است. <sup>(۲۳۸)</sup>

### چهره های درخشان دیگر

چهره های درخشان زیادی از سادات علوی و دانشمندان و دانشوران بسیاری از علمای اسلام در سرزمین سامراً عمری را سپری کرده یا در حول و حوش تربت عسکریین علیهم السلام دفن گشته اند که ما تنها فهرستی از آنها را در این بخش تقدیم می کنیم:

- ۱ - محمد بن حسین، از نوادگان امام حسن علیه السلام.
- ۲ - محمد بن صالح از سادات حسنی و از شاعران شهید شیعه.
- ۳ - عبیدالله بن عبدالله، از سادات حسنی که روزگاری نیز در کوفه امیر بوده است.

- ۴ - ابوالفضل محمد بن جعفر فرزند حسن مثنیٰ پسر امام حسن مجتبیٰ علیه السلام که در زندان عباسیان شهید شد.
- ۵ - موسی بن محمد، فرزند سلیمان بن داوود پسر حسن المثنیٰ بن الامام الحسن علیه السلام.
- ۶ - محمد بن قاسم، از نوادگان امام سجاد علیه السلام.
- ۷ - قاسم بن عبدالله، فرزند حسین بن علی زین العابدین علیه السلام.
- ۸ - علی المکفل از نوادگان زید شهید فرزند امام سجاد علیه السلام.
- ۹ - علی بن ابراهیم بن علی بن عبیدالله فرزند حسین اصغر پسر امام سیدالسادین علیه السلام که در جلو خانه جعفر فرزند معتمد خلیفه عباسی، او را کشتند و قاتلش شناخته نشد.
- ۱۰ - زید بن موسی معروف به زیدالنار، فرزند امام موسی کاظم علیه السلام.
- ۱۱ - عبدالله بن حسین، از نوادگان جعفر طیار علیه السلام. (۲۳۹)
- ۱۲ - ابومحمد حسن فحّام سامرائی، فرزند محمد بن یحیی، کسی که شیخ طوسی در امالی خویش مجلس دهم و بخشی از مجلس یازدهم را از او کفایت می کند. (۲۴۰)
- ۱۳ - عثمان بن سعید عمری که عسکری نیز خوانده می شود، بزرگمردی که اولین نائب خاص از نواب اربعه مولا ولی عصر روحی فداه می باشد.
- ۱۴ - ابوالحسن علی بن محمد سمري یا سامرائی، آخرین نائب خاص از نائبان چهارگانه حضرت بقیّة الله عجل الله تعالی فرجه.
- ۱۵ - عبدالرحمان بن احمد بن جبرویه، معروف به ابومحمد عسکری، از متکلمان شیعه که خوشنویس (حسن التصنیف) و زبان آور (جید الکلام) بود، از جمله کتابهایش: کتاب الکامل در امانت و کتاب حسن است.



۱۶ - ابوزکریا یحیی بن عبدالحمید حمّانی، خطیب بغدادی پس از آن که او را با اوصافی چون: صدوق، ثقه می ستایید می گوید که از او نقل شده که گفت: ﴿مات معاویه علی غیر ملة الاسلام﴾ معاویه در حالی از دنیا رفت که مسلمان نبود.

سپس می نویسد: حمّانی در سال ۲۲۸ ق در ماه رمضان، در سامراً وفات یافت و او نخستین کس از محدثان متقدم بود که در سامراً درگذشت. (۲۴۱)

هنگامی که متوکل عباسی از امام هادی علیه السلام می پرسد: شاعرترین شاعران کیست؟

امام علیه السلام می فرماید: حمّانی، چنان که می گوید:

لقد فاخرتنا من قریش عصابة بمطّ خدود و امتداد الاصابع  
فلما تنازعنا المقال قضی لنا علیهم بما یهوی نداء الصوامع  
فان رسول الله احمد جدنا و نحن بنوه كالنجوم الطوالع  
گروهی از قریش با ریش دراز و انگشتی بزرگ با ما مفاخره می کنند و  
فخر می فروشند.

و هنگامی که با ما نزاع می کنند و سخن را به درازا می کشند، صدای اذان است که از ماءذنه های مسجدها بلند می شود و به بحث خاتمه می دهد.

چرا که رسول خدا حضرت احمد صلی الله علیه و آله جد ماست و ما پسر آن حضرتیم که چون ستارگان می درخشیم و نور می دهیم.

متوکل گفت: منظور از «نداء الصوامع» چیست؟

امام فرمود: ﴿اشهد ان لا اله الا الله و اءشهد انّ محمدا رسول الله﴾ جدّ من، نه جد تو... «. (۲۴۲)

۱۷ - ابراهیم بن عباس صولی کاتب (۱۷۶ - ۲۴۳ ق) از شاعران بزرگ شیعی و از ستایشگران آل عدالت علیهم السلام، شاعر امام رضا علیه السلام که حضرت به او بیش از دعبل خزاعی التفات می فرمود و ابراهیم را بر او مقدم می داشت و دعبل خزاعی نیز می گفت: اگر ابراهیم به شعر روی آورد، ما را جا خواهد گذاشت، دیگر برای ما جایی در عرصه شاعری نخواهد ماند.

این بزرگ مرد را با الفاضی چون: اعجوبه عصر خویش، بهترین نویسنده عباسی و... ستوده اند.

علامه شوشتی پس از آن می گوید: «صول» مردی بود از نژاد ترک که ابراهیم صولی به او نسبت می برد، می نویسد:

«ابراهیم صولی نویسنده ای حاذق و بلیغ و فصیح و مبتکر بود» مرقدش را نیز در حول و حوش آستان قدس عسکرین علیهم السلام نوشته اند. <sup>(۲۴۳)</sup>

۱۸ - علی بن محمد بن احمد مصری، در سال ۲۵۷ ق در سامراً متولد گشته و در سال ۳۳۸ ق از دنیا رفته است، وی را پارسا، زاهد، فقیه، عارف به حدیث خوانده اند و بیش از بیست کتاب و رساله اش را نام برده اند.

۱۹ - علی بن جعفر مدنی، از اهل علم و راویان و حافظان حدیث در سامراً، پس از ۷۲ سال عمر، در سال ۲۳۴ درگذشته است.

۲۰ - جعفر بن علی الهادی علیه السلام معروف به جعفر کذاب و نواب. <sup>(۲۴۴)</sup>

۲۱ - سید احمد، پسر امام هادی علیه السلام.

۲۲ - زید بن علی، پسر امام هادی علیه السلام.

۲۳ - عبدالله بن علی، پسر امام هادی علیه السلام.

۲۴ - سید علی، پسر امام هادی علیه السلام.

۲۵ - موسی بن علی، پسر امام هادی علیه السلام.

۲۶ - علیّه دختر امام هادی علیه السلام.

۲۷ - ابوالعباس احمد نجاشی، نویسنده کتاب معروف «رجال نجاشی» که به اعتقاد بعضی بهترین و معتبرترین کتاب در علم رجال است. این بزرگ رجالی شیعه - که رحمت خدا بر او باد - در سال ۳۷۲ متولد و در سال ۴۵۰ در مطیرآباد متوفی گشته است، مطیرآباد یا «مطیره» روستایی است در نواحی سامرا.

۲۸ - افشین از سرسپردگان و سپاهیان بنی عباس که به دست آنها نیز زندانی شد تا دارش زدند و جسدش را سوزانیدند.

۲۹ - بابک خرم دین.

۳۰ - بغاء ترکی (درگذشته ۲۴۸) از سرکردگان سپاه بنی عباس که با آل علی علیه السلام میانه خوبی داشت و به فقرای سادات احسان بسیار می کرد.

۳۱ - مازیار، فرمانروای طبرستان، که پس از زندانی شدن و شکنجه در سامرا جان باخت. (۲۴۵)

۳۲ - حافظ حسن فرزند عرفة بن یزید، ابوعلی عبدی بغدادی، (م ۳۵۷) وی که از علمای عامّه و از راویان حدیث غدیر است پیش علمای سنی موثق و مورد اعتماد است، او پس از ۱۱۰ سال عمر، در سامرا درگذشته است. (۲۴۶)

شاهد عینی

در تأیید این موضوع جا دارد سندی را بیاوریم که یکی از فضلا بالعیان موفق به مشاهده قبور ستارگان دیگر شده است.

حضرت حجة الاسلام و المسلمین سید جعفر حسینی شاهرودی طی نامه ای

این گونه نگاشته اند:

حضور محترم دانشمند ارجمند جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای ربّانی

خلخالی

احتراماً به عرض می‌رساند در راستای توفیقات الهی حضرت عالی نسبت به تألیف کتاب گران بهایی در خصوص امامین عسکریین علیهما السلام در سامراً به عرض می‌رساند که در زمان مرجعیت مرحوم آیت الله العظمی شاهرودی از آنجایی که دولت وقت در رسیدگی و توجه به بقاع متبرکه امامان معصوم علیهم السلام مخصوصاً مدفون در شهر سامراً ستم می‌کردند، لذا در آن زمان مرحوم والد این جانب آیت الله حاج سید علی شاهرودی بر امکانی که زیاد توجه نمی‌شد، عنایت خاصی را مبذول می‌داشتند.

از آن جمله به دستور مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمود شاهرودی و تحت اشراف و توجه فرزند برومندشان مرحوم آیت الله حاج سید علی شاهرودی به کمک جمعی از شیعیان و بازاری‌های بازار آن روز بغداد کمک‌های فراوانی جهت تعمیرات روشنایی و غبارروبی آن بقاع متبرکه انجام می‌شد که سالانه یک بار توسط این جانب حاج سیدجعفر شاهرودی و تعدادی از طلاب و فضلاء حوزه نجف و بعضی از برادرانم <sup>(۲۴۷)</sup> به دستور مرحوم والد به سامراً رفته و در بعضی وقت‌ها کلیدهای حرم زیرزمین غیبت را شبانه روز در اختیار ما قرار می‌دادند تا این که به وضع روشنایی آنجا و همچنین غبارروبی و بعضی وقت‌ها تعمیراتی جزئی انجام بدهیم و امیدواریم ان شاء الله ذخیره آخرت قرار بگیرد.

در راستای تعظیم از شعائر مذهبی و توفیقات ربّانی این جانب را بر آن داشت که در جوار آستان قدس علوی امیرالمؤمنین علیه السلام و اشتغال به دروس حوزوی در نجف اشرف بعضی از ایام تعطیل حوزه علمیه نجف اشرف را مشرف

به شهر مقدس سامرا بشوم و سر به آستان مقدس امامان غریب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام بگذارم و در سال های طولانی عتبه بوسی باشم و نواقص موجود در حرم مقدس به امر آیت الله العظمی آقای سید محمود رحمة الله ترمیم به همراه جمعی دیگر از فضلا و علما اصلاح نماییم.

در این رابطه اطلاع یافتیم که در سرداب مطهر زیر ضریح عسکرین علیهما السلام حدود ۲۲ صورت قبر از خاندان امام هادی علیه السلام وجود دارد. بنا شده بود که سرداب عمیق و تعمیر گردد، ولی متعصبینی از اهل تسنن به بغداد تلگراف زدند که شیعه ها می خواهند قبر جعفر را باز کنند و جسمش را بیرون از حرم ببرند، بر این اساس از بغداد مأمور آمد و راه های منتهی به سرداب را بستند. مردم سامرا عموماً اهل تسنن می باشند. یکی از مراجع بزرگ شیعه حفظه الله می فرمودند: اهل سامرا اکثراً از اولاد امام هادی علیه السلام می باشند، چون جعفر کثیرالاولاد بوده و بیش از صد نفر فرزند داشته است.

### سه ستاره دیگر

در میان خلفای عباسی، متوکل بیش از همه به خاندان رسالت علیهم السلام و شیعیان سخت می گرفت، چنان که ۱۷ بار به دستور او آستان قدس حسینی را در کربلا خراب کردند. <sup>(۲۴۸)</sup> و فدک را که در زمان مأمون دوباره به فرزندان فاطمه علیها السلام برگردانده شده بود به زور از آنها گرفت، وی نه تنها خود، زندانها و سیاه چال های سامرا و اطراف را پر از سادات علوی و شیعیان کرد، بلکه هر یک از دشمنان آل علی را حاکم شهرهای شیعه نشین ساخت تا در آن شهرها کسی جرات ارتباط با آل عدالت را نداشته باشد.

ابوالفرج اصفهانی می نویسد:

و دیگر از کارهای متوکل آن بود که عمر بن فرج را بر مکه و مدینه حاکم ساخت و او از فرزندان ابوطالب جلوگیری می کرد تا با مردم تماس نگیرند و مانع از این می شد که مردم نیز به آنها کمک و احسانی کنند و اگر می شنید کسی به آنها کمکی کرده است هر اندازه هم آن کمک اندک بود آن شخص را تحت شکنجه و آزار قرار می داد و جریمه سنگینی برایش تعیین می کرد، همین سبب شد که کار تنگدستی زن های علویه مدینه به جایی رسید که چند تن از آنها یک پیراهن بیشتر نداشتند و ناچار بودند هنگام نماز آن پیراهن را روی نوبتی بپوشند و نماز بخوانند.... (۲۴۹)

وی پس از آن، برای پنج بزرگمرد از آل علی فصلی از کتابش «مقاتل الطالبیین» را باز کرده و به تفصیل به ذکر قیام و شهادتشان می پردازد و از آنجایی که این دلیرمردان بیشتر در زندان های شهر سامرا به شهادت رسیده اند، ما نیز به طور خیلی خلاصه از ایشان نام می بریم:

۱ - محمد بن صالح بن عبدالله که با پنج واسطه نسبت به امام حسن مجتبی علیه السلام می رساند، او یکی از دلیرمردان علوی و از شاعران شیعی بود، پس از آن یارانی دورش گرد آمدند خروج کرد ولی با دسیسه مزدوران متوکل دستگیر و روانه زندان شد، بعد از سه سال و اندی که در زندان بود، در سامرا از دنیا رفت. (۲۵۰)

۲ - محمد بن جعفر، از نوادگان امام سجاد علیه السلام که در ری خروج کرد و پس از دستگیری در نیشابور زندانی شد و در زندان بود، تا این که وفات یافت.

۳ - قاسم بن عبدالله بن حسین بن علی؛ امام سجاد علیه السلام ایشان را عمر بن فرج والی مدینه دستگیر کرده و به سامرا فرستاد، پس از مدتی که در آنجا زیر نظر مأمورین حکومتی بود مریض شد، خلیفه به بهانه عیادت او، پزشکی را به

پیش قاسم بن عبدالله فرستاد و آن پزشک با طرز مرموزی او را مسموم کرد، چنان که پس از چند روز شهید شد.

۴ - احمد بن عیسی بن زید، فرزند امام زین العابدین علیه السلام، مردی دانشمند و شجاع و فاضل و راوی بود که پدرانیش یکی پس از دیگری قیام کرده و هر یک عاشورایی به پا کرده بودند، او نیز پس از عمری زندانی شدن و شکنجه دیدن و سال ها در به دری و مخفیانه زیستن، بالاخره در زمان متوکل وفات یافت.

۵ - عبدالله به موسی که با سه واسطه نسب شریفش به امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد، این بزرگوار در زمان مأمون متواری گشت و تا عصر متوکل نیز پنهانی زندگی می کرد و مأموران خلافت شب و روز در تعقیبش بودند.

پس از شهادت امام رضا علیه السلام مأمون نامه ای به عبدالله نوشت و از او خواست که خود را آشکار سازد و گفت که در نظر دارم تو را به جای امام رضا علیه السلام ولی عهد خویش کنم، اما عبدالله در نامه ای که به مأمون نوشت، تمام رشته های او را پنبه کرد. <sup>(۲۵۱)</sup>

### آستانه سامراً در عصر حاضر

بیشتر یادآور شدیم که شهر سامراً در یکصد و بیست کیلومتری شمال بغداد و در شرق نهر دجله واقع است و اساس آن را خلیفه عباسی، المعتصم بالله در سال ۲۲۱ ق نهاد.

در قلب این شهر آستانه عظیم عسکریین علیهم السلام واقع است. این آستانه یکی از مهم ترین زیارت گاه های شیعیان اثنی عشریه جهان محسوب می گردد. حرم آستانه سامراً که در وسط صحن شریف در قرون گذشته تغییراتی یافته که در آن از آثار صفویه و قاجاریه تا دوران معاصر به هم آمیخته گشته است.

قبر مقدس در وسط حرم آستانه واقع است. بر روی مزار مطهر صندوق نفیس خاتم کاری نصب شده که ساخته دست هنرمندان ایرانی است.

ضریح نقره ای و طلایی صندوق را در بر دارد که در سال ۱۳۸۰ هجری قمری به دست هنرمندان اصفهانی در اصفهان ساخته شده است.

حرم مطهر دارای گنبد طلائی عظیمی است که از بزرگترین گنبدهای جهان محسوب می گردد، هم چنین دارای رواق های متقارن و متحدالشکلی است و تمامی سقف و دیوارهای حرم و رواق ها در ربع قرن اخیر به دست هنرمندان ایرانی و با هزینه حاج علی نقی کاشانی آئینه کاری شده است.

در مقابل در جنوبی حرم مطهر ایوان مستطیل شکل سرتاسری واقع است که دیوارهای آن کاشی کاری شده و دو طرف شرق و غرب ایوان کفش کن، جهت ورود به ایوان و بعد به حرم مطهر قرار دارد.

هم چنین در منتهی الیه غرب و شرق ایوان دو گلدسته بنا شده که در سال ۱۳۸۷ هجری قمری توسط حاج علی اصفهانی کهربائی طلاپوشی شده است. در ضلع شمال غربی صحن شریف سرداب غیبت واقع است که دارای گنبد کاشی کاری می باشد.

آستانه غیبت - یا سرداب غیبت - تا سال ۱۲۰۲ه. ق داخل خانه ای قدیمی بود و درب آن از پشت آستانه عسکرین علیه السلام باز می شد. سپس احمدخان برمکی آل دنبلی درب آن را تغییر داد و از طرف شمال غربی صحن مطهر باز کرد و درب اول را بست و گنبدی برای سرداب بنا کرد و آن را کاشی کاری نمود.

در عصر حاضر پس از ورود به حرم به یک درب قدیمی برخورد می کنیم که از آثار ناصرالدین خلیفه عباسی است که در سال ۶۰۶ هجری قمری ساخته



شده و این تاریخ بر روی آن با نقش های زیبا ذکر گردیده است. سپس از پلکان به سرداب غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می رویم که تمامی سقف و دیوارهای آن آینه کاری و کاشی کاری است. (۲۵۲)

### آستانه سامرا در سال ۱۴۲۷ هجری قمری

به راستی این همه شکوه و عظمت در آغاز سال ۱۴۲۷ هجری قمری در محرم الحرام یکباره به دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام در برابر دیدگان اشک آلود صاحب عصر و زمان حضرت مهدی علیه السلام و شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام هتک حرمت شد.

آیا عجیب نیست؟

آیا عجیب نیست که در میان همه مقام ها و بارگاه هایی که اهل ملل مختلف در سراسر دنیا دارند، فقط بارگاه امامان شیعه در طول تاریخ مورد حملات وحشیانه نظیر آتش زدن و خراب کردن و آب بستن و با خاک یکسان کردن قرار می گیرد؟

روزگاری حرم امام حسین علیه السلام و زمانی مزار ائمه بقیع علیهم السلام و روز دیگری امام هفتم علیه السلام، و روزی مشهدالرضا علیه السلام تا امروز که نوبت به سامرا رسید.

آیا عجیب نیست که به یک حرم چنین حمله کنند، حمله ای که به مقامات زنده دنیا نمی کنند؟

آیا عجیب نیست که دشمنان هیچ دین و ملتی برای نشان دادن قدرت خود به بارگاه حمله نمی کنند، و این فقط دشمنان شیعه هستند که هر از چندگاه افکار خود را جمع می کنند و آخرین هدف خود را تخریب حرما قرار می دهند؟

آیا عجیب نیست در جهانی که حمله به مقدسات اقوام و ملل محکوم و نشانه هتّاک و بی آبرویی است، باز هم دشمنان شیعه دست از اقدامات خود برنمی دارند؟

آیا عجیب نیست که دشمنان مسیحیت، یهودیت و حتی فرقه های مختلف اسلام دست به تخریب مقدسات آنان زده اند، و این فقط دشمنان شیعه اند که روزگاری با وسایل قدیمی و امروز با مدرن ترین ابزار دست به تخریب این حرم های با عظمت می زنند؟  
آری، پرواضح است

آری، پرواضح است که این جا قبر نیست، یک مقام زنده ﴿وَحی عِنْد رَبِّهٖ﴾ از این خانه دل های مردم را هدایت می کند و بالاتر از هدایت با آن جاذبه ذاتی، قلوب را از راه های دور به سوی خود می کشد، و با پای پیاده روانه آن دیار می کند.

آری، این جا خاکی نیست که مرده ای در میان آن سپرده شده باشد، این جا بدن مطهر حجت پروردگار است که زنده می باشد و زائرانش را می بیند و به سلام آنان پاسخ می گوید و حتی سلامی از راه دور را با محبت پاسخ می دهد و حوائج آنها را عنایت می کند.

آری، این جا مکان آمد و شد فرشتگان است و ستونی از نور تا آسمان بالا می رود و رحمت پروردگار را بر مردم سرتاسر جهان فرومی فرستد.  
دشمنان چه اعتقاد به این همه عظمت داشته باشند و چه نداشته باشند، محکوم اند! چرا که اگر اعتقاد دارند؛ پس چرا به مبارزه با نور خدا آمده اند؟ و اگر اعتقاد ندارند برای چه آن را خراب می کنند؟

اینان در عصری که آزادی بیان، اعتقاد و فکر جزو اصول مسلم جوامع بشری است کارهایی از نوع قرون وسطایی می کنند.

با یک سوال علامت تعجب ابدی را در برابر این کینه توزان قرار می دهیم که آیا واقعا با تخریب چنین بارگاه های باعظمتی به جنگ فکر و اندیشه مردم آمده اند؟!

آیا واقعا فکر می کنند با چند آجر که از روی هم فرو بریزد اعتقاد مردم از بین می رود؟

آیا بقیع را نمی بینند که با آن کینه توزی تخریب شد، اما پس از حدود یک قرن، هنوز هزاران نفر کنار همان خاک با ادب و پابرهنه می ایستند و با همان اعتقاد به امامان خود سلام می دهند و حوائج خود را مطرح می کنند و پاسخ می گیرند؟

### *از بقیع تا سامرا*

آیا می دانید در طی چند سال حرم بقیع را دوبار تخریب کردند؟ پس از تخریب مرتبه اول همه اماکن تخریب شده بازسازی شد. اما پس از چندسال بار دیگر دشمنان اسلام و وهابیون تسلط یافتند و اقدام به تخریب حرم نمودند. اکنون بیش از هشتاد سال از آن روزها می گذرد و سیل حجاجی که وارد مدینه می شوند و زیارت آن مراقد متبرکه را ترک نمی کنند و معتقد که:

﴿مِن تَمَامِ الْحَجِّ زِيَارَةُ الْإِمَامِ﴾

کامل شدن حج با زیارت امام است.

مبارزه با حقیقت فقط به تخریب حرم اختصاص ندارد، بلکه اطراف بقیع را حصار می کشند و از اطراف آن هم مردم را دور می کنند. اما نور همچنان می تابد و چشم ها را خیره می کند.

شیعیان با چشمانی اشکبار از هتل ها و ساختمان های بلند نگاه حسرت آمیزی به مراقد مطهر می کنند و از همان جا با سیل اشک دلها را به زیارت می فرستند و با تجمع در نزدیکترین محل ممکن به بقیع، شروع به عزاداری، زیارت و اظهار ارادت می کنند.

به این نتیجه می رسند که باید درهای بقیع را باز کرد و بیش از این به جنگ حقیقت نرفت.

درها که باز می شود و هزاران زائر مشتاق با پای برهنه روی خاک های بقیع قدم می گذارند و تا کنار حرم مطهر می روند و زیر نگاه های غضب آلود نگاهبانان با رساترین صدا به امامان خود عرض ادب می کنند.

آنان عملاً نشان می دهند سلامت و تخریب آن حرم های پاک هیچ گاه در ارتباط آنان با ائمه معصومین علیهم السلام تاءثیری نداشته و رابطه دل ها با ایشان برقرار است.

امروز هم سامراً چنین است. چه در گذشته که آن گنبد نورانی خار چشم دشمنان بوده و چه امروز که ظاهر آن تخریب شده اما عظمت آن در همه دل ها بیش از پیش جا دارد.

از راه های دور و نزدیک بر این جسارت اشک ها ریخته شد. ابراز تنفر و انزجار و لعن و تبری از مسببین چنین حادثه ای اعلام شد و ادیان و ملل مختلف آن را محکوم کردند.

آری، بارگاه آن دو امام همام را ویران کردند، ولی در قلوب شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام و آزادی طلبان جهان هزار مزار و بارگاه ساخته شد.

## بقیع چرا؟ سامراً چرا؟

یک سؤال دیگر! چرا در بین حرم های مطهر ائمه علیهم السلام بقیع و حرم عسکرین علیهم السلام مورد حمله قرار گرفته و تخریب شده است؟ پاسخ آن روشن است.

چرا که بقیع به دست دشمنان افتاد و شیعیان نتوانستند از آن بارگاه مطهر دفاع کنند و چه بسیار شیعیان دلسوخته ای که در راه آن به شهادت رسیدند. سامراً نیز همین گونه شد. حرمی که در محدوده دشمنان واقع است و شیعیان قدرتی برای حفاظت آن ندارند. از این رو دشمنان به راحتی توانسته اند وارد حرم شوند و آن گونه که خواسته اند، اقدام به تخریب آن کنند، آیا دشمن این را هنر خود می داند؟

در زمانی که شیعیان حتی برای زیارت نمی توانستند به شهر سامراً سفر کنند و در بین راه و خود شهر امنیت نداشتند، چگونه می توانستند از حرم امامانشان دفاع کنند؟

چه سزاوار است که با سکونت و مهاجرت بیشتر شیعیان به شهر سامراً و با برنامه ریزی دقیق شیعیان جلوی چنین فجایع بزرگی را گرفت. اینجا کجاست؟

شیعه، حرم عسکرین علیهم السلام را به خوبی می شناسد که برایش اشک می ریزد. این جا نه فقط مرقد مطهر دو امام معصوم علیهم السلام حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی النقی علیهم السلام و حضرت امام ابومحمد الحسن بن علی الزکی العسکری علیهم السلام است، بلکه چند نقطه درخشان از تاریخ شیعه نیز در همین جا می درخشد.

یکی قبر مطهر حضرت حکیمه خاتون خواهر مکرمه امام عسکری و عمه  
امام علیه السلام.

و دیگری حضرت نرگس خاتون مادر امام زمان علیه السلام که در کنار مزار دو  
امام قرار دارد.

سوم این که صحن و سرای حرم عسکریین علیهم السلام در حقیقت، خانه شخصی  
آن دو امام بزرگوار بوده است و ما وقتی وارد آن صحن وسیع می شویم و در  
واقع قدم در خانه امامان می گذاریم که اکنون متعلق به امام زمان - عجل الله  
تعالی فرجه الشریف - است.

و چه زیباست که وقتی وارد آن حرم شریف می شویم در واقع به خانه  
شخصی حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام وارد می شویم که پس از هزار و دویست  
سال همچنان در ملک حضرت است.

چهارم سرداب مطهر غیبت که یادگار هزار و دویست سال از خانه قدیمی  
حضرت است و آخرین باری که دشمنان پس از شهادت امام عسکری علیه السلام در  
جست و جوی امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بوده اند، آن  
حضرت را در آن جا زیارت کرده اند.

#### سرداب غیبت

شیعه می گوید:

این خانه را ارج می نهم چون آخرین باری که مردم امام زمانم را دیده اند  
این جا بوده است. بدین مکان مهر می ورزم، چون حضرت بقیه الله الاعظم -  
عجل الله تعالی فرجه الشریف - تا سن پنج سالگی در این خانه زندگی کرده اند  
و پس از آن از دیده ها پنهان شده اند.

روزی که بدن مقدس امام عسکری علیه السلام را برای نماز آوردند، امام زمان علیه السلام جلو آمدند و بدون آن که مردم و مأموران بتوانند عکس العملی نشان دهند بر بدن مبارک پدر نماز خواندند و به سرداب خانه رفتند.

دشمنان که به شدت در جست و جوی آخرین یادگار امامت و عصمت بودند، یقین کردند امام عسکری علیه السلام فرزندی دارد که در همین خانه است، اما به او دسترسی نداشتند.

خانه را جست و جو کردند، ولی آن حضرت را نیافتند و خدا آن بزرگوار را از چشم دشمنان پنهان داشت.

جاسوسان خبر از شنیدن صدای نماز وی از زیرزمین خانه دادند. دو نفر از مقامات عالی رتبه مخصوصاً مأموریت خاصی یافتند که برای یافتن حضرت شخصا به آن جا بروند. وقتی وارد سرداب شدند کودکی پنج ساله را در حال نماز دیدند، ولی هر چه سعی کردند قدرت نزدیک شدن به آن حضرت را نداشتند. در واقع خدای متعال می خواست هم وجود حجت خود را نشان دهد تا شکی در دل ها نماند و هم او را از شر دشمنان حفظ کند.

آخرین تصمیم دشمنان بر آن شد که عده ای سرباز را با فرماندهی به خانه حضرت بفرستند و ضمن تفتیش کامل، آن حضرت را دستگیر کرده بیاورند.

این بار هم معجزه الهی به وقوع پیوست. در حالی که در صحن خانه سربازان در برابر فرمانده خود به صف ایستاده بودند و او دستور آماده باش به آنان صادر کرده و در برابرشان ایستاده بود، همه سربازان شاهد بودند که کودکی پنج ساله از سرداب خانه بیرون آمد و پیش چشم همه به طرف درب خانه به راه افتاد و از بین سربازان و فرمانده آنان عبور کرد و بیرون رفت.

لحظاتی بعد یکی از سربازان به خود جرئت داد و از فرمانده پرسید: کدام کودک؟

همه سربازان به فرمانده اظهار کردند کودکی را دیده اند که از سرداب بیرون آمده و از جلوی صفوف سربازان و پیش چشم فرمانده عبور کرده و از خانه خارج شده است.

فرمانده با تعجب اظهار داشت: هرگز آن حضرت را ندیده و متوجه او نشده است؟!!

و آخرین باری که مردم امام زمان علیه السلام را دیدند هنگام خروج از سرداب غیبت بود و از روزی که از در آن خانه خارج شد دیگر کسی به طور علنی آن حضرت را ندید و غیبت صغری آغاز شد و تا هفتاد سال بعد از آن ادامه یافت که در این مدت نواب اربعه بین مردم و آن حضرت واسطه بودند، و بعد از آن غیبت کبری آغاز شد و تا امروز ادامه یافته است.

ای عزیز زهرا! جای جای این سرداب را به یاد آخرین روزهایت که در این خانه زندگی کرده اید می بوسم، و در آن جا با شما نجوا می کنم و عطر شما را از آن جا استشمام می نمایم و چشمهایم به دنبال قدم هایتان از سرداب بیرون می آید و از در خانه یتان عبور می کند و تا دشت ها و کوه ها پر می کشد و شما را جست و جو می کند.

و آنگاه که شما را نمی یابد تا دوردست های ظهورتان چشم می دوزد و حسرت مندانه با ندای «یا ابا صالح» صدایتان می زند و با ذکر ﴿یا داعی الله﴾ سلامتان می کند و با کلمه ﴿یا ولی الله﴾ درودتان می فرستد و با گل واژه ﴿العجل، العجل﴾ انتظارتان را می کشد و با فریاد ﴿اادرکنی، اادرکنی﴾ از شما



مدد می طلبد و با التماس «یا مهدی» از شما جوابی می خواهد و با ندای ﴿یا منتقم﴾ آرزوی دیدارتان را دارد.

### مظهر اعتقاد و محبت

شیعه می داند که این گنبدهای درخشنده یکی از بزرگترین مظاهر اعتقاد است که هم در قلوب ما جایگاهی عظیم دارد و هم برای قلوب دشمنان به شدت دردآور است.

دشمن هم به خوبی می فهمد که شیعه زاد و توشه معنوی و برکات دنیا و آخرتش را از این جا می گیرد.

اگر نام خدا و رسول در روی زمین زنده است از همین بیوتی است که ﴿اعذن الله اعن ترفع و يذكر فيها اسمه﴾

شیعه معتقد است که دروازه های محبت را از این حرم های مطهر باید به دل ها باز کرد و تنها همین خانه هاست که به عرش خدا راه دارد و اگر کسی جویای تقرب به پروردگار است باید از در این خانه ها وارد شود و نخست سر بر آستان ملک پاسبان ایشان ساید.

دشمن هم دریافته است چشمه های جوشان محبتی که در این خانه ها جاری است در هیچ جا نمی توان یافت و به غلط گمان کرده است که با تخریب بارگاه آنان می تواند این چشمه جوشان زاینده را بخشکاند و این شعله پرفروغ را نابود کند.

اکنون که دشمن کینه توز به مصداق ﴿یریدون لیطفوا نور الله بافواهم﴾ می خواهد فروغ این چراغ ایزدی را به دم سر خود خاموش کند، خدای متعال نیز به مصداق ﴿والله متم نوره ولو كره الكافرون﴾ چنان شور و انگیزه و همتی در دل های شیعیان خواهد آفرید که بارگاهی باشکوهتر از پیش بر فراز آن، بنا

خواهند کرد و از این آزمایش الهی سربلند بیرون خواهند آمد، تا کور شود هر آن که نتواند دید. (۲۵۳)

### اعتراض گسترده مراجع تقلید و مردم

انتقاد آیت الله العظمی حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی از عدم اعتراض جدی

حوزه های علمیه در برابر توهین به پیامبر ﷺ

آیت الله العظمی فاضل لنکرانی از واکنش کمرنگ روحانیون و حوزه های علمیه در برابر توهین به پیامبر گرامی اسلام ﷺ انتقاد کرد.

آیت الله العظمی فاضل لنکرانی صبح روز سه شنبه در درس خارج فقه خود تصریح کرد:

این کاریکاتورهایی که دشمنان اسلام و آمریکا و اروپا صحنه گردان آن هستند به همه چیز اهانت نموده و در آنها همه مقدسات را مورد اهانت قرار داده، به خداوند تبارک و تعالی و پیامبر اکرم ﷺ و قرآن کریم اهانت شده است.

آن کاریکاتورها قلب هر انسان مسلمان و بلکه غیرمسلمانی را جریحه دار نموده است.

این اشکال و عکس ها جدا نه تنها برای مسلمانان، بلکه برای هر کسی که پیرو هر دینی از ادیان الهی متأثرکننده است. این کاریکاتورها در حدی از قبح و زشتی است که در تصور هیچ انسانی نمی گنجد، آن قدر توهین عجیب است که گریه و اشک انسان جاری می شود، به حدی از فضاحت است که زبان یارای گفتن آن را ندارد، و نه من می توانم بگویم و نه شما توان شنیدن آن را دارید. این توطئه که در کشورهای متعدد اروپایی استمرار پیدا کرده برای مقابله با اسلام است.

مسئولان کشورهای اروپایی گفتند که آزادی بیان و قلم هزینه دارد و آن قدر محترم است که ما حاضریم هزینه آن را پردازیم، حتی یکی از آنها با صراحت گفت: حاضر به عذرخواهی نیستیم.

این مطلب نه تنها موجی در کشورهای اسلامی ایجاد کرد، بلکه انعکاس وسیعی در جهان پیدا کرد، در همه نقاط دنیا مسلمانان برآشفتنند و اعتراض خود را اعلام و انزجار خویش را ابراز کردند به طوری که در برخی از تظاهرات ها و اعتراضات عده ای کشته و مجروح شدند.

وی اظهار داشت: بالاخره مسلمانان و متدینان به ادیان آسمانی فریاد اعتراض خود را بلند نمودند و عکس العمل های خوب و مناسب و شدید نشان دادند، حتی در برخی از کشورهای اروپایی جمعیت های مفصلی به راه افتادند، در برخی از کشورها راهپیمایی مفصلی انجام شد که شاید کم نظیر بوده و بالاخره در این رابطه همه عکس العمل نشان دادند حتی اصناف و گروه ها.

آیت الله العظمی فاضل لنکرانی گفت:

آیا لازم نبود در این امر روحانیت و حوزه های شیعه پیش قدم باشند؟ ما فکر می کردیم که روحانیت عکس العمل جدی نشان خواهد داد، گرچه خود این جانب پیامی را منتشر نمودم و برخی از بزرگان و مراجع معظم نیز اعتراض خود را اظهار نمودند. اما اشکال این جانب این است که چرا روحانیت سراسر کشور و چرا حوزه های علمیه در این معنی واکنش جدی نشان ندادند؟ چرا مراکز حوزوی ما نسبت به این امر که دیگر از آن مقدس تر و مهم تر نداریم، از اعتقاد به خدا و رسول دیگر مقدس تر و باارزش تر نداریم، واکنش و عکس العمل نشان ندادند؟

این مرجع تقلید اضافه کرد:

ارزش انقلاب اسلامی ما به اسلامی بودن آن و به هویت آن که پیامبر  
ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام است بستگی دارد. حوزه های علمیه باید یک  
عکس العملی نشان دهد که انعکاس عمومی و جهانی داشته باشد.

انتظار این جانب آن است که روحانیت شیعه هرچه سریعتر عکس العمل  
جدی در همه حوزه ها نشان دهد. البته انتظار دیگر آن بود که مسوولان دولت  
جمهوری اسلامی و رسانه های ما نسبت به این امر حساسیت بیشتری نشان می  
دادند، چرا برخورد و موضع گیری در حدی معمولی و ضعیف بوده است؟  
وی تاکید کرد: مسأله اهانت به خدا و رسول قابل مقایسه با مسأله انرژی  
هسته ای نیست، چرا در این امر به اندازه انرژی هسته ای واکنش نشان ندادید؟  
لازم بود در این امر عزای عمومی اعلام می شد.

بنده به برخی از مسوولان حوزه هم پیغام داده ام و ان شاء الله باید روزی را  
به این امر اختصاص دهند و حوزه های علمیه سراسر کشور را تعطیل نمایند. ما  
از امام بزرگوار این درس را فراگرفته ایم که باید در مقابل توطئه های استکبار  
ایستاد و روحانیت باید این درسی را که از امام گرفته است جامه عمل بپوشاند.

### بیانیه های بزرگان دین در اعتراض به هتک حرمت آستانه سامرا

اکنون در این بخش متن بیانیه های مراجع تقلید را تقدیم خوانندگان و  
دوستداران اهل بیت علیهم السلام می نمایم:

پیام حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی به مناسبت

انفجار حرم امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿انا لله وانا اليه راجعون﴾

در ایام عزاداری سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام که قلوب و دل های مسلمانان و شیعیان آکنده از مصیبت و ملامت از سوز و گداز است و اهانت دنیای کفر و ظلم به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله که مقدس ترین امورند و هیچ قداستی فوق آن تصور نمی شود، مصیبت را دو چندان نموده بود، حادثه بسیار جانگداز هتک و انفجار حرم امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام در سامرا که مولد حضرت صاحب الزمان علیه السلام و یکی از مراکز علمی حوزه های شیعه است و کشته شدن جمعی از مؤمنین بی گناه قلوب همه را غمبار و تمامی شیعیان را در اندوهی عظیم فروبرد.

دشمن خونریز و هتاک مگر نمی داند که در طول تاریخ آبا و اجداد خبیث آنان مکرر در مکرر چنین فجایعی را آفریدند، اما روز به روز محبت و اعتقاد به صاحبان نورانی این اعتبار مقدسه افزون گشت و امروزه صدها میلیون انسان افتخار پیروی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را دارند.

دشمنان بدانند اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در قلوب همه ما زنده و ما افتخار پیروی از آنان را داشته و داریم و در این مسیر هیچ تزلزلی به خود راه نداده و قدمی عقب نخواهیم نشست.

دشمنان اسلام که این روزها از حیات مجدد عراق و بازگشت مجدد و عظمت به این کشور بیمناک گشته اند، دنبال می نمایند که البته بحمدالله تاکنون با بیداری شیعیان و هدایت های بزرگان و علما به هدف شوم خود نرسیده اند و ان شاء الله نخواهند رسید.

این جانب با چشمی اشکبار و قلبی داغدار این مصیبت را به ساحت مقدس بقیه الله الاعظم روحی له الفداء و همه حوزه های علمیه و تمامی مسلمانان و

شیعیان تسلیت عرض نموده و روز شنبه درس خود را به عنوان عزا تعطیل و سوگوار خواهم بود.

از خداوند متعال مسئلت می دارم دل های مجروح ما را با ظهور ولی خود تسکین داده و هرچه زودتر بساط ظلم و جنایت از عالم وجود برچیده شود.

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾

محمد فاضل لنکرانی

سوم اسفند ۱۳۸۴

۲۳ محرم الحرام ۱۴۲۷

بیانیه رهبر معظم انقلاب

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾

دست تبهکار و به خون آلوده جنایتکاران سیه دل، امروز فاجعه ای بزرگ آفرید و در تجاوز به حریم مقدسات دینی، مرتکب گناهی دیگر شد.

حرم مطهر حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مورد اهانت و تخریب قرار گرفت و داغی سنگین بر دل شیعیان و همه مسلمانان ارادتمند به اهل بیت علیهم السلام نهاد.

این جنایت که احتمالاً عوامل اجرایی آن از متعصبان متحجر و مزدوران بدبخت و غافل انتخاب شده اند، بی شک به وسیله تصمیم گیرانی توطئه گر و با نیات خبیث شیطانی طراحی شده است.

این یک جنایت سیاسی است و سررشته آن را باید در سازمان های اطلاعاتی اشغالگران عراق و صهیونیست ها جست و جو کرد.

قدرت های سلطه گر که اوضاع سیاسی و اجتماعی عراق را با هدف های سیطره جویانه خود در تضاد می بینند، نقشه های شومی در سر می پروراند که تشدید ناامنی و ایجاد اختلاف های مذهبی از جمله آنهاست. جنایت امروز در سامرا، برگ دیگری در پرونده سیه کاری های اشغال گران عراق افزود.

حرم مطهر حضرات عسکریین علیهم السلام بار دیگر به همت عاشقانه ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام باشکوهتر از گذشته قامت خواهد افراشت ان شاءالله. ولی این جنایت بر پیشانی دشمنان اسلام و مسلمین لکه سیاه دیگری ثبت کرد که تا مدت های مدید پاک نخواهد شد.

این جانب ضمن تسلیت به ساحت پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و به پیشگاه حضرت بقیه الله ارواحنا فداه به خاطر این حادثه فاجعه بار، به عموم شیعیان در سراسر جهان و به همه مسلمانان غیور و آگاه و ارادتمندان به خاندان مطهر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تسلیت عرض می کنم و یک هفته در کشور عزای عمومی اعلام می نمایم.

لازم می دانم مؤکداً از مردم عزادار در ایران و عراق و سایر نقاط جهان درخواست کنم که از هرگونه عملی که به تعارض و دشمنی برادران مسلمان می انجامد جدا پرهیز کنند.

يقينا دست هايي در كار است كه شييعيان را به تعرض به مساجد و مكان هاي  
مورد احترام اهل سنت و ادار كند، هرگونه اقدامي در اين جهت كمك به مقاصد  
دشمنان اسلام و دشمنان ملت هاي مسلمان و شرعا حرام است.

والسلام على عبادالله الصالحين

سيد على خامنه اي

٣/اسفند ماه ١٣٨٤

بيانيه آيت الله العظمى آقاى حاج سيد على سيستاني دام ظلّه

﴿بيان صادر من مكتب سماحة السيد السيستاني (دام ظلّه) في النجف  
الاعشرف حول الاعتداء الآثم على مقام الامام الهادي عليه السلام﴾

﴿بسم الله الرحمن الرحيم﴾

﴿يريدون ليطفئوا نور الله باءفواههم والله متمّ نوره ولو كره الكافرون﴾.  
﴿لقد امتدّت الاعيادى الآثمة في صباح هذا اليوم لترتكب جريمة مخزية ما  
ابسعها و افضعها و هى استهداف حرم الامامين الهادى و العسكرى عليه السلام و  
تفجير قبة المباركة ممّا ادى الى انهدام جزء كبير منها و حدوث اضرار جسمية  
اخرى.

انّ الكلمات قاصرة عن اراءة هذه الجريمة النكراء التى قصد التكفيريون من  
ورائها ايقاع الفتنة بين ابناء الشعب العراقى لىتيح لهم ذلك الوصول الى اهدافهم  
الجنيئة.

انّ الحكومة العراقية مدعوة اليوم اكثر من ائى وقت مضى- الى تحمّل مسئؤ  
ليّاتها الكاملة فى وقف مسلسل الاعمال الاجراميّة التى تسدهدف الاماكن  
المقدسة، و اذا كانت اجهزتها الامنية عاجزة عن تأمين الحماية اللازمة فانّ المؤمنين  
قادرون على ذلك بعون الله تبارك و تعالى.

انّا اذ نعزى امامنا صاحب الزمان عجل الله تعالى فرجه الشريف بهذا المصاب  
الجلل نعلن الحداد العام لذلك سبعة ايام، و ندعو المومنين ليعتبروا خلالها  
بالاساليب السلمية من احتجاجهم و ادانتهم لا انتهاك الحرمات و استباحة



المقدسات. مؤ كدين على الجميع وهم يعيشون حال الصدمة و الماأساة للجريمة المروعة اءن لا يبلغ بهم ذلك مبلغا يجرهم الى اءخاذ ما يؤدى الى ما يريد اء اءعاء من فئنة طائفية طالما عملوا على اءءال العراق فى اءونها.  
ولا حول و لا قوة الا بالله العلى العظىم و سىعلم الذىن ظلموا اءى منقلب ىنقلبون. ﴿

٢٣ محرم الحرام ١٤٢٧ هـ . ق

مكتب السىد السىستانى

بىانىه ءفءر آىء الله العظىم سىء محمد حسىنى شاهر وءى ءام ظله  
﴿مكتب آىء الله العظىم سىء محمد حسىنى الشاهر وءى (ءام ظله)

بسم الله الرحمن الرحىم

﴿انا لله و انا لىه راجعون﴾

﴿و سىعلم الذىن ظلموا اءى منقلب ىنقلبون﴾

﴿فى بىوء اءن الله اءن ءرفء و ىءكر فىها اسمه ىسبء له فىها بالءءو و الاصال﴾

(٢٥٤)

﴿ءءءم الى امامنا الحءة صاءب العصر و الزمان الحءة بن الحسن العسكرى

ءءل الله ءعالى فرءه الشرىف بالءعاظى بهذا الصاءب الجلل.

لءء وصلنا نبا الجرىمة الارهابىة النكراء ءى ءهز ضمىر كل مومن، بل كل انسان، و ءكشف عن العءاء المءلق و الحءء ءفىن للانسانىة و للاسلام و لاءهل البىء ﷺ، اءلا و هى العملىة الوحشىة الاجرامىة الجبانة ءى اسءءءءء ءفءءىر مرءء الامامىن الامام الهاءى و الامام الحسن العسكرى ﷺ .

و نحن نءاطب الضمىر العالى و نءاطب كل مسلم و كل انسان، لماءا هذا الصمء، بل لماءا هذا ءءم من بعض ءءارجىن عن الاسلام و الانسانىة لاءمءال هذه العملىاء المءرمة و الارهابىة الكافرة، ءى ءسءءءء الابرىاء و اءهل البىء ﷺ؟ اءلم ىاءمر الاسلام بمءظ ءماء النفوس المءءرمة و الابرىاء.

اءلم ىاءمر القرآن الكرىم بموءة اءهل البىء و ءعلها اءءر الرساءلة «قل لا

اسءلكم علىه اءرا الا الموءة فى القربى».

اعلم يا عمر الرسول ﷺ في الكثير من احاديثه بمحبة اهل البيت و التمسك بهم؟

فهل هذه العمليات الاجرامية الكافرة تمثل الاسلام او الانسانية؟!  
ففى الوقت الذى يمدّ فيه اتباع اهل البيت عليهم السلام يد التالف و التعاون لجميع المخلصين يقوم المجرمون بنسف هذا التآلف و التعاون بهذه العمليات الاجرامية. اعياها المجرمون! ان لم يكن لكم دين فكونوا اءحرارا فى دنياكم و لا تستهدفوا بالعمليات الارهابية معادن الوحي و مراكز الشرف و الفضيلة، فلماذا فقدتم الشرف و كل القيم الانسانية، فقد تحولتم الى وحوش كاسرة بل اءضل «ان هم الا كلاءنعام بل هم اءضل سيلا».

و نحن نعلم ان الكثير من المومنين و الشرفاء فى العالم و كل المظلومين و الابرياء الذين تعرضوا لهذا العمليات الاجرامية، يتطلعون للانتقام و الشار من هؤلاء الجناة الكفرة، الذين يقومون كل يوم بهذه العمليات الاجرامية التى تستهدف الايمان و الشرف و معالم الاسلام.

و انا نطلب من الجميع الالتزام بارشادات المرجعية الرشيدة المخلصة، و خاصة فى هذه المرحلة الحرجة التى يتطلع فيها الجميع فى العراق الجريح و المظلوم الى الاعمن و الاستقرار و ممارسة الاحكام و الشعائر الاسلامية بكل حرية و اءمان و بينما هؤلاء المجرمون يحاولون القضاء على الاعمان الحرية و الاسلام فى العراق، اءلا لعنة الله على القوم الظالمين.

و فى النهاية ندعو الله مخلصين بتعجيل الفرج بحق محمد و آله الطيبين الطاهرين. 

قم المقدسة ٢٣ محرم الحرام ١٤٢٧

مكتب آية الله العظمى الشاهرودى (دام ظله)

بيانيه دفتر آيت الله العظمى حاج سيد محمد حسيني شاهرودى

بيانيه دفتر آيت الله العظمى حاج سيد محمد حسيني شاهرودى از اين قرار

است:

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿فی بیوت اذان الله اذن ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له بالغدو و الاصل﴾ (۲۵۵)

صدق الله العلی العظیم

﴿انا لله و انا الیه راجعون﴾

با عرض تسلیت به پیشگاه مقدس حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا لتراب مقدمه الفداء.

با کمال تأسف و تأثر شاهد حمله ناجوانمردانه دشمنان اسلام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به بارگاه ملکوتی امامین شریفین حضرت امام علی النقی و حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام در ایام سوگواری سالار شهیدان ابی عبدالله الحسین علیه السلام و اسارت خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستیم.

دشمنان دین و اهل بیت علیهم السلام از دیرباز بارها و به اشکال مختلف دست به انجام چنین اعمال ددمنشانه زده و دشمنی خود را با دین اسلام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام آشکار نموده اند.

از این رو، ضرورت دارد اداره عتبات مقدسه در مناطق مختلف عراق توسط هیئات عالی زیر نظر مراجع تقلید و حمایت دولت و نیروهای نظامی در تأمین امنیت آن عتبات مقدسه و زائرین محترم و کوتاه نمودن دست دشمنان ملت مظلوم عراق هرچه سریع تر عملی گردد.

این ضایعه اسفناک را که جهان اسلام و قلب های تمام انسان های حقیقت جو را آزرده و اندوهناک نموده به ساحت مقدس حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف و جمیع مؤمنین تسلیت عرض نموده، تعجیل در فرج ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را از درگاه باری تعالی آرزو مندیم.

۲۳ محرم الحرام ۱۴۲۷

قم مقدس

دفتر آية الله العظمى حاج سيد محمد حسيني شاهرودی (دام ظلّه)  
بخشی از بیانیه حضرت آیت الله العظمی آقای شیخ حسین وحید خراسانی  
مدظلّه العالی

قسمتی از بیانیه حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی مدظلّه العالی در  
مصیبت جانسوز هدم قبّه منوره عسکریین علیهم السلام :

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿فی بیوت اذان الله اعن ترفع و يذكر فيها اسمه يسبح له بالغدوّ والآصال #  
رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة يخافون يوما  
تتقلّب فيه القلوب و الاعبصار.﴾

﴿خلقكم الله انوارا فجعلكم «بعرشه محققين حتى منّ علينا بكم  
فجعلكم في بيوت اذن الله اعن ترفع و يذكر فيها اسمه»﴾

مسلمانان جهان، دلدادگان امام زمان علیه السلام!

قبه ای منهدم شد که آرامگاه دو مصباح مشكاة هدایت و مرقد دو نجم  
آسمان ولایت و امامت است.

﴿يهدى الله لنوره من يشاء﴾ که به قطب عالم امکان صاحب العصر و الزمان  
تفسیر شده است، ثمره وجود ﴿نور علی نوری﴾ است که در آن بقعه منوره  
آرمیده اند.

نور اول امام دهم آن کس که خداوند متعال در حدیث لوح در شءان او  
فرموده است:

﴿ولي و ناصري و الشاهد في خلقى و اءمینی علی وحي.﴾

او را ولی و یاور خود خوانده و او را شاهد حق در خلق و امین خود بر  
وحي قرار داده است.

نور دوم امام یازدهم که ذوالجلال و الاکرام در مقام آن امام والامقام فرموده است:

﴿الداعی الی سبیل و الخازن لعلمی الحسن﴾

آن کس که به فرموده خداوند عزوجل ﴿داعی الی سبیل الله﴾ و خزینه نامحدود علام الغیوب است.

شیعیان جهان! مرقد دو نوری که خداوند منان به این بیان معرف آن است، منهدم شد. تأمل در مضامین اوصاف آن دو امام مبین در حدیث لوح رب العالمین که بر خاتم النبیین نازل شد، برای کمال از علمای ربانیین کافی است که عظمت این مصیبت عظمی و داهیه دهیا را نشان دهد، که اهانت به امین وحی خدا و خازن علم خدا، اهانت به ذات قدوس خداوند عالم و به حمله وحی و علم خدا از آدم تا به خاتم است.

وظیفه هر کس که بنده خدا و از امت خاتم انبیاء است، آن است که در این مصیبت عزادار باشد، و بر هر کس که قلب او به عشق قلب عالم امکان امام العصر و الزمان عجل الله فرجه می تپد، لازم است که در این مصیبت جانسوز که خانه «صاحب خانه علم و ایمان» ویران شد، آنچه در توان دارد در تعظیم آن مصیبت انجام دهد.

امت اسلام! خانه ای که مسکن دو اسم تکوینی از اسما حسناى الهی بود، و در طول زندگانی آن دو حجت کبری روزها مشرق انوار علم و توحید، و شب ها محفل انس با رب مجید بود، و زمزمه تکبیر، تهلیل، تسبیح و تمحید امام دهم، امام یازدهم و امام یازدهم و امام دوازدهم عجل الله فرجه روح بخش حمله عرش و ملائکه مقربین بود و همان خانه عاقبت مدفن دو ستاره آسمان خلافت خاتمیت شد، به دست کفر و طغیان و ظلم و عدوان ویران شد.

﴿اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَاللَّكُ الشُّكْرُ وَاللَّيْكَ الْمَشْتَكِي، وَاعْنَتِ الْمُسْتَعَان﴾

جهت عرض تسلیت خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا له الفداء و کریمه اهل البیت حضرت معصومه علیها السلام مجلس ذکر مصیبت روز شنبه ۸۴/۱۲/۶ ساعت ۱۰ صبح در دفتر حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی مدظله العالی برقرار است و جمعیت عزادار ساعت ۱۱ به همراه معظم له به طرف حرم مطهر حرکت می نمایند.

پیام آیت الله العظمی موسوی اردبیلی

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿انا لله وانا اليه راجعون﴾

فاجعه انفجار در حرم حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری علیهم السلام، قلب مطهر حضرت ولی عصر علیه السلام را داغدار نمود و تمامی شیعیان و دوستداران خاندان گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را ماتم زده کرد و موجب خشم و نفرت آنان شد.

جنایتکارانی که مرتکب این عمل شنیع شدند، دنباله رو همان جریانیه هستند که با انتشار تصاویر موهن حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم سعی در خاموش کردن نور خدا نمودند، ولی خداوند مکرشان را به خود آنان بازگردانید و چیزی جز خواری و مذلت نصیبشان نشد ﴿یریدون لیطفؤوا نور الله بآفواهم و الله متم نوره ولو کره الکافرون﴾.

تروریست هایی که در طی سال های اخیر دست به کشتار انسان های بی گناه زدند و اعمال شیطانی خود را منسوب به اسلام نمودند، اکنون می خواهند که با دامن زدن با اختلافات مذهبی باعث شعله ور شدن آتش درگیری های داخلی و ایجاد جنگ مذهبی در کشور مظلوم عراق شوند و در آستانه تشکیل دولت ملی عراق که پس از مدت ها آشوب و ناآرامی، مردم عراق را امیدوار به

برقراری امنیت و آرامش نموده است، ثبات و استقرار این کشور را بر هم زنند تا به اهداف شوم خویش نایل آیند.

این جانب ضمن عرض تسلیت این فاجعه مولمه به خدمت حضرت صاحب الزمان ارواحنا له الفداء و به تمامی عاشقان و پیروان ولایت ائمه اطهار علیهم السلام و علمای اعلام و حوزه های علمیه، به مسببین این جنایت اعلام می دارم که این گونه اعمال جز راسخ تر شدن ایمان مؤمنین و وحدت صفوف آنان، حاصل دیگری برای شما در پی نخواهد داشت و همان گونه که یزید بن معاویه نتوانست با ریختن خون سیدالشهداء علیه السلام نور الهی امامت را خاموش کند، شما نیز نمی توانید با انفجار در حرم فرزندان ابی عبدالله علیه السلام به آمال شیطانی خویش دست یابند.

اشغالگران عراق و عتبات مقدسه نیز باید بدانند که نمی توانند از خود سلب مسوولیت نمایند و باید در برابر این جنایت ها به مسلمین جهان پاسخگو باشند. از شیعیان و دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به خصوص شیعیان مظلوم عراق نیز می خواهم که ضمن حفظ آمادگی و هوشیاری جهت دفاع از ساحت پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام، با پیروی از مرجعیت دینی، نقشه شوم دشمنان جهت ایجاد تفرقه و درگیری های مذهبی را خنثی نمایند و مکر آنان را به خودشان بازگردانند.

همچنین ضمن قدردانی از محکومیت این عمل توسط جمعی از علمای اهل سنت، از تمامی مسلمین می خواهم که در برابر این فجایع سکوت اختیار نکنند و با تمامی توان در صدد مقابله با آن برآیند و اجازه ندهند که قداست و معنویت اسلام توسط عده ای متحجر و مزدور، به زیر سوال برود و برائت خود را از اعمال سبعانه آنان اعلام دارند.

از محضر حضرت باری تعالی جل و علا عاجزانه خواستارم که فتح و نصرت خویش را نصیب مومنان نماید و مهلتی بیش از این به جباران و ستمگران ندهد و با ظهور منجی بشریت وعده خویش را که همانا پیروزی مستضعفین و خواری ظالمین است، تحقق ببخشد.

﴿و سيعلم الذين ظلموا ائىٰ منقلب ينقلبون﴾

والسلام عليكم و رحمة الله.

عبدالکریم موسوی اردبیلی

۲۳ محرم الحرام ۱۴۲۷

بیانیه حضرت آیت الله العظمی سید صادق روحانی

﴿بیان المرجع الديني سماحة آية الله العظمى المجاهد السيد صادق الروحاني﴾

بسم الله الرحمن الرحيم

«يريدون ليطفئوا نور الله باءفواههم والله متمّ نوره ولو كره الكافرون».

ان تمام الدين و اقامة العدل وعد الهى و لن يخلف الله وعده... مهما سعت الاعيىد الغاشمة المجرمة من المشركين و التكفيريين المنافقين من النيل من هذا الدين الحنيف فان الله متمّ نوره ولو بعد حين.

لم تنته تداعيات الانتهاكات الفاضحة التى اهلبت مشاعر المسلمين فى الاساءة لرسول الانسانية جمعاء حتى امتدت يد الغدر و الحقد لتدمى قلوب جميع المومنين فى العالم بانتهاك مرقدى الامامين السعكريين عليه السلام باءبشع انواع الحقد الدفين اللؤم البغيض و باءخس الاءساليب الجبانة بتفجير المرقدين الطاهرين.

بهذه الفاجعة الاليمة نتوجه اءولاً: الى امام العصر و الزمان عليه السلام بالءزاء الجلل سائلين المولى القدير تعجيل الفرج لبييد الكافرين بسيفه و يعيد العدل الى مستقره. و ثانياً: نتوجه الى اءهلنا المفجوعين فى كل البلاد الاسلامية لاسيما فى العراق الجريح اءن ينتنبهوا لعظم خطر هذا الحءء الاءليم فى واءء الفتنة الطائفية التى طالما سعت قوى الكفر و النفاق و الشقاق لتاءجيجها.



و نهیب بهم ان عبّروا عن حزنهم و اءسفهم العمیق بالطرق الحکیمه کی لا  
تضیع الامور، و یؤخذ الحق و القصاص من غیر اهلہ.  
و ثالثاً: ندعو الجميع لا سيما القيمين في البلاد الاسلامیة لتکثیف الجهود  
باءسرع وقت ممکن لاعادة رفع تلك القبب الوضاعة التي كانت و لا تزال الضمان  
الحقیقی لوحدة المسلمين و سبیلاً لهدايتهم و انارة طریقهم من الضلال...  
«وعد الله الذين آمنوا منكم و عموا الصالحات لیستخلفنهم فی الاعرض كما  
استخلف الذين من قبلهم و لیمكنن لهم دینهم الذی ارتضى۔ لهم و لیبدلنهم من  
بدعد خوفهم اءمنا یعبدوننی لا یشركون بی شیئاً».

محمد صادق الحسینی الروحانی

بیانیه دفتر حضرت آیت الله العظمی آقای شیخ میرزا جواد تبریزی دام ظلّه

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿انا لله و انا الیه راجعون﴾

﴿یا ابا صالح المهدي ؑ عظم الله لك الاعجر و لآبائك الطيبين الطاهرين

المعصومين ؑ بهذه المصيبة العظمی﴾

در زمانی که هنوز هتاکي ناپاکان به ساحت مقدس پیامبر گرامی اسلام  
ﷺ پایان نیافته است، گروه دیگری از دشمنان اسلام که خود را مسلمان می  
دانند، لکن اسلام از آنان بیزار است، دست به جنایت دیگری زدند و قلب عالم  
امکان حجت بن الحسن العسکری ؑ و مسلمین و دوستداران واقعی اهل  
بیت ؑ را جریحه دار نمودند.

ما جسارت دست های ناپاک به حرم مقدس امامین عسکریین ؑ در  
سامراً را محکوم نموده بر مسلمانان به خصوص محبین راستین آن امامین  
ؑ تکلیف است که به هر نحو ممکن انزجار خود را به گوش جهانیان  
برسانند و این مسأله را جدی گرفته و از مظلومیت اهل بیت ؑ دفاع نمایند.

کوردلان بی دین به گمان باطل خود می خواهند با این اعمال نور خدا را خاموش کنند، غافل از این که با این کارها گور خود را می کنند و تا ابد لعن و نفرین خدا شامل روح ناپاکشان خواهد شد و مردم متدین و مومن با مشاهده این اعمال ایمانشان افزون خواهد شد و اخلاص خود را با اهل بیت علیهم السلام به اثبات رسانده و می رسانند.

خداوند کید اعدا را به خودشان برگرداند و عتبات مقدسه را تحت کنف خود حفظ نماید.

آمین یا رب العالمین

۲۳ محرم الحرام ۱۴۲۷ ق

دفتر حضرت آیت الله العظمی شیخ میرزا جواد تبریزی (دام ظلّه)

سفارش و نصیحت مهم

در زمان تألیف این کتاب بود که جهان تشیع با رحلت بزرگ مرجع جهان تشیع حضرت آیت الله العظمی حاج میرزا جواد آقا تبریزی داغدار شد. معظم له سفارش و نصیحت مهمی را به دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و طلاب عزیزی که در همه زمان ها و از مکتب محمد و آل محمد علیهم السلام دفاع می نمایند، داشتند که مناسب است در این جا بیاوریم:

﴿اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَأَهْلِكَ أَعْدَائَهُمْ﴾

حال که پیکر این جانب بر دستان شماسست و یا در قبر آرمیده است، بر دستان شاگردان عزیزم که سال ها برای موفقیت آنان تلاش کردم و هیچ گاه تعطیلی را احسان نکردم، این ناقابل نصیحتی دارم که در طول حیاتم سعی کرده ام قبل از آن که نصیحتی متوجه کسی کنم خود بدان عمل کرده باشم.

بر تمام مؤمنین است با دل و جان از مسلمات مذهب حق دفاع کنند و هیچ گاه اجازه ندهند بعضی با القای شبهه عوام از مؤمنین را فریب دهند، خصوصا

در مسائل شعائر حسینیّه که تشیع به واسطه آن زنده است، حفظ شعائر اهل بیت  
علیهم السلام حفظ مذهب بر حق تشیع است در آن کوتاهی نکنید که مسئول هستید.  
به طلاب عزیز نصیحت می‌کنم که با جدیت و تلاش تقوای الهی را پیشه کار  
خود کنند و در امر تحصیل تلاش کنند و همواره رضای خدا را مدنظر داشته  
باشند، این جانب در طول دوران عمرم طلبه ای بیش نبودم و مثل یک طلبه  
جوان شب و روز در امر تحصیل تلاش می‌کردم تا بتوانم خدمتی ناچیز داشته  
باشم و اثری از خود بر جای بگذارم که طلاب عزیز از آن عزیز استفاده کنند.  
عزیزانم! سکان هدایت مردم به دست شماست، کاری نکنید که دل امام زمان  
عجل الله تعالی فرجه الشریف به درد آید. او ناظر بر اعمال ما به اذن خداست و  
در همین جا از پیشگاه مبارکشان می‌خواهم که اگر کوتاهی از طرف این جانب  
سرزده بر من بیخشند.

عزیزانم! به دعای خیر شما نیاز دارم، من چه در میان شما باشم یا نباشم،  
دلی به دنیا نبسته ام که در ادای وظیفه خود تردید کرده باشم، هنگامی که در  
میان شما بودم خود را یک خادم کوچک حساب می‌کردم که امیدوارم این  
خدمت ناچیز مورد رضایت اهل بیت علیهم السلام واقع شده باشد که رضای آنان،  
رضای خداست حال که در میان شما نیستم به دعای خیر شما عزیزان محتاجم.  
در پایان بر حفظ شعائر تاکید می‌کنم و ضمن طلب دعای خیر شما عزیزان  
را به خدای بزرگ می‌سپارم، والسلام علیکم جمیعا و رحمة الله و برکاته  
جواد تبریزی

بیانیه حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ ناصر مکارم شیرازی

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿انا لله وانا اليه راجعون﴾

اهانت شدید و تخریب بارگاه ملکوتی عسکریین - علیهما آلف التحیة و الثناء - در شهر سامرا موج عظیمی از غم و اندوه ایجاد کرد و همه شیعیان جهان، بلکه عموم مسلمین و آزادگان دنیا را در غم و اندوه عمیقی فروبرد. به نظر می رسد این توطئه اهانت به ساحت قدس پیامبر اکرم ﷺ باشد، مخصوصا اشغالگران و دشمنان عراق بعد از شکست در انتخابات آن کشور برای ایجاد جنگ داخلی دست به این جنایت عظیم زده اند. شیعیان جهان و عموم مسلمین باید هوشیار باشند و تسلیم توطئه های دشمن نشوند.

به یقین، همان گونه که در توطئه اول با واکنش شدید جهان اسلام رو به رو شدند در این توطئه نیز محکوم به شکست مفتضحانه خواهند بود. ما این جنایت عظیم را قویا محکوم می کنیم و حفاظت از اعتبار مقدسه و مجازات شدید عاملان را از دولت عراق خواهانیم و یقین داریم که در اسرع وقت آن بارگاه ملکوتی به کوری چشم دشمنان اسلام باشکوه تر از سابق برپا خواهد شد، و سبب همبستگی و اتحاد بیشتر عاشقان مکتب اهل بیت ﷺ خواهد بود.

قم - دفتر آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

۱۳۸۴/۱۲/۳

بیانیه آیت الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی

بیانیه آیت الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی در رابطه با بمب گذاری و هتک حرمت بارگاه مطهر ائمه مسلمین امام علی بن محمد الهادی و امام حسن بن علی العسکری ﷺ در شهر سامرا عراق.

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿انا لله وانا اليه راجعون﴾

و سيعلم الذين ظلموا ائى منقلب ينقلبون و العاقبة للمتقين ﴿

در ماه محرم الحرام، ماهی که در آن حرمت پیامبر خدا ﷺ با ریخته شدن خون فرزند گرامیش امام حسین علیه السلام شکسته شد؛ باز ستم جویان و کینه توزان ولایت، همانند حرکت گذشته متوکل عباسی در تخریب ضریح پاک امام حسین بن علی علیه السلام در کربلای معلی و وهابیت در تخریب قبور ائمه علیهم السلام در قبرستان بقیع، اقدام به بمب گذاری و تخریب مرقد پاک ائمه مسلمین امام علی بن محمد الهادی و امام حسن بن العسکری علیهم السلام نموده اند.

این جانب مراتب تسلیت خود را به حضور مولایمان ولی الله، و منتقم خاندان اهل بیت عصمت و طهارت عجل الله تعالی فرجه الشریف، عرض نموده و مراتب حزن و اندوه خود را در رابطه با این اتفاق عظیم و جرایم منفور غیر انسانی، اظهار می دارم.

از خدای متعال خواستارم تا افرادی از میان مسلمین برانگیزد که سد راه این گونه اعمال ددمنشانه، بر مبنای شرع و آنگونه که اقتضای وظیفه شرعی شان ایجاب می کند، باشند.

﴿ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم﴾

چهارشنبه ۲۳ / محرم الحرام / ۱۴۲۷ هـ. ق

صادق الشیرازی

بیانیه دفتر حضرت آیت الله العظمی سید محمد سعید طباطبایی حکیم

﴿یریدون لیطفئوا نور الله باءفواهم و الله متم نوره و لو کره الکافرون.﴾ (۲۵۶)

«آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور

خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند».

﴿انا لله و انا الیه راجعون﴾

دست پلید نواصب کوردل و دشمنان اهل بیت علیهم السلام در حادثه ای هولناک حرم مطهر امامین عسکریین علیهم السلام را هدف قرار داده، و با حمله ای ددمنشانه بر اثر انفجار بمب، گنبد بارگاه آن حرم مطهر را ویران ساختند. ما این فاجعه اسفناک را محکوم کرده و خواستار:

۱ - اعلام یک هفته عزای عمومی جهت اظهار حزن و اندوه پیروان اهل بیت علیهم السلام.

۲ - دعوت کلیه مؤمنین به برگزاری راهپیمایی های عظیم، و تعطیلی کلیه مشاغل به مدت سه روز، تا انزجار خویش از این فاجعه اشکبار، و پیروی از اهل بیت علیهم السلام را به طور آشکار نشان دهند.

۳ - از دولت عراق خواستاریم با اقداماتی سریع و پیشگیرانه جهت حفظ حریم اماکن مقدس از دست پلید مجرمان کینه توز به واجبات خود عمل کنند. و در غیر این صورت مومنان با توجه به واجبات دینی اقدام به حفاظت و صون مراکز دینی خود اقدام می نمایند.

﴿والله المستعان وهو حسبنا ونعم الوکیل﴾

دفتر حضرت آیت الله العظمی سید محمد سعید طباطبایی حکیم

۳ / ۱۲ / ۱۳۸۴ ه. ش

پیام مرجع عالیقدر آیت الله العظمی صافی گلپایگانی دام ظلّه

پیام مرجع عالیقدر آیت الله العظمی صافی گلپایگانی دام ظلّه به مناسبت

جنایت هولناک انفجار حرم امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

اِلا ما لهذا السماء لا تمور؟ و ما للجبال تری لا تسیر؟

﴿الله اکبر! الله اکبر! لقد وقعت ثلثة عظمی تزعزت بها اركان الدين و

انهدمت بها قواعد شوكة المسلمين، مصيبة ما اعظمها!﴾

بار الها! از حوادث دردناکی که بر مسلمانان از فتنه گروهی خوارج پیشه، دشمنان حقیقی دین، فرقه مستحده، تروریست و جنایت پیشه که به اسم اسلام و حمایت از کتاب و سنت؛ علی الدوام مسلمانان را از زن و مرد و پیر و جوان و کودکان خردسال به خاک و خون می کشند و حتی در حال نماز و عبادت و در مشاهد شریفه کسی را امان نمی دهند و هزاران مسلمان دوستدار اهل بیت علیهم السلام را در کشور عراق به جرم داشتن ولایت آل البیت علیهم السلام مظلومانه و با فجیع ترین وضع می کشند به تو شکایت می کنیم.

خدایا! تو می دانی و می بینی که بر شیعیان در عراق چه می گذرد و چه خون های پاکی که بر زمین ریخته می شود و سران - به اصطلاح - اهل سنت با سکوت خود، از محکوم کردن این جنایت ها خودداری می نمایند؟

خبر بسیار دردناک بمب گذاری در حرم مطهر ملائک پاسبان عسکرین علیهم السلام و تخریب قبه منوره و مقدسه آن دو امام بزرگوار، عمق جنایت و شرارت این مفسدین و دشمنی آنان را با اسلام، قرآن و اهل بیت علیهم السلام ظاهر نمود. زبان و بیان از تقریر بزرگی این فاجعه و محکوم کردن آن عاجز، و از عرض تسلیت به پیشگاه مقدس قطب عالم امکان، حضرت بقیه الله ارواح العالمین له الفداء قاصر است.

﴿اللَّهُمَّ انا نَشْكُوا اليك فقد نبينا و غيبة ولينا و تظاهر الزمان علينا.﴾

ما امریکا و سایر دول غربی را در فجایعی که در عراق، واقع می شود، مسئول می دانیم.

اینجانب ضمن محکوم کردن این جنایت هولناک، اعلام عزای عمومی نموده و از حوزه های علمیه سراسر کشور می خواهم که روز شنبه، دروس خود را تعطیل نموده و اقامه عزا نمایند.

﴿و سيعلم الذين ظلموا اءى منقلب ينقلبون﴾

۲۳ محرم الحرام ۱۴۲۷

لطف الله صافی

بیانیه مرکز مدیریت حوزه علمیه قم

﴿إنا لله وانا اليه راجعون﴾

این بار حرم مطهر عسکریین عليه السلام آماج حمله تروریستی سیاه دلان کورباطن قرار گرفت و مخالفان عنود اهل بیت عصمت عليهم السلام که چشم دیدن پیروزی شیعه را در عراق مظلوم نداشتند و حتی درخشش گنبد طلایی عتبات مقدسه را هم بر نمی تافتند با انفجار در حرم امام هادی و امام عسکری عليهما السلام عمق کینه خود را به اسلام و تشیع نشان دادند و جنایات امویان، مروانیان و عباسیان را تکرار کردند.

شگفت نیست اگر حتی نام و مرقد نورانی سامراً و حرم ائمه نور، ناریان ملحد و اشغالگران مفسد را را به هراس افکند و غریقان موج نفرت و نفرین جهانی را به انتقام گیری از ملت مظلوم عراق وادارد.

اسائه ادب به حرم عسکریین عليه السلام در عراق چهره دیگری از توهین به ساحت مقدس نبوی در مطبوعات غربی و برگی از کتاب نانوشته جنگ صلیبی و صهیونیستی علیه اسلام و خداپاوری است.

بدین مناسبت در تجمع با شکوهی روز پنج شنبه ۱۰ صبح در مسجد عظم گرد هم می آییم تا انزجار متنفر عمیق خویش را از این عمل ددمنشانه به جهانیان اعلام می داریم.

بیانیه دیگر

بسم الله الرحمن الرحيم

حمله ناجوانمردانه ایادی استکبار جهانی به بارگاه ملکوتی دو امام بزرگ شیعیان جهان امام هادی و امام حسن عسکری عليهما السلام در شهر سامراً که سبب



تخریب بخش هایی از گنبد و مناره بارگاه شریف امام هادی علیه السلام و اماکن متبرکه دیگر شد و نیز جریان شوم قتل عام بسیاری از شیعیان عراق، قلوب همه مردم مسلمان و آزاده جهان را به شدت آزرده است.

حوزه علمیه قم ضمن محکوم نمودن این حرکت ناجوانمردانه تروریستی، و عرض تسلیت و تعزیت به ساحت مقدس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، رهبر فرزانه انقلاب، مراجع معظم دام ظلهم و حوزه های علمیه، اعلام می نماید:

در سومین روز اعلام عزای عمومی از سوی مقام معظم رهبری و مراجع عظام دام ظلهم ضمن تعطیلی دروس حوزه، علما، فضلا و طلاب حوزه علمیه و مردم شریف قم، روز شنبه ۱۳۸۴/۱۲/۶ ساعت ۱۰ صبح در مدرسه فیضیه به سوگ خواهند نشست.

سخنران مراسم جناب حجة الاسلام و المسلمین صدیقی خواهند بود.

مرکز مدیریت حوزه علمیه قم

بیانیه دیگر

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿انا لله وانا اليه راجعون﴾

در ایامی که امت اسلام سوگوار شهیدان کربلا علیهم السلام و اسارت خاندان پاکش است، اخبار غمبار حاکی از توطئه های سازمان یافته دشمنان علیه دین مبین اسلام و مذهب حقه شیعه است.

حمله به بارگاه ملکوتی دو امام بزرگ شیعیان جهان امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام در شهر سامرا، انتشار و تجدید چاپ کاریکاتورهای موهن در مطبوعات غربی و جریان شوم قتل عام بسیاری از شیعیان عراق که قلوب همه

مردم مسلمان را به شدت آزرده است، گوشه‌هایی از نقشه‌هایی پیدا و پنهان دشمنان اسلام برای از بین بردن این دین الهی است.

در پی رخداد‌های اخیر مخصوصاً حمله ناجوانمردانه عوامل استکبار جهانی به حرم اهل بیت علیهم‌السلام در سامرا که سبب تخریب بخش‌هایی از گنبد و مناره بارگاه شریف امام هادی علیه‌السلام گردید، حوزه علمیه قم، ضمن محکوم نمودن این حرکت ناجوانمردانه تروریستی و عرض تسلیت و تعزیت به ساحت مقدس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، رهبر معظم انقلاب، مراجع معظم (دام ظلهم) و حوزه‌های علمیه، اعلام می‌نماید با توجه به اعلام عزای عمومی از سوی مراجع عظام، به نشانه اعتراض به اقدامات وقیحانه استکبار جهانی، علما، فضلا و طلاب حوزه علمیه قم روز پنج‌شنبه ۸۴/۱۲/۴ حوزه‌های علمیه سراسر کشور تعطیل خواهند بود.

مرکز مدیریت حوزه علمیه قم

بیانیه حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿انا لله وانا اليه راجعون﴾

با نهایت تأسف هتک احترام به بارگاه مقدس حضرت هادی و حضرت

عسکری علیهم‌السلام دنیای اسلام را در دریایی از غم و اندوه فرو برد.

اکنون که دشمنان اسلام قدرت و وحدت و مقاومت مسلمانان را در امتحانات عراق، فلسطین و نقاط دیگر جهان می‌بینند کینه عمیق خود به اسلام را ظاهر می‌کنند و دست به چنین شرارت‌هایی می‌زنند و اشغالگرانی که در سرزمین اسلامی عراق فاجعه‌هایی به وجود آوردند و با کشتار، تخریب، بهم زدن امنیت و غارت منابع ثروت فرزندان ابوغریب و فاجعه اخیر بصره ماهیت و مقاصد

خود را نشان دادند یا اساساً در این قبیل جنایات های ضد بشری دست دارند و یا زمینه ساز آن می باشند.

ما این اعمال ضد انسانی را محکوم می کنیم و به پیشگاه مقدس حضرت ولی عصر ارواحنا فداه و عموم مسلمین تسلیت می گوئیم و با تعطیل کردن درس های حوزه های علمیه عتبات عالیات به سوگ می نشینیم و به مردم مسلمان عراق توصیه و تاکید می کنیم که در برابر نقشه های دشمنان اسلام هوشیارتر باشند و وحدت و اتحاد خویش را بیش از پیش حفظ کند و به دولت محترم عراق نیز تاکید می کنیم که مسببین این جنایات ضدبشری را هر چه سریع تر به مجازات برسانند.

۱۳۸۴/۱۲/۳

حسین نوری همدانی

## بخش نهم: آداب زیارت در آستانه مقدسه سامرا

### زیارت امام هادی و امام عسکری علیهما السلام

در این بخش، زیارت دو امام بزرگوار، حضرت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام و نیز زیارت مادر و عمه محترم امام قائم علیه السلام را می آوریم: هنگامی که خواستی به حرم امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بروی، غسل زیارت می کنی و وقتی کنار مرقد پاکشان ایستادی بگو:

﴿السَّلَامُ عَلَيْكَمَا يَا وَلِيَّيَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَمَا يَا نَجِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَمَا يَا نُورِي اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلَامُ عَلَيْكَمَا يَا أَمِينِي اللَّهِ. أَتَيْتُكُمْ زَائِرًا لَكُمْ عَارِفًا بِحَقِّكُمْ مُعَادِيًا مُؤْمِنًا بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرًا بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ مُحَقَّقًا لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلًا لِمَا أَبْطَلْتُمْ أَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ يَجْعَلَ حَظِّي مِنْ زِيَارَتِكُمَا الصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْ يَرْزُقَنِي شَفَاعَتِكُمَا وَلَا يُفَرِّقَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمَا وَلَا يَسْلُبَنِي حُبَّكُمْ وَ حُبَّ آبَائِكُمَا الصَّالِحِينَ وَأَنْ لَا يَجْعَلَهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمَا وَيَحْشُرَنِي مَعَكُمْ وَيَجْمَعُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمَا فِي الْجَنَّةِ بِرَحْمَتِهِ﴾

سلام بر شما ای دو ولی خدا. سلام بر شما ای دو همراز خدا. سلام بر شما ای دو نور خدا در تاریکی های زمین. سلام بر شما ای دو امین خدا. به قصد زیارت شما به حضورتان رسیده ام. در حالی که به حق شما معرفت و شناخت دارم.

به آنچه شما ایمان دارید مؤمنم و به آنچه شما انکار دارید من نیز انکار دارم. آنچه را شما حق و ثابت می دانید حق می دانم. و آنچه را باطل می دانید من نیز باطل می دانم.

از خداوند تبارک و تعالی که پروردگار من و شما است می خواهم که بهره زیارت شما این قرار دهد که بر محمد و آل محمد درود فرستد. و شفاعت شما

را روزی من گرداند. و میان من و شما جدایی نیفکند و دوستی شما و پدران صالح و شایسته شما را از من نگیرد.

و این زیارت را آخرین زیارت من از شما قرار ندهد. و مرا با شما محشور گرداند و در بهشت با شما و به رحمتش در جمع شما قرار دهد.

سپس خود را بر هر یک از این دو قبر بیفکن، آنها را بوسه زن، و گونه خود را بر آن بگذار، آنگاه سر بردار و بگو:

﴿اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حُبَّهُمْ وَتَوْفِي عَلَى مِلَّتِهِمُ اللَّهُمَّ الْعَن ظَالِمِي آلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَ  
انْتَقِمْ مِنْهُمْ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْأُولِينَ مِنْهُمْ وَالْآخِرِينَ وَضَاعِفْ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ وَ  
بَلِّغْ بِهِمْ وَبِأَشْيَاعِهِمْ وَمُحِبِّيهِمْ وَشِيَعَتِهِمْ أَسْفَلَ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
قَدِيرٌ اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ وَاجْعَلْ فَرَجَنَا مَعَ فَرَجِهِ يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ﴾

خدایا، دوستی اهل بیت علیهم السلام را روزی من گردان. و مرا بر دین و ملت ایشان بمیران.

خدایا، ستمگران در حق آل محمد را لعنت کن و از آنها انتقام بگیر. خدایا، اولین و آخرین، پیشینیان و آیندگان آنان را لعنت کن و عذاب دردناک خود را بر ایشان دوچندان کن که تو بر هر چیز توانایی.

بار الها؛ در فرج ولایت و فرزند ولایت شتاب فرما. و فرج ما را با فرج ایشان مقذور گردان.

ای مهربان ترین مهربانان.

سپس چهار رکعت نماز و بعد از آن هرچه خواستی بالای سر آن دو امام علیهم السلام نماز بخوان، و برای خود و پدر و مادرت و برای همه اهل ایمان به آنچه خواهی دعا کن و هنگامی که خواستی بازگردی با ایشان وداع کن و بگو:

﴿السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا وَلِيَّيَ اللّٰهِ اَسْتَوْدِعُكُمَا اللّٰهَ وَ اَقْرَأُ عَلَيْكُمَا السَّلَامَ اَمَّنَا بِاللّٰهِ وَ  
بِالرَّسُولِ وَ بِمَا جِئْتُمَا بِهِ وَ دَلَلْتُمَا عَلَيْهِ اللّٰهُمَّ اَكْتُبْنَا مَعَ الشّٰهِدِيْنَ﴾

سلام بر شما ای دو ولی خدا. با شما خدا حافظی می کنم و بر شما سلام می فرستم. به خدا و رسول و آنچه شما آورده اید و مرا به آن راهنمایی نموده اید ایمان دارم. خدایا، نام ما را با گواهی دهندگان ثبت فرما.

### زیارتی دیگر برای آن دو امام علیهم السلام

وقتی به سامرا وارد شدی، پیش از آنکه به حرم روی، غسل کن و هنگامی که به حرم مطهر شرفیاب شدی، کنار آن دو مرقد پاک رو به قبله بایست و بگو:  
﴿السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا وَلِيَّيَ اللّٰهِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا اَمِيْنِي اللّٰهُ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا  
نُورِي اللّٰهُ فِي ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ، السَّلَامُ عَلَيْكُمَا مِنْ مَعْتَمِدٍ بَعْدَ اللّٰهِ سُبْحٰنَهُ عَلَيْكُمَا  
مِنْ عَبْدِكُمَا وَ زَائِرِكُمَا وَ وَلِيِكُمَا. اَتَيْتِكُمَا زَائِرًا لِكُمَا، عَارِفًا بِحَقِّكُمَا، مُؤْمِنًا بِمَا اَمْنْتُمَا  
بِهِ، كَافِرًا بِمَا كَفَرْتُمَا بِهِ، مُحَقِّقًا لِمَا حَقَّقْتُمَا، مُبْطِلًا لِمَا اَبْطَلْتُمَا. فَاَسْأَلُ اللّٰهَ رَبِّي وَ  
رَبَّكُمَا بِحَقِّكُمَا بِحَقِّكُمَا اَنْ يَجْعَلَ حَظِّي مِنْ زِيَارَتِكُمَا مَغْفِرَةً ذَنْوِي، وَ اعْطَائِي  
سُؤْلِي، وَ اَنْ يَصِلِي عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ يَرْزُقَنِي شِفَاعَتِكُمَا، وَ لَا يَفْرُقَ بَيْنِي وَ  
بَيْنِكُمَا، وَ يَجْمَعَنِي وَ اِيَاكُمَا فِي مَسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَةٍ.﴾

سلام بر شما ای دو ولی خدا. سلام بر شما ای دو امین خدا و امانتدار او، سلام بر شما ای دو نور خدا در تاریکی های زمین، سلام بر شما از طرف کسی که اعتمادش بعد از خدا بر شما است، از طرف بنده و زائر و ارادتمند شما. به قصد زیارت شما به بارگاهتان آمده ام در حالی که به حق شما آشنایم، و به آنچه شما ایمان دارید مؤمنم و به آنچه شما انکار دارید منکرم، آنچه را حق بدانید حق می دانم، آنچه را شما باطل بدانید من نیز باطل می دانم.

پس از خداوند پروردگار من و پروردگار شما می خواهم که به حق شما بهره مرا از این زیارت، آمرزش گناهانم قرار دهد، و درخواست مرا عطا کند و بر بر

محمد و آل محمد درود فرستد، و شفاعت شما را روزی من گرداند، و میان من و شما جدایی نیفکند، و در قرارگاه رحمتش یعنی بهشت مرا در جمع شما قرار دهد.

سپس دست ها را به دعا بالا ببر و بگو:

اللَّهُمَّ ارزقني حب محمد و آل محمد، و توفني على ملتهم، اللَّهُمَّ العن ظالمي آل محمد، و انتقم منهم و انتقم منهم، اللَّهُمَّ و عجل فرج وليك و ابن وليك، و اجعل فرجنا مقرونا بفرجهم.

بار الها؛ دوستی محمد و آل محمد را به من روزی فرما. و مرا بر دین و ملت ایشان بمیران.

خداندا؛ ظالمان و ستمگران به آل محمد را لعنت کن و از آنان انتقام بگیر. خداندا؛ در فرج ولیت و فرزند ولیت شتاب فرما، و فرج و گشایش کار ما را با فرج ایشان مقرون فرما.

سپس در هر مکانی که ایستاده ای، چهار رکعت نماز بخوان و آنچه می توانی دعا کن. (۲۵۷)

### زیارت حضرت نرجس خاتون علیها السلام

سپس مادر امام قائم حضرت نرجس خاتون علیها السلام را که قبر مطهرش پشت قبر منور مولایمان امام عسکری علیه السلام است زیارت کن و بگو:

اللَّهُمَّ صلِّ على رسول الله ص الصادق الأمين السلام على مولانا أمير المؤمنين السلام على الأئمة الطاهرين الحجج الميامين السلام على والده الإمام و المودعة أسرار الملك العلام و الحاملة لأشرف الانام السلام عليك أيتها الصديقة المرضية السلام عليك يا شبيهة أم موسى و ابنة حواري عيسى السلام عليك أيتها التقية النقية السلام عليك أيتها المرضية المرضية السلام عليك أيتها المنعوتة في الانجيل المخطوبة من روح الله الأمين و من رغب في وصلتها محمد سيد المرسلين و

المستودعة أسرار رب العالمين السلام عليك و على آبائك الحواريين السلام عليك و على بعلك و ولدك السلام عليك و على روحك و بدنك الطاهر أشهد أنك أحسنت الكفالة و أديت الأمانة و اجتهدت في مرضاة الله و صبرت في ذات الله و حفظت سر الله و حملت ولي الله و بالغت في حفظ حجة الله و رغبت في وصلة أبناء رسول الله عارفاً بحقهم مؤمنة بصدقهم معترفة بمنزلتهم مستبصرة بأمرهم مشفقة عليهم مؤثرة هواهم و أشهد أنك مضيت على بصيرة من أمرك مقتدية بالصالحين راضية مرضية تقية نقية زكية فرضي الله عنك و أرضاك و جعل الجنة منزلك و مأواك فلقد أولاك من الخيرات ما أولاك و أعطاك من الشرف ما به أغناك فهناك الله بما منحك من الكرامة و أمراك ﴿﴾

سلام بر رسول خدا - درود خدا بر او و آل او باد - که راستگو و امین بوده است، سلام بر مولاایمان امیرالمؤمنین عليه السلام. سلام بر امامان پاک که حجت های برکت آفرین الهی هستند. سلام بر مادر امام، و کسی که اسرار خداوند بسیار دانا نزد او ودیعه نهاده شد. و او دربردارنده بهترین مخلوقات و ارزشمندترین آنها بود.

سلام بر تو ای دارای ایمان کامل و مقام خشنودی خدا، سلام بر تو ای شبیه مادر موسی، و ای دختر یار مسیح عليه السلام، سلام بر تو ای باتقوای پاکیزه، سلام بر تو ای آنکه خدا از تو راضی و تو از خدا راضی هستی.

سلام بر تو ای کسی که در انجیل توصیف شده ای، و خطبه عقدت را روح الاءمین (جبرئیل) خواند، و به این وصلت و پیوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله که سرور رسولان و فرستاده شدگان است مایل بود، و اسرار پروردگار جهانیان به او سپرده شد، سلام بر تو و پدرانت که از حواریون و یاران حضرت عیسی بودند. سلام بر تو و بر همسرت و فرزندت، سلام بر تو و بر روح و جسم پاکت، گواهی می دهم که خوب سرپرستی و امانتداری نمودی، و در راه رضای خدا کوشش کردی و در راه او صبر پیشه کردی و پایداری نمودی. و سر الهی را



حفظ و نگهداری کردی، و ولی خدا را حامله بودی و در نگهداری حجت خدا سعی تمام نمودی، و در پیوند با فرزندان رسول خدا ﷺ راغب و مایل بودی، در حالی که به حق ایشان عارف بودی و به راستی گفتارشان ایمان داشتی، و به مقام و مرتبه آنان اعتراف داشتی، و به امر ایشان آگاه بودی و نسبت به آنها مهربان و دلسوز بودی و خواسته آنان را بر خواسته خودت ترجیح می دادی.

و گواهی می دهم که تو نسبت به کاری که اقدام کردی و انجام دادی بینش صحیح داشتی و به شایستگان اقتدا نمودی در حالی که فرمانبردار، پسندیده، باتقوا، خالص و پاکیزه بودی خداوند از تو خشنود و تو از خود خشنود بودی، بهشت را منزل و جایگاه همیشگی تو قرار داد، و به راستی درباره ات احسان نمود چه احسان نیکویی، و از شرافت و بزرگواری به تو آن قدر عطا کرد که بی نیازت نمود، پس آنچه را خداوند به تو از کرامت و ارزشمندی بخشیده گوارایت باد.

سپس سر بلند کن و بگو:

﴿اللَّهُمَّ إِيَّاكَ اعْتَمَدْتُ وَ لِرِضَاكَ طَلَبْتُ وَ بِأَوْلِيَائِكَ إِلَيْكَ تَوَسَّلْتُ وَ عَلَيَّ غَفْرَانَكَ وَ حَلْمَكَ اتَّكَلْتُ وَ بِكَ اعْتَصَمْتُ وَ بِقَبْرِ أُمِّ وَ لِيِّكَ لَذْتُ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ وَ انْفَعْنِي بِزِيَارَتِهَا وَ ثَبِّتْنِي عَلَيَّ مَحَبَّتِهَا وَ لَا تَحْرِمْنِي شَفَاعَتِهَا وَ شَفَاعَةَ وَلَدِهَا وَ ارْزُقْنِي مِرَافِقَتَهَا وَ احْشُرْنِي مَعَهَا وَ مَعَ وَلَدِهَا كَمَا وَفَّقْتَنِي لَزِيَارَةِ وَلَدِهَا وَ زِيَارَتِهَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوجِّهُ إِلَيْكَ بِالْأُئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ وَ أَتُوسِّلُ إِلَيْكَ بِالْحَجَّجِ الْمِيَامِينَ مِنْ آلِ طِهٍ وَ يَسٍّ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدِ الطَّيِّبِينَ وَ أَنْ تُجْعَلَنِي مِنَ الْمُطْمَئِنِّينَ الْفَائِزِينَ الْفَرِحِينَ الْمُسْتَبْشِرِينَ الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ قَبَلْتَ سَعِيهِ وَ يَسَّرْتَ أَمْرَهُ وَ كَشَفْتَ ضَرَّهُ وَ أَمَنْتَ خَوْفَهُ اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ لَهُمُ بِنْتِقَامِكَ وَ لَا تُجْعَلْهُ آخِرَ الْعَدَمِ مِنْ زِيَارَتِي إِيَّاهَا وَ ارْزُقْنِي الْعُودَ إِلَيْهَا أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي وَ إِذَا تَوَفَّيْتَنِي فَاحْشُرْنِي فِي زَمَرَتِهَا وَ ادْخُلْنِي فِي شَفَاعَةِ وَلَدِهَا وَ شَفَاعَتِهَا وَ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقَدْ آتَيْنَاكَ الْبُرْجَانَ وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ يَا سَادَاتِي وَرَحْمَةَ  
اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ ﴿﴾

خداوندا؛ به تو اعتماد نمودم، و رضا و خشنودی تو را جویا شدم، و به  
واسطه اولیاییت به درگاه تو توسل جستیم، و بر آمرزش و بردباریت تکیه کردم، و  
به لطف تو چنگ زدم (تا محفوظ بمانم) و به مرقد پاک مادر ولایت پناهنده شدم،  
پس بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا به زیارت این بزرگوار بهره مند  
فرما و بر محبت و دوستی او ثابت مدار، و از شفاعتش و شفاعت فرزند عزیزش  
محرور مگردان، همراهی با او را روزی من گردان، و مرا با آن حضرت، و فرزند  
بزرگوارش محشور فرما همان گونه که به زیارت فرزندش و به زیارت او موثق  
ساختی. خداوندا؛ به وسیله ائمه طاهرين عليهم السلام به تو روی آوردم و به حجت  
های فرخنده و بابرکت از آل طه و یس به درگاه تو توسل جستیم که بر محمد و  
آل پاک او درود فرستی، و مرا از اطمینان دارندگان و بهره مندان و شادمانان و  
بشارت داده شدگان که بیمی بر آنها نیست و دچار غم و غصه نمی شوند قرار  
بده، و از کسانی که تلاش آنها را پذیرفتی، و امر آنان را آسان گردانیدی و  
بیچارگی و اندوهشان را برطرف کردی و ترس آنها را به ایمنی تبدیل کردی  
قرار بده. خداوندا؛ به حق محمد و آل محمد بر محمد و آل او درود فرست، و  
این زیارت را آخرین زیارت من نسبت به این بزرگوار قرار مده، و تا مادامی که  
مرا در این جهان باقی داشته ای بازگشتن به سوی این بانوی بزرگوار را روزی  
من گردان، و هنگامی که وفاتم فرارسید مرا در زمره او محشور فرما، و مرا از  
شفاعت او و فرزند عزیزش بهره مند گردان. و مرا با پدر و مادرم را و همه  
مردان و زنان مؤمن را بیامرز، و در دنیا به ما خیر و خوبی و در آخرت خیر و  
خوبی مرحمت فرما. و به رحمت گسترده ات ما را از عذاب دوزخ حفظ کن، و  
سلام و درود و رحمت و برکات خداوند بر شما سروران من باد. <sup>(۲۵۸)</sup>

## زیارت حضرت حکیمه خاتون علیها السلام

﴿السلام علی جدک المصطفی، السلام علی أبیک المرتضی، السلام علی الحسن و الحسین علیهما السلام، السلام علی خدیجة الكبرى، السلام علی فاطمة الزهراء سیده نساء العالمین، السلام علی النفوس الفاخرة و شفعاؤی فی الآخرة، السلام علیک یا بنت ولی الله، السلام علیک یا بنت حجة الله، السلام علیک یا اخت ولی الله، السلام علیک یا عمه ولی الله، السلام علیک یا بنت محمد التقی الجواد، السلام علیک و رحمة الله و بركاته. أشهد انک مضیت علی بصیرة من أمرک، راضیة مرضیة، و تقیة نقیة زکیة، فرضی الله عنک و أرضاک، و جعل الجنة مأواک و منزلک، و الصلاة والسلام علیکم جمیعا و رحمة الله و بركاته﴾

سلام بر جدت محمد مصطفی، سلام بر پدرت علی مرتضی، سلام بر (امام) حسن و (امام) حسین که بر هر دو سلام باد، سلام بر خدیجه کبری، سلام بر فاطمه زهرا سرور زنان عالمیان، سلام بر شخصیت های ارزشمند و شفاعت کنندگان من در آخرت. سلام بر تو ای دختر ولی خدا. سلام بر تو ای دختر حجت خدا، سلام بر تو ای دختر امام محمد تقی حضرت جواد، سلام و رحمت و برکات خداوندی بر تو باد.

گواهی می دهم که تو با بصیرت و آگاهی نسبت به کار خود روزگار گذراندی در حالی که تو از خدا خشنود و خدا از تو خشنود بود، با تقوا، خالص و پاکیزه بودی، خداوند از تو خشنود بود و تو را از خود خشنود نمود و بهشت را به منزل و ماءوا و جایگاه همیشگی ات قرار داد. و درود و سلام و رحمت و برکات بی پایان الهی بر همه شما باد. (۲۵۹)

## زیارت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه در سرداب مقدس

زیارت امام زمان ارواحنا فداه در سرداب مقدس را باید پس از زیارت امام حسن عسکری و پدر بزرگوارش امام هادی علیهما السلام انجام دهی.

پس از آن که از زیارت آن دو بزرگوار فارغ شدی و بهره کامل بردی، به سوی سرداب مقدس حرکت کن و بر کنار درب آن بایست و بگو:

﴿إِلَهِي إِنِّي قَدْ وَقَفْتُ عَلَى بَابِ بَيْتِ مَنْ بِيُوتِ نَبِيكَ مُحَمَّدٌ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ  
قَدْ مَنَعْتَ النَّاسَ مِنَ الدَّخُولِ إِلَى بَيْتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَقُلْتُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا  
بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ اللَّهُمَّ وَإِنِّي أَعْتَقِدُ حُرْمَةَ نَبِيِّكَ فِي غَيْبَتِهِ كَمَا أَعْتَقِدُهَا  
فِي حَضْرَتِهِ وَأَعْلَمُ أَنَّ رِسْلَكَ وَخَلْفَاءَكَ أَحْيَاءٌ عِنْدَكَ يَرْزُقُونَ فَرِحِينَ يَرُونَ مَكَانِي وَ  
يَسْمَعُونَ كَلَامِي وَيَرُدُّونَ سَلَامِي عَلَيَّ وَأَنْكَ حَجَبْتَ عَنِّي سَمْعِي كَلَامَهُمْ وَفَتَحْتَ بَابَ  
فَهْمِي بِلَذِيذِ مَنَاجَاتِهِمْ فَإِنِّي أَسْتَأْذِنُكَ يَا رَبِّ أَوْلَا وَأَسْتَأْذِنُ رِسْلَكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ  
آلِهِ ثَانِيًا وَأَسْتَأْذِنُ خَلِيفَتَكَ الْإِمَامَ الْمَفْتَرِضَ عَلَيَّ طَاعَتَهُ فِي الدَّخُولِ فِي سَاعَتِي هَذِهِ إِلَى  
بَيْتِهِ وَأَسْتَأْذِنُ مَلَائِكَتَكَ الْمُوَكَّلِينَ بِهَذِهِ الْبَقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمَطِيعَةَ لَكَ السَّامِعَةَ السَّلَامَ  
عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُوَكَّلُونَ بِهَذَا الْمَشْهَدِ الشَّرِيفِ الْمُبَارَكِ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ  
يَا ذَنُ اللَّهِ وَإِذْنُ رَسُولِهِ وَإِذْنُ خَلْفَائِهِ وَإِذْنُ هَذَا الْإِمَامِ وَبِإِذْنِكُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ  
عَلَيْكُمْ أَجْمَعِينَ أَدْخَلَ هَذَا الْبَيْتَ مُتَقَرِّبًا إِلَى اللَّهِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
الطَّاهِرِينَ فَكُونُوا مَلَائِكَةَ اللَّهِ أَعْوَانِي وَكُونُوا أَنْصَارِي حَتَّى أَدْخَلَ هَذَا الْبَيْتَ وَ  
أَدْعُو اللَّهَ بِفَنُونِ الدَّعَوَاتِ وَأَعْتَرِفُ لِلَّهِ بِالْعِبُودِيَّةِ وَلهَذَا الْإِمَامِ وَأَبَائِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ  
عَلَيْهِمْ بِالطَّاعَةِ﴾

بار الها؛ همانا، من بر درگاه خانه ای از خانه های پیامبرت حضرت محمد -  
صلوات و درود تو بر او و آل او - ایستاده ام و تو با تاکید مردم را از این که  
بدون اجازه وارد خانه هایش شوند، بازداشته ای و فرموده ای:

«ای ایمان آورندگان؛ جز با اجازه، وارد خانه های پیامبر نشوید.»

خداوندا؛ به راستی که من به احترام پیامبرت در فقدانش عقیده دارم انسان که  
در دوران حضورش اعتقاد داشتم، و به یقین می دانم که پیامبر و جانشینان  
زنده اند و در پیشگاه تو روزی داده می شوند، مکان و جایگاه مرا می بینند و  
سخنم را می شنوند، و پاسخ سلامم را مرحمت می نمایند، و این تویی که مرا از

شنیدن کلام آنان باز داشته و درب فهم مرا به لذت مناجات با آنان گشوده ای. بدین سان، من ابتدا از تو، آن گاه از رسولت، که صلوات و درود تو بر او و آل او باد، و پس از او از جانشین تو و امام عزیزی که فرمان بری از او بر من واجب است؛ کسب اجازه می کنم تا در این ساعت وارد خانه اش شوم. و از فرشتگانی که در این بقعه بابرکت گمارده شده اند و فرمانبردار و شنوا هستند نیز کسب اجازه می کنم.

سلام بر شما، ای فرشتگان گمارده شده در این زیارتگاه بابرکت شرافت مند؛ و رحمت و برکات خدا نیز بر شما باد. با اجازه خدا، رسولش، جانشینانش؛ و با اجازه این امام عزیز، و با اجازه شما فرشتگان - که بر همه شما درود باد - وارد این خانه می شوم در حالی که به سوی خداوند تقرب می جویم، به کمک خداوند و رسول خدا محمد ﷺ و آل پاک او. حالا، ای فرشتگان الهی؛ شما کمک رسان و یاوران من باشید تا بتوانم به درستی وارد این بیت عظیم الشان گردم، و به انواع دعاها خدا را بخوانم، و اعتراف کنم به عبودیت و بندگی برای خداوند و اطاعت و فرمانبرداری برای این امام عزیز و پدران بزرگوارش که درود خدا بر ایشان باد.

آنگاه با پای راست وارد می شوی و به سمت سرداب مقدس پایین می روی، در حالی که می گویی:

﴿بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ﴾

به نام خدا، با کمک خدا، در راه خدا، و بر آیین رسول خدا - که درود خدا بر او و آل او باد - (وارد می شوم) و گواهی می دهم که جز خدای یگانه بی شریک، معبودی نیست و حضرت محمد ﷺ بنده و فرستاده الهی است.

پس از آن، تکبیر ﴿الله اکبر﴾، تحمید ﴿الحمد لله﴾، تسبیح ﴿سبحان الله﴾ و تهلیل ﴿لا اله الا الله﴾ می گویی تا وقتی که به محل اصلی سرداب مقدس برسی. آنگاه رو به قبله بایست و بگو:

﴿سلام الله و برکاته و تھیاته و صلواته علی مولای صاحب الزمان صاحب الضیاء و النور و الدین المأثور و اللواء المشهور و الكتاب المنشور و صاحب الدهور و العصور و خلف الحسن الإمام المؤمن و القائم المعتمد و المنصور المؤید و الکھف و العضد و عماد الإسلام و رکن الانام و مفتح الکلام و ولی الأحکام و شمس الظلام و بدر التمام و نضرة الأيام و صاحب الصمصام و فلاق الهام و البحر القمقام و السيد الهمام و حجة الخصام و باب المقام لیوم القیام و السلام علی مفرج الکربات و خواض الغمرات و منفس الحسرات و بقیة الله فی أرضه و صاحب فرضه و حجته علی خلقه و عیبة علمه و موضع صدقه و المنتهی إلیه مواردیث الانبیاء و لدیه موجود آثار الأوصیاء و حجة الله و ابن رسوله و القیم مقامه و ولی أمر الله و رحمة الله و برکاته اللهم كما انتجبتہ لعلمک و اصطفیتہ لحکمک و خصصته بمعرفتک و جللته بکرامتک و غشیتہ برحمتک و ربیتہ بنعمتک و غذیتہ بحکمتک و اخترته لنفسک و اجتبیته لبأسک و ارتضیتہ لقدسک و جعلته هادیا لمن شئت من خلقک و دیان الدین بعدلک و فصل القضايا بین عبادک و وعدته أن تجمع به الکلم و تفرج به عن الأمم و تنیر بعدله الظلم و تطفئ به نیران الظلم و تقمع به حر الکفر و آثاره و تطهر به بلادک و تشفی به صدور عبادک و تجمع به الممالک کلها قریبها و بعیدها عزیزها و ذلیلها شرقها و غربها سهلها و جبلها صباها و دبورها شماها و جنوبها برها و بحرها حزونها و وعورها یملأها قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا و تمکن له فیها و تنجز به وعد المؤمنین حتی لا یشرك بک شیئا و حتی لا یبقی حق إلا ظهر و لا عدل إلا زهر و حتی لا یشخفی بشيء من الحق مخافة أحد من الخلق اللهم صل علیه صلاة تظهر بها حجته و توضح بها بهجته و ترفع بها درجته و تؤید بها سلطانه و تعظم بها برهانه و تشرف بها مکانه و تعلی بها بنیانه و تعز بها نصره و ترفع بها قدره و تسمی بها ذکره و تظهر بها کلمته و تكثر بها نصرته و تعز بها دعوته و تزیده بها إکراما و تجعله

للمتقين إماما و تبلغه في هذا المكان مثل هذا الأوان و في كل مكان و أوان منا تحية  
و سلاما لا يبلى جديده و لا يفنى عديده السلام عليك يا بقية الله في أرضه و بلاده  
و حجته على عباده السلام عليك يا خلف السلف السلام عليك يا صاحب  
الشرف السلام عليك يا حجة المعبود السلام عليك يا كلمة المحمود السلام عليك  
يا شمس الشمس السلام عليك يا مهدي الأرض و مبين عين الفرض السلام  
عليك يا مولاي يا صاحب الزمان و العالي الشأن السلام عليك يا خاتم الأوصياء  
و ابن خاتم الانبياء السلام عليك يا معز الأولياء و مندل الأعداء السلام عليك  
أيها الإمام الوحيد و القائم الرشيد السلام عليك أيها الإمام الفريد السلام عليك  
أيها الإمام المنتظر و الحق المشتهر السلام عليك أيها الإمام الولي المجتبي و الحق  
المنتهى السلام عليك أيها الإمام المرتجى لإزالة الجور و العدوان السلام عليك أيها  
الإمام المبيد لأهل الفسوق و الطغيان السلام عليك أيها الإمام الهادم لبنيان الشرك  
و النفاق و الحاصد فروع الغي و الشقاق السلام عليك أيها المدخر لتجديد  
الفرائض و السنن السلام عليك يا طامس آثار الزيغ و الأهواء و قاطع حبال  
الكذب و الفتن و الامتراء السلام عليك أيها؛ " المؤمل لإحياء الدولة الشريفة  
السلام عليك يا جامع الكلمة على التقوى السلام عليك يا باب الله السلام عليك  
يا ثار الله السلام عليك يا محيي معالم الدين و أهله السلام عليك يا قاصم شوكة  
المعتدين السلام عليك يا وجه الله الذي لا يهلك و لا يبلى إلى يوم الدين السلام  
عليك يا ركن الإيمان السلام عليك أيها السبب المتصل بين الأرض و السماء  
السلام عليك يا صاحب الفتح و ناشر راية الهدى السلام عليك يا مؤلف شمل  
الصلاح و الرضا السلام عليك يا طالب ثار الانبياء و أبناء الانبياء و الشائر بدم  
المقتول بكر بلاء السلام عليك أيها المنصور على من اعتدى السلام عليك أيها  
المنتظر المجاب إذا دعا السلام عليك يا بقية الخلائف البر التقي الباقي لإزالة الجور  
و العدوان السلام عليك يا ابن النبي المصطفى السلام عليك يا ابن علي المرتضى-  
السلام عليك يا ابن فاطمة الزهراء السلام عليك يا ابن خديجة الكبرى و ابن  
السادة المقربين و القادة المتقين السلام عليك يا ابن النجباء الأكرمين السلام  
عليك يا ابن الأصفياء المهتمدين السلام عليك يا ابن الهداة المهديين السلام عليك

يا ابن خيرة الخير السلام عليك يا ابن سادة البشر السلام عليك يا ابن الغطارفة  
الأكرمين والأطياب المطهرين السلام عليك يا ابن البررة المنتجبين والخضارمة  
الانجيين السلام عليك يا ابن الحجج المنيرة والسرّج المضيئة السلام عليك يا ابن  
الشهب الثاقبة السلام عليك يا ابن قواعد العلم السلام عليك يا ابن معادن الحلم  
السلام عليك يا ابن الكواكب الزاهرة والنجوم الباهرة السلام عليك يا ابن  
الشموس الطالعة السلام عليك يا ابن الأقمار الساطعة السلام عليك يا ابن السبل  
الواضحة والأعلام اللائحة السلام عليك يا ابن السنن المشهورة السلام عليك يا  
ابن المعالم الماثورة السلام عليك يا ابن الشواهد المشهودة والمعجزات الموجودة  
السلام عليك يا ابن الصراط المستقيم والنبأ العظيم السلام عليك يا ابن الآيات  
البيّنات والدلائل الظاهرات السلام عليك يا ابن البراهين الواضحات السلام  
عليك يا ابن الحجج البالغات والنعم السابغات السلام عليك يا ابن طه و  
المحكّمات وياسين والذاريات والطور والعاديات السلام عليك يا ابن من دنا  
فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ و اقترّب من العلي الأعلى ليت شعري أين استقرت  
بك النوى أم أنت بوادي طوى عزيز علي أن ترى الخلق ولا ترى ولا يسمع لك  
حسيس ولا نجوى عزيز علي أن ترى الخلق ولا ترى عزيز علي أن تحيط بك  
الأعداء بنفسي أنت من مغيب ما غاب عنا بنفسي أنت من نازح ما نزح عنا و  
نحن نقول الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و صلى الله على محمد وآله أجمعين ﴿

سلام خدا و برکت ها و احترامات و یثزه و درودهای خداوند بر مولایم  
صاحب زمان؛ او که دارنده نور و روشنائی، دین راستین بجای مانده از پدرانش،  
رایت آشکار، کتاب منتشر شده، صاحب تمام روزگاران و عصرها؛ یعنی فرزند و  
جانشین امام حسن عسکری، امام و پیشوای مورد اطمینان، قیام کننده مورد  
اعتماد، یاری شونده مورد تایید، پناهگاه و پشتیبان، پایه اصلی اسلام، تکیه گاه  
مردم، کلید سخن، سرپرست احکام الهی، خورشید روشنی بخش تاریکی ها، ماه  
کامل تمام، و خرمی و طراوت روزگاران، دارای شمشیر برنده و به هدف زننده،  
شکافنده سرها، دریای پرآب، سالار و سرور دلیر و بخشنده، حجت و دلیل علیه



دشمنان، و درگاه آستان الهی در روز قیام و برپایی، و سلام بر آن کسی که گرفتاری ها را برطرف می کند، و سختی های مرگبار را آسان می کند، و حسرت ها را از بین می برد، و باقی مانده حجت های خدا در زمین است، و صاحب فرض و دستور اکید الهی است، و حجت خدا بر خلق است، و جایگاه دانش الهی است، و محل استقرار راستگویی اوست، و میراث پیامبران به او رسیده است، و آثار اوصیا نیز نزد اوست، و حجت خدا و فرزند رسول خدا و قائم مقام اوست، و ولیّ و سرپرست امر و فرمان الهی است، و رحمت و برکات خداوند بر او باد.

بار الها؛ همان گونه که او را برای دانشت برگزیدی، و برای حکمت و دستورت انتخاب کردی، و مخصوص شناخت ویژه ات گردانیدی، و با کرامت خود شکوه مندش ساختی و او را با رحمتت فراگرفتی و با نعمت خویش پرورش دادی، و با حکمت خود او را تغذیه نمودی، و برای خویشتن اختیار و انتخاب کردی، و برای خشم و قدرتت برگزیدی، و برای قدس و پاکیت او را پسندیدی، و هدایت گری برای بندگان و مخلوقاتی که خواستی قرارش دادی، و او را حاکم و فرمانروای حکومت عادلان خویش قرار دادی، و برای پایان دادن به داوری ها بین مردم برگزیدی، و به او وعده دادی وحدت کلمه به وسیله او ایجاد کنی، و امت های مختلف را نجات بخشی، و تاریکی ها را با عدالتش به روشنی بدل سازی و آتش ظلم را با او خاموش کنی، و گرمی بازار ناسپاسی و کفر و آثار آن را از بین ببری، و سرزمین هایت را به کمک او پاکسازی کنی، و سینه بندگان را شفا بخشی، و تمام مملکت ها را یکی کنی؛ نزدیک آن را و دور آن را، با عزت آن را و زبردست و ذلیل آن را، شرق آن را و غرب آن را، دشت آن را و کوه آن را، چراگاه های آن را و بیابان های آن را، شمال آن را و

جنوب آن را، خشکی آن را و دریای آن را، زمین های درشت و برآمده آن را و راه های سخت و دشوار آن را؛ همه را پر از عدل و داد می گرداند همان طور که پر از ظلم و جور و ستم شده باشد.

نیز، وعده دادی که او را استقرار بخشی و قدرتمند گردانی، وعده مومنان را محقق کنی، تا جایی که چیزی شریک تو گرفته نشود، و حقی نماند جز آن که آشکار گردد، و عدلی نماند مگر آن که درخشش نماید، و چیزی از حق و حقیقت را به دلیل ترس از هیچ یک از مخلوقات مجبور به پنهان کردن نشود.

بار الها! آن طور بر او درود بفرست که حجت و دلیلش را بدین وسیله ظاهر کنی، وتر و تازگی و شادمانی اش را آشکار گردانی، و درجه اش را بالا ببری، و سلطنتش را تایید و تقویت گردانی، و دلیل و برهانش را ارزشمند کنی، و جایگاهش را شریف گردانی، و اساس و بنیان او را بلندمرتبه کنی، و یاری او را عزیز و نیرومند بفرمایی، و ارزش او را بالا ببری، و یادش را نمودار کنی، و کلمه اش را آشکار گردانی.

همچنین درود تو باعث افزایش یاریش، عزت مندی دعوتش افزایش کرامتش، و پیشوا شدن او برای پرهیزگاران شود.

در این جا و این لحظه و در هر جای دیگری از ما به او سلام و احترامات ویژه ات را برسانی که جدید آن کهنه نگردد و بهره آن از بین نرود.

سلام بر تو ای باقی مانده حجت های الهی در زمین و شهرهای آن، و حجت خدای تعالی و بندگانش؛ سلام بر تو ای جانشین راستین گذشتگان، سلام بر تو ای صاحب شرافت، سلام بر تو ای حجت خدای شایسته پرستش، سلام بر تو ای کلمه ستوده شده؛ سلام بر تو ای خروشید خورشیدها، سلام بر تو ای هدایت شده و هدایت کننده اهل زمین، سلام بر تو ای چشمه دین، سلام بر تو ای

مولای من و ای صاحب اختیار زمان، و ای دارای مقام و شائن والا، سلام بر تو ای پایان بخش اوصیا و جانشینان الهی، ای فرزند پیامبران؛ سلام بر تو ای عزت بخش دوستان و ذلیل کننده دشمنان؛ سلام بر تو ای امام تنها، سلام بر تو ای پیشوای مورد انتظار همگان، ای حقیقت مشهور و معروف و آشکار در بین همگان؛ سلام بر تو ای ولی و سرپرستی که با دقت انتخاب شده است، ای حقیقتی که همه، خواهش دیدارش را دارند، سلام بر تو ای پیشوایی که برای از بین بردن ستم و تجاوز و دشمنی امیدوارش هستیم؛ سلام بر تو ای امام نابودگر فاسقان و سرکشان؛ سلام بر تو ای امام ویران کننده اساس شرک و دورویی؛ ای دروکننده شاخه های گمراهی و بدبختی؛ سلام بر تو ای ذخیره کننده برای نوسازی واجبات و مستحبات؛ سلام بر تو ای از بین برنده نشانه های انحراف و هواپرستی، و قطع کننده رشته های دروغ و فتنه و تهمت؛ سلام بر تو ای کسی که برای احیای دولت شریف اسلامی مورد آرزو است.

سلام بر تو ای ایجاد کننده وحدت بر اساس تقوا و پرهیزکاری؛ سلام بر تو ای باب و درگاه الهی؛ سلام بر تو ای خون خدا؛ سلام بر تو ای زنده کننده نشانه های اصلی دین و زنده کننده دین داران؛ سلام بر تو ای درهم شکننده شکوه ظاهری تجاوزکاران؛ سلام بر تو ای وجه خدا که نه نابودی دارد و نه کهنه می شود؛ تا روز قیامت؛ سلام بر تو ای سبب اتصال و ارتباط بین زمین (ناسوتیان) و آسمان (عرشیان)؛ سلام بر تو ای دارنده پیروزی و برافرازنده پرچم و نشانه هدایت؛ سلام بر تو ای گردآورنده پراکندگی شایستگی و خشنودی، سلام بر تو ای کسی که خون پیامبران و پسرانشان را طلب می کنی، و به خون خواهی امام حسین علیه السلام که در کربلا کشته شده، به قیام برمی خیزی؛ سلام بر تو ای کسی که در مقابله با کسانی که تجاوز کرده اند، یاری می شوی؛ سلام بر تو ای که مورد

انتظار هستی و هنگامی که دعا کنی پاسخ داده می شوی، سلام بر تو ای باقی مانده جانشینان الهی، ای نیک مرد پرهیزکار که برای از بین بردن ستم و تجاوزگری، باقی مانده ای؛ سلام بر تو ای فرزند محمد مصطفی، سلام بر تو ای فرزند علی مرتضی، سلام بر تو ای فرزند فاطمه زهرا، سلام بر تو ای فرزند خدیجه بزرگترین زن زمانه اش، و فرزند سرورانی که که مقرب درگاه ربوبی اند، و فرزند فرمانروایان پرهیزکار؛ سلام بر تو ای فرزند نجیبان بزرگوار، سلام بر تو ای فرزند برگزیدگان پاک، سلام بر تو ای فرزند هدایت گران هدایت شده، سلام بر تو ای فرزند سروران بزرگواران، و خوبان پاکیزگان، سلام بر تو ای فرزند نیکان انتخاب شده، و بسیار عطاکنندگان بزرگواران و بخشنندگان.

سلام بر تو ای فرزند حجت های پرتوبخش، و چراغهای تابان، سلام بر تو ای فرزند ستارگان درخشان، سلام بر تو ای فرزند پایه ها و ارکان دانش حقیقی، سلام بر تو ای فرزند معدن های حلم و بردباری، سلام بر تو ای فرزند کوکب های درخشنده و ستارگان زیبا و نورانی، سلام بر تو ای فرزند خورشیدهای آشکار شده تابان، سلام بر تو ای فرزند ماه های تابنده، سلام بر تو ای فرزند راه های آشکار، و نشانه های هویدا، سلام بر تو ای فرزند سنت های مشهور و زبانزد، سلام بر تو ای فرزند نشانه های بجای مانده از گذشتگان، سلام بر تو ای فرزند شاهدان گواهی شده، و معجزاتی که هنوز موجودند، سلام بر تو ای فرزند راه راست، و خبر بزرگ، سلام بر تو ای فرزند نشانه ها و آیه های روشنت و دلیل های آشکار و هویدا؛ سلام بر تو ای فرزند برهان های نمایان، سلام بر تو ای فرزند حجت ها و دلیل های رسا، و نعمت های فراوان و فراگیر، سلام بر تو ای فرزند طه و آیات محکم الهی، و یاسین و ذاریات، و طور و عادیات، سلام بر تو ای فرزند کسی که آن قدر نزدیک شد که نزدیکیش با

خداوند هم چون دو طرف کمان یا کمتر از آن بود، و به خداوند بلندمرتبه والامقام (از جهت معنوی) نزدیک شد؛ ای کاش می دانستم در کجا استقرار یافته ای، آیا در وادی طوا هستی؟! چه قدر برایم سخت و تحملش دشوار است که مردم را ببینم ولی تو - محبوبم - را نبینم؛ و حتی هیچ صدای پنهان و صحبت آرامی نیز از تو نشنوم؛ برای من سنگین است که مردم و مخلوقات دیده شوند ولی تو دیده نشوی؛ برای من سنگین است که دشمنان تو را احاطه کرده باشند. جانم فدایت ای پنهان شده ای که در واقع از ما پنهان نیستی جانم فدایت، ای دوری که در واقع از ما جدا نیستی؛ و ما می گوییم: ستایش به خدا، پروردگار هستی، اختصاص دارد؛ و خدا درودی پیوسته بر محمد و تمام خاندانش نثار فرماید.

آن گاه دو دست خود را به سوی آسمان بلند نموده و می گویی:

اللَّهُمَّ أَنْتَ كَاشِفُ الْكُرْبِ وَالْبَلَوَى وَإِيكَ نَشْكُو فَقَدْ نَبِينَا وَغَيْبَةَ إِمَامِنَا وَابْنَ بِنْتِ نَبِينَا اللَّهُمَّ وَامْلَأْ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ ظِلْمًا وَجُورًا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَأَرْنَا سِيدِنَا وَصَاحِبِنَا وَإِمَامِنَا وَمَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ وَمَلْجَأَ أَهْلِ عَصْرِنَا وَمَنْجَى أَهْلِ دَهْرِنَا ظَاهِرَ الْمَقَالَةِ وَاضِحَ الدَّلَالَةِ هَادِيَا مِنَ الضَّلَالَةِ مَنْقِذًا مِنَ الْجَهَالَةِ وَأَظْهَرَ مَعَالِمَهُ وَثَبْتَ قَوَاعِدَهُ وَأَعَزَّ نَصْرَهُ وَأَطْلَعَ عَمْرَهُ وَابْسَطَ جَاهَهُ وَأَحْيَى أَمْرَهُ وَأَظْهَرَ نُورَهُ وَقَرَّبَ بَعْدَهُ وَأَنْجَزَ وَعْدَهُ وَأَوْفَى عَهْدَهُ وَزَيَّنَ الْأَرْضَ بِطَوْلِ بَقَائِهِ وَدَوَامِ مَلِكِهِ وَعَلُوِّ ارْتِقَائِهِ وَارْتِفَاعِهِ وَأَنْرَ مَشَاهِدِهِ وَثَبْتَ قَوَاعِدَهُ وَعَظَمَ بَرَهَانَهُ وَأَمَدَ سُلْطَانَهُ وَأَعْلَى مَكَانَهُ وَقَوَّ أَرْكَانَهُ وَأَرْنَا وَجْهَهُ وَأَوْضَحَ بَهْجَتَهُ وَارْفَعَ دَرَجَتَهُ وَأَظْهَرَ كَلِمَتَهُ وَأَعَزَّ دَعْوَتَهُ وَأَعْطَى سَوْئِلَهُ وَبَلَّغَهُ يَا رَبِّ مَأْمُولَهُ وَشَرَفَ مَقَامَهُ وَعَظَمَ إِكْرَامَهُ وَأَعَزَّ بِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَحْيَى بِهِ سُنْنَ الْمُرْسَلِينَ وَأَذَلَّ بِهِ الْمُنَافِقِينَ وَأَهْلَكَ بِهِ الْجَبَّارِينَ وَآكَفَهُ بَغْيَ الْحَاسِدِينَ وَأَعَدَّهُ مِنَ شَرِّ الْكَائِدِينَ وَازْجَرَ عَنْهُ إِرَادَةَ الظَّالِمِينَ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَسُومِينَ وَسُلْطَةَ عَلَى أَعْدَاءِ دِينِكَ أَجْمَعِينَ وَأَقْصَمَ بِهِ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَأَخْمَدَ بِسَيْفِهِ كُلَّ نَارٍ وَقِيدٍ وَأَنْفَذَ حُكْمَهُ

في كل مكان و أقم بسلطانه كل سلطان واقمع به عبدة الأوثان و شرف به أهل القرآن و الإيمان و أظهره على كل الأديان و اكبت من عاداه و أذل من ناواه و استأصل من جحد حقه و أنكر صدقه و استهان بأمره و أراد إخماد ذكره و سعى في إطفاء نوره اللهم نور بنوره كل ظلمة و اكشف به كل غمة و قدم أمامه الرعب و ثبت به القلب و أقم به نصره الحرب و اجعله القائم المؤمل و الوصي المفضل و الإمام المنتظر و العدل المختبر و املاً به الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً و أعنه على ما وليته و استخلفته و استرعيتته حتى يجري حكمه على كل حكم و يهدي بحقه كل ضلالة و احرسه اللهم بعينك التي لا تنام و اكنفه بركنك الذي لا يرام و أعزه بعزك الذي لا يضام و اجعلني يا إلهي من عدده و مدده و أنصاره و أعوانه و أركانه و أشياعه و أتباعه و أذقني طعم فرحته و ألبسني ثوب بهجته و أحضرنى معه لبيعته و تأكيد عقده بين الركن و المقام عند بيتك الحرام و وفقني يا رب للقيام بطاعته و المثوى في خدمته و المكث في دولته و اجتناب معصيته فإن توفيتني اللهم قبل ذلك فاجعلني يا رب فيمن يكر في رجعتيه و يملك في دولته و يتمكن في أيامه و يستظل تحت أعلامه و يحشر- في زمرة و تقرر عينه برؤيته بفضلك و إحسانك و كرمك و امتنانك إنك ذو الفضل العظيم و المن القديم و الإحسان الكريم ﴿

بار الها؛ تو برطرف كنده اندوه و بلا و مصيبت ها هستی، از پنهانی و غیبت امامان به تو شكایت می كنیم، همو كه فرزند دختر پیغمبرمان است.  
 بار الها؛ (از تو می خواهیم كه) زمین را همان گونه كه پر از ستم های آشكار و پنهان است، پر از عدل و داد كنی و این كار را به وسیله او به انجام برسانی.

بار الها؛ بر محمد و اهل بیت او درودی پیوسته نثار کن؛ و آقای ما، صاحب اختیار ما، پیشوای خوب ما، مولای ما، صاحب زمان ما، پناه مردم و موجودات روزگار ما، نجات بخش مخلوقات زمانه ما را به ما بنمایان؛ با گفتاری آشکار و دلائلی روشن، و هدایتگری از گمراهی ها، و نجات بخشی از نادانی ها؛ و دستورات و نشانه هایش را آشکار ساز، پایه هایش را محکم گردان، یاریش را با عزت و نیرومند گردان، دوران زندگانش را طولانی فرما، اعتبار و مقامش را گسترش بده، امر ولایتش را زنده کن، روشنی و نورش را ظاهر کن، دوریش را نزدیک فرما، وعده اش را جامه عمل بپوشان و به عهد و پیمان او وفا کن، و زمین را به واسطه حضور و باقی ماندن طولانی و پایندگی حکومت و دولتش، و بلندی و بلندمرتبگی اش مزین فرما.

مکانهای حضورش را رفیع و والا کن، ارکان حکومتش را قوی کن، روی مبارکش را به ما بنمایان، تر و تازگی و شادمانی اش را آشکار ساز، درجه و رتبه اش را بالا ببر، کلمه او را آشکار کن، فراخوانی او را عزت مند گردان، خواسته هایش را به او عطا کن، ای پروردگار من؛ به آرزوهایش به طور کامل برسان، مقام و منزلتش را شرافتمند کن، و گرامی داشت او را عظیم گردان، مومنان را به وسیله او عزت مند کن، سنت های رسولان را به وسیله او زنده کن، منافقان را به وسیله او خوار ساز، و زورگویان را به وسیله او هلاک کن.

و او را از ستم حسودان کفایت کن، و او را از شر حيله گران پناه بده، اراده و تصمیم ستمکاران را از او دور کن، با سپاهيانی از فرشتگانی که علامت دارند یاریش کن، و بر تمامی دشمنان دینت او را چیره و مسلط فرما. هر کسی را که زورگوی عنادپیشه است به واسطه آن حضرت نابود کن، هر آتش افروخته ای را با شمشیر او خاموش کن، دستورش را در تمام جاها نافذ گردان و عملی کن؛

با پادشاهی او، هر سلطنتی را ایجاد کن، بت پرستان را به واسطه او نابود کن، و اهل قرآن و ایمان را با او شریف گردان، و او را بر تمام دین ها چیره گردان و نمودار کن؛ و تمام دشمنانش را بیچاره و رسوا کن، و هر که او را هدف بگیرد و قصد سوء کند خوار گردان، و هر کس حق او را انکار کرد مستاءصل و درمانده گردان، و هر کس منکر صداقت او شد یا دستورش را ضعیف و کوچک به حساب آورد، و در فکر از بین بردن یادش باشد، و در جهت خاموشی نورش تلاش کند را وامانده و بدبخت گردان.

بار الها؛ با نور و روشنی او هر تاریکی را به روشنی بدل کن، و هر غم و اندوهی را برطرف گردان، و پیشاپیش او، رعب و وحشت را بفرست؛ دل و قلب مومنان را به وسیله او محکم و پایدار گردان، و پیروزی در جنگ را به او برپا دار؛ و او را همان قیام کننده ای که همه آرزویش را دارند، و برترین وصی و جانشینان و به عنوان پیشوای مورد انتظار و عدالت مند امتحان پس داده، قرارش بده، و به وسیله او زمین را - که پر از ستم های آشکار و پنهان است - پر از عدل و داد گردان؛ و در مورد انجام چیزهایی که سرپرستی و جانشینی و رعایتش را به او واگذار نموده ای یاری کن تا به انجام رساند، و در نتیجه حکم و حکومت او را بر هر دستوری فایق آید، و با حقیقتش هر گمراهی را هدایت فرماید.

بار الها؛ با آن دیده همیشه بیدارت که خواب برایش مفهوم و معنا ندارد، او را حراست و نگهبانی کن؛ او را در کنف رکن رکین و محکم خود که شکسته نمی شود در آور؛ با عزت پایداری که چیزی بر آن چیره نشود، عزت مندش کن. مرا نیز - ای خدای من - از جمله لشکریان و در شمار یاران او، و جزو انصار و کمک رسانان جبهه اش و سرداران سپاهش و شیعیان و دنباله روان او قرار بده.



و طعم شادی و سرور او را به من بچشان، و لباس طراوت بهجتش را به من ببوشان، و مرا به حضورش برسان، تا در بین رکن و مقام و در کنار خانه محترمت نزد او باشم و با او بیعت کنم و پیمانی را که با او بستم بر آن تاکید ورزم. بار پروردگارا؛ مرا توفیق بده برای انجام فرمان او، و منزل گرفتن در خدمت او، و درنگ کردن و ماندن در دولت او، و دوری گزیدن از نافرمانی او. خدایا؛ اگر پیش از تشکیل حکومت او مرا میراندی، از کسانی قرار ده - ای پروردگار من؛ - که در زمان بازگشت او باز می گردند، و در دولت او فرمانروا می شوند، و در ایام حکومت او قدرتمند می شوند، و در زیر پرچم های او درمی آیند، و در زمره او محشور می شوند، و چشم شان به دیدارش روشن می شود. این همه را با فضل و احسان و کرامت و منت بخشی خودت انجام بده. راستی، تو دارای فضل با عظمت، منت دیرینه، و نیکویی و احسان بزرگوارانه هستی.

سپس دوازده رکعت نماز (شش نماز دو رکعتی)، در همان جایی که هستی بجا می آوری، و در آن هر سوره ای که خواسته باشی قرائت نموده و ثوابش را به آن حضرت ارواحنا فداه هدیه می کنی. و پس از سلام هر دو رکعت نماز، تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را انجام داده، سپس می گویی:

اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ يَعُودُ السَّلَامُ حِينَا رَبَّنَا مِنْكَ بِالسَّلَامِ  
اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ الرُّكْعَاتُ هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى وَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ وَابْنِ أَوْلِيَاءِكَ الْإِمَامِ ابْنِ  
الْأُمَّةِ الْخَلْفِ الصَّالِحِ الْحُجَّةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَلِّغْهُ  
إِيَّاهَا وَأَعْطِنِي أَفْضَلَ أَمَلِي وَرَجَائِي فِيكَ وَفِي رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ  
أَجْمَعِينَ ﴿٢٤٠﴾

بار الها؛ تو، سلام هستی، و سلام و سلامتی، تنها از توست، و سلام به سوی تو برمی گردد؛ پروردگار ما؛ سلامی از خودت، به ما هدیه کن. بار الها؛ این چند

رکعت نماز، هدیه ای از جانب من به ولی و دوست تو و فرزند ولایت و فرزند اولیای راستین است؛ همان پیشوایی که فرزند پیشوایان دین است، جانشین شایسته، حضرت حجت و صاحب زمانه می باشد.

پس، بر محمد و آل محمد درود فرست؛ و این نمازها را به آن حضرت برسان؛ و به من نیز برترین آرزو و امیدم به تو و رسولت و امام زمان؛ را عطا کن؛ درودهای بی کران تو بر حضرت رسول و تمام آل او نثار باد. سید بزرگوار جناب سید بن طاووس رحمة الله می فرماید: پس از نماز، دعای مشهوری را که در زمان غیبت حضرت قائم ارواحنا فدا، خوانده می شود، بخوان.

توسل به امام هادی و امام عسکری علیهما السلام

نماز امام هادی علیه السلام

نماز امام هادی علیه السلام دو رکعت است: در رکعت اول سوره حمد و «یس» و در رکعت دوم سوره حمد و «الرحمن» خوانده می شود. دعای آن حضرت این گونه است:

﴿يا باري واصل يا شاهد كل غائب ويا قريب غير بعيد ويا غالب غير مغلوب ويا من لا يعلم كيف هو الا هو يا من لا تبلغ قدرته اساءلك. اللهم باسمك المكنون المخزون المكتوم عمن شئت الظاهر المطه المقدس التور التام الحى القيوم العظيم نور السماوات و نور الاعرضين عالم الغيب و الشهادة الكبير المتعال العظيم صل على محمد و آل محمد.﴾

دعای قنوت امام هادی علیه السلام

دعای قنوت امام هادی علیه السلام از این قرار است:

﴿اللهم مناهل كراماتك مجزئ عطيّاتك مترعة، و اعبواب مناجاتك لمن اممك مشرعة، و عطوف لحظاتك لمن ضرع اليك غير منقطعة، و قد ألجم الحذار، و اشتدّ

الاضطرار، و عجز عن الاءصطبار اهل الانتظار. و اءنت اللّهُمَّ بالمرصد من المكار، و غير مهمل مع الامهال، و اللّائذ بك آمن، و الرّاعب اليك غانم، و القاصد. اللّهُمَّ لبابك سالم. اللّهُمَّ فعاجل مَنْ قد امتزّ في طغيانه، و استمرّ على جهالته لعقباه في كفرانه، و اءطعمه حلمك عنه في نيل ارادته، فهو يتسرّع الى اءولياءك بمكارهه، و يواصلهم بقبائح مراصده، و يقصدهم في مظائهم باءذيتّه. اللّهُمَّ اكشف العذاب عن المومنين، و ابعثه جهرة على الظالمين. اللّهُمَّ اكفف العذاب عن المستجيرين، و اصببهُ على المعيرين. اللّهُمَّ بادر عصبه الحقّ بالعون، و بادر اءعوان الظلم بالقصم. اللّهُمَّ اءسعدنا بالشكر، و اءمنحنا التّصر، و اءعدنا من سوء البدر و العاقبة و الختر. ﴿٢٦١﴾

بار الها! چشمه های کرامت و بزرگواری تو، با بخشش های شایانت پرآب است؛ درهای مناجات و رازگویی تو، برای هرکسی که قصد دیدارت را داشته باشد باز است؛ نگاه های مهربانه ات پیوسته به کسانی که در نهایت خواری و فروتنی به درگاهت روی آورده اند می رسد؛ این در حالی است که ترس و هراس به نهایت و اضطرار و سردرگمی و بیچارگی شدید گشته، و منتظران نیز از صبر بیشتر ناتوان شده اند.

خدایا! تو در کمین گاه حيله گران هستی، و با وجود مهلت هایی که می دهی ولی کار را رها نکرده ای؛ تنها، هر کس به تو تکیه کند در آرامش و امنیت است، و هر کس مشتاق تو باشد بهره مند است. و تنها هر کس - خدایا - به قصد رسیدن به درگاهت حرکت کند، سالم می ماند.

بار الها! مجازاتت را زودتر به کسانی برسان که سرکشی را به نهایت رسانیده و از بس ناسپاسی کرده پیوسته نسبت به سرانجام خود در نادانی و بی خبری به سر می برد، و بردباری تو، موجب طمع او نسبت به پیگیری مقاصدش شده است و بدین جهت به سرعت نسبت به دوستان و اولیای تو بدی می کند، و دام های

زشت خود را پیوسته راه شان قرار می دهد، و پیوسته در کمین است تا آزارشان دهد.

خداوندا! عذاب و کیفر خود را از مومنان برطرف کن و به صورت آشکار آن را بر ستمگران برانگیز.

بار الها! عذابت را از کسانی که به تو پناه آورده اند باز دار، و بر سر تغییردهندگان بریز.

خدایا! با سپاسگزاری ما را خوشبخت گردان، و پیروزی را نصیب ما کن، و از بدی های شتابان، و بدی عاقبت، و فریفته شدن در امان دار. (۲۶۲)

توسل به امام هادی علیه السلام

اگر در شدائد سختی که راه چاره را گم کرده اید، از جمله مشکلاتی که از اختلاف بین نزدیکان فامیل یا کار و کسب پیش می آید که در صورت ادامه جمع متلاشی می گردد، بایستی به اهل بیت علیهم السلام متوسل شد.

فرموده اند: اگر دچار بدخلقی، بدرفتاری یا ابتلا به فرزند، شوهر، خواهر، برادر، همسر و شریک دیگری در زندگی شدید و پند و نصیحت کارگر نیفتاد و جز رنج و غصه نصیبی نداشتید، هنگام صبح ۱۱۰ صلوات به امام هادی علیه السلام هدیه کنید و ظهر هم تکرار کنید.

همچنین بعد از مغرب ۱۳۰ مرتبه صلوات بفرستید و هدیه نمایید. نیمه شب - که همه در خواب بودند - وضو گرفته، زیر آسمان بعد از دو رکعت نماز حاجت، دعای توسل به امام هادی علیه السلام را بخوانید، کف دست ها را به سوی زمین و پشت دستها را رو به آسمان باشد، با حال پریشان ۲۹۰ مرتبه بگویید: ﴿یا ابا الحسن علی بن محمد ادرکنی﴾ و هدایت او را که گرفتار ناپسندی شده است از ذهن بگذرانید. (۲۶۳)

## نماز امام حسن عسکری علیه السلام

نماز امام حسن عسکری علیه السلام چهار رکعت است: در دو رکعت اول بعد از حمد پانزده مرتبه سوره «اذا زلزلت» در دو رکعت دوم بعد از حمد پانزده مرتبه سوره توحید خوانده شود و دعای آن حضرت این گونه است:

اللَّهُمَّ اِنِّيْ اءسءلك باءنَّ لك الحمد لا اله الا انت البدىء قبل كلِّ شىء و اعنت الحى القيوم و لا اله الا اعنت الذى لا يذلك شىء و اعنت كلَّ يوم فى شاءن لا اله الا اعنت خالق ما يرى و ما لا يرى العالم بكلِّ شىء و بغير تعليم اءسءلك بآلائك و نعمائك باءنك الله الربّ الواحد لا اله الا اعنت الرحمن الرحيم و اءسءلك باءنك الله لا اله الا انت الوتر الفرد الاحد الصمد الذى لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد و اءسءلك باءنك الله لا اله الا انت اللطيف الخبير القائم على كلِّ نفس بما كسبت الرقيب الحفيظ و اءسءلك باءنك الله الاعول قبل كلِّ شىء و الآخر بعد كلِّ شىء و الباطن دون كلِّ شىء الضارّ النافع الحكيم العليم.

و اءسءلك باءنك الله لا اله الا انت الحى القيوم الباعث الوارث الحنان المنان بديع السماوات و الاعرض ذوالجلال و الاكرام و ذوالطول و ذوالعزة و ذوالسلطان لا اله الا اعنت اعطت بكلِّ شىء علما و اعصيت كلِّ شىء عددا صلّ على محمد و آل محمد.

اللَّهُمَّ صل و سلم و زد و بارك على الامامين الهمامين، السيّدين السنّدين، الفاضلين الكاملين، الباذلين العادلين العاملين، الاعورعين الاعطهرين، الثورين الثيّرين، و الشّمسين القمرين، الكوكبين الاعسعين، وارثي المشعرين، و اهلى الحرمين، كهفي التقي، غوثي الوري، بدرى الدجى، طوؤدى التّهى، علمى الهدى، المدفونين بسرّ من رأى، كاشفى البلوى و المحن، صاحبى الجود و المنن، الامامين بالحقّ ابنى الحسن علىّ بن محمّد التّقى و ابنى محمد الحسن (صلوات الله و سلامه عليهما).

الصلاة و السلام عليكما يا ابا الحسن و يا ابا محمد، و يا علىّ بن محمد و يا حسن بن علىّ، ابيها التّقى الهادى و ابيها الزّكى العسكرى، يابنى رسول الله، يابنى

امير المؤمنين، يا حجتي الله على الخلق اجمعين، يا سيدنا و مولينا انا توجهنا و  
استشفعنا و توسلنا بكما الى الله، و قدّمنا كما بين يدي حاجتنا في الدنيا و  
الآخرة، يا وجيهين عندالله، اشفعا لنا عندالله بحقكما و بحق جدكما و بحق  
آبائكما الطاهرين. ﴿٢٦٤﴾

### دعاى قنوت امام عسكرى عليه السلام

امام حسن عسكرى عليه السلام در قنوت خود اين دعا را مى خواندند؛ هنگامى كه  
مردم قم از موسى بن بغا به آن حضرت شكايه كردند، حضرتش دستور فرمود  
كه اين دعا را در قنوت بخوانند: ﴿٢٦٥﴾

﴿الحمد لله شكرا نعمائه و استدعاء لمزيدة و استخلاصا له [ و استجلا با لرزقه  
[ و به دون غيره و عيادا به من كفرانه و الحادا في عظمته و كبريائه حمد من يعلم  
أن ما به من نعمائه فمن عند ربه و ما مسه من عقوبته فبسوء جناية يده و صلى  
الله على محمد عبده و رسوله و خيرته من خلقه و ذريعة المؤمنين إلى رحمته و آله  
الطاهرين و لاة أمره اللهم إنك ندبت إلى فضلك و أمرت بدعائك و ضمنت الإجابة  
لعبادك و لم تخيب من فزع إليك برغبته و قصد إليك بحاجته و لم ترجع يد طالبه  
صفرا من عطائك و لا خائبة من نحل هباتك و أي راحل رحل إليك فلم يجدك  
قريبا أو وافد و فد عليك فاقطعته عوائق الرد دونك بل أي محتفر من فضلك لم  
يمهه فيض جودك و أي مستنبط لمزيدك أكدى دون استماحة سجال عطيتك اللهم  
و قد قصدت إليك برغبتي و قرعت باب فضلك يد مسألتي و ناجاك بخشوع  
الاستكانة قلبي و وجدتك خير شفيع لي إليك و قد علمت ما يحدث من طلبتي قبل  
أن يخطر بفكري أو يقع في خلدي فصل اللهم دعائي إياك بإجابتي و اشفع مسألتي  
بنجح طلبتي اللهم و قد شملنا زبغ الفتن و استولت علينا غشوة الحبرة و قارعنا  
الذل و الصغار و حكم علينا غير المأمونين في دينك و ابتز أمورنا معادن الابن ممن  
عطل حكمك و سعى في إتلاف عبادك و إفساد بلادك اللهم و قد عاد فينا دولة بعد  
القسمة و إمارتنا غلبة بعد المشورة و عدنا ميراثا بعد الاختيار للأمة فاشترت  
الملاهي و المعارف بسهم اليتيم و الأرملة و حكم في أبشار المؤمنين أهل الذمة و

ولي القيام بأمرهم فاسق كل قبيلة فلا ذائد يزودهم عن هلكة ولا راع ينظر إليهم  
بعين الرحمة ولا ذو شفقة يشبع الكبد الحري من مسغبة فهم أولو ضرع بدار  
مضيعة وأسراء مسكنة وخلفاء كآبة وذلة اللُّهُمَّ وقد استحصد زرع الباطل و  
بلغ نهايته واستحكم عموده واستجمع طريده وخذرف وليده وبسق فرعه و  
ضرب بجرانه اللُّهُمَّ فاتح له من الحق يدا حاصدة تصدع [تصرع] قائمه وتهشم  
سوقه وتجب سنامه وتجدع مراغمه ليستخفي الباطل بقبح صورته ويظهر الحق  
بحسن حلите اللُّهُمَّ ولا تدع للجور دعامة إلا قصمتها ولا جنة إلا هتكتها ولا  
كلمة مجتمعة إلا فرقته ولا سرية ثقل إلا خففتها ولا قائمة علو إلا حططتها ولا  
رافعة علم إلا نكستها ولا خضراء إلا أبرتها اللُّهُمَّ فكور شمسه و حط نوره و  
اطمس ذكره و ارم بالحق رأسه و فض جيوشه و اربع قلوب أهله اللُّهُمَّ ولا تدع  
منه بقية إلا أفنيت ولا بنية إلا سويت ولا حلقة إلا قصمت ولا سلاحا إلا  
أكللت ولا حدا إلا فللت ولا كراعا إلا اجتحت ولا حاملة علم إلا نكست  
اللُّهُمَّ و أرنا أنصاره عباديد بعد الألفة و شقى بعد اجتماع الكلمة و مقنعي الرءوس  
بعد الظهور على الأمة و أسفر لنا عن نهار العدل و أرناه سرمدا لا ظلمة فيه و نورا  
لا شوب معه و أهطل علينا ناشئته و أنزل علينا بركته و أدل له ممن ناواه و انصره  
على من عاداه اللُّهُمَّ و أظهر الحق و أصبح به في غسق الظلم و بهم الحيرة اللُّهُمَّ و أحي  
به القلوب الميتة و اجمع به الأهواء المتفرقة و الآراء المختلفة و أقم به الحدود  
المعطلة و الأحكام المهملة و أشبع به الخماص الساغبة و أرح به الأبدان اللاغية  
المتعبة كما الحجتنا بذكره و أخطرت ببالنا دعاءك له و وفقتنا للدعاء إليه و حياشة  
أهل الغفلة عنه و أسكنت في قلوبنا محبته و الطمع فيه و حسن الظن بك لإقامة  
مراسمه اللُّهُمَّ فأت لنا منه على أحسن يقين يا محقق الظنون الحسنة و يا مصدق  
الآمال المبطئة اللُّهُمَّ و أكذب به المتألين عليك فيه و اخلف به ظنون القانطين من  
رحمتك و الآيسين منه اللُّهُمَّ اجعلنا سببا من أسبابه و علما من أعلامه و معقلا من  
معاقله و نضر وجوهنا بتحليلته و أكرمنا بنصرته و اجعل فينا خيرا تظهرنا له به و لا  
تثمت بنا حاسدي النعم و المتربصين بنا حلول الندم و نزول المثل فقد ترى يا رب  
براءة ساحتنا و خلو ذرعنا من الإضمار لهم على إحنة و التمني لهم وقوع جائحة و ما

تنازل من تحصينهم بالعافية و ما أضبئوا لنا من انتهاز الفرصة و طلب الوثوب بنا عند الغفلة اللّهُمَّ و قد عرفتنا من أنفسنا و بصرتنا من عيوبنا خلالا نخشى- أن تقعد بنا عن اشتهاار إجابتك و أنت المتفضل على غير المستحقين و المبتدئ بالإحسان غير السائلين فأت لنا من أمرنا على حسب كرمك و جودك و فضلك و امتنانك إنك تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد إنا إليك راغبون و من جميع ذنوبنا تائبون اللّهُمَّ و الداعي إليك و القائم بالقسط من عبادك الفقير إلى رحمتك المحتاج إلى معونتك على طاعتك إذ ابتدأته بنعمتك و ألبسته أثواب كرامتك و ألقيت عليه محبة طاعتك و ثبت وطأته في القلوب من محبتك و وفقته للقيام بما أغمض فيه أهل زمانه من أمرك و جعلته مفضعا لمظلوم عبادك و ناصرا لمن لا يجد ناصرا غيرك و مجددا لما عطل من أحكام كتابك و مشيدا لما رد [ دثر ] من أعلام دينك و سنن نبيك عليه و آله سلامك و صلواتك و رحمتك و بركاتك فاجعله اللّهُمَّ في حصانة من بأس المعتدين و أشرق به القلوب المختلفة من بغاة الدين و بلغ به أفضل ما بلغت به القائمين بقسطك من اتباع النبيين اللّهُمَّ و أذل به من لم تسهم له في الرجوع إلى محبتك و من نصب له العداوة و ارم بحجرك الدامغ من أراد التآليب على دينك بإذلاله و تشتيت أمره [ جمعه ] و اغضب لمن لا ترة له و لا طائلة و عادي الأقرين و الأبعدين فيك منا منك عليه لا منا منه عليك اللّهُمَّ فكما نصب نفسه غرضا فيك للأبعدين و جاد ببذل مهجته لك في الذب عن حريم المؤمنين و رد شر بغاة المرتدين المريبين حتى أخفى ما كان جهر به من المعاصي و أبدى ما كان نبذه العلماء وراء ظهورهم مما أخذت ميثاقهم على أن يبينوه للناس و لا يكتموه و دعا إلى أفرادك بالطاعة و إلا يجعل لك شريكا من خلقك يعلو أمره على أمرك مع ما يتجرعه فيك من مرارات الغيظ الجارحة بحواس [ بحواشي ] [ بمواشي ] القلوب و ما يعتوره من الغموم و يفزع عليه من أحداث الخطوب و يشرق به من الغصص التي لا تبتلعها الحلق و لا تحنوا عليها الضلوع من نظرة إلى أمر من أمرك و لا تناله يده بتغييره و رده إلى محبتك فاشدد اللّهُمَّ أزره بنصرك و أطل باعه فيما قصر- عنه من اطراد الراقعين في جمالك و زده في قوته بسطة من تأييدك و لا توحشنا من أنسه و لا تخترمه دون أمله من الصلاح الفاشي في أهل ملته و العدل الظاهر في



أمتة اللّهُمَّ و شرف بما استقبل به من القيام بأمرك لدى موقف الحساب مقامه و سر نبيك محمدا صلواتك عليه و آله برؤيته و من تبعه على دعوته و أجزل له على ما رأيته قائما به من أمرك ثوابه و أبن قرب دنوه [ منزلته ] منك في حياته و ارحم استكانتنا من بعده و استخذاءنا لمن كنا نقمعه به إذا فقدتنا وجهه و بسطت أيدي من كنا نبسط أيدينا عليه لنرده عن معصيته و افترقنا بعد الألفة و الاجتماع تحت ظل كنفه و تلهفنا عند الفوت على ما أقعدتنا عنه من نصرته و طلبنا من القيام بحق ما لا سبيل لنا إلى رجعتة و اجعله اللّهُمَّ في أمن مما يشفق عليه منه و رد عنه من سهام المكاييد ما يوجهه أهل الشنئان إليه و إلى شركائه في أمره و معاونيه على طاعة ربه الذين جعلتهم سلاحه و حصنه و مفزعه و أنسه الذين سلوا عن الأهل و الأولاد و جفوا الوطن و عطلوا الوثير من المهاد و رفضوا تجاراتهم و أضروا بمعائشهم و فقدوا في أنديتهم بغير غيبة عن مصرهم و خاللوا البعيد ممن عاضدهم على أمرهم و قتلوا القريب ممن صد عن وجهتهم فأتلفوا بعد التدابر و التقاطع في دهرهم و قطعوا الأسباب المتصلة بعاجل حطام الدنيا فاجعلهم اللّهُمَّ في أمن حرزك و ظل كنفك و رد عنهم بأس من قصد إليهم بالعداوة من عبادك و أجزل لهم على دعوتهم من كفايتك و معونتك و أمدهم بتأييدك و نصرك و أزهد بحقهم باطل ممن أراد إطفاء نورك اللّهُمَّ و إملأ بهم كل أفق من الآفاق و قطر من الأقطار قسطا و عدلا و مرحمة و فضلا و اشكرهم على حسب كرمك و جودك و ما مننت به على القائمين بالقسط من عبادك و ادخرت لهم من ثوابك ما ترفع لهم به الدرجات إنك تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد ﴿

سپاس و ستایش سزاوار خداوند است، از جهت شکرگزاری نعمت هایش، و درخواست فزون آن، و طلب رهایی به سبب آن نه غیر آن، و پناه بردن به سبب آن از ناسپاسی او و انکار عظمت و کبریایی اش. ستایش کسی که می داند هر نعمتی دارد از پروردگارش است، و هر بدبختی و مجازاتی که به او رسیده است از جنایت و بدکاری های خودش است.

خدا، بر محمد که بنده و فرستاده اوست، و برگزیده الهی از بین مخلوقات می باشد، و وسیله مومنان برای رسیدن به رحمت خداوند می باشد - و نیز بر آل آن حضرت، درود پیوسته فرستد؛ خاندان پاکی که امر و فرمان الهی را عهده دارند.

بار الها! به راستی که تو، تشویق به فضل و احسانت کردی، و دستور دادی تو را بخوانند، و پاسخ مثبت خود را برای بندگانی که دعا کنند تضمین نمودی؛ اگر کسی با اشتیاق خود به تو پناه آورد و برای برآورده شدن حاجت خویش به درگاه تو روی آورد او را ناامید نمی کنی؛ دستی را که به درخواست به سویت آمده است، خالی از بخشش و عطای خود بر نمی گردانی، و از هدیه های خوبت محروم نمی گردانی، تا به حال، کدام کوچ کننده ای به سوی تو آمده است، و تو را نزدیک نیافته است؟ یا کدام میهمانی نزدت آمده که او را رد کرده و پذیرایی ننموده ای؟ بلکه کدام کسی است که فضل تو را کاوش کند و از سرچشمه جود و بخشش تو سیراب نگردد؟ و کدام کسی است که در جستجوی فزونی از جانب تو باشد، دست خالی از بهره های تو برگردد؟

بار الها! و من با شوق و علاقه ای وصف ناپذیر، به قصد حضرت تو آمدم؛ و با دست خواهش خود، درگاه فضل و فزون بخش تو را کوبیدم؛ و قلبم در نهایت بیچارگی و خاشعانه به مناجات و رازگویی با تو پرداخته است؛ و تو را بهترین واسطه خود برای شفاعت به سوی تو یافتم؛ و به خوبی می دانم که خواسته های نو و تازه ام را، پیش از آن که از اندیشه من بگذرد، یا در روان من بیفتد؛ می دانستی. پس خداوندا دعایم را به اجابت برسان، و درخواستم را به دست یابی به خواهم برآورده ساز.

بار الها! فتنه های گمراه کننده، ما را در بر گرفته است؛ و فرو رفتن در حیرت و سردرگمی بر ما چیره شده است؛ و خواری و کوچکی، ما را در هم کوبیده است؛ و کسانی که امین دین تو نیستند، حاکم بر ما شده اند؛ و امور ما به دست افرادی از معدن های ابنه افتاده از کسانی که تعطیل کننده دستورات تو، و تلاش گر در جهت تلف کردن و نفله کردن بندگان تو، و خراب کردن و به فساد کشیدن شهرهای تو هستند.

خدایا! پس از این که غنیمت ما را بعد از تقسیم میان خود مایه چیرگی و استیلائی خویش قرار دادند؛ و پس از آن که ریاست حکومت را به ما دادی، آن را بر اساس مشورت خود به کسی دیگر دادند؛ و پس از آن که برگزیده الهی بودیم به عنوان ارث آنها شدیم.

بدین سان، وسایل لهو و لعب و خوشگذرانی با پول و نصیب یتیمان و بیوه زنان از بیت المال خریداری شد، و اهل ذمه، حاکم و فرمانروای مومنان راستین شدند؛ و فاسقان هر قبیله ای، سرپرست امور آنها شدند، دیگر در این شرایط نه کسی بود تا ایشان را از نابود شدن و هلاکت نجات بخشد؛ و نه سرپرستی که مراعات شان کند و با دیده رحمت به سوی ایشان بنگرد؛ و نه کسی پیدا شد تا دلش بسوزد و جگر سوزان آنها را از گرسنگی نجات بخشد و سیر کند! بدین سان، آنان در سرایی تباه شده با خواری بسر می بردند؛ و اسیرانی بیچاره و جانشینانی غم و اندوه و خوار شده گشتند.

بار الها! در واقع، زمان برداشت کشتزار باطل و نادرستی فرارسید، و به نهایت رسید و پایه و ستونش محکم شد و رانده شدگان شان گردآوری شدند، و نسل شان زیاد شد، و شاخ و برگ دواندند، و پایه های حکومت شان استوار و مستقر گردیدند.

بار الها! دست توانایی از حق را برای برکندن ریشه و اساس باطل آماده ساز؛ تا بازارش را کساد، و بزرگانش را ریشه کن کن، و دماغ شان را به خاک بمالد؛ تا در نتیجه، باطل مجبور شود چهره زشتش را پنهان کند، و حق و حقیقت نیز چهره زیبا و نیکوی خود را آشکار گرداند.

خدایا! تمام ستون و پایه های باطل را در هم بشکن؛ تمام سپرهایش را دریده، و اجتماع کلمه و اتحادش را پراکنده، و لشکر سنگینش را بی ارزش (و خلع سلاح) فرما، تمام پایه های بلند و برتری اش را به زیر کشیده، و تمام علم ها و پرچم های برافراشته اش را سرنگون، و تمام سبزه زارهایش را خشک کن. خدایا! خورشید باطل را تاریک و خاموش گردان، و روشنی اش را از بین ببر، و یادش را به فراموشی بسیار؛ به واسطه حق و حقیقت، سرش را بیفکن؛ و سپاهیانش را پراکنده ساز؛ و دل های باطل پرستان را پر از رعب و وحشت کن. خدایا! هیچ باقی مانده ای از باطل وامگذار، و همه را نابود ساز؛ تمام ساختمان هایش را با خاک یکسان کن؛ تمام حلقه های محاصره آنها را بشکن؛ تمام سلاح های باطل را بی اثر کن؛ تمام تیزی های شان را کند کن؛ تمام چارپایان شان را نابود و بیچاره کن؛ و تمام پرچم دارانشان را بر زمین بزن.

خدایا! به ما بنمایان که یاران باطل، پس از آن که از یکدیگر جدا نمی شدند، به بردگی رفته اند؛ و پس از آن که با یکدیگر هم سخن و هم پیمان شده بودند، پراکنده گشته اند؛ و بعد از غلبه و چیرگی بر امت، سرافکنده و خوار شده اند.

خدایا! روز عدل و دادگری را به ما آشکار کن، و آن را به ما بنمایان در حالی که پاینده است و هیچ تاریکی در آن نیست، و روشنیش را بدون هیچ شائبه ای به ما نشان بده. و از باران همیشگی آن بر ما نازل، و برکتش را به ما

برسان، و هر کسی قصد بدی راجع به او دارد به او بشناسان، و بر تمام دشمنانش پیروز گردان.

بار الها! حق را آشکار کن، و صبح و پایان تاریکی ها و سرگردانی ها را برسان.

خدایا! به وسیله او قلب های مرده را زنده گردان، و گرایش های پراکنده را گرد هم آور، و نظرات متفاوت را یکی کن، و حدود تعطیل شده ات را برپا دار، و دستورات دینی واگذشته شده ات را دوباره به جریان بینداز، و گرسنگان را سیر گردان و بدن های رنجیده و سختی کشیده را به راحتی برسان همان گونه که زبان ما را به یاد او گویا کردی، و بر قلب ما گذراندی که تو را به خاطر او فراخوانیم و دعایش کنیم، و موفق مان گرداندی تا مردم را به سوی او فراخوانیم، و غافلان را از او دور کنیم؛ محبت و دوستی نسبت به او را در دل ما سکونت دادی، و اشتیاق فراوان به او را در قلب ما قرار دادی، و خوش گمانی به خودت نسبت به برپا شدن دولت او را در دل مان گذاشتی.

بار الها! بهترین یقین نسبت به او را به ما بده؛ ای تحقق بخش خوش گمانی ها! ای راست آورنده آرزوهای درونی!

بار الها! به وسیله او کسانی را که در مورد او علیه تو حکم می کنند، تکذیب کن؛ و به واسطه او گمان های کسانی را که از رحمت تو ناامید و از او مایوس اند، نادرست گردان.

خدایا! ما را یکی از سبب ها و یکی از علم ها و نشان های هدایتش، و یکی از پناهگاه هایش، قرار ده؛ و چهره های ما را به واسطه زینت بخشیدن او زیبا گردان؛ و ما را با یاریش مورد اکرام و احترام قرار بده و خیر و نیکی در ما قرار ده تا به وسیله آن ما را در نظر او قرار دهی؛ و ما را مورد شماتت و سرزنش

کسانی که به نعمت های ما حسادت می ورزند، و در کمین پشیمان شدن و گرفتار شدن مان و نازل شدن عقوبت ها هستند قرار مده.

پروردگارا! تو به خوبی می بینی که دل ما پاک است، قلب مان از پنهان کردن کینه ای نسبت به افراد خالی است، و آرزوی گرفتاری و نابودی شان را نیز نداریم؛ و می بینی آنچه را که بر ایشان نازل می شود از حفظ شدن آنان به وسیله عاقبت؛ و در مقابل، آنان در کمین نشسته اند تا فرصتی علیه ما به دست آورند، و غافلگیرانه بر ما هجوم آورند.

بار الها! خودت را از راه خویشتن مان به ما شناساندی و عیب ها و زشتی هایی که ما داشتیم به ما نشان دادی به گونه ای که ترسیدیم نگذارند به پاسخ گویی آشکار تو دست یابیم. این در حالی است که تو به کسانی که استحقاق ندارند مهربانی و فضل و بخشش می کنی؛ و نسبت به کسانی که درخواست نیز نمی کنند، خودت شروع به احسانی و نیکی می کنی. بدین سان، کار ما را بر حسب کرامت و بزرگواری، سخاوت، فضل و منت نهادنت، درست کن. همانا، تو هر کاری بخواهی انجام می دهی؛ و به هر چه اراده کنی، حکم می کنی. ما به سوی تو اشتیاق داریم، و از تمام گناهان مان توبه می کنیم.

بار الها! همان کسی را که تنها به سوی تو فرامی خواند، و از بین بندگان برای برقراری عدل و داد دست به قیام می زند، و خود را نیازمند رحمت می داند، و احتیاج به کمک تو برای فرمان برداریت دارد؛ همان کسی که ابتداء نعمت را به او مرحمت کردی، و لباس های کرامت و بزرگواری خود را بر او پوشانیدی، و دوست داشتن فرمان برداریت را بر دلش افکندی، و از روی محبتت جایگاهش را در قلب ها محکم گردانیدی، و موفق کردی کارهایی را که مردم زمانه از انجامش خودداری کرده اند، انجام دهد؛ و او را گریزگاه و پناه

گاهی برای بندگان ستمدیده ات، یاور کسانی که جز تو یاوری نیافته اند، تازه کننده احکام تعطیل شده و فراموش شده قرآنت، و محکم کننده و برپاکننده سنت ها و روش های کنارزده شده پیامبرت - که درود و سلام و رحمت و برکت های تو بر او و آل او باد - قرار دادی.

خدایا! بدین جهت ها، او را در پناه گاهی قرار ده تا از شر متجاوزان در امان باشد؛ و دل هایی را که از ستم ستمگران دچار اختلاف گشته به سبب او روشن گردان؛ و او را به برترین چیزهایی برسان که قیام کنندگان برای عدالت - در بین پیروان پیامبرانت - بدان ها دست یافته اند.

خدایا! کسانی که سهمی برای بازگشت به محبت خودت برای ایشان قرار نداده ای را به دست آن حضرت خوار و ذلیل گردان و نیز کسانی را که بنای دشمنی با او دارند خوار کن سنگ عذاب نابودکننده ات را به طرف تمام کسانی که قصد دارند با فساد کردن و تباهی دین او را به خواری و بیچارگی بکشانند و امورش را پراکنده کنند رها کن.

خدایا! غضب نما برای شخصی که طلب کننده خونی برای او نباشد و قوت توانگری برای او نباشد و دشمنی می کند با نزدیکان و دوران تو این کارها را به عنوان منتهی از تو بر او می دانیم، نه این که او بر تو منتهی داشته باشند.

بار الها! همان گونه که جان خویش را به خاطر تو در تیررس مخالفان قرار داد، و سعی نیکو نموده است به بذل خون خود از برای دفع نمودن از حریم مومنان؛ و در ردّ شرّ و بدی ستم کاران، بی دین شدگان و شک کنندگان؛ تا جایی که گناهانی که آشکار شده بود پنهان کرد و چیزهایی را آشکار کرد که دانشمندان دینی پیمان داده بودند آن چیزها را برای مردم تبیین و روشن کنند و کتمان نکنند؛ ولی آن امور را به فراموشی سپرده بودند! و مردم را تنها به فرمان

برداری از تو فراخواند، و این که کسی از مخلوقات را برای تو شریک قرار ندهد و دستورش را برتر از دستور تو قرار ندهد.

افزون بر آن چه گفته شد، تلخی سختی ها و رنج های خشمی را که قلب را مجروح می کند، جرعه جرعه می نوشد؛ غم هایی را که پیوسته به او می رسد، تحمل می کند؛ امور دردناکی که تازه به او می رسد که هر لحظه تازه تر می شود؛ غصه هایی که در گلوی ماند و از حلقوم فرو نمی رود، و پهلوی انسان توان تحملش را ندارد؛ تحمل می کند. این ها در هنگامی است که به دستوری از دستورات و کارهای تو می نگرد، ولی دستش کوتاه است و نمی تواند آن دستور دگرگون شده را تغییر دهد و آن گونه که تو دوست داری قرارش دهد.

خدایا! با یاریت پشتش را محکم گردان، و توانایی اش بده آنچه را نتوانسته انجام دهد از دور کردن خوشگذران ها در راه حمایت تو، و نیروی او را از جهت باز شدن دستش با تایید خودت افزایش بده، ما را از انس گرفتن با او مگریزان (به وحشت مینداز)، آرزویش را - که درستی و اصلاح فراگیر امور مردمش و عدالت آشکار در بین شان است - بر باد مده و ناامیدش مساز.

خدایا! هنگام حساب و کتاب بندگانت، جایگاه او را به خاطر برپایی حکومت راستینت، شرافت مند گردان؛ پیامبرت حضرت محمد را - که درود تو بر او و آل او باد - با دیدن آن بزرگوار و کسانی که فراخوانیش را پذیرفته و دنباله روش بوده اند؛ شادمان گردان و به خاطر این که به دستور تو قیام کرده و دستورات را اجرا می کنند، ثوابش را افزون و شایسته گردان؛ در زمان زندگانش نیز او را نزدیک و نزدیک خود بگردان، و به بیچارگی و بدبختی ما پس از او رحم کن.



(خدایا!) به ما رحم کن آن گاه که پس از گم کردن روی مبارک او، مجبور به فروتنی در برابر کسانی شویم که با او نابودشان می کردیم؛ و کسانی که ما بر ایشان مسلط شده بودیم تا آنها را از نافرمانی آن حضرت بازداریم، بر ما پس از او مسلط شوند؛ رحم کن بر ما که پس از هماهنگی و دوستی و گرد آمدن در زیر سایه حمایت او، دوباره پراکنده شویم؛ بر ما رحم کن که هنگام از دست دادن، حسرت و تأسف بخوریم که نتوانستیم او را یاری کرده و در پی بریایی حق بر آییم؛ بدان جهت که قادر به بازگرداندن او نیستیم.

خدایا! او را در امان از چیزهایی بدار که برایش می ترسیم؛ تیرهای نیرنگی را که کینه توزان و بدخواهانش به سوی او (و وزیران و کمک رسانان او در راه فرمان برداری از پروردگارش) پرتاب می کنند؛ همان مددکارانی که آنان را اسلحه، دژ، پناهگاه و مونس آن حضرت قرار داده ای؛ همان عزیزان و یاورانی که از خانواده و فرزندانسان دست کشیده، و وطن را ترک کردند، و از بستر و خواب آرام گذشتند، و تجارت ها و بازرگانی خود را رها کردند، و به کسب و کار خویش ضرر و زیان وارد کردند؛ و بدون پنهان شدن از شهرشان در مجالس و محافل عمومی و مهم شان پیدایشان نشد؛ و با افرادی که نسبتی نداشتند، به خاطر کمک و یاریشان در کارشان، رابطه دوستی برقرار کردند؛ و نزدیکانی را که سد راه شان می شدند، کنار گذاشتند؛ و پس از آن همه اختلاف و دشمنی و قطع رابطه در روزگارشان، گروهی تشکیل دادند؛ و همه وسیله هایی را که به خار و خاشاک زودگذر دنیا بسته شده بود از بیخ و بن برکنند.

بار الها! بدین ترتیب، ایشان را در امان نگهداریت، و سایه حمایت خودت قرار بده؛ و بدی و شر هر یک از از بندگان را که قصد دشمنی با آنان را دارد، از ایشان برگردان؛ و به خاطر فراخوانیشان به سوی تو، سرپرستی خویش را

برای آنها زیاد کن؛ و با توفیق و یاری و پیروزی، حمایت شان کن؛ و به وسیله حقیقتی که دارند باطل را از کسانی که قصد خاموش کردن نور تو را دارند، نابود گردان.

بار الها! به وسیله ایشان، تمام افق های هستی، و تمام گوشه ها و اقطار جهان را، پر از داد و عدل و رحم و مهربانی و احسان خودت گردان، و بر حسب کرامت و سخاوت مندی و منت هایی که نسبت به بندگان عدالت مندت داری، به یاران آن حضرت نیز پاداش بده؛ و با ثواب هایی که برای شان ذخیره کرده ای، درجه ایشان را بالاتر ببر؛ به راستی که تو هر چه را بخواهی انجام می دهی، و آنچه را اراده کنی، حکم می فرمایی. <sup>(۲۶۶)</sup>

در کتاب «بلد الامین» این عبارت نیز وجود دارد:

﴿و صلی الله علی خیرته من خلقه محمد و آله الأطهار اللهم إني أجد هذه الندبة حيث امتحت دلالتها و درست أعلامها و عفت إلا ذكرها و تلاوة الحجة بها اللهم إني أجد بيني و بينك مشتبهات تقطعني دونك و مبطنات أقعدتني عن إجابتك و قد علمت أن عبدك لا يرحل إليك إلا بزد و أنك لا تحجب عن خلقك إلا أن تحجبهم الأعمال دونك و قد علمت أن زاد الراحل إليك عزم إرادة يختارك بها و يصير بها إلى ما يؤدي إليك اللهم و قد ناداك بعزم الإرادة قلبي و استبقني نعمتك بفهم حجتك لساني و ما تيسر لي من إرادتك اللهم فلا أختزلن عنك و أنا أوملك و لا أختلجن عنك و أنا أتحراك اللهم و أيدنا بما تستخرج به فاقة الدنيا من قلوبنا و تنعشنا من مصارع هوانها و تهدم به عنا ما شيد من بنيانها و تسقينا بكأس السلوة عنها حتى تخلصنا لعبادتك و تورثنا ميراث أوليائك الذين ضربت لهم المنازل إلى قصدك و آنست وحشتهم حتى وصلوا إليك اللهم و إن كان هوى من هوى الدنيا أو فتنة من فتنها علق بقلوبنا حتى قطعنا عنك أو حجبنا عن رضوانك أو قعد بنا عن إجابتك اللهم فاقطع كل حبل من حبالها جذبنا عن طاعتك و أعرض بقلوبنا عن أداء فرائضك و اسقنا عن ذلك سلوة و صبرا يوردنا على عفوك و يقومنا على مرضاتك إنك ولي ذلك اللهم و اجعلنا قائمين على أنفسنا بأحكامك حتى

تسقط عنا مؤن المعاصي و اقمع الأهواء أن تكون مساورة و هب لنا و طء آثار  
محمد و آله صلواتك عليه و آله و اللحوق بهم حتى نرفع للدين أعلامه ابتغاء اليوم  
الذي عندك اللهم فمن علينا بوطي آثار سلفنا و اجعلنا خير فرط لمن ائتم بنا ف  
إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و ذلك عليك سهل يسير و أنت أرحم الراحمين و صلى الله  
على سيدنا محمد النبي و آله الأبرار و سلم ﴿

و خداوند، درود پیوسته اش را بر برگزیده مخلوقاتش یعنی حضرت محمد و  
خاندان پاکش نثار کند.

بار الها! اینگونه فکر می کنی که دلالت این ندبه و زاری محو شده، و نشانه  
های آشکارش کهنه شده، و تنها پاداش و قرائت کردن استدلال به آن مانده.

خدایا! من، بین خودم و تو، اشتباهاتی می بینم که مرا از تو جدا می سازند؛ و  
موانعی که مرا از اجابت تو باز می دارند، و به خوبی می دانم که بنده ات هستم،  
و نیز معلوم است که تنها با زاد و توشه می توان به سوی تو کوچ کرد؛ تو، از  
مخلوقات پنهان نیستی، و این کارهای بندگان است که ایشان را از تو محجوب  
و محروم می سازد.

خدایا! به خوبی می دانم که توشه کوچ کننده به سوی تو، همان اراده و  
تصمیم قطعی است که می گیری و تو را برمی گزیند - تا به سویت بیاید - و  
بدین وسیله برای رسیدن به تو حرکت می کند.

بار الها! قلب من، با تصمیم قطعی خود تو را ندا می دهد؛ پس، نعمت را  
برایم به سبب فهمیدن حجت پایدار کن، و هر چه ممکن است با اراده خودت  
برایم فراهم کن.

بار الها! من تو را قصد کردم؛ پس، مرا از خود جدا مساز؛ و من در  
جستجوی تو هستم، پس مگذار از تو بریده شوم.

خدایا! به طوری ما را موفق گردان که فقر و نیاز دنیوی را از قلب مان بیرون کنیم؛ و ما را از محل های سقوط دنیایی در امان دار؛ و پایه های محکم علاقه به دنیا در درون ما ویران ساز؛ و به ما جامی از جدایی و رهایی از آن بنوشان تا برای بندگی ات ما را خالص گردانی. و میراث جاودانه دوستان خودت را نصیب ما کن، همان دوستانی که جایگاه هایی برای رسیدن به خودت برای شان درست کردی، و وحشت شان را تبدیل به انس و آرامش نمودی تا در نهایت به وصال تو رسیدند.

خدایا! اگر از خواهش ها یا فتنه ها و فریبندگی های دنیایی، باز هم چیزی به دل مان چسبیده بود تا ما را از تو جدا سازد یا از رضوان و خشنودی ات محروم سازد، و از دست یابی به پاسخ مثبت تو بازمان دارد.

خدایا! هر رشته علاقه دنیایی را که بخواهد ما را از فرمان برداری تو برگیرد و جذب دنیا کند، یا قلب های ما را از انجام واجبات تو باز داشته و روگردان کند؛ از بیخ و بن برکن. و از جامی به ما بنوشان که از دنیا رها شویم، و صبری به ما بده که ما را به عفو و بخشش تو برساند، و ما را وادارد تا به رضوان و خشنودیت دست یابیم؛ به راستی که اختیار این کارها در دست با کفایت توست. بار الها! ما را چنان کن که خود را وادار به انجام دستورات و احکامت کنیم تا رنج و سنگینی گناهان را نیز از ما بیندازد؛ و هوس های مان را از این که همواره به ما حمله ور باشند، سرکوب کن؛ و پیمودن راه و روش حضرت محمد و آل او را - که درودت بر او و ایشان باد - بر ما ارزانی بدار، و بدین سان به ایشان برسیم؛ در نهایت، دین، پرچم هایش را برافرازد؛ به امید روزی که نزد تو باشد.

بار الها! این منت را بر ما بگذار که آثار و آنچه بجای مانده از گذشتگان (و پیشوایان) مان را ببیم؛ و ما را بهترین پیشگامان برای کسانی قرار ده که می خواهند دنباله رومان باشند. به راستی که تو هم توان این کار را داری، و هم انجام آن برایت آسان است؛ و تو، مهربان ترین مهربانان هستی؛ و خداوند، درود و سلام پیوسته اش را بر محمد - سرور ما - و خاندان نیک رفتارش، نثار کند.

(۲۶۷)

ستایش مولای مان امام زمان عجل الله تعالی فرجه از زیارت جامعه کبیره

مجلسی اول قدس سره، در مورد زیارت جامعه کبیره می گوید: این زیارت، زیارتی کامل برای تمام امامان در حرم هر یک از ایشان است؛ هرگاه قصد زیارت داشته باشی، به نیت امامی که به زیارتش رفتی و نیز امامان دیگری که در دور و نزدیک هستند، می توانی همگی را زیارت کنی. و اگر در هر زیارت، یکی از امامان علیهم السلام را قصد کنی و بقیه را بالتبع قرار دهی بهتر است؛ همان طور که من نیز این گونه نیت می کنم.

در رؤیایی صادقه، امام رضا علیه السلام را زیارت کردم که این کار را تایید و آن را نیکو شمرد. زمانی که به زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شدم و در اطراف آن روضه مقدسه شروع به مبارزه با نفس کردم، و به برکت آن امام عزیز، خداوند باب مکاشفه را بر من گشود؛ مکاشفاتی که عقل های ضعیف، تحمل شنیدنش را ندارند.

در آن عالم مکاشفه - و اگر می خواهی بین خواب و بیداری - در حالیکه در رواق عمران نشسته بودم دیدم که در سامراء هستم، زیارتگاه آن دو امام علیهم السلام را دیدم که در نهایت ارتفاع و آراستگی است و بر مرقد پاک آن دو بزرگوار پوشش سبزرنگی دیدم که از لباس های بهشتیان بود و در دنیا نظیر آن را ندیده بودم.

در این حال، مولای مان و مولای همه مردمان امام زمان صلوات الله علیه را دیدم که پشت به ضریح و رو به درب حرم نشسته است. با دیدن آن حضرت، شروع به خواندن زیارت جامعه با صدای بلند مثل مداحان نمودم؛ پس از پایان زیارت، آن حضرت فرمودند: زیارت خوبی است.

عرض کردم: مولای من؛ جانم به قربانت؛ زیارت جد بزرگوارتان است، یعنی زیارتی است که از ناحیه جد بزرگوارتان امام هادی علیه السلام به ما رسیده است، و به قبر آن حضرت اشاره کردم.

فرمود: آری؛ وارد شو، پس از ورود، نزدیک درب ایستادم؛ فرمود: پیش بیا.

عرض کردم: مولای من؛ می ترسم بی ادبی شود، و کفر ورزیده باشم.

فرمود: اگر این کار با اجازه ما باشد، اشکالی ندارد.

کمی پیش رفتم، و ترسان و لرزان بودم. فرمود: بیا جلو؛ بیا جلو.

و آن قدر پیش رفتم که نزدیک حضرتش قرار گرفتم.

فرمود: بنشین.

عرض کردم: مولای من؛ می ترسم.

فرمود: نترس. همانند غلام و نوکری که در پیشگاه مولای بزرگواری می

نشیند، نشستیم.

فرمود: راحت باش، و چهارزانو بنشین؛ تو خسته هستی؛ پیاده و پابرهنه آمده

ای.

خلاصه آن بزرگوار نسبت به غلام شان الطاف بزرگ نمودند، و گفتگوهای ارزشمندی کردند که توصیف آن و بازگو کردنش ممکن نیست؛ و بیشترش را نیز از یاد برده ام. سپس از خواب بیدار شدم و در آن روز شریف، اسباب زیارت فراهم شد، با آن که مدت طولانی بود که راه بسته بود، و موانع بزرگی در این

راه ایجاد شده بود؛ به لطف خداوند راه باز شد و آن موانع برطرف گردید، و من توانستم - همان گونه که حضرت فرموده بودند - با پای پیاده و برهنه، به زیارت مشرف شوم.

شبی در حرم شریف ماندم، و بارها این زیارت را خواندم. در آن شب در بین راه نیز در حرم مطهر، کرامت هایی عجیب؛ بلکه - بهتر بگویم - معجزه هایی شگفت انگیز برایم آشکار شد که بیانش طول می کشد.

خلاصه شک ندارم که این زیارت، از امام هادی علیه السلام رسیده و امام زمان ارواحنا فداه نیز آن را تایید فرموده اند و بهترین و کامل ترین زیارت هاست، و پس از خوابی که دیدم، بیشتر اوقات، امامان علیهم السلام را با این زیارت یعنی زیارت جامعه زیارت می کنم. و در عتبات عالیات، آن بزرگواران را زیارت نکردم مگر با این زیارت و به همین جهت شرح و توضیح اکثر زیارت ها را به تاخیر انداختم تا به شرح این زیارت شریف بپردازم. <sup>(۲۶۸)</sup>

### زیارت جامعه کبیره

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «من لا یحضره الفقیه» و «عیون اخبار الرضا علیه السلام»، از موسی بن عبدالله نخعی روایت می کند که گفت: به امام هادی علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا؛ کلامی بلیغ و رسا به من بیاموز تا هنگام زیارت هر یک از شما عزیزان، بتوانم با آن، شما را زیارت کنم.

حضرت فرمودند:

هنگامی که به درب حرم مطهر رسیدی بایست و بر یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گواهی بده؛ یعنی بگو:

﴿اعشدها عن لا اله الا الله وحده لا شريك له، و اءشهد ان محمدا صلی الله علیه و آله و سلم عبده و

رسوله.﴾

گواهی می دهدم جز خدا، معبودی نیست؛ یگانه است؛ شریک ندارد؛ و گواهی می دهدم که حضرت محمد - که درود خدا پیوسته بر او و خاندانش باد - بنده و فرستاده الهی است.

و در حالی که غسل داری وقتی که وارد شدی و قبر شریف را دیدی، بایست و سی مرتبه بگو: ﴿اللّٰهُ اَكْبَرُ﴾ سپس با آرامش و وقار در حالی که قدم هایت را نزدیک به هم برمی داری کمی راه برو. در این حال بایست و سی مرتبه ﴿اللّٰهُ اَكْبَرُ﴾ بگو؛ سپس به قبر مطهر نزدیک شو و چهل بار ﴿اللّٰهُ اَكْبَرُ﴾ را تکرار کن. تا صد مرتبه تکبیر تمام شود. آن گاه بگو:

﴿السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا اَهْلَ بَيْتِ التُّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرَّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ وَ مَعْدِنِ الرَّحْمَةِ وَ حُزَانِ الْعِلْمِ وَ مُنْتَهَى الْحِلْمِ وَ اُصُولِ الْكَرَمِ وَ قَادَةَ الْاُمَمِ وَ اَوْلِيَاءِ النَّعْمِ وَ عَنَاصِرِ الْاَبْرَارِ وَ دَعَائِمِ الْاَخْيَارِ وَ سَاسَةَ الْعِبَادِ وَ اَرْكَانَ الْبِلَادِ وَ اَبْوَابِ الْاِيْمَانِ وَ اَمْنَاءِ الرَّحْمَنِ وَ سَلَالَةَ التَّبِيَّيْنِ وَ صَفْوَةَ الْمُرْسَلِيْنَ وَ عِثْرَةَ خَيْرَةِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَ رَحْمَةَ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلٰى اَئِمَّةِ الْهُدٰى وَ مَصَابِيحِ الدُّجٰى وَ اَعْلَامِ الثَّقٰى وَ ذَوِي الثُّهٰى وَ اَوْلِيِ الْحَبٰى وَ كَهْفِ الْوَرٰى وَ وَرَثَةِ الْاَنْبِيَاءِ وَ الْمَثَلِ الْاَعْلٰى وَ الدَّعْوَةِ الْحُسْنٰى وَ حُجَجِ اللّٰهِ عَلٰى اَهْلِ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ الْاَوْلٰى وَ رَحْمَةِ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلٰى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللّٰهِ وَ مَسَاكِنِ بَرَكََةِ اللّٰهِ وَ مَعَادِنِ حِكْمَةِ اللّٰهِ وَ حَفَظَةِ سِرِّ اللّٰهِ وَ حَمَلَةِ كِتَابِ اللّٰهِ وَ اَوْصِيَاءِ نَبِيِّ اللّٰهِ وَ ذُرِّيَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ص وَ رَحْمَةِ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلٰى الدَّعَاةِ اِلَى اللّٰهِ وَ الْاَدْلَاءِ عَلٰى مَرَضَاةِ اللّٰهِ وَ الْمُسْتَقْرِيْنَ فِيْ اَمْرِ اللّٰهِ وَ الثَّامِيْنَ فِيْ مَحَبَّةِ اللّٰهِ وَ الْمُخْلِصِيْنَ فِيْ تَوْحِيْدِ اللّٰهِ وَ الْمُظْهَرِيْنَ لِاَمْرِ اللّٰهِ وَ نَهْيِهِ وَ عِبَادِهِ الْمُكْرَمِيْنَ الَّذِيْنَ لَا يَسْبِقُوْنَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِاَمْرِهِ يَعْمَلُوْنَ وَ رَحْمَةِ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلٰى الْاَئِمَّةِ الدَّعَاةِ وَ الْقَادَةِ الْهُدَاةِ وَ السَّادَةِ الْوَلَاةِ وَ الدَّادَةِ الْحَمَاةِ وَ اَهْلِ الذِّكْرِ وَ اَوْلِيِ الْاَمْرِ وَ بَقِيَّةِ اللّٰهِ وَ خَيْرِيَّتِهِ وَ حِزْبِهِ وَ عَيْبَةِ عِلْمِهِ وَ حُجَّتِهِ وَ صِرَاطِهِ وَ نُورِهِ وَ رَحْمَةِ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ كَمَا شَهِدَ اللّٰهُ لِنَفْسِهِ وَ شَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ اَوْلُو الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَ رَسُوْلُهُ الْمُرْتَضٰى اَرْسَلَهُ بِالْهُدٰى وَ دِيْنِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلٰى



الَّذِينَ كَلَّمَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَةَ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ  
الْمَعْصُومُونَ الْمَكْرُمُونَ الْمُقْرَبُونَ الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفُونَ الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ  
الْقَوَّامُونَ بِأَمْرِ الْعَامِلُونَ بِإِرَادَتِهِ الْقَائِمُونَ بِكِرَامَتِهِ اصْطَفَاكُمْ بِعِلْمِهِ وَ  
ارْتَضَاكُمْ لِغَيْبِهِ وَ اخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ وَ اجْتَبَاكُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ اعَزَّكُمْ بِهَدَاهُ وَ خَصَّكُمْ  
بِبُرْهَانِهِ وَ انْتَجَبَكُمْ بِنُورِهِ وَ أَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ وَ رَضِيَكُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَجًا  
عَلَى بَرِيَّتِهِ وَ أَنْصَارًا لِدِينِهِ وَ حَفَظَةً لِسِرِّهِ وَ خَزَنَةً لِعِلْمِهِ وَ مُسْتَوْدَعًا لِحِكْمَتِهِ وَ تَرَاجِمَةً  
لِوَحْيِهِ وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِهِ وَ شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَعْلَامًا لِعِبَادِهِ وَ مَنَارًا فِي بِلَادِهِ وَ أَدِلَّةً  
عَلَى صِرَاطِهِ عَصَمَكُمْ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ أَمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ  
أَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ طَهَّرَكُمْ تَطْهِيرًا فَعَظَّمْتُمْ جَلَالَهُ وَ أَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ  
وَ مَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ وَ أَدَمَنْتُمْ ذِكْرَهُ وَ كَدَّيْتُمْ مِيثَاقَهُ وَ أَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ وَ نَصَحْتُمْ لَهُ  
فِي السِّرِّ- وَ الْعَلَانِيَةِ وَ دَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ بَدَلْتُمْ  
أَنْفُسَكُمْ فِي مَرَضَاتِهِ وَ صَبَرْتُمْ عَلَى مَا أَصَابَكُمْ فِي جَنْبِهِ وَ أَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمْ  
الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى  
أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَ بَيَّنْتُمْ فَرَائِضَهُ وَ أَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَ نَشَرْتُمْ شَرَائِعَ أَحْكَامِهِ وَ سَنَنْتُمْ  
سُنَّتَهُ وَ صِرْتُمْ فِي ذَلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضَا وَ سَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ وَ صَدَقْتُمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ  
مَضَى فَالرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَ اللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ وَ الْمَقْصُرُ- فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ وَ  
الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ وَ مِيرَاثُ النُّبُوَّةِ  
عِنْدَكُمْ وَ إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ وَ فَضْلُ الْخِطَابِ عِنْدَكُمْ وَ  
آيَاتُ اللَّهِ لَدَيْكُمْ وَ عَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَ نُورُهُ وَ بُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ وَ أَمْرُهُ إِلَيْكُمْ مَنْ  
وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهُ وَ مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهُ  
وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهُ وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ أَنْتُمْ  
الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ وَ الْآيَةُ  
الْمَخْرُوجَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ  
يَأْتِكُمْ هَلَكَ إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدُلُّونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تُسَلِّمُونَ وَ بِأَمْرِهِ  
تَعْمَلُونَ وَ إِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمْ وَ هَلَكَ مَنْ  
عَادَاكُمْ وَ حَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّكُمْ بِكُمْ وَ آمِنَ

مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ وَ سَلِمَ مِنْ صَدَقِكُمْ وَ هُدِيَ مِنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ مِنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ  
 مَاوَاهُ وَ مَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ وَ مَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ وَ مَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ وَ  
 مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرْكِ مِنَ الْجَحِيمِ أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى- وَ  
 جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَ أَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ  
 بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنْ عَلَيْنَا  
 بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَيْدِي اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا  
 عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَا يَتَّيَكُمُ طَيْباً لِحَلِّقِنَا وَ طَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا وَ تَرْكِيَةً لَنَا وَ  
 كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِينَ بِفَضْلِكُمْ وَ مَعْرُوفِينَ بِتَصَدِيقِنَا إِيَّاكُمْ فَبَلَغَ  
 اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ وَ أَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ  
 حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ وَ لَا يَفُوقُهُ فَائِقٌ وَ لَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ وَ لَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ  
 حَتَّى لَا يَبْقَى مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا صِدِّيقٌ وَ لَا شَهِيدٌ وَ لَا عَالِمٌ وَ لَا  
 جَاهِلٌ وَ لَا دَنِيٌّ وَ لَا فَاضِلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ وَ لَا فَاجِرٌ طَالِحٌ وَ لَا جَبَّارٌ عَنِيدٌ وَ لَا  
 شَيْطَانٌ مَرِيدٌ وَ لَا خَلْقٌ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَةَ أَمْرِكُمْ وَ عِظَمَ  
 خَطْرِكُمْ وَ كِبَرَ شَأْنِكُمْ وَ تَمَامَ نُورِكُمْ وَ صِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ وَ ثِبَاتَ مَقَامِكُمْ وَ  
 شَرَفَ مَحَلِّكُمْ وَ مَنَزَلَتِكُمْ عِنْدَهُ وَ كَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ وَ خَاصَّتِكُمْ لَدَيْهِ وَ قُرْبَ  
 مَنَزَلَتِكُمْ مِنْهُ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ أَسْرَتِي أَشْهَدُ اللَّهُ وَ أَشْهَدُكُمْ أَنِّي  
 مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ مُسْتَبْصِرٌ- بِشَأْنِكُمْ وَ  
 بِضَلَالَةِ مَنْ خَالَفَكُمْ مُوَالٍ لَكُمْ وَ لِأَوْلِيَائِكُمْ مُبْغِضٌ لِأَعْدَائِكُمْ وَ مُعَادٍ لَهُمْ  
 سَلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ مُطِيعٌ  
 لَكُمْ عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ مُقَرَّرٌ بِفَضْلِكُمْ مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ مُعْتَرِفٌ  
 بِكُمْ وَ مُؤْمِنٌ بِإِيَابِكُمْ مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ مُرْتَقِبٌ لِذَوَلَّتِكُمْ آخِذٌ  
 بِقَوْلِكُمْ عَامِلٌ بِأَمْرِكُمْ مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ زَائِرٌ لَكُمْ لَا تَدُّ عَائِدٌ بِقُبُورِكُمْ مُسْتَشْفِعٌ إِلَى  
 اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِكُمْ وَ مُتَقَرَّبٌ بِكُمْ إِلَيْهِ وَ مُقَدِّمٌ أَمَامَ طَلِبَتِي وَ حَوَائِجِي وَ  
 إِرَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَ أُمُورِي مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ عَلَانِيَتِكُمْ وَ شَاهِدِكُمْ وَ  
 غَائِبِكُمْ وَ أَوْلِكُمْ وَ آخِرِكُمْ وَ مَفُوضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ وَ مُسَلِّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ وَ  
 قَلْبِي لَكُمْ سَلْمٌ وَ رَأْيِي لَكُمْ تَبَعٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ دِينَهُ بِكُمْ وَ

يُرَدِّكُمْ فِي أَيَّامِهِ وَيُظْهِرْكُمْ لِعَدْلِهِ وَيُمَكِّنْكُمْ فِي أَرْضِهِ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ  
عَدُوَّكُمْ أَمَنْتُمْ بِكُمْ وَتَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَكُمْ وَبَرَّيْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ  
جَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَمِنَ الْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَالشَّيَاطِينِ وَحِزْبِهِمُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ  
الْجَاهِدِينَ لِحَقِّكُمْ وَالْمَارِقِينَ مِنْ وَلَايَتِكُمْ وَالْعَاصِبِينَ لِإِرْثِكُمْ الشَّاكِّينَ فِيكُمْ  
الْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ وَمِنْ كُلِّ وِلْيَةٍ دُونَكُمْ وَكُلِّ مُطَاعٍ سِوَاكُمْ وَمِنَ الْأَيْمَةِ  
الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ فَتَبَّتْني اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيَّيْتُ عَلَى مُوَالَاتِكُمْ وَحَبَّبْتِكُمْ وَ  
دِينَكُمْ وَوَفَّقْتَنِي لِطَاعَتِكُمْ وَرَزَقْتَنِي شَفَاعَتَكُمْ وَجَعَلْتَنِي مِنْ خِيَارِ مُوَالِيكُمْ  
التَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ وَجَعَلْتَنِي مِمَّنْ يَفْتَضُّ آثَارَكُمْ وَيَسْلُكُ سَبِيلَكُمْ وَيَهْتَدِي  
بِهَدَاكُمْ وَيُحْشِرُ فِي زُمْرَتِكُمْ وَيَكْرُرُ فِي رَجْعَتِكُمْ وَيَمْلِكُ فِي دَوْلَتِكُمْ وَيُشْرَفُ  
فِي عَافِيَتِكُمْ وَيَمَكِّنُ فِي أَيَّامِكُمْ وَتَقَرُّ عَيْنُهُ غَدًا بِرُؤْيَيْتِكُمْ بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَ  
نَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ وَمَنْ وَحَدَّهُ قَبْلَ عَنْكُمْ وَمَنْ قَصَدَهُ  
تَوَجَّهَ بِكُمْ مُوَالِيًّا لَا أَحْصِي تَنَاءَكُمْ وَلَا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَمِنَ الْوَصْفِ  
قَدْرَكُمْ وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَهَدَاهُ الْأَبْرَارِ وَحُجَّجُ الْجَبَّارِ بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ  
يُخْتِمُ وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَبِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ  
بِكُمْ يُنْفَسُ الْهَمُّ وَيَكْشَفُ الضَّرَّ وَعِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَهَبَّطَتْ بِهِ  
مَلَائِكَتُهُ وَإِلَى جَدِّكُمْ - واگر زیارت امیرالمومنین (ع) باشد بجای و الی  
جدکم بگو: وَ إِلَى أَخِيكَ - بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِينُ آتَاكُمْ اللَّهُ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنْ  
الْعَالَمِينَ طَاطًا كُلُّ شَرِيفٍ لِشَرَفِكُمْ وَبَجَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِطَاعَتِكُمْ وَخَضَعَ كُلُّ جَبَّارٍ  
لِفَضْلِكُمْ وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ وَفَارَ الْفَائِزُونَ بِوَالِيَتِكُمْ  
بِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَى الرِّضْوَانِ وَعَلَى مَنْ جَحَدَ وَلَايَتِكُمْ غَضَبُ الرَّحْمَنِ بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي  
وَ نَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي ذِكْرُكُمْ فِي الدَّاكِرِينَ وَأَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَأَجْسَادُكُمْ  
فِي الْأَجْسَادِ وَأَرْوَاحُكُمْ فِي الْأَرْوَاحِ وَأَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ وَأَثَارُكُمْ فِي الْأَثَارِ وَ  
قُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ فَمَا أَحَلَّى أَسْمَاءَكُمْ وَأَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ وَأَعْظَمَ شَأْنَكُمْ وَأَجَلَّ  
خَطْرَكُمْ وَأَوْفَى عَهْدَكُمْ كَلَامُكُمْ نُورٌ وَأَمْرُكُمْ رُشْدٌ وَوَصِيَّتُكُمْ التَّقْوَى وَ  
فِعْلُكُمْ الْخَيْرُ وَعَادَتُكُمْ الْإِحْسَانُ وَسَجِيَّتُكُمْ الْكِرْمُ وَشَأْنُكُمْ الْحَقُّ وَالصَّدَقُ وَ  
الرَّفْقُ وَقَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَحَتْمٌ وَرَأْيُكُمْ عِلْمٌ وَحِلْمٌ وَحَزْمٌ إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ

أَوْلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرَعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَاوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي كَيْفَ أَصِفُ  
حُسْنَ ثَنَائِكُمْ وَ أَحْصِي جَمِيلَ بَلَائِكُمْ وَ بِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الدُّلِّ وَ فَرَّجَ عَنَّا  
عَمَرَاتِ الْكُرُوبِ وَ أَنْقَدَنَا مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلَكَاتِ وَ مِنَ النَّارِ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ  
نَفْسِي بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَ أَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا وَ  
بِمُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَ عَظُمَتِ التَّعْمَةُ وَ ائْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ وَ بِمُؤَالَاتِكُمْ تُقْبَلُ  
الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ وَ لَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ وَ الدَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ وَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ وَ  
الْمَقَامُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْجَاهُ الْعَظِيمُ وَ الشَّأْنُ الْكَبِيرُ وَ الشَّفَاعَةُ  
الْمَقْبُولَةُ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَكُتِبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ رَبَّنَا لَا تُزِغْ  
قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ  
كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لِمَفْعُولٍ يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِنْ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا  
إِلَّا رِضَاكُمْ فَبِحَقِّ مَنْ ائْتَمَنَكُمْ عَلَى سِرِّهِ وَ اسْتَرَاعَكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ وَ قَرَنَ  
طَاعَتَكُمْ بِطَاعَتِهِ لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي وَ كُنْتُمْ شُفَعَائِي فَإِنِّي لَكُمْ مُطِيعٌ مَنْ  
أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ  
اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ اللَّهُ اللَّهُمَّ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شُفَعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ  
مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَيِّمَةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِي فَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ  
عَلَيْكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي جُمَّلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَ بِحَقِّهِمْ وَ فِي زُمْرَةِ الْمَرْحُومِينَ  
بِشَفَاعَتِهِمْ إِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَ  
حَسَبْنَا اللَّهَ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. ﴿

سلام بر شما، ای اهل بیت نبوت؛ و محل قرار گرفتن رسالت الهی و رفت و  
آمد فرشتگان، و فرود آمدن وحی و سخن خداوند، و معدن و گنجینه رحمت  
خداوند، و خزینه داران دانش، و نهایت بردباری، و اساس و بنیان کرامت و  
بزرگواری، و پیشوایان ملت ها، و صاحب اختیاران همه نعمت ها، و عنصرهای  
اصلی نیکوکاران، و پشتیبان های نیکوکاران، و مدبر امور بندگان و رکن های  
شهرها، و درگاه های ایمان، و امینان خدای رحمان، و فرزندان پیامبران، و

برگزیده پیامبران مرسل، و عترت بهترین برگزیده پروردگار هستی؛ و رحمت و برکات خداوند نیز به طور ثابت و دائمی نثاران باد.

سلام بر امامان و پیشوایان هدایت، و چراغ‌های روشنی بخش در تاریکی‌ها، و پرچمداران پرهیزگاری و تقوا، و صاحبان عقل و خرد، و دارندگان ذکاوت، و پناهگاه مردم، و وارثان پیامبران الهی، و نمونه و الگوی والا و برتر، و دعوت نیکو، و حجت‌های پروردگار و مردم دنیا و آخرت و پیشینیان؛ و رحمت و برکات خداوند نیز به طور ثابت و دائمی نثاران باد.

سلام بر جایگاه‌های شناخت الهی؛ و منزلگاه‌های برکت خداوندی، و معدن‌های حکمت خدا، و نگاهبانان راز خداوند، و حاملان علوم و اسرار خداوند، و اوصیای پیامبر خداوند، و فرزندان فرستاده خداوند - که درود خدا بر او و آل او باد - و رحمت و برکات خداوندی نثارشان باد.

سلام بر دعوت‌کنندگان به سوی خدا، و دلالت‌کنندگان بر آنچه مورد رضایت او است؛ همان‌هایی که در اجرای دستور الهی پایدار و پابرجایند، و محبت‌شان نسبت به خدا واقعی و کامل است، و اخلاص دارندگان در توحید و یکتائی خداوند هستند، و امر و نهی خداوند را آشکار می‌گردانند، و بنده‌های گرامی خدایند؛ همانان که در سخن گفتن بر او پیشی نمی‌گیرند و خودشان به دستور او رفتار می‌کنند؛ و رحمت و برکات خداوند، نیز به طور دائم و ثابت نثارشان باد.

سلام بر پیشوایان دعوت‌کننده (به سوی حق) و رهبران هدایتگر و سروران سرپرست، و دفع‌کنندگان حمایت‌گر (دین) و اهل ذکر و فرمانداران و والیان (از جانب خدا)، و باقی‌مانده و برگزیدگان الهی، و حزب خدا، مخزن دانش او،

حجت، راه، نور و برهان و دلیل روشن الهی؛ و رحمت و برکات خدا تبارشان باد.

گواهی می دهم جز خدا، کسی شایسته برای پرستش نیست؛ یکی است؛ شریک ندارد؛ چنان که خودش نیز در مورد خودش گواهی داده است، و فرشتگان او و دانشمندان واقعی از آفریدگانش نیز بر این معنا گواه اند؛ جز او که عزت مندی حکیم است، خدائی نیست. گواهی می دهم محمد، بنده انتخاب شده و فرستاده مورد رضایت الهی است؛ خدا، او را به هدایت و آیین حقیقی خود فرستاد، تا او را بر تمام آیین ها پیروز و نمایان کند؛ گرچه مشرکان از این جریان ناخشنودند؛ نیز، گواهی می دهم که شما پیشوایان هدایت گر، هدایت شده، معصوم، ارجمند، از نظر رتبه و مقام نزدیک به خدا، پرهیزگار، راستگو، برگزیده، مطیع اوامر الهی، اجراکننده واقعی دستور خدا و بیادارنده آن، و عمل کننده به اراده الهی، و رستگاران به کرامت او هستید.

خدا شما را از روی آگاهی برگزید، و برای امور پنهانی خود پسندید، و برای رازهای نهانی خود اختیار کرده، شما را با قدرتش انتخاب کرد. و با هدایت خود شما را عزت مند کرد، و دلیل روشنش را به شما اختصاص داد، و برای روشنیش برگزید، و با روح خود تایید و تقویت کرد، و به عنوان جانشینانش در زمینش پسندید؛ نیز به عنوان حجت های او بر بندگانش، یاران آیینش، نگهبانان رازش، گنجینه داران دانشش، محل ودیعه نهادن حکمتش، بیان کننده وحیش برای بیان مقصود وحی، پایه های توحیدش، گواهان بر آفریدگانش، نشانه های آشکار برای بندگانش، محل نورافشانی در شهرهایش، و راهنمایان به راهش؛ شما را پسندید.

خدا، شما را از لغزش ها حفظ کرد، از فتنه ها ایمن داشت، و از هر گونه آلودگی پاک گردانید، و هرگونه پلیدی را از وجود شما دور گردانید، و به خوبی پاک و پاکیزه گردانید؛ لذا، شما جلالش را با عظمت، و شائنش را بزرگ داشتید و کرمش را ثنا گفتید، و یادش را همیشه ادامه دادید، و پیمانش را تاکید نمودید، و قرارداد فرمان برداریش را محکم کردید، و در پنهان و آشکار به انجام نصیحت و خیرخواهی پرداختید، و با حکمت و پند نیکو به راه او دیگران را فراخواندید، و از جان و روان خویش در راه رضا و خشنودی او گذشتید. و بر مصایبی که در کنارش بر شما وارد شد شکبیا بودید، و نماز را برپا داشتید و زکات را پرداختید و امر به معروف کرده و نهی از منکر نمودید، و آنگونه که سزاوار بود در راه خدا جهاد کردید تا این که دعوت او را آشکار، و فرایض او را بیان و حدودش را اقامه نمودید و دستورات احکامش را منتشر ساختید، و روش او را سنت نهادید، و در این بین به سوی خشنودی او سیر کردید و به حکم و فرمان او تسلیم شدید و پیامبران گذشته او را تصدیق نمودید.

پس آنکه از راه شما رو گرداند در واقع از دین خارج شده، و ملازم و همراه شما به شما پیوسته، و آن که در حق شما کوتاهی کرده نابود گشت و حق با شماست و در شما و از شما و به سوی شماست، و شما اهل حق و معدن آن هستید، میراث پیامبری در اختیار شماست، و بازگشت آیندگان به سوی شماست و حساب آنان با شماست، و سخنی که حق و باطل را فیصله دهد در نزد شماست و آیات الهی در پیشگاه شماست، و اوامر و دستورات قطعی خداوند در شما خاندان است و نور و برهان او نزد شماست، و امر او متوجه شماست. هر که ولایت شما را داشته باشد به راستی از ولایت خدا برخوردار است، و هر که به شما دشمنی ورزد به طور قطع به خدا دشمنی ورزیده است و

هر که شما را دوست بدارد به یقین خدا را دوست داشته و هر که از شما کینه داشته باشد به یقین از خدا کینه ورزیده، و هر که به دامن شما چنگ زده در واقع به (الطاف) خدا چنگ زده است، شما همان راه استوار و راست و گواهان دنیای گذرا و فناپذیر و شفیعان جهان همیشگی آخرت و رحمت و مهر پیوسته و نشانه ذخیره شده و امانت حفظ شده و همان درگاهی که مردم بدان آزموده می شوند، هستید.

هر کس نزد شما آید رهایی یابد، و هر کس نیاید، نابود می گردد، شما به سوی خدا فرامی خوانید و بر او راهنمایی می کنید و به او ایمان دارید، و تسلیم او هستید و به دستور او عمل می نمایید و به راه او ارشاد می کنید و طبق فرمایش او داوری می کنید.

آن که ولایت شما را پذیرفت سعادت‌مند گردید و آن که با شما دشمنی ورزید هلاک و نابود گردید، و آن که منکر شما شد نومید گشت و آن که از شما جدا شد گمراه گشت و آن که به شما چنگ زد رستگار شد، و هر که به شما پناه آورد ایمن شد، و هر که شما را تصدیق کرد سالم ماند و هر که به شما پیوست و ملازم گردید هدایت یافت.

هر کس از شما پیروی کرد، بهشت جایگاه اوست و هر کس با شما مخالفت کرد دوزخ منزلگاه اوست و هر کس منکر شما شد کافر است و هر کس با شما جنگید مشرک است و هر کس حکم شما را رد کرد در پایین ترین بخش دوزخ جای دارد.

گواهی میدهم که این مقامات در گذشته برای شما بوده و در آینده نیز در حق شما جاری است، و بدون تردید ارواح شما و نور شما و سرشت شما یکی است، پاک است و برخی از برخی دیگر به ارث برده.



خداوند شما را به عنوان نورهایی آفرید آنگاه شما را گرداگرد عرش خود قرار داد تا این که به سبب وجود شما منت نهاد، پس شما را در خانه هایی قرار داد که اذن داد بلندمرتبه گشته و نامش در آنها برده شود، و صلوات و درود ما را بر شما و آنچه ویژه ما گردانید از ولایت شما، باعث پاکیزه بودن آفرینش ما و پاک شدن جان ما و تزکیه ما و کفاره گناهان ما، قرار داد.

پس ما در پیشگاه او تسلیم برتری شما بودیم، و به تصدیق شما شناخته شدیم.

پس خداوند شما را به شریف ترین جایگاه گرامی شدگان و بالاترین منزل ها و مرتبه های مقربان و والاترین درجه های پیامبران رسانید، به گونه ای که هیچ ملحق شونده ای به آن نمی پیوندد و هیچ برتری جویی به آن فائق نیاید، و هیچ پیشی گیرنده ای بدان پیشی نگیرد و هیچ طمع کننده ای به درک آن طمع نوزد، تا این که هیچ فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل و نه صدیق و نه شهید و نه دانا و نه نادان و نه پست و نه شریف و نه مؤمن شایسته و نه بدکار ناشایسته و نه سرکش عنادپیشه و نه شیطان متمرّد و نه آفریدگانی که در این میان گواهند، نیستند مگر آن که به آنها شناسانده جلالت امر شما را و عظمت منزلت شما را و بزرگی شائن شما را و تمامیت نور شما را و درستی و راستی جایگاه شما را و پابرجا بودن مقام شما را و شرافت موقعیت شما را و منزلت شما را در پیشگاه او و کرامت شما را پیش او و مخصوص بودن شما را نزد او و منزلت نزدیک شما را به او.

پدرم، مادرم و خانواده ام و دارایی ام و خاندانم فدای شما باد.

خدا و شما را گواه می گیرم که به راستی من به شما و آنچه شما ایمان آوردید، ایمان دارم و به دشمن شما و آنچه شما بدان کفر ورزیدید کفر می ورزم.

به شاعن شما و به گمراهی مخالفان شما بصیرت و بینش دارم، دوستدار شما و دوستان شما هستم، کینه دشمنانتان را به دل گرفته و با آنان دشمنی دارم. با آن که با شما از در آشتی آید در صلح و آشتیم و با آن که با شما در جنگ باشد در جنگم، آنچه را شما اثبات کردید من ثابت می دانم، و آنچه شما ابطال کردید باطل می دانم، پیرو شما هستم، به حق شما عارفم و به فضل و برتری شما معترف هستم، دانش شما را تحمل می کنم و پذیرا هستم، و در پناه شما پنهان شده ام، به شما معترف و به بازگشت شما مومن و رجعت شما را تصدیق کننده ام. منتظر امر شما، در انتظار دولت شما و گیرنده گفتار شما، اجراکننده فرمان شما هستم. به شما پناهنده بوده، زایر شما هستم. به قبور شما پناه گرفته و توسط شما به درگاه خدا شفاعت می طلبم، و به وسیله شما به او تقرب می جویم، و شما را پیاپیش حوایجم و خواسته هایم در همه حالات و کارهایم قرار داده ام.

من به نهان و آشکار شما، شاهد و غایب شما، اول و آخر شما ایمان دارم، و همه امورم را به شما واگذارده ام، و به همراه شما در آن تسلیم شما هستم، و دلم برای شما تسلیم و پذیرا، و راءیم پیرو شماست و یاریم برای شما آماده است تا آنگاه که خداوند دینش را توسط شما حیات جدید ببخشد و شما را در دوران خود بازگرداند، و شما را برای دادگریش آشکار کند و در زمینش قدرت و توانمندی دهد.

پس کسی که با شما است فقط با شما است، نه با غیر شما، به شما ایمان آوردم و ولایت و سرپرستی شما را بسان نخستین شما قبول نمودم، و بیزاری می جویم به سوی خداوند متعال از دشمنانتان و از جبت و طاغوت و شیطان ها و حزب های آنان؛ همان هایی که به شما ستم کرده، حق شما را منکر شده، و از ولایت شما خارج شدند، و ارث شما را غصب نموده و درباره شما به تردید افتاده و از شما منحرف شدند، و از هر تکیه گاه و دستاویزی که غیر شما هستند و از هر اطاعت شونده از غیر شما و از پیشوایانی که به سوی آتش فرامی خوانند، بیزارم. از این رو خداوند همواره مرا مادامی که زنده هستم بر ولایت و دوستی و دین شما استوار بدارد و مرا به فرمانبری از شما موفق گرداند، و شفاعت شما را روزیم کند، و مرا از بهترین دوستان شما قرار دهد، همان هایی که پیروی کردند از آنچه شما به سوی آن دعوت کردید، و مرا از جمله کسانی قرار دهد که بازگوکننده و در پی آثار شما هست و راه شما را می پیماید و به هدایت شما هدایت می گردد، و در گروه شما محشور می گردد، و به دوران شما باز می گردد، و در دولت شما به حکومت می رسد، و در زمان عافیت شما شریف گردند و در روزگار شما اقتدار یابند و فردای (رستاخیز) به دیدار شما چشمش روشن گردد.

پدر و مادرم و جانم و خانواده ام و دارایی ام فدای شما باد، هر که خدا را اراده کرد به شما آغاز کرد و هر که او را به یگانگی شناخت از شما پذیرفت و هر که او را قصد کرد متوجه شما شد. موالیان من؛ قدرت شمارش ثنای شما را ندارم و با مدح شما هرگز به کنه و حقیقت شما راه پیدا نمی کنم، و با توصیف شما هرگز به قدر و منزلت شما نمی رسم، و شما نور نیکان و هدایت صالحان و حجت های خدای جبار هستید، خداوند به وسیله شما (عالم هستی را) افتتاح و

به توسط شما پایان می دهد و به سبب شما باران می فرستد، و به وسیله شما آسمان را نگه داشته تا بر زمین - جز به فرمانش - نیفتد، و به وسیله شما غصه و اندوه ها گشوده و زایل می گردد و بیچارگی ها برطرف می شود. و آنچه به پیامبرانش فرو فرستاده و فرشتگان به آن فرود آمده اند نزد شماست و به سوی جدتان - و به برادرت - روح الاءمین برانگیخته شده.

خداوند به شما مقاماتی را داده که به هیچ یک از جهانیان نداده است، هر فرد شریفی در برابر شرافت شما سر فرود آورده و هر سرکشی در برابر فرمان شما گردن نهاده است، و هر جبار و زورگویی در برابر فضل و برتری شما فروتن است. و هر چیزی در برابر شما ذلیل و خوار است و زمین به نور وجود شما روشن گشته و رستگاران به ولایت شما رستگار و فایز گشته اند، به توسط شما به سوی رضوان و بهشت الهی رهسپار می گردند و کسی که منکر ولایت شماست خشم خدای رحمان را فراهم نموده است. پدرم، مادرم، جانم، خانواده ام و دارایی ام فدای شما باد، یاد شما در یادآوران و نام های شما در میان نام ها و جسدهای شما در میان اجساد، و ارواح شما در میان ارواح شما و جان های شما در میان جان ها و آثارتان در میان آثار و بارگاه های شما در میان قبور. پس چه قدر نامهایتان شیرین و جانتان گرامی و شاءنتان باعظمت و مقامتان بزرگ و نسبت به عهد و پیمان باوفا و در مورد وعده راستگو هستید. سخن شما نور و فرمان تان باعث رشد و کمال، و سفارش شما پرهیزکاری و کردار شما خیر و خوبی و روش و عادت شما نیکویی، و احسان و خوی و سرشت شما کرامت و بزرگواری، و شاءن شما حق و راستی و مدارا کردن است، و سخن شما حکم حتمی و لازم الاجرا است، و راءی و ایده شما دانش و بردباری و استوار کردن امور است. اگر یادی از خیر شود شما پایه نخست آن،

ریشه، شاخه و معدن و جایگاه و سرانجام آن هستید. پدرم، مادرم، و جانم فدای شما باد؛ چگونه ثنای شما را توصیف کنم و نعمت زیبایی تان را بشمارم، و خداوند به توسط شما ما را از خواری بیرون آورد و از غم و اندوه سخت ما را گشایش داد و از وادی پرتگاه نابودی و از آتش نجاتمان داد. پدرم و مادرم و جانم فدای شما باد؛ خداوند به وسیله پیروی از شما معالم دین را به ما آموخت و آنچه از امور دنیای ما فاسد بود، اصلاح نمود. و به موالات و دوستی و پیروی شما کلام الهی کامل گشت، و نعمت؛ باعظمت و باشکوه گردید و به جدایی الفت بخشید و به وسیله پیروی و موالات شما طاعت واجب پذیرفته می شود و دوستی واجب و درجه های والا و مقام پسندیده و جایگاه معین در پیشگاه خداوند رحمان و مقام و جاه باشکوه و شائن بزرگ و شفاعت پذیرفته شده برای شماست.

پروردگارا! ما به آنچه نازل کرده ای ایمان آوردیم و از پیامبر پیروی کردیم، پس ما را از گواهان ثبت کن.

پروردگارا! دل های ما را پس از هدایت مان منحرف مکن و برای ما از جانب خود رحمتی ببخش، به راستی که تو بسیار بخشنده ای، پاک و منزّه است پروردگار ما به حقیقت وعده پروردگار ما محقق خواهد شد. ای ولیّ خدا؛ به راستی که میان من و خدای متعال گناहانی است که جز رضایت و خشنودی شما آنها را از بین نمی برد، پس به حق کسی که شما را بر راز خود امین قرار داده و تدبیر و امور و مراعات حال بندگانش را به شما سپرد و طاعت شما را قرین و پیوسته با طاعت خود قرار داد، که نسبت به گناهان من طلب آمرزش و بخشش کنید و شما شفیعان من باشید، پس من به حقیقت مطیع و فرمان بردار شما هستم، هر که از شما فرمان برد در واقع از خدا فرمان برده و هر که از

(فرمان) شما عصیان کند در واقع از خدا عصیان کرده است و هر کس شما را دوست بدارد در واقع خدا را دوست داشته و هر که شما را دشمن بدارد در واقع خدا را دشمن داشته.

بار خداوندا! من اگر شفیعیانی نزدیکتر به تو جز محمد و اهل بیت برگزیده اش - که پیشوایان نیکوکارند - می یافتم آنان را شفیعیان خود قرار می دادم، پس به حق آنها که آن را بر خود لازم شمرده ای از تو می خواهم که مرا در گروه اهل معرفت به آنان و حقشان قرار دهی و در زمره کسانی که به شفاعت آنان مورد رحمت تو قرار گرفته اند، وارد سازی؛ زیرا که تو مهربان ترین مهربانان هستی. و درود خدا بر محمد و خاندان پاکش و سلام زیاد بر آنان باد و خداوند ما را بسنده است و خوب حمایتگری است. (۲۶۹)

## پی نوشت ها:

- ۱- ثواب این سروده را به روح حجت الاسلام والمسلمین حاج سید علی فاضلی مدرس بلخایی رحمة الله اهدا می کنیم.
- ۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۷ - ۵۰۲؛ ارشاد مفید، ص ۳۰۷؛ دلائل الامامة، ص ۲۱۶ - ۲۲۲؛ فصول المهمة، ص ۲۵۹ - ۲۶۵؛ تذکرة الخواص، ص ۳۶۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۰۱ - ۴۲۰.
- ۳- ارشاد مفید، ص ۳۰۷ - ۳۱۳؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۱؛ فصول المهمة، ص ۲۶۱؛ تذکرة الخواص، ص ۳۵۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۱۷؛ اثبات الوصية، ص ۱۷۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۲۱۷.
- ۴- مقاتل الطالبین، ص ۳۵۹.
- ۵- مقاتل الطالبین، ص ۳۹۵ و ۳۹۶.
- ۶- منتهی الآمال، بخش زندگانی امام هادی علیه السلام.
- ۷- ارشاد مفید، ص ۳۰۹؛ الفصول المهمة ابن صباغ مالکی، ص ۲۷۹، با اندکی تفاوت؛ نورالابصار شبلنجی، ص ۱۸۲.
- ۸- الفصول المهمة ابن صباغ مالکی، ص ۲۸۳.
- ۹- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹.
- ۱۰- ارشاد مفید، ص ۳۱۴ - ۳۱۳؛ الفصول المهمة ابن صباغ مالکی، ص ۲۸۱ - ۲۷۹ و نورالابصار شبلنجی، ص ۱۸۲.
- ۱۱- تنمة المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۳۴۲ - ۳۴۱.
- ۱۲- تنمة المنتهی، ص ۲۴۳.
- ۱۳- تنمة المختصر فی اخبار البشر: ج ۱، ص ۳۴۳.
- ۱۴- تنمة المنتهی: ص ۲۴۴.
- ۱۵- المختصر فی اخبار البشر: ج ۲، ص ۴۴ - ۴۲.
- ۱۶- المختصر فی اخبار البشر: ج ۲، ص ۴۳ - ۴۲؛ تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۴۹۹؛ تنمة المنتهی: ص ۲۴۶.
- ۱۷- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۴۹.

- ۱۸- تنمة المنتهى: ص ۲۵۴ - ۲۵۲؛ والمختصر فى اخبار البشر: ج ۲، ص ۴۵.
- ۱۹- برگرفته از ترجمه كتاب ارزشمند قطره اى از دريائى فضائل اهل بيت عليهم السلام: ج ۲، ص ۷۴۰.
- ۲۰- قطره اى از دريائى فضائل اهل بيت عليهم السلام: ج ۲، ص ۷۴۱ - ۷۴۳.
- ۲۱- منتهى الآمال.
- ۲۲- كشف الغمة، فصول المهمة، حديقة الشيعة، ص ۶۱۴، منتهى الآمال: ص ۲۵۵ و ۲۵۶.
- ۲۳- حديقة الشيعة: ص ۶۸۶.
- ۲۴- همان.
- ۲۵- همان.
- ۲۶- حديقة الشيعة: ص ۶۸۸.
- ۲۷- چهارده معصوم قاضى زاهدى: ج ۲، ص ۱۴۹.
- ۲۸- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۲ و ۱۴۱.
- ۲۹- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹.
- ۳۰- منتهى الآمال: ج ۲، ص ۳۷۰.
- ۳۱- منتهى الآمال: ج ۲، ص ۳۶۳.
- ۳۲- حلية المتقين، ص ۳۷.
- ۳۳- ترجمه انوار الهيّه، ص ۴۵۳.
- ۳۴- ج ۲، ص ۶۰۹، چاپ مكتبة الصدوق تهران. شيخ صدوق در آغاز كتاب من لا يحضره الفقيه مى نويسد: من چيزهاى را در اين كتاب ذكر مى كنم كه به آن فتوا مى دهم و آنها را حجت شرعى بين خود و خداى خود مى دانم؛ ج ۱، ص ۳، چاپ تهران.
- ۳۵- ج ۲، ص ۲۷۷، چاپ منشورات اعلمى تهران.
- ۳۶- ج ۶، ص ۹۵، چاپ تهران.
- ۳۷- علامه مجلسى رحمة الله در مورد اين زيارت فرموده است:  
 زيارت جامعه از نظر سند صحيح ترين زيارت و از جهت متن و فصاحت و بلاغت بهترين زيارت است. (بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۴۴).  
 و مجلسى اول پدر علامه مجلسى مى فرمايد:



در مکاشفه ای که در حرم مطهر حضرت امیرمؤمنان علی برابم رخ داد، خدمت امام عصر - ارواحنا فداه - مشرف و با صدای بلند زیارت جامعه را خواندم. پس از اتمام زیارت آن حضرت فرمودند: خوب زیارتی است.

آن گاه مجلسی اول می گوید: من در اکثر اوقات به این زیارت مداومت دارم و شکی نیست که این زیارت از امام هادی علیه السلام است و به تقریر صاحب الزمان علیه السلام رسیده و متن آن کامل ترین و بهترین زیارات است (روضه المتقین: ج ۵، ص ۴۵۱).

مرحوم حاجی نوری می نویسد: سید احمد رشتی در سفر حج خدمت امام عصر علیه السلام شرفیاب شد و آن گرامی با خواندن نافله، زیارت عاشورا و زیارت جامعه سفارش نمود و فرمود: شما چرا نافله نمی خوانید؟ نافله، نافله، شما چرا عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا. شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه (نجم الثاقب، ص ۳۴۲، ۳۴۳).

۳۸- ساعت های شنی سر هر یک ساعت یک یا چند سنگریزه به نشانه رأس ساعت از آن خارج می گشته است.

۳۹- زندگانی امام هادی علیه السلام: ص ۲۰۶ - ۲۵۷.

۴۰- رجال شیخ طوسی.

۴۱- مناقب آل ابی طالب: ج ۴، ص ۳۸۹؛ سفینه البحار: ج ۲، ص ۱۲۱.

۴۲- کامل ابن اثیر: ج ۳، ص ۲۴.

۴۳- منتهی الآمال: ج ۲، ص ۱۵۷.

۴۴- وسائل الشیعه: ج ۷، ص ۵۷؛ بحارالانوار: ج ۲، ص ۹۴.

۴۵- وسائل الشیعه: ج ۲۷، ص ۱۵۰؛ بحارالانوار، ج ۳، ص ۸۲.

۴۶- تحف العقول: ص ۷۱؛ وسائل الشیعه: ج ۲۷، ص ۴۰؛ نشانه های ظهور امام عصر

علیه السلام در روایات معصومین علیهم السلام، ص ۶۳.

۴۷- اثنا عشریه حرّ عاملی، ص ۲۵.

۴۸- سوره توبه، آیه ۷۵.

۴۹- سوره احزاب، آیه ۶۶.

۵۰- سوره نساء، آیه ۶۲.

۵۱- اصول اعتقادی سید عبدالرضا حجازی.

۵۲- ارشاد مفید: ص ۳۲۴؛ اصول کافی: ج ۱، ص ۵۱۲؛ مناقب ابن شهرآشوب: ج ۴، ص

۴۲۹ و ۴۳۰.

۵۳- رجوع شود به صحیح ترمذی: ج ۹، باب ما جاء فی المهدي عليه السلام، صحیح ابی داوود: ج ۲ کتاب المهدي؛ صحیح ابن ماجه: ج ۲ باب خروج المهدي؛ کتاب ینابيع المودة، کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان، تألیف محمد بن یوسف شافعی، کتاب نوالابصار تألیف شبلنجی، کتاب مشکوة المصابیح تألیف محمد بن عبدالله خطیب، کتاب الصواعق المحرقة تألیف ابن حجر، کتاب اسعاف الراغبین تألیف محمد الصبان، کتاب فصول المهمة، صحیح مسلم، کتاب الغيبة تألیف محمد بن ابراهیم نعمانی، کمال الدین تألیف شیخ صدوق، اثبات الهداة تألیف محمد بن حسن حرّعاملی و بحارالانوار تألیف علامه مجلسی: ج ۵۱ و ۵۲.

۵۴- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۰۵، ارشاد مفید: ص ۳۱۹.

۵۵- ارشاد مفید: ص ۳۱۸.

۵۶- ارشاد شیخ مفید.

۵۷- سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

۵۸- ظاهراً منظور این دعای امام حسن عسکری عليه السلام است ﴿يا كبير كل كبير...﴾ مجمع الدعوات ص ۲۷۷. چه خوب است که این دعا را برای یک بار هم که شده بخوانیم، تقریباً به اندازه دعای کمیل است.

۵۹- تاریخ تشیع اصفهان: ص ۱۶۲، به نقل از الشیعه و الحاکمون: ص ۱۵۰.

۶۰- حدیقة الشیعة: ص ۶۹۸.

۶۱- مظاهرالانوار - چهارده معصوم. قاضی زاهدی: ج ۲، ص ۱۸۷.

۶۲- خرائج راوندی، منتهی الآمال.

۶۳- خرائج راوندی.

۶۴- برگرفته از زندگانی چهارده معصوم عليهم السلام: ص ۵۶۱ - ۵۶۷ نوشته مرحوم عمادزاده.

۶۵- عوالم العلوم: ج ۱۱، ص ۵، به نقل از تفسیر اطیب البیان: ج ۱۳، ص ۲۳۵.

۶۶- رجال شیخ طوسی، ص ۴۲۷ به بعد.

۶۷- الامام الحسن العسکری من المهد الی اللحد: ص ۵۰ - ۲۷۵.

۶۸- این رساله در کتاب مناقب: ج ۴، ص ۴۲۴ با نام «المنتبة» ذکر شده است.

۶۹- اعیان الشیعة: ج ۲، ص ۴۱.

۷۰- شرح در کتاب خاتمه مستدرک الوسائل، فایده پنجم: ص ۶۶۱ - ۶۶۴.

۷۱- الذریعة الی تصانیف الشیعة: ج ۴، ص ۲۸۵.

۷۲- رجال الکشی: ص ۴۵۱، سفینة البحار: ج ۲، ص ۳۶۸.

- ۷۳- وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۷۲.
- ۷۴- فلاح السائل سید بن طاووس: ص ۱۸۳ - حیاة الائمة العسکری علیه السلام: ص ۳۲۵ و ۳۲۶.
- ۷۵- این حدیث را علامه طبرسی رحمة الله در کتاب احتجاج: ج ۲، ص ۲۶۲ به بعد نقل می کند.
- ۷۶- سوره بقره، آیات ۷۸ و ۷۹.
- ۷۷- سوره بقره، آیات ۱۵۹ و ۱۶۰، اقتباس از احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۲۶۲ - ۲۶۵.
- ۷۸- هیئت و نجوم اسلامی: ج ۲، ص ۳۸۵ تاریخ شمسی اسلام.
- ۷۹- نام این دو فرشته در آیه ۱۰۲ سوره بقره آمده است.
- ۸۰- سوره تحریم، آیه ۶.
- ۸۱- سوره یوسف، آیه ۱۰۹.
- ۸۲- سوره کهف، آیه ۵۰.
- ۸۳- احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.
- ۸۴- اعلام الوری: ص ۳۵۵.
- ۸۵- احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۲۶۷ و ۲۶۸.
- ۸۶- مناقب آل ابی طالب: ج ۴، ص ۴۴۰.
- ۸۷- سوره توبه، آیه ۱۶.
- ۸۸- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۰۸.
- ۸۹- اقتباس از ترجمه ارشاد مفید: ج ۲، ص ۳۴۳ (در این مردک به جای ابوجنید، جنید نوشته شده است).
- ۹۰- دلائل الامامة طبری: ص ۲۷۳.
- ۹۱- اقتباس از بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۲۱۸.
- ۹۲- حدیقة الشیعة: ص ۵۹۲.
- ۹۳- اصول کافی: ج ۱، ص ۵۱۱.
- ۹۴- الهدایة الکبری: ص ۳۴۱، به نقل از حیاة الامام العسکری علیه السلام: ص ۲۵۸.
- ۹۵- ترجمه تحف العقول: ص ۵۸۰ و ۵۸۱.
- ۹۶- برگرفته از سیره چهارده معصوم علیهم السلام: ص ۹۶۷ - ۹۶۹.

۹۷- منظور از این سخن این است که فشار طاغوتیان پس از شهادت امام حسن علیه السلام نسبت به شیعیان بیشتر می شود. آنها اگر انگشترشان در دست راستشان باشد شناخته می شوند و در خطر قرار می گیرند. پس تا ظهور امر ما، انگشترها را در دست چپ کنید.

۹۸- تهذیب شیخ طوسی: ج ۶، ص ۵۲ - استفاده از کتاب «الامام الحسن العسکری علیه السلام من المهد الی اللحد» (علامه قزوینی)، ص ۲۷۸ - ۱۸۰.

۹۹- قطره ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام، ج ۲، ص ۷۶۹، به نقل از بحار: ج ۱۰۲، ص ۵۹، ح ۱.

۱۰۰- موفق برادر خلیفه و سپهسالار او بوده و خلیفه در آن زمان المعتمد علی الله بود. رجوع شود به بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۳۲۶.

۱۰۱- رجوع شود به: بحار الانوار: ج ۵۱، ص ۲، ص ۳۴ و ۳۴۳ و ۳۶۶. کتاب الغیبة تألیف محمد بن حسن طوسی: چاپ دوم: ص ۲۱۴ - ۲۴۳. و کتاب اثبات الهداة، ج ۶ و ۷.

۱۰۲- اکمال الدین: ص ۴۲۴.

۱۰۳- سوره اسراء: آیه ۸۱.

۱۰۴- سوره آل عمران: آیه ۱۸ و ۱۹.

۱۰۵- سوره قصص، آیه ۵ و ۶.

۱۰۶- داستان ولادت حضرت را از منابع متعدد نقل کردیم که از آنهاست: اکمال الدین شیخ صدوق: ج ۲، ص ۴۲۴ - ۴۳۳ و بحار الانوار: ج ۵۱، ص ۱۳ - ۲۸.

۱۰۷- سوره مریم، آیه ۲۴ - ۲۶.

۱۰۸- سوره مریم، آیه ۳۱ - ۲۹.

۱۰۹- بحار الانوار: ج ۵۱، ص ۲۸.

۱۱۰- بحار الانوار: ج ۱۰۴، ص ۱۲۶.

۱۱۱- بحار الانوار: ج ۱۰۴، ص ۱۲۱.

۱۱۲- اکمال الدین: ج ۲، ص ۴۳۱.

۱۱۳- اکمال الدین: ج ۲، ص ۴۳۲.

۱۱۴- «توقیع»: نامه ای بود که دوستداران، سوال های خویش را بر آن می نوشتند و برای هر سوالی، سطرهایی را خالی می نهادند تا امام، جواب هر سوال را آنجا مرقوم دارد. بنابراین، واژه توقیع، در اصطلاح به این گونه نامه ها که سوال را شیعیان و جواب را امام علیه السلام مرقوم داشته بود می گفتند. و در لغت نیز به معنای افزودن چیزی به نامه پس از پایان آن است و چون در این گونه

نامه ها سوال را یک نفر نوشته بود و جواب در سطرهایی بر آن نگاشته می شد، «توقیع» گفته شده است.

۱۱۵- اکمال الدین: ج ۲، ص ۴۳۴.

۱۱۶- اکمال الدین: ج ۲، ص ۴۳۵، برگرفته از کتاب امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور: ص ۱۷۲ - ۲۰۳ نوشته آیت الله فقیه سید محمد کاظم قزوینی رحمة الله.

۱۱۷- بحارالانوار: ج ۵۱، ص ۳۶۰ و ۳۶۱. الغيبة تالیف شیخ طوسی: ص ۲۴۲.

۱۱۸- فصول المهمّة: ص ۲۷۱.

۱۱۹- برگرفته از کتاب شیعه در اسلام، با اندکی تصرف.

۱۲۰- سوره سباء، آیه ۱۶، ﴿... ذَوَاتِیْ اِئْکُلُ خَمَطًا...﴾

۱۲۱- اکمال الدین شیخ صدوق: ص ۴۲۳ و کتاب الغيبة شیخ طوسی: ص ۲۱۴.

۱۲۲- سوره صافات، آیه ۱۰۲.

۱۲۳- به سوره یوسف، آیات ۴، ۳۷، ۴۰، ۴۲ مراجعه شود.

۱۲۴- سوره اسراء، آیه ۶۰.

۱۲۵- الدرّ المنثور: ج ۵، ص ۳۰۶. روح البیان: ج ۱۵، ص ۱۰۰ و تفسیر ابن کثیر: ج ۳، ص ۴۹.

۱۲۶- به سیره ابن هشام و سایر کتب تاریخی مراجعه شود.

۱۲۷- بحارالانوار: ج ۴۳، ص ۱۷۹.

۱۲۸- بحارالانوار: ج ۴۲، ص ۲۰۶.

۱۲۹- بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۳۶۴.

۱۳۰- بحارالانوار: ج ۶۱، ص ۲۱۱، در مصدر، به جای «لا یتمثل بی» «لا یشتبّه بی» آمده است.

۱۳۱- این جمله، اشاره به امامت دروغین جعفر بود که به تحریک رزیم عباسی و به انگیزه جاه طلبی به دروغ، مدعی بود که امامت پس از برادرش، حضرت عسکری علیه السلام به او رسیده است.

۱۳۲- بحارالانوار: ج ۵۱، ص ۱۲.

۱۳۳- اکمال الدین: ج ۲، ص ۴۳۵، برگرفته از کتاب امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور: ص ۱۷۲ - ۲۰۳، نوشته آیت الله فقیه سید محمد کاظم قزوینی رحمة الله.

۱۳۴- خزائن مرحوم نراقی: ص ۳۹۲.

- ۱۳۵- خزائن مرحوم نراقی: ص ۳۹۱.
- ۱۳۶- خزائن مرحوم نراقی: ص ۳۹۲.
- ۱۳۷- این داستان زیبا با تفصیل و به بیان زیباتر در همین بخش خواهد آمد.
- ۱۳۸- منتخبات ابن العلم دزفولی: ص ۳۸۸ و زندگی نامه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی دستنویس ابن العلم: ص ۱۷.
- ۱۳۹- یعنی؛ «از خدا به سبب رحمتش طلب خیر می کنم تا راهنمایی ام کند که عاقبت را انتخاب نمایم».
- ۱۴۰- یعنی: «پروردگارا امیرالمؤمنین مرا از همّ و غمّ و کینه توزی (یا ترس و وحشت) و وسوسه های شیطانی دور فرما، به حق رحمتت ای ارحم الراحمین.»
- ۱۴۱- یعنی: «پروردگارا! بر محمد و آل محمد درود فرست و بر توانایی ما رحم فرما، و به حق آنها به فریاد ما برس».
- ۱۴۲- تشرفات مرعشیه: ص ۲۳ - ۳۲.
- ۱۴۳- یعنی نصف بین کربلا و نجف.
- ۱۴۴- رمل یعنی شن و ماسه بسیار نرم.
- ۱۴۵- یعنی شیر دجیل که مصغر دجله و به معنای نهر کوچک رودخانه است.
- ۱۴۶- منظور قبل از نگارش این تاریخچه.
- ۱۴۷- روزنه هایی از عالم غیب: ص ۱۱۵.
- ۱۴۸- حسن بن راشد از اهل کوفه و از یاران و راویان امام صادق علیه السلام است. وی کسی است که امام صادق علیه السلام در شخصیت او و برادرش حسین بن زراره دعا کرده است او از رجال ریجسته شیعه بود. تحفة الاحباب.
- ۱۴۹- مادر مهدی عباسی و مادر بزرگ هارون الرشید، دختر یزید بن منصور است.
- ۱۵۰- تاریخ طبری: ج ۱۰، ص ۱۱۸ و تاریخ الرسل و الملوک: قسم ۳، ص ۷۵۲.
- ۱۵۱- امالی شیخ طوسی: ص ۲۰۶. تظلم الزهراء علیها السلام: ص ۲۱۸.
- ۱۵۲- ابوعلی عماری به نام قاسم بن ولید قرشی از اصحاب امام صادق علیه السلام است. وی از امام صادق علیه السلام در باب قبله و فضیلت مساجد و در وقت نوافل و ذبایح و اطعمه و در زیارات روایت هایی نقل کرده است، جامع الروات اردبیلی.
- ۱۵۳- مدینة الحسین علیه السلام: سلسله ۲، ص ۸۱.
- ۱۵۴- بحارالانوار: ج ۴۵، ص ۳۹۴.

۱۵۵- ابوالسرایبه نام «السری بن منصور الشیبانی» به سال ۱۹۹ هجری در عراق بر دولت بنی عباس خروج کرد و محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن الحسن بن الحسین علیه السلام معروف به ابن طباطبایی نیز با او همراه بود و در مدینه به محمد بن سلیمان بن داوود و در بصره به علی بن محمد بن جعفر و زین بن موسی که بعضی از آنها از آل ابی طالب بودند حمله کرد و آنها را مغلوب نمود و کارش بالا گرفت.

وی مردم را برای ابن طباطبا دعوت می کرد و بیعت می گرفت. او در این اثنا زندگی را بدرود گفت.

ابوالسرایا، محمد بن محمد بن یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام به جای او گذاشت و جماعت خود را محفوظ نگاهداشت.

مروج الذهب: ج ۳، ص ۴۳۸.

۱۵۶- منتخب التواریخ: ص ۵۴۹.

۱۵۷- مروج الذهب: ج ۴، ص ۴۴۰.

۱۵۸- مروج الذهب: ج ۴، ص ۴۳۹.

۱۵۹- بحارالانوار: ج ۴۸، ص ۳۱۵، سفینه البحار: ص ۵۷۸.

۱۶۰- مقاتل الطالبیین: ص ۲۰۳؛ تاریخ کربلا: ص ۱۹۳ - ۱۹۴.

۱۶۱- طبری، این اثیر حوادث سال ۲۳۶.

۱۶۲- تاج الدین بن علیا معروف به «ابن ساعی» خازن کتابخانه منتصر خلیفه ۳۶ عباسی ۶۲۳ ۶۴۰ بوده، در علم تاریخ تبحر کامل داشت تألیفات زیادی دارد به نام «اخبار الحلاج»، «اخبار الخلفاء»، «اخبار الربط»، «اخبار قضاة بغداد»، «اخبار الوزراء» و غیره به سال ۶۷۴ وفات یافته است. ریحانة الادب: ج ۵، ص ۳۶۵.

۱۶۳- احمد بن یوسف قرمانی صاحب «تاریخ اخبارالدول و آثارالاول» سال ۱۰۱۹ در دمشق فوت کرده و در مقبره فرادیس مدفون گردید. ریحانة الادب: ج ۳، ص ۲۸۸.

۱۶۴- ریحانة الادب: ج ۱، ص ۱۶۱.

۱۶۵- امالی شیخ طوسی: ص ۲۰۹. تظلم الزهرا علیه السلام: ص ۲۱۷.

۱۶۶- بحارالانوار: ج ۴۵، ص ۴۰۴.

۱۶۷- بنا به نقل «تتمة المنتهی» محدث قمی، نخستین معلم پسران متوکل عمر بن بحر جاحظ بود به علت قباحت منظر وی متوکل دهنزار دینار به او بخشید و او را کنار گذاشت و ابن سکیت را به جای او قرار داد. روزی متوکل از وی پرسید که دو پسر من معتز و مؤید بهترند یا حسن و

حسین. ابن سکیت شروع کرد به نقل فضائل حسینی. متوکل دستور داد تا او را اتراک در زیر پای او افکندند و شکمش را بمالیدند و به همان سبب وفات یافت. به قولی در جواب متوکل گفت: قنبر خادم علی علیه السلام بهتر از تو و پسران تو هستند. متوکل امر کرد زبانش را از قفا بیرون کشیدند، او را به جهت کثرت سکوت و همت او را ابن سکیت می گفتند. (تتمّة المنتهی: ص ۲۳۶).

۱۶۸- یک با شیعیان حسین علیه السلام شبانه به کربلا می رفت، دو با منتصر پسر متوکل که محبت به آل علی داشت روابط مرموز داشت. سه معروف بود که لعین یزید را جایز می داند در نتیجه لعن متوکل در قاموس وی جایز می شد.

۱۶۹- سفینة البحار: ج ۱، ص ۶۳۶.

۱۷۰- بحارالانوار: ج ۴۵، ص ۳۹۵.

۱۷۱- محمد بن حسین اشستانی، یا اشنانی بانون، یا شنانی بدون الف، هر سه ضبط شده و این مرد بکوفتی در زندان متوکل محبوس بوده.

۱۷۲- تتمّة المنتهی: ص ۲۴۰. مقاتل الطالبیین.

۱۷۳- بحارالانوار: ج ۴۵، ص ۳۹۷.

۱۷۴- بحارالانوار: ج ۴۵، ص ۳۹۸.

۱۷۵- مناقب ابن شهر آشوب: ج ۲، ص ۱۹۰.

۱۷۶- جغرافیائی کربلا: ص ۱۳۴.

۱۷۷- الشیعة و الحاکمون: ص ۱۵۰.

۱۷۸- سوره آل عمران، آیه ۲۸.

۱۷۹- سوره نحل، آیه ۱۰۶.

۱۸۰- سوره غافر، آیه ۲۸.

۱۸۱- سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۱۸۲- سوره قصص، آیه ۱۸.

۱۸۳- فردوس دیلمی: ج ۲، شماره ۲۱۴۵. کنز العمال: ۲۳/۱۲.

۱۸۴- عمدة المطالب: ص ۲۸۷. مقاتل الطالبیین: ص ۴۱۰.

۱۸۵- برگرفته از تاریخ تشیع اصفهان: ص ۱۶۲ - ۱۷۲.

۱۸۶- تاریخچه سامرا: ص ۲۲ به نقل از سیمای سامرا: ص ۱۵۷.

۱۸۷- موسوعة العتبات المقدسة: ج ۱۲، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۱۸۸- تاریخچه سامرا: ص ۲۳.



- ۱۸۹- مائثر الکبراء: ج ۱، ص ۳۹ و ۴۰ به نقل از سیمای سامرا: ص ۵۴ و ۱۵۵.
- ۱۹۰- دائرة المعارف بزرگ اسلامی: ج ۵، ص ۴۶۳ به بعد.
- ۱۹۱- ج ۱، ص ۴۰۳.
- ۱۹۲- سیمای سامرا: ص ۱۵۹.
- ۱۹۳- سیمای سامرا: ص ۵۸ - ۶۸.
- ۱۹۴- مائثر الکبراء: ج ۱، ص ۳۹.
- ۱۹۵- مدرک پیشین: ص ۴۷ به نقل از مروج الذهب، تاریخ مسعودی.
- ۱۹۶- تفصیل حدیث را می توانید در بحارالانوار و منتهی الآمال و... مطالعه کنید، ما خلاصه ای از آن روایت اعجاز را از مائثر الکبراء فی تاریخ سامرا، ج ۱، ص ۵۰ نقل کردیم.
- ۱۹۷- صائب تبریزی.
- ۱۹۸- مرحوم محلاتی رحمه الله ۱۴ صفحه از کتابش تاریخ سامرا را مخصوص توصیف این قصر ساخته است، ر.ک، ج ۱، ص ۵۱ به بعد.
- ۱۹۹- خیام نیشابوری.
- ۲۰۰- خیام نیشابوری.
- ۲۰۱- مائثر الکبراء فی تاریخ سامرا: ج ۱، ص ۴۶ - ۷۸، در آنجا خیلی دیگر از این خراب آبادها نام برده شده است، به نقل از سیمای سامرا: ۵۸ - ۶۳.
- ۲۰۲- موسوعة العتبات: قسم سامرا، ص ۶۰ - ۲۹، به نقل از سیمای سامرا: ص ۱۵۲ و ۱۵۳.
- ۲۰۳- دیوان خواجه حافظ شیرازی: ص ۸۳.
- ۲۰۴- مجله حوزه: شماره ۵۱، ص ۸۴ به بعد.
- ۲۰۵- این سه هدف را آیت الله سید رضی شیرازی، از نوادگان مرحوم میرزای بزرگ، از علل مهمی می داند که آن بزرگوار را وادار به هجرت از نجف به سامرا ساخت و در خصوص هدف سوم می فرماید: «به نظر من، این مهمترین هدف میرزا بود، بنگرید: مجله حوزه، شماره ۵۱ - ۵۰، ص ۳۵ و عین عبارتها نیز از ایشان است، می توانید شرح زندگی میرزای بزرگ را در مجموعه دیدار با ابرار شماره ۷ بخوانید.
- ۲۰۶- حماسه فتوا، ویژه نامه جمهوری اسلامی به مناسبت یکصدمین سالگرد رحلت میرزای شیرازی، ص ۳، به نقل از مقدمه مکاسب: ج ۱، ص ۱۳۴.
- ۲۰۷- مجله حوزه، شماره ۵۱ - ۵۰، ص ۱۹۴ به نقل از «قرارداد رژی»، ص ۲۵.
- ۲۰۸- همان، ص ۱۹۹، به نقل از «میرزای شیرازی» ملحقات، ص ۲۴۱ و...

- ۲۰۹- همان، ص ۱۹۹، به نقل از «پیکار پیروز تنباکو»، ص ۴۲ و...
- ۲۱۰- مجله حوزه: شماره ۵۱ - ۵۰، ص ۴۲.
- ۲۱۱- مجله حوزه: شماره ۵۱ - ۵۰، ص ۱۲۴، به نقل از معارف الرجال: ج ۱، ص ۸۰.
- ۲۱۲- مجله حوزه: شماره ۵۱ - ۵۰، ص ۱۲۴.
- ۲۱۳- اعیان الشیعة: ج ۲۳، ص ۱۲۸.
- ۲۱۴- نقباء البشر: ج ۱، ص ۴۳۹.
- ۲۱۵- مجله حوزه: شماره ۵۱ - ۵۰، ص ۱۲۷، ۱۳۳.
- ۲۱۶- تاریخ سامرا: ج ۳، ص ۳۲۱.
- ۲۱۷- بنگرید؛ دیوان الازری الکبیر، مقدمه تا ۱۹۸۰ م - ۱۴۰۰ ق، بیروت - کویت، و نیز قرآن الشعر، ناشر محمدعلی انصاری، مقدمه، همچنین دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۱۴۳، و ج ۲، ص ۸۸.
- ۲۱۸- دائرة المعارف تشیع: ج ۴، ص ۳۶، زیر عنوان تاریخ سامرا، که تنها به یک جلد از آن نظر داشته و باقی را فراموش کرده و گویی خبری از ۹ جلد دیگر نداشته اند.
- ۲۱۹- مائه اثر الکبراء فی تاریخ سامرا: ج ۳، ص ۳۴۹، پاورقی، پسر محترم مؤلف در آنجا می نویسد: پدرم در تألیف این تاریخ پانزده سال سعی و تلاش کرده است (از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۶۰ قمری) که از آن فراغت یافته است.
- ۲۲۰- تاریخ سامرا: ج ۲، ص ۳۲۸.
- ۲۲۱- تاریخ سامرا: ج ۲، ص ۳۲۹.
- ۲۲۲- همان، ص ۳۳۰.
- ۲۲۳- مائه اثر الکبراء فی تاریخ سامرا: ج ۲، ص ۳۳۰ و نیز نقباء البشر.
- ۲۲۴- همان، ص ۳۳۱.
- ۲۲۵- همان، ص ۳۳۱ و نیز نقباء البشر.
- ۲۲۶- همان، ص ۳۳۲، ص و نیز شایع السراء.
- ۲۲۷- همان، و نیز نقباء البشر.
- ۲۲۸- همان، ص ۳۳۳ و نیز وشایع السراء و نقباء البشر.
- ۲۲۹- همان، ص ۳۳۳ و نیز وشایع السراء و نقباء البشر.
- ۲۳۰- همان، ص ۳۳۴، و نیز نقباء البشر و وشایع السراء.
- ۲۳۱- مائه اثر الکبراء فی تاریخ سامرا: ج ۲، ص ۳۳۵.

- ۲۳۲- همان، ص ۳۲۹، و نیز العراق بين الماضي والحاضر والمستقبل، ص ۵۱۲ - ۵۳۳، از  
 ۱۴۲ بزرگوار از بزرگان حوزه سامرا را نام برده است.
- ۲۳۳- العراق بين الماضي والحاضر والمستقبل: ص ۵۳۴.
- ۲۳۴- الذريعة: ج ۳، ص ۲۲۵.
- ۲۳۵- اقتباس از کتاب سیمای سامرا: ص ۱۷۹ - ۲۱۳.
- ۲۳۶- بنا بر آنچه آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله در درس فقه خود بیان داشتند، این  
 تعبیر خوب نیست.
- به او جعفر تواب بگویند، چرا که او توبه کرده است.
- ۲۳۷- دائرة المعارف الاسلامية الشيعية: ج ۳۱، ص ۱۰.
- ۲۳۸- منابع: اعيان الشيعة: ج ۲، ص ۳۷، و ج ۱۰، ص ۵. تاریخ سامرا: ج ۱، ص ۲۳۵. دائرة  
 المعارف الاسلامية الشيعية: ج ۳۱، ص ۱۰.
- ۲۳۹- از این بزرگان در کتاب مشاهد العترة الطاهرة، فصل سامرا نام برده شده است، ر. ک،  
 همان، از ص ۱۰۹ به بعد.
- ۲۴۰- علاوه بر امالی شیخ، قاموس الرجال: ج ۳، ص ۳۷۹.
- ۲۴۱- مآثر الكبراء فی تاریخ سامرا: ج ۲، ص ۳۰۴ به نقل از تاریخ بغداد.
- ۲۴۲- مآثر الكبراء: ج ۲، ص ۳۰۴.
- ۲۴۳- مآثر الكبراء: ج ۲، ص ۳۱۴ و ص ۲۰۵. قاموس الرجال: ج ۱، ص ۲۱۸.
- ۲۴۴- از این سه تن به ترتیب در تاریخ سامرا، ج ۲، ص ۲۲۷، ۲۴۲، ۲۴۸ سخن رفته است.
- ۲۴۵- در خصوص این ۱۱ نفر نیز در تاریخچه سامرا، ص ۶۸ به بعد به تفصیل سخن رفته  
 است که ما تنها فهرستی را ذکر کردیم همچنان که از ذکر خیلی چشم پوشیدیم.
- ۲۴۶- الغدير: ج ۱، ص ۹۳. پوشیده نیست که افرادی چون بابک خرم دین قاتل صدها  
 مسلمان بی گناه و شورشگر قسی القلب و افشین و مازیار را نمی شود از ستارگان سامرا نامید ولی  
 از آنجایی که در سامرا کشته شده اند و در آن سرزمین سر به تیر خاک کشیده اند، ما نیز به نقل از  
 تاریخچه سامرا نام آنها را نیز آوردیم. (برگرفته از سیمای سامرا: ص ۱۴۳ - ۱۴۷).
- ۲۴۷- این افراد عبارتند از:
- ۱ - شیخ محمود رحمانی
  - ۲ - شیخ عبدالجواد اشرفی
  - ۳ - سید محسن شاهرودی

- ۴ - سید حسن شاهرودی
- ۲۴۸- تاریخچه سامرا: ص ۵۳ به نقل از منتهی الآمال: ص ۲۴۱.
- ۲۴۹- ترجمه مقاتل الطالبیین: ص ۵۵۲.
- ۲۵۰- همان مدرک پیشین، ص ۵۵۳ به بعد.
- ۲۵۱- قسمت هایی از این نامه را نویسنده «مقاتل الطالبیین» آورده است که بسیار خواندنی است، ر.ک: همان، ص ۵۸۷.
- ۲۵۲- اعیان الشیعه: ۴۳/۲. تاریخ سامرا، اکثر صفحات. تاریخ یعقوبی: ۵۳۵/۲ - ۵۳۶.
- سفرنامه ابن بطوطه: ۲۲۷/۱. الکرّام البررة: ۷۱۴/۲. مجالس المومنین: ۴۲۳/۲. موسوعة العتبات المقدسة، قسم سامرا: ۱/ اکثر صفحات. وشایح السرا فی شءن سامرا: اکثر صفحات. وفيات الاعیان: ۳۱۶/۳. مشاهد العترة الطاهرة: ۱۰۱ - ۱۰۸. (برگرفته از دایرة المعارف تشیع: ج ۱، ص ۹۲ - ۹۴ با اندکی تصرف).
- ۲۵۳- برگرفته از جزوه سامرا بهشت ویران.
- ۲۵۴- سوره نور، آیه ۳۶.
- ۲۵۵- سوره نور، آیه ۳۶.
- ۲۵۶- سوره صف، آیه ۸.
- ۲۵۷- صحیفه مهدیه (جیبی با ترجمه): ۹۹۲ به نقل از المزار الكبير: ۵۵۲.
- ۲۵۸- صحیفه مهدیه (جیبی با ترجمه): ۹۹۷ به نقل از مصباح الزائر: ۴۱۳ و المزار الكبير: ۶۶۰.
- ۲۵۹- صحیفه مهدیه (با ترجمه وزیری)، چاپ هشتم مرداد ۱۳۸۴، نشر حاذق - قم، صحیفه مهدیه (با ترجمه جیبی)، چاپ اول بهار ۱۳۸۵، نشر وثوق - قم.
- ۲۶۰- صحیفه مهدیه: ۶۱۴ به نقل از مصباح الزائر: ۴۱۸.
- ۲۶۱- مهج الدعوات: ص ۸۲. البلد الامین: ص ۶۵۷.
- ۲۶۲- مهج الدعوات: ص ۸۲. البلد الامین: ص ۶۵۷.
- ۲۶۳- شفاخانه امامان: ۲۲۷.
- ۲۶۴- شفاخانه امامان: ص ۱۳۳.
- ۲۶۵- در کتاب «مکیال المکارم» می نویسد: این دعای قنوت، از مولای ما، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است، و شیخ طوسی علیه السلام در کتاب «مهج الدعوات» در باب دعاهاى قنوت امامان علیهم السلام ذکر کرده است، لیکن - بر اساس برخی روایات به نظر می رسد که

این دعا به وقت خاصی تعلق ندارد؛ گرچه بهتر است در اوقات ویژه و مخصوص و دارای فضیلت پیشتر، خوانده شود.

از روایت سید بن طاووس رحمة الله و دیگر روایات برمی آید که این دعا دارای اثری ویژه و کامل برای راندن ستمگر، و گرفتن حق ستمدیدگان از ستمگران است؛ به همین جهت، می توان از این مطلب استفاده کرد که یکی از فایده های این دعا اگر برای درخواست فرج و ظهور و یاری امام زمان علیه السلام خوانده شود آن است که ستمگر و بدی و سلطه او دفع گردد.

سید بن طاووس رحمة الله در مورد این دعا می فرماید: امام حسن عسکری علیه السلام در قنوت خود این دعا را خوانده و به مردم قم - که از موسی بن بغا شکایت کرده بودند - نیز دستور خواندن این دعا را داد.

(پایان سخن سید بن طاووس رحمة الله).

نویسنده کتاب «منح البرکات» - که شرحی است بر کتاب «مهج الدعوات» - از کتاب «اعلام الوری فی تسمیة القری» (نوشته ابوسعید اسماعیل بن علی سمعانی حنفی) نقل می کند که: موسی بن بغا بن کلیب بن شمر بن مروان بن عمرو بن غطه؛ از یاران متوکل عباسی لعنة الله و از کارگزاران او بود که بر قم فرمان روایی می کرد. این خبیث ناپاک، همان کسی است که متوکل ملعون، دستور ویران کردن قبر مولای مان حضرت امام حسین علیه السلام و تبدیل آن جا به یک مزرعه را؛ به او داد.

وی، ستمگری خون ریز و حرمت شکن، و حاکم قم بود و بیش از ده سال بر مردم این شهر حکم رانی می نمود. مردم قم به شدت از او می ترسیدند، چون به شدت نسبت به پیشوایان بزرگوار علیهم السلام عناد می ورزید و در میان مردم قم ایجاد فساد می نمود و آنها را با قتل و کشتار تهدید نموده و بر این امر مصمم بود. تا آن که از او به امام حسن عسکری علیه السلام شکایت کردند، و آن حضرت دستور دادند که مردم قم، «نماز مظلوم» را بخوانند، و موسی بن بغا (حاکم وقت قم) را نفرین کنند و برای نفرین به او این دعا را بخوانند. پس از این که مردم قم این کار را انجام دادند، خداوند حتی به اندازه یک چشم بر هم زدن به آن حاکم ستمگر مهلت نداد، و به سختی و مقتدرانه او را نابود کرد.

نویسنده کتاب مزبور می گوید: این گفتار نگارنده کتاب «منح البرکات» را نقل به معنی کردم؛ چون؛ آن کتاب به زبان فارسی است، وی چگونگی خواندن «نماز مظلوم» را بیان نکرده است؛ در بخش نمازها به بیان «نماز مظلوم» که در کتاب «مکارم الاخلاق» یافتیم، می پردازیم. (مکیال المکارم: ۲/۸۵).

نویسنده «مکیال المکارم» در بخشی دیگر از کتاب خود می گوید: نماز مظلوم بدین صورت است که دو رکعت نماز - با هر سوره ای که خواستی - می خوانی، و هر قدر توانستی بر محمد و آل محمد ﷺ صلوات می فرستی؛ سپس می گویی:

﴿اللَّهُمَّ إِنَّ لَكَ يَوْمًا تَنْتَقِمُ فِيهِ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ، لَكِنَّ هَلْعِي وَجَزْعِي لَا يَبْلُغَانِ بِي الصَّبْرَ عَلَى اِعْنَاتِكَ وَحِلْمِكَ، وَقَدْ عَلِمْتَ اِعْنَ فُلَانًا ظَلَمَنِي، وَاعْتَدَى عَلَيَّ بِقُوَّتِهِ عَلَى ضَعْفِي.

فاساءلك يا ربّ العزّة، و قاسم الاعرزاق، و قاصم الجبابرة، و ناصر المظلومين، اعن تریه قدرتك، اعقسمت عليك يا ربّ العزّة، السّاعة السّاعة. ﴿

بار الها! تو، روزی را داری که در آن روز برای ستمدیده از ستمگر انتقام می گیری؛ لکن، بی صبری و زودرنجی من نمی گذارد بتوانم نسبت به مهلت دادن و بردباری تو با ستمگران صبر کنم و تاب بیاورم.

خدایا! به خوبی می دانی که فلان شخص بر من ستم روا داشته است؛ و با قدرت و توانی که دارد و با توجه به ناتوانی من در برابر او، نسبت به حقوق من تجاوز کرده است.

پس ای خدای صاحب عزت! ای تقسیم کننده روزی ها! ای کوبنده زورگویان! ای یاور و پیروزکننده ستمدیدگان! از تو درخواست می کنم توان و قدرتت را به او بنمایانی و نشان دهی. ای پروردگار عزت مند! تو را سوگند می دهم که این کار را همین حالا و در همین ساعت، در همین ساعت انجام دهی.

مکیال المکارم: ۸۶/۲.

۲۶۶- مهج الدعوات: ص ۸۵، البدالامین: ص ۶۶۰ و مصباح المتهدجد: ص ۱۵۶ با اندکی تفاوت.

۲۶۷- البلد الامین: ۶۶۳. به نقل از صحیفه مهدیه: ص ۱۵۶ تا ۱۷۱.

۲۶۸- صحیفه مهدیه (با ترجمه): ۷۱۵ به نقل از دارالسلام: ۴۳/۲.

۲۶۹- صحیفه مهدیه (با ترجمه): ۷۱۷ به نقل از مفاتیح الجنان: ۱۰۷۱ و مزار آقا جمال

خوانساری: ۶۰.

## فهرست مطالب

- نشسته خون به قلب قطب عالم ..... ۲
- پیشگفتار ..... ۳
- گشت ویران خانه صاحب زمان ..... ۷
- بخش یکم: نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام هادی علیه السلام ..... ۸
- شخصیت والای امام هادی علیه السلام ..... ۸
- گوشه ای از کرامت ها و شگفتی های امام هادی علیه السلام ..... ۱۱
- آغاز امامت ..... ۱۲
- اجرای تقدیرات الهی ..... ۱۲
- دعوت یا تبعید؟ ..... ۱۳
- هنوز تو در معرفت ما در این پایه ای؟! ..... ۱۸
- پاسخ به ادّعای بی مورد ..... ۱۸
- رفتار متفاوت ..... ۲۰
- مجلس عیش و نوش بهم ریخت ..... ۲۱
- شیخه اسب ..... ۲۳
- غلامان حبشی ..... ۲۴
- عظمت و جلالت باشکوه ..... ۲۵
- نجات جوان مهرورز ..... ۲۶
- هیبت باشکوه ..... ۲۷
- عنایت به دشمن ..... ۲۸
- دعا برای نوزاد پسر ..... ۳۰
- اندیشه در دفع دشمن ..... ۳۱
- مرد نصرانی و نجات او از مرگ ..... ۳۱

- ۳۳..... یونس نقاش و عنایت مولا
- ۳۴..... آشنایی با زبان ها
- ۳۵..... فروتنی درندگان
- ۳۵..... هیبت و عظمت
- ۳۶..... دعای مستجاب
- ۳۷..... سپاس از نعمت ها
- ۳۸..... روح خشنودی
- ۴۰..... پرداخت بدهی سنگین
- ۴۱..... شیر درنده سر راه قافله
- ۴۳..... دعا برای بیمار در حرم امام حسین علیه السلام
- ۴۴..... هفتاد و سه زبان را فراگرفتم
- ۴۴..... امداد غیبی
- ۴۶..... سر به نیست شدن، شعبده باز گستاخ
- ۴۷..... هلاکت مرد گستاخ و بدزبان
- ۴۸..... کرامتی دیگر
- ۴۹..... سجده بر شیشه
- ۴۹..... مواظب خود باش!
- ۵۰..... خلیفه بعدی کیست؟
- ۵۰..... سزای سوگند دروغ
- ۵۱..... عفو بی کران
- ۵۲..... معجزه هایی در سفر
- ۵۴..... دعا برای چشم کور
- ۵۵..... کعبه دل ها
- ۵۶..... فردا به قتل خواهد رسید
- ۵۷..... گوشه ای از شخصیت علمی امام هادی علیه السلام
- ۵۷..... امام شناسی در گفتار امام هادی علیه السلام



- برترین اهل زمین ..... ۵۹
- فرمان امام هادی علیه السلام به ساخت ساعت ..... ۶۱
- چهار روز مهم ..... ۶۳
- شاگردان حوزه امام هادی علیه السلام ..... ۶۴
- فرقه های صوفیه از دیدگاه امام هادی علیه السلام ..... ۶۸
- سخنان حکیمانه ..... ۷۱
- کلمات درربار و مواعظ ارزنده امام علیه السلام ..... ۷۴
- شهادت امام هادی علیه السلام ..... ۷۶
- فرزند گرامی امام هادی علیه السلام ..... ۷۸
- بخش دوم: نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ..... ۷۹
- نگاهی گذرا به زندگی امام حسن عسکری علیه السلام ..... ۷۹
- شخصیت والا و ویژگی های اخلاقی ..... ۸۳
- فضایل اخلاقی و کمالات معنوی ..... ۸۳
- زهد امام علیه السلام ..... ۸۶
- عبادت امام ..... ۸۶
- گوشه ای از کرامت ها و شگفتی های امام حسن عسکری علیه السلام ..... ۸۷
- فروتنی درندگان ..... ۸۷
- سه روز تا گشایش ..... ۸۹
- مردم قم و پناه بردن به پیشوای نور ..... ۸۹
- بخشش با اعجاز ..... ۹۱
- شرم نکن! حاجت خود را بطلب ..... ۹۲
- رهایی از زندان ..... ۹۴
- عنایت به برادر ..... ۹۴
- چرا از دیدار ما غافل؟ ..... ۹۵
- شکوه از فقر و تنگدستی ..... ۹۶

- توسلات مردم جرجان..... ۹۷
- امت جدّت را دریاب!..... ۹۹
- مسافرت های امام حسن عسکری علیه السلام و اجمالی دیگر از ویژگی های والایش  
..... ۱۰۱
- گوشه ای از شخصیت علمی امام حسن عسکری علیه السلام..... ۱۰۷
- علوم و دانش بی کران..... ۱۰۸
- حوزه علمیه و دانشگاه..... ۱۱۰
- شاگردان امام حسن عسکری علیه السلام..... ۱۱۰
- تالیفات امام حسن عسکری علیه السلام..... ۱۱۱
- شرح کوتاهی پیرامون تفسیر منسوب..... ۱۱۲
- تأیید از کتاب های شاگردان..... ۱۱۳
- فقها در سخن امام حسن عسکری علیه السلام..... ۱۱۵
- کندی فیلسوف و اخترشناس معروف..... ۱۲۰
- قداست فرشتگان از نسبت های ناروا..... ۱۲۵
- فلسفه تفاوت ارث زن و مرد..... ۱۲۷
- درس اخلاق و حقوق..... ۱۲۸
- شیعه شدن ناصبی..... ۱۲۹
- پاسخ به یک سؤال قرآنی..... ۱۳۰
- قاطعیت در برابر دزدان عقیده..... ۱۳۱
- امام حسن عسکری علیه السلام در برابر صوفیان..... ۱۳۲
- موضعگیری در برابر دوگانه پرستان..... ۱۳۴
- نصیحت به شیعیان جهان..... ۱۳۵
- سخنان حکیمانه..... ۱۳۸
- شهادت امام حسن عسکری علیه السلام..... ۱۴۰
- عیادت ابی سهل نوبختی..... ۱۴۰

- شهر سامرا و خبر شهادت پیشوای نور..... ۱۴۲
- شهادت پیشوای نور به روایت شیخ صدوق رحمه الله..... ۱۴۳
- بخش سوم: نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام مهدی علیه السلام..... ۱۵۵
- نگاهی کوتاه به زندگانی حضرت امام مهدی علیه السلام..... ۱۵۵
- میلاد نور..... ۱۵۶
- آن سپیده دم پر خاطره..... ۱۵۷
- پسرم سخن بگو!..... ۱۶۱
- نگرشی بر روایت..... ۱۶۲
- یک نکته جالب..... ۱۶۴
- در سپیده سحر..... ۱۶۵
- تردیدافکنی منحرفان..... ۱۶۶
- قربانی و میهمانی..... ۱۶۷
- یک راز بزرگ..... ۱۶۸
- نواب خاص..... ۱۷۲
- بخش چهارم: نگاهی به فضایل بانوی بزرگوار حضرت نرجس علیها السلام..... ۱۷۴
- نگاهی به فضایل بانوی بزرگوار حضرت نرجس علیها السلام..... ۱۷۴
- نام های آن حضرت..... ۱۷۴
- آزاده ای از تبار وارستگان..... ۱۷۵
- سرگذشت شگفت انگیز..... ۱۷۹
- پرافتخارترین پیوند..... ۱۸۰
- چه کنم؟..... ۱۸۱
- آن رؤیای پرشکوه..... ۱۸۲
- اینک در انتظار دیدار پسرم باش!..... ۱۸۳
- تدبیر برای وصال..... ۱۸۳
- رؤیای راست و درست..... ۱۸۶

۱۸۹	دیدگاه دیگر
۱۹۱	نگرشی بر این روایت
۱۹۴	بخش پنجم: کراماتی از آستانه سامراً
۱۹۴	کرامتی چند از آستانه سامراً
۱۹۴	ظهور کرامت از ضریح مطهر عسکرین <small>علیهم السلام</small>
۱۹۶	حاج جواد صباغ و معجزه عسکرین <small>علیهم السلام</small>
۱۹۸	جوان تبریزی در حرم عسکرین <small>علیهم السلام</small>
۲۰۰	اعجازی دیگر
۲۰۲	فوز دیدار
۲۰۵	اقامت در سامراً
۲۰۷	صدا و لحن نیکو
۲۰۹	ملاحظه غربت
۲۱۱	شب وصال
۲۱۹	در راه سامراً
۲۲۴	شما میهمان ما هستید
۲۲۷	الان موقع فریادرسی است
۲۳۱	در راه زیارت
۲۳۵	از این جا نمی روم تا پذیرایی شوم
	بخش ششم: نگاهی کوتاه به کارنامه سیاه ستمگران در هتک حرمت بارگاه
۲۳۶	امامان نور <small>علیهم السلام</small>
۲۳۶	کارنامه سیاه هارون عباسی در تخریب بارگاه حسینی <small>علیه السلام</small>
۲۳۸	نیش قبر امام حسین <small>علیه السلام</small> و اعجاز آن
۲۴۰	ابوالسرایا و قبر امام حسین <small>علیه السلام</small> در یک شب بارانی
۲۴۲	حرم امام حسین <small>علیه السلام</small> در آستانه قرن سوم
۲۴۲	بازسازی قبر امام حسین <small>علیه السلام</small> در عهد مأمون

- متوکل و فرمان تخریب مزار امام حسین علیه السلام ..... ۲۴۳
- بارگاه امام حسین علیه السلام در قرن سوم ..... ۲۴۵
- متوکل و ویران کردن قبر به سال ۲۳۶ ..... ۲۴۶
- متوکل و قصد ویران کردن مزار به سال ۲۳۷ ..... ۲۴۷
- سفر پیاده زید مجنون از مصر به کربلا ..... ۲۵۰
- قتل ابن سکیت به جرم محبت به امام حسین علیه السلام ..... ۲۵۳
- ابراهیم دیزج و اعجاز قبر امام حسین علیه السلام ..... ۲۵۵
- سفر زیارتی محمد بن الحسین به سال ۲۴۰ ..... ۲۵۶
- متوکل و تخریب دیگر ..... ۲۵۶
- سفر عبدالله بن رایبه از حج به کربلا ..... ۲۵۷
- تعمیر اساسی بارگاه امام حسین علیه السلام و احداث مناره ..... ۲۵۸
- کشتار سادات و علمای شیعه ..... ۲۵۸
- فرار و مهاجرت سادات از شهری به شهر دیگر ..... ۲۵۹
- بخش هفتم: نگاهی کوتاه به تاریخچه سامرا از گذشته تا کنون ..... ۲۶۸
- نگاهی گذرا به تاریخچه شهر سامرا ..... ۲۶۸
- بارگاه و حرم مطهر امام هادی و امام حسن عسکری علیه السلام ..... ۲۶۹
- مسجد بزرگ سامرا ..... ۲۷۱
- شهر متوکلیه ..... ۲۷۳
- مسجد ابی دلف ..... ۲۷۳
- سامرا و پایتخت هشت خلیفه ..... ۲۷۵
- قصرهای سامرا ..... ۲۷۵
- حدیث تل المخالی ..... ۲۷۷
- دیرهای سامرا ..... ۲۸۱
- سامرا پیش از مهاجرت میرزای بزرگ شیرازی رحمه الله ..... ۲۸۲

- ۲۸۵..... علل هجرت میرزا به سامراً.....
- ۲۸۵..... فتوای بزرگی که از سامراً صادر شد.....
- ۲۸۸..... نظام آموزشی در حوزه سامراً.....
- ۲۸۹..... رسالت قلم در حوزه سامراً.....
- ۲۹۱..... شعر و شاعران در حوزه سامراً.....
- ۲۹۴..... شعرای سامراً.....
- ۲۹۵..... مورخ سامراً.....
- ۲۹۶..... کتاب تاریخ سامراً.....
- ۲۹۷..... ابرار سامراً.....
- ۲۹۸..... ۱- علامه فقیه آقا رضا همدانی (م ح ۱۲۵۰ همدان - ۱۳۲۲ سامراً):.....
- ۳۰۰..... ۲- شیخ محمد ابراهیم نوری کبیر (م...؟ ۱۳۲۲ ق):.....
- ۳۰۰..... ۳- شیخ محمدحسین زرقانی شیرازی (م...؟ - ۱۳۰۰ ق):.....
- ۳۰۱..... ۴- سید حسین حسینی اصفهانی نجفی (م ۱۲۸۷ نجف - ۱۳۴۴ ق سامراً):.....
- ۳۰۱..... ۵- آثار رضا حائری معروف به کتابفروش (م ح ۱۳۰۰ ق):.....
- ۳۰۱..... ۶- سید محمد شفیع موسوی کازرونی (م ۱۳۲۹ ق):.....
- ۳۰۱..... ۷- سید محمد شریف حسینی تویسرکانی (م ۱۳۲۲ ق):.....
- ۳۰۲..... ۸- شیخ محمود تهرانی (م ۱۳۰۴ ق):.....
- ۳۰۲..... ۹- شیخ عبدالحمید لاری:.....
- ۳۰۲..... ۱۰- میرزا مهدی شیرازی (م ۱۳۰۸ ق):.....
- ۳۰۲..... ۱۱- میرزا محسن زنجانی (م ۱۳۲۱ ق):.....
- ۳۰۳..... ۱۲- میرزا اسدالله شیرازی (م ۱۳۱۴ ق):.....
- ۳۰۳..... ۱۳- سید حسین هندی:.....
- ۳۰۳..... ۱۴- شیخ حسین بهبهانی حائری (م ۱۳۱۰ ق):.....
- ۳۰۳..... کتابخانه های سامراً.....
- ۳۰۵..... روزنه ای برای تحقیق و تفصیل.....

۳۰۵	.....کتابها
۳۰۶	.....مقالات به زبان عربی
۳۰۸	.....مقالات فارسی
۳۰۹	.....سامرا و نقش آن در آزادی ایران
۳۱۲	.....سامرا و دوران‌دیشی میرزای بزرگ
۳۱۶	.....میرزای شیرازی، سامرا و معرفت کلیدی آیات قرآن
۳۲۰	.....سامرا و عزاداران حسینی <small>علیهم‌السلام</small>
۳۲۵	.....بخش هشتم: آستان مقدسه سامرا: از گذشته تا کنون
۳۲۵	.....آستانه مقدسه سامرا در گذشته
۳۲۵	.....عمارت اول آستانه سامرا
۳۲۶	.....عمارت دوم آستانه سامرا
۳۲۶	.....عمارت سوم آستانه سامرا
۳۲۷	.....عمارت چهارم آستانه سامرا
۳۲۸	.....آستانه سامرا در قرن پنجم هجری
۳۲۸	.....آستانه سامرا در قرن هفتم
۳۲۸	.....آستانه سامرا در قرن هشتم
۳۲۹	.....آستانه سامرا در قرن صفویه
۳۲۹	.....آتش سوزی دوم آستانه سامرا
۳۳۰	.....آستانه سامرا در عصر نادرشاه
۳۳۰	.....آستانه سامرا در قرن سیزده هجری
۳۳۱	.....آستانه سامرا در قرن چهاردهم هجری
۳۳۲	.....آستانه سید محمد <small>علی‌شیرازی</small>
۳۳۵	.....چهره های درخشان دیگر
۳۴۳	.....آستانه سامرا در عصر حاضر
۳۴۵	.....آستانه سامرا در سال ۱۴۲۷ هجری قمری

۳۴۷	از بقیع تا سامراً
۳۴۹	بقیع چرا؟ سامراً چرا؟
۳۵۰	سرداب غیبت
۳۵۳	مظهر اعتقاد و محبت
۳۵۴	اعتراض گسترده مراجع تقلید و مردم
	انتقاد آیت الله العظمی حاج شیخ محمد فاضل لنکرانی از عدم اعتراض جدی حوزه
۳۵۴	های علمیه در برابر توهین به پیامبر ﷺ
۳۵۶	بیانیه های بزرگان دین در اعتراض به هتک حرمت آستانه سامراً
۳۸۰	بخش نهم: آداب زیارت در آستانه مقدسه سامراً
۳۸۰	زیارت امام هادی و امام عسکری <small>علیه السلام</small>
۳۸۲	زیارتی دیگر برای آن دو امام <small>علیه السلام</small>
۳۸۳	زیارت حضرت نرجس خاتون <small>علیها السلام</small>
۳۸۷	زیارت حضرت حکیمه خاتون <small>علیها السلام</small>
۳۸۷	زیارت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه در سرداب مقدس
۴۰۲	توسل به امام هادی و امام عسکری <small>علیه السلام</small>
۴۰۲	نماز امام هادی <small>علیه السلام</small>
۴۰۲	دعای قنوت امام هادی <small>علیه السلام</small>
۴۰۴	توسل به امام هادی <small>علیه السلام</small>
۴۰۵	نماز امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۴۰۶	دعای قنوت امام عسکری <small>علیه السلام</small>
۴۲۱	ستایش مولای مان امام زمان عجل الله فرجه از زیارت جامعه کبیره
۴۲۳	زیارت جامعه کبیره
۴۳۹	پی نوشت ها:
۴۵۵	فهرست مطالب